

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۱»

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده «۲» هر که برگردد «۳» از شما از دینش «۴» زود بود که بیارد خدای به گروهی که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را، نرم‌اند «۵» بر مؤمنان، سخت‌اند بر کافران، جهاد کنند در راه خدای و نترسند ملامت کننده را، آن فضل خداست، دهد آن را که خواهد و خدای فراخ عطا و داناست.

ولی شما خداست و پیغامبر او و آنان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان در رکوع باشند.

و هر که تولا کند به خدای و پیغامبرش و آنان که ایمان دارند «۶» لشکر خدا ایشان غلبه کننده باشند.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، آیه اقتضای آن می‌کند که بر سببی فرود آمده است،

(۱). مل: تا ابتدای سوره انعام افتادگی دارد.

(۲). کذا در اساس، شاید که «گرویده‌ای»، آف، لت: گرویده‌اید، وز: گرویدید، آج، لب: ایمان آورده‌اید.

(۳). آج، لب: بازگردد.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: خود.

(۵). مج، مت، وز: خواری.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند.

ص: ۲

و آن سبب «۱» ارتداد قومی بوده است که از دین برگشته‌اند، پس از آن که در اسلام آمده بودند. و بیان کردیم که: مؤمن مرتد نشود به دلیلی که ما را ایمن کرده است، و آنما مرتد آن کس شود که او اظهار ایمان کرده باشد به زبان و در دل ندارد - و شرح این داده شده است - و بر این قاعده آنان را که مظهر ایمان بودند مؤمن خواند، علی التَّوَسُّعِ «۲» چنان که گفت: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، و معنی آن که: ای آنان که اظهار ایمان کرده‌اید به زبان، ایمان آرید به دل، پس مظهر ایمان را مؤمن خواند بر مجاز، هم چنین در آیت و جای تأویل در آیه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۳» این است لفظ «منکم» است برای آن که روا باشد که خطاب با مؤمنان «۴» محقق است.

آنکه از ایشان آنان که مرتد شدند «۵» که ایمان به «۶» زبان دارند، در دل ندارند. و آنان که مرتد شدند چنان که در تواریخ آوردند «۷» سیزده قوم بودند، سه در عهد رسول، و ده قوم پس رسول - علیه السَّلام. از جمله آنان که در عهد رسول - علیه السَّلام - مرتد شدند، جماعتی بودند از بنی مذحج و رئیس ایشان ذو الخمار بن عبهله بن کعب العنسی بود. و لقب او أسود بود و «۸» مردی بود کاهن و مشعبد، به یمن برخاست «۹» و دعوی پیغامبری «۱۰» کرد و رسول - علیه السَّلام - باذان را بر یمن و حوالی والی «۱۱» کرده بود و او اوّل کسی بود از ملوک عجم که ایمان آورده بود [ا-پ] و او «۱۲» اوّل امیری بود از «۱۳» بلاد یمن در اسلام و او در عهد رسول - علیه السَّلام - فرمان یافت و رسول - علیه السَّلام - پسرش را والی «۱۴» کرد بر یمن و نام او مهر بن باذان بود و او این أسود مرتد را که دعوی پیغامبری کرد بکشت و زن او را با زنی کرد آزاد را و بر یمن مستولی شد.

چون بدایت کار أسود مرتد را که دعوی پیغامبری می‌کرد و کارش ضعیف بود

(۱). مج، مت، وز: به سبب.

(۲). آج، لب: علی التَّوابع.

(۳). مر + مَنْ يَرْتَدُّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ نَيْسَتْ.

(۴). آج، لب: مؤمن.

(۵). مج، مت، بهم، وز، لت: شوند.

(۶). مج، مت، وز، مر: بر.

(۷). مج، مت: آورده‌اند.

(۸). لت + او.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، آف، بم، مر: پیغمبری.

(۱۱). مج، مت، وز، مر: نواحی.

(۱۲). مج، مت، وز+ را.

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مر: در.

(۱۴). مج، وز، مر: به والی.

ص: ۳

کس «۱» از او نمی‌گفت. چون کارش ظاهر شد و قومی «۲» فرا گرفت و اتباعش بسیار شدند، عاملان رسول را - علیه السلام - از یمن بیرون کرد. رسول - علیه السلام - به معاذ جبل نوشت و مسلمانانی که آن جا بودند و ایشان را استمالت کرد و گفت: به دین خود تمسک کنید «۳» و خویشان را از اغوا و اضلال این «۴» آسود دور دارید «۵» و نامه نوشت به جماعتی از سادات یمن، منهم «۶»: عامر بن مهر «۷» و ذو رؤد و ذو مرآن «۸» و ذو کلاع و ذو ظلمیم، و ایشان را فرمود تا به کارزار آسود شدند «۹»، و این مرد که گفتیم با ایشان یار بود تا آن معلون «۱۰» را بکشند و تولای قتل او مردی کرد نام او فیروز الدلیمی به شب به سر «۱۱» او فروشد «۱۲» و او را در بستر خواب بکشد. خدای تعالی رسول - علیه السلام - را به وحی خیر داد و رسول - علیه السلام - صحابه را بشارت داد به قتل او. صحابه گفتند: یا رسول الله! که کشت او را؟ گفت: رجل مبارک «۱۳»، نام او فیروز. آنگه «۱۴» گفت: فاز فیروز، «۱۵» ظفر یافت فیروز، و این در آخر ماه ربیع الاول بود پس از آن که اسامه زید را از «۱۶» مدینه برون شده بود و رسول - علیه السلام - بر «۱۷» دگر روز فرمان یافت و با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد.

و گروه دوم بنو حنیفه «۱۸» بودند در یمامه، و رئیس ایشان مسیلمه کذاب بود و در حیات رسول - علیه السلام - دعوی پیغمبری «۱۹» کرد در آخر سنه عشر من الهجرة، و دعوی کرد که من انباز محمدم - صلی الله علیه و آله و سلم - در نبوت. نامه‌ای به رسول

-
- (۱). مج، مت: کسی.
- (۲). مج، مت، وز، مر: قوتی گرفت، لت: قوت گرفت.
- (۳). مج، مت، وز: کنی / کنید.
- (۴). مج، مت، بت، مر: این.
- (۵). مج، مت، لت: داری / دارید.
- (۶). مج، مت، وز: از ایشان.
- (۷). مج، مت، وز، لت: عامر بن مشهور.
- (۸). مج، مت، وز: دو مروان.
- (۹). مر: شوند.
- (۱۰). آج، لب: ملعونان.
- (۱۱). مج، مت، وز: سرای.
- (۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، مر: شد.
- (۱۳). مج، مت، وز، مر + مردی مبارک.
- (۱۴). مج، مت، وز، لت: آنگاه.
- (۱۵). مج، مت، وز، مت + گفت.
- (۱۶). مج، مت، وز، لت: اسامة بن زيد از.
- (۱۷). مج، مت، وز، آف، لت، آن: با.
- (۱۸). مج، مت، وز: بنی حنیفه، آج، لب، بم، آف، آن: بو حنیفه.

(۱۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، آن، مر: پیغمبری.

ص: ۴

- علیه السّلام - نوشت: من مسیلمة رسول الله الى محمد رسول الله، بر دست دو مرد از «۱» یمامه: نام یکی رجال بن نهشل، نام دیگری محکم «۲»، و ایشان از اشراف اهل یمامه بودند، نامه بدادند. رسول - علیه السّلام - ایشان را گفت: شما به مسیلمه ایمان داری؟ گفتند: آری.

رسول - علیه السّلام - گفت: اگر نه آنستی «۳» که عادت نرفته است به کشتن رسول، من شما را گردن بفرمودمی زدن. آنکه بفرمود تا جواب نامه بنوشتند: من محمد رسول الله الى مسیلمة الکذاب اما بعد: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. «۴» و پس از آن به مدتی نزدیک رسول - علیه السّلام - بیمار شد و با جوار رحمت خدای رفت و کار مسیلمة قوی شد در عهد ابو بکر، او «۵» خالد ولید را بفرستاد با لشکری تا او را مقهور کردند و او بر دست وحشی غلام مطعم بن عدی کشته شد، که قاتل حمزة بن عبد المطلب بود و پس از آن که کارزاری عظیم برفت.

و وحشی گفت: دو کس بر دست من کشته شدند، یکی بهترین مردمان در جاهلیت من که من کافر بودم و آن حمزه عبد المطلب بود، و یکی مسیلمه کذاب و او شر الناس بود در اسلام.

فرقه سیم «۶» از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحة بن خویلد بود، و او نیز چون مرتد شد دعوی نبوت «۷» کرد و آخر این سه قوم اینان بودند.

ابو بکر «۸» خالد بن ولید «۹» را بفرستاد با لشکری بسیار و کارزاری کردند «۱۰» و قومی کشته شدند و طلحة «۱۱» بگریخت و به شام شد به حمایت بنی حفنه «۱۲»، ایشان او را با پناه گرفتند. اهل سیر «۱۳» گفتند: پس «۱۴» از آن [اسلام آورد «۱۵»] [۲- ر] و حسن اسلامه.

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + اهل.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: محکم بن طفیل.

(۳). بم: ندانستی.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید، مر: خالد بن ولید.

(۶). مج، مت، وز، آف، مر: سیوم.

(۷). مر: پیغمبری.

(۸). اساس + رضی اللہ عنہ.

(۹). آج، لب: خالد ولید.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: کارزار کردند.

(۱۱). مج، وز، لت، مت، مر: طلیحه.

(۱۲). بم، آف: بنی حقیقه، لت، آن: بنو جفنه.

(۱۳). مج، وز، مت: شن.

(۱۴). آف: بعد.

(۱۵). اساس ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

ص: ۵

و اما آن هفت گروه که در عهد ابو بکر صدیق مرتد شدند، آن بود که اهل تواریخ روایت کردند «۱» که: چون رسول - علیه السلام - «۲» با جوار رحمت ایزدی انتقال کرد «۳»، جهودان و ترسایان شماتت کردند و منافقان اظهار نفاق کردند و آنچه در دل داشتند از کفر «۴» بر صحرا نهادند، و مردم در هرج و مرج افتادند و قیل و قال بسیار شد و بیشتر عرب مرتد شدند، بنو فزارة «۵» مرتد شدند و عیینة بن حصن «۶» بن بدر الفزاری «۷» را رئیس خود کردند و غطفان «۸» مرتد شدند و قرّة بن سلمة القشیری را رئیس خود کردند و بنو سلیم «۹» مرتد شدند و فجاءة بن عبد یا لیل را رئیس خود کردند و جماعتی از بنو تمیم مرتد شدند و زنی را رئیس خود کردند نام «۱۰» سجّاح بنت المیقد «۱۱»، و او دعوی پیغمبری کرد و زن «۱۲» مسیلمه کذاب بود «۱۳»، و گفته‌اند: چون سجّاح با خانه مسیلمه شد «۱۴»، مسیلمه او را گفت: «۱۵»

فقد هنیء لک المضجع

الا قومی الی المخدع

و ان شئت علی اربع

فان «۱۶» شئت سلفناک

فقلت به: اجمع فأنه «١٧» للشمل اجمع و ابو العلاء المعرّی «١٨» در حق ایشان گوید «١٩» - چون مسیلمه بانگ نماز کردی و زن پیشنمازی «٢٠»:

(١). مر: کرده‌اند.

(٢). مر: به.

(٣). لت: رفت.

(٤). لت: به.

(٥). لب، مر: بنو فراره.

(٦). اساس: حصون، مج، وز، مت، مر: حصین، آج، لب، لت، آن: حضور.

(٧). مج، وز: بدن الفرازی، بم، آن، مر: بدر الفرازی.

(٨). لب، آف، مر: عطفان.

(٩). آج، لب بم، آف، آن: بنو سلم.

(١٠). مج، وز، مت، بم، لت، مر+ او.

(١١). مج، وز، لت، مر: سجاج بنت المنذر، مت: سجاج بنت المنذر، آج: سجاج بنت المنقذ، بم، آف: سجاج بنت المیقذ.

(١٢). لت، مر: به زن.

(١٣). لت، مر: شد.

(١٤). مر: رفت.

(۱۵). مر + شعر.

(۱۶). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: وان.

(۱۷). آج، لب: فان.

(۱۸). وز: ابو العلامه مصری.

(۱۹). آن: گفت.

(۲۰). آف، آن: پیشنمازی کردی، مر + بیت.

ص: ۶

كذّابة في بني الدنيا و كذّاب

أمت سجاح و والاهها مسيلمة

و جماعتی از بنو کنده مرتد شدند و أشعث «۱» قیس را رئیس خود کردند و بنو بکر بن الوائل «۲» مرتد شدند به زمین بحرین و حطم «۳» بن زید را رئیس خود کردند و خدای تعالی همه را مقهور کرد در روزگار عمر «۴» جبلة بن أیهم «۵» الغسانی مرتد شد و اصحابش، و اخبار ایشان در تواریخ مشهور است و این جایگاه بیش ازین احتمال نکند و عمّار «۶» یاسر گفت و حذیفة بن الیمان و عبد الله عبّاس - رضی الله عنهم - و باقر و صادق - علیهما السلام «۷» - گفتند: که آیه در اهل بصره آمد.

و ارتداد افتعال باشد من الردّ و هو «۸» مطاوع ردّ باشد، یقال: رددته فارتدّ، باز گردانیدم او را بازگشت «۹». و در شرع عبارت باشد از رجوع از اسلام با کفر، و حکم ایشان طرفی گفته شده است.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ «۱۰»، حسن بصری و قتاده گفتند: مراد ابو بکر است و اصحاب او «۱۱» با آن جماعت مرتدان کارزار کردند. سدّی گفت: مراد انصاریانند «۱۲».

مجاهد گفت: مراد اهل یمن‌اند. و آنان که کارزار کردند [با اسود] «۱۳» چنان که قصه ایشان برفت و قومی دیگر گفتند: در قوم ابو موسی اشعری آمد که ایشان در عهد عمر خطّاب «۱۴» بیامدند و ایشان را در اسلام اثری بود و آنچه در اخبار ما آمد و از صحابه و ائمّه روایت کردند که: آیت در امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آمد و قتال او با اهل بصره و اهل شام آمد، و این روایت عمّار یاسر است و حذیفة بن الیمان و عبد الله عبّاس و باقر و صادق - علیهما السلام.

(۱). مر + بن.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر: وائل.

(۳). لت، مر: حطيم.

(۴). اساس، مج، وز، مت، آن، + رضی اللہ عنہ، آج، لب، لت + خطاب.

(۵). مج، وز: اسهم.

(۶). مج، وز، مت + بن.

(۷). آج، لب: عليهم السلام.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: او.

(۹). مر: بازگشتی.

(۱۰). سورة المائدة (۵) آیه ۵۴.

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، بم، لت، آن، مر + که.

(۱۲). مر: انصار باشد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). اساس + رضی اللہ عنہ.

ص: ۷

و از امیر المؤمنین روایت کردند که او گفت: روز بصره،

و اللّٰه ما قوتل اهل هذه الایة حتی الیوم

به خدای که کس با اهل این آیت کارزار نکرد تا به امروز. و آنچه قوّت «۱» این قول است آن است که خدای تعالی آن را که این قتال کرد وصف کرد به صفاتی که لایق نیست باتفاق با هیچ کس جز با امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - برای آن که

خدای تعالی وصف کرد او را به آن که خدای و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد و این معنی از قول رسول - علیه السّلام - [۲- پ] در حقّ او معلوم است.

و اخبار به این معنی متواتر است از طریق مخالف و مؤالف که چون رسول - علیه السّلام - به زیر حصن خیبر فرود آمد و چند روز حصار داد حصن را، یک روز رایت به یکی از معروفان صحابه داد برفت، یجبن صحابه و یجبنونه اصحاب خود را بد دلی «۲» می داد «۳» و ایشان او را، تا منهزم باز آمد، روزی دیگر به دیگری داد برفت، یؤنب صحابه و یؤنبونه «۴»، ملامت می کرد قومش را و ایشان او را ملامت می کردند. هم منهزم باز آمد. رسول - علیه السّلام - دلتنگ شد و چند روز توقّف کردند «۵». مردی از جمله صحابه که پدر و برادر او را کشته بودند بیامد و گفت: یا رسول الله! این رایت به من ده تا من بروم و بذل جهد کنم و بغایت طاقت بکوشم و انتقام اینان بکشم. رسول - علیه السّلام - گفتند «۶»:

لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله كراة غير فرار،

[گفت: من فردا رایت به مردی دهم که خدای و پیغمبر او را دوست دارند و او خدای و پیغمبر را دوست دارد. کراة، حمله بر باشد «۷»، غیر فرار گریزنده نباشد.] «۸»

لا يرجع حتى يفتح الله على يديه،

برنگردد تا خدای تعالی بر دست او فتح برآرد.

آن شب همه صحابه امید در بستند و طمع داشت «۹» هر یکی از ایشان که آن که رسول - علیه السّلام - گفت او «۱۰» باشد. بامداد که برخاستند و هر که سلاحی نیکوتر

(۱). وز + دین نوگشت.

(۲). لب: به بد دلی، مت: به جبن.

(۳). مت: نسبت کرد.

(۴). آج، لب: و يعملونه.

(۵). مع، مت، وز: کرد.

(۶). مع، مت، وز، مر: گفت.

(۷). آج، لب: حمله بر با کافران.

(۸). اساس: افتادگی دارد، از مج افزوده شد.

(۹). آج، لب، آف، آن، مر: داشتند.

(۱۰). مج، مت، وز، مر: آن.

ص: ۸

داشت و اسبی «۱» فاره‌تر، در پوشید و برنشست و خویشتن عرض «۲» می‌داد. رسول - علیه السّلام - در نگریدند «۳» یک باری در قوم همه حاضر بودند و ساخته. در «۴» میان ایشان امیر المؤمنین علی را ندید، گفت: علی کجاست؟ گفتند: یا رسول الله او را چشم درد می‌کند. سلمان را گفت: برو و بیارش. سلمان بیامد و گفت: أجب رسول الله، اجابت کن رسول خدای را. او برخاست «۵» و سلمان دست او را گرفت و او را پیش رسول - علیه السّلام - آورد. رسول - علیه السّلام - گفت: یا علی چه بوده است تو را؟ گفت:

صداع برأسی و رمد لا ابصر معه شیئا

، گفت: ای رسول الله درد سر است مرا و درد چشم، چنان که هیچ نمی‌بینم رسول - علیه السّلام - گفت: پیش آی. او پیش رسول رفت، رسول - علیه السّلام - آب دهن مبارک خود در چشم او دمید و دست به او فرود آورد. در حال چشم باز کرد «۶» چنان که پنداشتی که او را هرگز درد چشم نبوده است و رایت به او داد «۷». او برفت و خدای تعالی فتح بر دست او برآورد و قصه خبیر مشهور است چون باز آمد خبیر گشاده «۸». حسّان بن ثابت گفت: یا رسول الله! باش «۹» تا «۱۰» بیت «۱۱» چند گویم «۱۲» در این «۱۳» حسب حال؟ گفت: بیار «۱۴» شعر:

دواء فلماً لم یحسّ مداویا

و کان علیّ ارمدا «۱۵» العین یتغی

فبورک مرقیّا و بورک راقیا

رماه رسول الله منه بتفلة

کمیا محبّا للرسول موالیا

و قال ساعطی الرّایة الیوم صارما

يحبّ الهى و الاله يحبه

به يفتح الله الحصون الاوابيا «١٦»

فاصفى بها دون البرية كلها

عليًا و سماء الوزير المواخيا

(١). مج، مت، وز: اسب.

(٢). آج، لب: عرضه.

(٣). مج، مت، وز، لت، آن، مر: در نگريد.

(٤). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(٥). آج، لب، بم، مر: برخواست.

(٦). مج، مت، وز، لت: چشم بر کرد، مر: چشم به کرد.

(٧). مج، مت، وز، لت، و.

(٨). مج، مت، وز: گشاده بود.

(٩). مج، مت، وز: دستور ده، بم، آف لت، مر: دستور باشد.

(١٠). مج، مت، وز: كه.

(١١). مج، مت، وز، بم، آف، لت، آن، مر: بيتى.

(١٢). لت: مر بگويم.

(١٣). لت: بز.

(١٤). مج، مت، وز، آج، مر+ گفت، لت: بگو.

(۱۵). آج، لب: ایرمد.

(۱۶). آن: الاولیا.

ص: ۹

پس این خصلت «۱» محبت من الطرفین بالاتفاق در او حاصل است. دگر «۲» قوله:

أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، «۳» با مؤمنان ذلول و نرم و سازنده باشد.

در خبر است که: یک روز امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در حجره بود و غلامی از آن او بر در حجره نشست. امیر المؤمنین او را آواز داد، او می شنید و جواب نمی داد. بیرون آمد و گفت: یا غلام آواز من نمی شنیدی «۴»؟ گفت: بلی.

گفت: چرا جواب ندادی؟ گفت: [۳- ر] برای آن که از تو ایمن بودم. امیر المؤمنین «۵» علیه السلام - شکر گزارد «۶» خدای را «۷»، که مرا چنان کرد که بندگان او، از من ایمن اند. ای غلام! برو که تو را «۸» آزاد کردم.

و در خبر است که: روزی می گذشت در بعضی کویهای «۹» کوفه، زنی سبوی آب برگرفته بود و می برد و می گفت: اللَّهُمَّ احکم بینی و بین علی بن ابی طالب، «۱۰» خدایا تو میان من و علی بو طالب حکم کن «۱۱» و زن او را نشناخت، امیر المؤمنین پیش او آمد و گفت: ای زن! تو را با علی بو طالب «۱۲» چیست؟ گفت: شوهر مرا به بعضی جایها فرستاده «۱۳» تا مرا این آب می باید کشید «۱۴». گفت: ای پرستار، خدای را این سبوی «۱۵» مراده تا من بردارم و علی را بگویم تا کسی فرستد و شوهر تو را باز خواند، و سبوی آب برگرفت و با او به در سرای او برد. چون همسایگان او را بدیدند، گفتند: هی! رها کرده ای «۱۶» تا امیر المؤمنین سبوی آب برداشته است و به خانه تو می آورد «۱۷»، گفت «۱۸»:

این امیر المؤمنین است، بدوید و در پای او افتاد و عذر خواست و گفت: زینهار «۱۹»، ای

(۱). مع، مت، وز: جمله.

(۲). مع، مت، وز: ذکر.

(۳). مع، مت، وز+ أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ.

(۴). مت: نشیندی، آن: نمی شنوی.

(۵). لت: امیر، آن+ علی.

(۶). مج، مت، وز، بم، آن، مر: شکر گذارد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر+ و گفت سپاس خدای را.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر+ به این شکر.

(۹). مج، مت، وز، مر: کوچه‌ها.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر+ بار.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: حاکم تو باش.

(۱۲). مر: علی بن ابی طالب.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر+ است.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: کشیدن.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: تله.

(۱۶). مر: رها کردی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: می‌آرد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: او گفت.

(۱۹). مج، مت، وز، لت، مر: زنهار.

ص: ۱۰

امیر المؤمنین! من ترک ادب کردم، و تو را نشناختم، گفت: روا باشد. هر گاه «۱» که تو را کاری باشد یا تقصیری یا حاجتی می‌آی و می‌خواه و التماس می‌کن تا که شوهرت باز آید «۲»، زن گفت: جزاک الله خیرا افضل ما جزى اماما عن رعیتہ، و در خبر است که: پس «۳» وفات امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - ضرار بن عبد الله الضبی «۵» در نزدیک معاویہ شد، گفت: ما فعل ابو تراب؟ چه کرد ابو تراب؟ گفت:

کان عبدا لله دعاه فاجابه، بنده بود «۶» خدای را خدایش بخواند اجابت کرد. گفت:

صف لی بعض اخلاقه، بعضی اخلاق او مرا وصف کن، گفت: مرا از این عفو کن، گفت: لا بد است گفت: چون «۷» لا بد است بشنو: کان و الله اول «۸» من لئی «۹» و کبر، و افضل من تقمّص و اعتجر «۱۰» و اکرم من ناحی ربّه و سهر، و اعلم من قرب و نحر، و اجود من تصدّق بابیض و اصفر و خیر من اقبل و ادبر، بعد محمّد سیّد البشر. گفت:

او نخستین کسی است که اجابت کرد خدای را و پیغامبر «۱۱» را در ایمان، و فاضلتر کسی که پیراهن «۱۲» در پوشید و کریمتر کس «۱۳» که با خدای مناجات کرد، و عالمتر کس «۱۴» که نحر و قربان کرد، و سخیتر کس «۱۵» که زر و سیم داد و بهتر کس «۱۶» که آمد و شد «۱۷» کرد، پس محمّد مصطفی که بهترین خلقان است.

گفت: زدنی یا ضرار، بیفزای ای ضرار، گفت: کان و الله شدید القوی، بعید المدی یقول فصلا و یحکم عدلا تنفجر الحکمة من جوانبه ینطق العلم من نواحیه، لا یطمع القوی فی باطله و لا یؤیس الضعیف من عدله و کان و الله یجیبنا اذا سئلناه «۱۸»، و یلبّینا اذا دعوانه، و کان فینا کاحدنا، و کان مع قربه و تقرّبه الینا، لا نکلمه هیبة، و لا نبتدیه جلاله، و اشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه، و قد ارخی اللیل سدوله، قابضا

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: گه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: باز آمدن.

(۳). مج، وز، لت: از پس، لب: پس از، مر: بعد از.

(۴). آن + علی.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: ضرار بن عبد الله الضبی.

(۶). وز، آج، لت، مر: بنده‌ای بود.

(۷). وز: چرا.

(۸). مر: اولی.

(۹). مج، مت: ای، وز: لهی، لب، لت: لبی، مر: صلی.

(۱۰). اساس: اعجز، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: پیغمبر.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: پیرهن.

(۱۶-۱۵-۱۴-۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کسی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: آمد شد.

(۱۸). مج، وز، مت: سأل.

ص: ۱۱

علیٰ لحيته، يتململ السليم، يبكي بكاء الواله «۱» الحزين، يناجي ربّه و يعاتب نفسه، و يقول يا دنيا الیّ تعرّضت ام بی تسوّقت هیهات، هیهات، لا حان حینک، غری «۲» غیری، قد أبتک ثلاثا لا رجعة لی الیک، فعمرك قصیر، و عیشک حقیر، و خطرک یسیر.

گفت: و الله! که مردی سخت قوت بود، دور غایت بود که گفתי سخنش فصل بودی و چون قضا کردی حکمش عدل بودی، حکمت «۳» از جوانب «۴» پهلوهای او بردمیدی و علم «۵» از نواحی او سخن می‌گفتی، قومی را در باطل طمع نیفکندی، و ضعیف را از عدل خود نومید «۶» نکردی، و در میان او از روی تواضع چون «۷» «۷» یکی از ما بودی «۸»، چون «۹» چیزی خواستی «۱۰» بدادی، و چون نخواستی «۱۱» ابتدا کردی [۳-پ] و چون او را بخواندمی «۱۲» به لیبیک جواب کردی «۱۳»، آنگه با آن که چنین نزدیک بودی به ما و تقرّب کردی، ما از «۱۴» هیبت او با او سخن نیارستمی گفت «۱۵» و از جلالت موقع و تعظیم او در چشم ما ابتدا نیارستمی «۱۶» به «۱۷» او، و سوگند می‌خورم به خدای که دیدم او را در بعضی شبها، شب تاریک شده، که محاسن به دست گرفته بود و بر خویشتن می‌پیچید و اضطراب می‌کرد چون مرد مار گزیده و می‌گریست چون مصیبت رسیده، گاه با خدا مناجات کردی «۱۸»، و گاه با خود عتاب می‌کرد، و گاه با دنیا خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا مرا تعرّض می‌کنی؟ یا با من به بازار «۱۹» می‌کنی! هیهات! دور باش از من که وقتت مباد با من، جز مرا بفریب «۲۰» که من به «۲۱» فریب تو

(۱). مج، مت، وز، مر: واله.

(۲). مج، مت، وز، لت، غیر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: علم.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: حکمت.

(۶). آج، لب: نا امید.

(۷-۹). مج، مت، وز، لت، مر: چو.

(۸). مج، مت، وز: بود.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: بخواستمانی.

(۱۱). لت، مر: نخواستمانی.

(۱۲). لت، مر: بخواند مانی.

(۱۳). لت، مر: جواب دادی.

(۱۴). مج، مت: به ما، وز: با، لت، مر: ما به.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: نیارستمانی گفتن.

(۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: نیارستمانی.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر: تا.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: می کردی.

(۱۹). لت: آزار می کنی.

(۲۰). مج، مت، وز: فریب، لت، مر: فریب ده.

(۲۱). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

ص: ۱۲

غرّه «۱» نشوم، طلاق دادم «۲» سه بار طلاق «۳» که بعد از آن «۴» رجعت نباشد که عمرت کوتاه است و زندگانیت حقیر است و خطر و مقدرات اندک است. آنگاه چون سخن به این جا رسانید، گریه بر او غلبه کرد و بگریست.

معاویة گفت که: کان و الله کما ذکر، به خدای که علی (ع) همچنان بود که او گفت. آنگه «۵» گفت: کیف کان حبک له، چگونه دوست داری «۶» او را؟ گفت:

كحَبِّ امِّ مُوسَى لِمُوسَى، چنان که مادر موسی موسی را «۷»، و اعتذر الى الله من التقصير، و عذر می‌خواهم خدای را از تقصیر، گفت: کیف کان حزنک علیه، حزن و اندوه تو بر او چون بود؟ گفت: حزن والدة ذبح واحدها فی حجرها، گفت: چون حزن مادری که یک فرزند دارد و در کنارش کشند «۸» لا یرقاً دمعها و لا یذهب حزنها الی یوم القیمة، آب چشمش کم نشود و غمش را کناره نباشد تا قیامت.

اما قوله: **أَعِزَّةٌ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ**، بر کافران عزیز و صعب و غالب بود، این آن است که در امت کس خلاف نخواهد کردن که وقعات و وقفات او در هر موقف چه موقع داشت و چه اثر کرد و هر شجاع که نام او شنید کس را زهره نبود، فکیف طعم او چشیدن و طعن او پیچیدن، همه به تیغ او کشته شدند و به قهر او سرگشته شدند و از بازوی او در خون آغشته شدند، تا راوی خبر گوید: که روز صرح «۹» أسد عویلیم از صف کافران اسب برون زد در خبر است که چهارصد من آهن بر او و بر اسبش بود ترک بر سر نهاده و از بالای آن سنگی بسفته بود و چون مغفری کرده و رمحی چهل گز به دست گرفته و در میدان مبارزات اسب را نورد می‌داد و این بیتها می‌گفت «۱۰»:

و سمر عوال بایدی رجال

و جرد شعال و زعف مذال

غداة الخمیس بیض صقال

کاساد دیس و اشبال خمیس

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: راست.

(۲). آج، لب: داده‌ام.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: طلاق بریده.

(۴). مج، مت، وز، لت: چنان کم با تو، مر: چنانکه با تو.

(۵). وز، لت، مر+ او را.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: دوست داشتی.

(۷). مج، مت، لت، مر: داشت، وز: دوست داشت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: اوش بکشند.

(۹). مج، مت، وز، لت: مر: صوح، وز: صوح، آج: صریح، لب: صریح.

(۱۰). مج، مت، وز، مر+ شعر.

ص: ۱۳

أمام العقاب غداة النزال

تجید الضراب و حز الرقاب

و تروی الکعوب دما غیر آل

تکید الکذوب و تجری الهبوب

چون مرد را بدیدند و آواز او بشنیدند از او بترسیدند و از مبارزت او بر میدند کس پیش او نیارست رفتن، و از «۱» معروفان یکی گفت: و الله إن لسانه هایل فکیف سنامه، و الله که زبانش هایل است سنانش چون باشد «۲». رسول - علیه السلام - بر یک یک عرض «۳» می کرد مبارزت او کس رغبت نمی کرد تا گفت:

من له و له الامامة من بعدی،

کیست که پیش او رود و از پس من، امامت او را [باشد] «۴»: چون کسی «۵» رغبت نکرد، امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: یا رسول الله مرا دستور باشی «۶» که پیش او روم؟ گفت: جز تو کس «۷» پیش «۸» او نرود و با او مقاومت نکند. آنگاه او را پیش خود خواند و به دست خود عمامه در «۹» سر او بست و او را گفت:

سر علی بركة الله فی حرز من امان الله، علی ثقة بنصر الله.

او پیش اسد عویلیم رفت یک دو بار با هم بگشتند یک بار امیر المؤمنین علی - علیه السلام - تیغ بر بالای سر برد درقی «۱۰» داشت از آهن در سر کشید او تیغ بر میان درقه زد، درق بیرید و سنگ بیرید و خود آهن بیرید و سر و پیشانی «۱۱» [۴- ر] و کام و دهن و ذقن و گردن و سینه و شکم و کمر بست «۱۲» تا «۱۳» مرد را بر طول به دو نیم کرد، آنگه به تیغ «۱۴» سرش از تن جدا کرد به دو نیمه و پیش رسول فرستاد. رسول - علیه السلام - تکبیر فتح کردند و شادمانه شدند و مسلمانان شاد شدند و او از آن جا برگشت منصور و مظفر، می آمد خرامان و این بیتها می گفت:

ضربته بالسيف وسط الهامة

بشفرة صارمة هدامة

فبتكت من جسمه عظامه

و بيئت من انفه ارغامه

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + جمله.

(۲). مج، مت، وز، لت: باد.

(۳). مج، مت، وز، لت: عرضه.

(۴). اساس ندارد، با توجه به مت، بم، مر افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: كس.

(۶). آج، لب: دستوری باشد، بم، آف: دستور باشد، لت: دستور ده، مر: دستوری ده.

(۷). آج، لب، مر: کسی.

(۸). لت: نزد.

(۹). مج، مت، وز: بر.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: درقه‌ای.

(۱۱). مج، مت، لت، مر + بینی.

(۱۲). آن: وشت.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: تا، آج، لب، بم: آن.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر + از او برکشید.

انا علیّ صاحب الصّمامة

و صاحب الحوض لدى القيامة

اخی نبیّ الله ذو العلامة

قد قال اذ عمّنی العمامة

انت الّذی بعدی له الامامة

گفت: برادر من که رسول ربّ العزّة است به وقت آن که مرا عمامه در سر بست گفت: امامت تو را، عمامه کرامت بر سرش «۱» نهاد و طوق امامت در گردنش افگند، گفت: عمامه بستان عاجلا و امامت آجلا، عمامه از من و امامت از خدا عمامه به صلت و امامت به خلعت «۲»، عمامه به تقدّمه امامت به تکرّمه، عمامه به اتّفاق و امامت به استحقاق چون به این سر حمایت دین به دست تو باشد به آن سر رعایت دین به قلم تو باشد «۳». چون به آغاز تقویت اسلام از تو است، به انجام تربیت آن هم به تو باشد. امروزت «۴» رایت و عمامه و فردات ولایت و امامت. این به تقدّمه بستان و بنشان دار که بر اثر این آیت ولایت رسد، که: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**، تو در باب جهاد مجاهده کن و با اعدای دین مکابده کن و دین مرا بیارا و «۵» جلوه کن «۶» که تا به مکافات این تو را به بازو جلوه کنم «۷» امروزت روز هریر است تا فردا که روز غدیرت باشد این معامله را پیش از آن به ثنا مقابله کنم که: **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**، گفت: آنان که آیات «۸» در حق ایشان است، او نه از بیگانگان بل از خویشان است بر مؤمنان «۹» ذلول است مر کافران را مذلّ است رسول مرا شاهد است و در دین من مجاهد است به ملامت لایمان مبالات نکند از کس دامنش نگیرد، گفت کسی «۱۰» حجابش نشود، آن که از تیغ ابطال نترسد، از ملامت جهّال کی اندیشد تو بر سر ملامت می باش که او بر ره سلامت است و بر طریق استقامت است و بر عزم ادامت و استدامت است.

(۱). مع، مت، وز، آج، لب: سر.

(۲). مع، مت: خلقت.

(۳). مج، مت، وز، مر: باید.

(۴). مج، مت، وز: امروز.

(۵). مج، مت، وز: به بازو.

(۶). وز: کنم.

(۷). مج، مت: بم، آف، لت، آن: تا نه پس به مکافات این تو را به بازو جلوه کنم.

(۸). وز، لت، مر: آید.

(۹). مر: مؤمنات، مت+ را.

(۱۰). آج، لب+ که.

ص: ۱۵

قوله: **يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**، این وصف هم بدو «۱» لایق است برای آن که باتفاق آن جهاد که او کرد و بذل جهد و افرغ طاقت در قتال دشمنان دین در وقایع «۲» از کس روایت و حکایت نکردند و آن را به شرح حاجت نیست چه به اجماع و اتفاق از آن مستغنی اند و اما قتال او در عهد رسول با کافران و از پس او باطغات و بغات مشهورتر است از حدیث ابو موسی اشعری «۳» و حدیث خالد بن ولید «۴» و رسول - علیه السلام - در حیات خود او را به آن خبر داد و گفت آن که:

ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین

، گفت: تو با این سه گروه کارزار کنی: از ناکثان و ایشان «۵» اهل بصره بودند و قاسطان، معاویه و اهل شام بودند و مارقان، خارجیان بودند از قوم او که بر «۶» او بیرون آمدند پس از حکمین و قصه آن در تواریخ و اهل سیر مشهور است و چون به آن «۷» رسیم «۸» که لایق این حال باشد، بود که طرفی گفته شود.

دگر رسول - علیه السلام - گفت:

منکم من یقاتل علی تأویل القران کما قاتلت علی تنزیله

، از شما کسی باشد که قتال کند بر تأویل قرآن چنان که من قتال کردم بر تنزیلش؟ ابو بکر گفت «۹»، انا ذا یا رسول الله، قال لا، من باشم آن کس «۱۰» گفت: نه، عمر گفت «۱۱»: من باشم، گفت: نه،

و لكن خاصف النعل في الحجرة

، و لكن آن است که نعل من می دوزد «۱۲» در حجره، چون نگاه کردند امیر المؤمنین علی را - علیه السلام [۴- پ] دیدند که از حجره برون «۱۳» آمد و نعل رسول - علیه السلام - به دست گرفته، کان للنعل خاصفا و کان النبیّ لمدحه واصفا، او نعل پای رسول می پیراست و رسول - علیه السلام - تاج سر او می پیراست، و الایادی قروض. پس هر که «۱۴» آیت را تأمل کند اوصافی که آیت بر او مشتمل است داند که به هیچ [کس] «۱۵» از صحابه

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: به او.

(۲). مت: واقع.

(۳). مج، مت، وز: الشعری.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: خالد بن الولید.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر+ در قتال.

(۶). آج، لب: با.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: جای.

(۸). مت: دهیم.

(۹). اساس+ رضی الله عنه.

(۱۰). مج، مت: این کسی.

(۱۱). اساس، آن+ رضی الله عنه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: می پیراید.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، آف، آن، مر: بیرون.

(۱۴). مج: پس آیه هر که را، مت: پس در آیت هر که.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

رسول - علیه السلام - لایق نیست مگر با «۱» امیر المؤمنین علی - علیه السلام. پس حمل کردن بر او واجب باشد.

و مورد آیت چنانستی که گروهی از سر تحکم و تعذر «۲» گفتند ما می‌برویم عجب از آن نامده که گوید بخواهم رفتن «۳»، در حق کسی صورت بخواهد بستن «۴» که او آمده باشد فاما نیامده چگونه رود و اعتبار به ظاهر حال نیست «۵» به مآل است از این جا «۶» گفت رسول - علیه السلام -

لا تعجبوا بعمل عامل حتی تنظروا «۷» بم یختم له

، عجب مدارید «۸» از عمل عاملی و کار «۹» کاردانی «۱۰» تا بنگر «۱۱» که خاتمه او بر چه خواهد بودن، حقیقت بدایت او از نوشته خاتمه او بر توانی خواند «۱۲» اگر به آخر برود بدانند که به اول نیامده است که این راهی است که هر که در او به مقصد رسید مقصود بیافت از او برگشتن صورت نبندد. از این جا گفتند [اهل معنی که: الذین رجعوا إنما رجعوا من طریق لا من الصدیق و لو وصلوا ما انفصلوا] گفتند: «۱۳» آنان که برگشتند از ره برگشتند نه از مقصود چه اگر هیچ اتصالی «۱۴» یافته بودند انفصال نکردندی.

حق تعالی گفت: این درگاه نه آن جای «۱۵» است که بر او تحکم شما پیش «۱۶» شود اگر شما بروی «۱۷» بروی که رفته بهی «۱۸» رفتنی رفته به، و روی نهاده به سفر آن که از حضرت «۱۹» رود «۲۰» به سفر رود آن که از حضرت «۲۱» برود «۲۲» به مصحف سفر رود شما بروید

(۱). مت: به.

(۲). وز، لت: تعزّر، مر: تعزّر.

(۳). آف: نخواهم رفتن.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: صورت بندد، آج، لب: نخواهد بستن.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر+ نظر.

(۶). آج، لب، آف، آن: آن جا.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: تنظروا.

(۸). آف: ندانید.

(۹). آج، لب: کارزار.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: کارداری.

(۱۱). مج، مت، وز، مر: بنگرید، آج، لب، لت، آن: بنگری، آف: بنگرد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: خواندن.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مج، مت، وز: اتصال.

(۱۵). مج، مت، وز، مر: چنان.

(۱۶). آف، آن: پیش.

(۱۷). مت، آج، لب، بروید.

(۱۸). آج، لب، لت: بھید.

(۱۹). مج، آج، لب، آف، آن، مر: حضر.

(۲۰). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن، مر: برود.

(۲۱). مر: حضر.

(۲۲). آف، آن: رود.

ص: ۱۷

که من به بدل شما قومی «۱» آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چندان که در شما عداوت است در ایشان محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد مرا در حق ایشان به اضعاف آن محبت باشد و محبت خود چیزی است که از یک طرف صورت نیندد «۲» عجب آن که «۳» در حق ایشان از من همه مصحف محبت باشد، اعنی محنت به محنت از محبت من بر «۴» نگردند و به بلا روی از من برنتابند چو محب من باشند «۵» محبوب من شوند و چون دوستی در حق من باخلاص دارند دوستان مرا دوست دارند و دشمنان مرا دشمن دارند، با دوستان من ذلول و نرم باشند و با دشمنان من صعب

و درشت باشند، چنان که در ذکر آیت وصف کرد ایشان را: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ «۶»، لا جرم من نیز به آن رها نکردم که ایشان را دوست گرفتم تا دوستان ایشان را دوست داشتم.

چنان که در خبر می‌آید «۷» که یک روز رسول - علیه السّلام - در محراب نشسته بود پنج سجده کرد متوالی که با آن رکوعی «۸» و قیامی و نمازی نبود صحابه گفتند: یا رسول الله این سجدهات را سبب چه بود و تو نماز نمی‌کردی گفت: این سجده‌های شکر بود، گفتند: یا رسول الله چه شکر «۹»؟، گفت: من نشسته بودم جبرئیل آمد و گفت: خدایت سلام کند «۱۰» و می‌گوید: من علی را دوست می‌دارم «۱۱» من سجده کردم خدای را «۱۲» بر شکر آن، برفت و در حال باز آمد گفت: می‌گوید «۱۳» من فاطمه را دوست می‌دارم «۱۴». من سجده دیگر «۱۵» کردم. برفت و باز آمد و گفت: می‌گوید: من حسن و حسین را دوست می‌دارم من سجده دیگر کردم «۱۶»، برفت و باز آمد و گفت: می‌گوید من دوستان ایشان را دوست می‌دارم «۱۷» و این غایت محبت باشد. «۱۸»

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ را.

(۲). مج، مت: و.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ اگر.

(۴). آن+ من بر.

(۵). آن: باشد.

(۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: آمد.

(۸). آج، لب، لت: رکوع.

(۹). مر: شکری.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، آن، مر: سلام می‌کند.

(۱۱-۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: دوست دارم.

(۱۲). مج، وز+ تعالی، مت، مر: تعالی را.

(۱۳). آن + که

(۱۵-۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: اگر.

(۱۷). مج، مت، وز، لت، مر + من سجده دگر کردم برفت و باز آمد و گفت می‌گوید: من دوستان دوستان ایشان را دوست دارم.

(۱۸). مج، مت + شعر، مر + بیت.

ص: ۱۸

حبيب الی قلبی حبيب حیبی

و ائی و ان کان الدّین حیبیه

صالح مردی در خواب دید که قیامت برخاسته «۱» است و خلایق را در موقف سیاست بداشته‌اند و او ایستاده است فرشته‌ای می‌آید «۲» صحیفه بدست گرفته این مرد گفت: این صحیفه چیست؟ گفت این صحیفه‌ای است نام دوستان [۵-ر] او در آن جا نوشته گفت اگر ممکن باشد یک بار بنمای مرا تا خود نام من در آن جاست «۳»؟

فرشته صحیفه به او «۴» داد از اوّل تا آخر دید «۵» نام خود نیافت «۶» گفت: ای «۷» فرشته نام من در این جا نیست و لکن اگر من پایه آن ندارم که نام من در میان دوستان او بنویسند، بنویس که من دوستان او را دوست دارم ندا آمد که نامش را در اوّل صحیفه بنویس که بس با نیاز «۸» گفت «۹» بیان کردیم که معنی مرتد چه باشد و احکام ایشان در ما تقدّم برفت.

و سوف برای خلوص فعل باشد به استقبال برای آن که لفظ «یفعل» را که مضارع خوانند صالح بود حال را و استقبال را چون سوف یاسین در او شود خاص شود به مستقبل، چنان که: سافعل «۱۰» و سوف افعال «۱۱» بیارد «۱۲» خدای «۱۳»، و در آیت دلیل است بر آن که رسول - علیه السّلام - صادق است در دعوت، چه این خبر است از غیب! و چون مخبر بر وفق خبر بود دلیل صدق مدعی کند و محبت از «۱۴» ما خدای را تعالی به معنی ارادت طاعت او باشد و از او تعالی به معنی ارادت ثواب باشد ما را. و «اذله» جمع ذلول باشد و اصل او در اسبی خوش رو و نرم گویند، يقال: دابة بينة الذلّ و الذلّة، و رجل ذليل بين الذلّ و المذلّة. و «اعزّه» جمع عزیز باشد، و عزیز این جا به معنی صعب و ممتنع باشد من قولهم: عزّ علیّ کذا، ای شقّ و صعب.

(۱). بهم، مر: برخواسته، آج، لب: ظاهر شده.

(۲). مج، مت، وز، لت: می آمد.

(۳). مج، مت، وز، بم، آف، لت، مر: هست.

(۴). آج، لب: بدو، مر: به دست او.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: او از اول تا به آخر بنگرید.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ندید.

(۷). مج، مت، وز، لت: یا.

(۸). اساس، بم، آف: ساز، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز+ پس.

(۱۰). لت، مر: سیفعل، مج، مت، وز: سنفعل.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: سوف یفعل.

(۱۲). لب: سازد.

(۱۳). مت+ تعالی.

(۱۴). مت: او.

ص: ۱۹

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، در محلّ جرّ است برای آن که صفت قوم است، و التّقدير: مجاهدین فی سبیل اللّٰه غیر خائفین ملامة لائم و «لائم»، بر نکره برای ابهام گفت، یعنی هر ملامت گو که باشد. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، این فضل و نعمت خدای است تا به آن کس دهد خدای تعالی که خواهد یعنی آن که به این پایه و منزلت برسد نرسد جز به توفیق و الطاف او و او به آن متفضّل است آن بر او از خدای تعالی فضلی باشد و آن فضل به آن کس کند که «۱» خواهد و به آن خواهد که کند که اهلیت و صلاحیت آن دارد چه حکمت این واجب کند. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، خدای تعالی فراخ عطاست، بخل نکند به عطا و لکن علیم است و دانا جز بر وفق حکمت و صلاح نفرماید کردن.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، الآية. خلاف کردند در سبب نزول آیه و آن که در حقّ که «۲» آمد، بعضی گفتند در عبادۀ صامت «۳» و عبد الله بن ابی سلول «۴» آمد چنان که اشاره کرده شد در آیت مقدّم و بعضی گفتند در عامّة مؤمنان و مراد به راکعون «۵» خاضعون است و جماعتی بسیار از صحابه چون أبو ذرّ الغفاریّ و جابر بن عبد الله الانصاریّ و عبد الله بن العباس و ابو رافع مولی رسول الله و عمّار بن یاسر و عتبه بن ابی حکیم «۶» و غالب بن عبد الله و غیرهم، و از مفسّران «۷» مجاهد و سدّی و علیّ بن الحسین المغربیّ و محمّد بن جریر الطبریّ - امام اصحاب الحدیث - و علیّ بن عیسی رمّانی - و او معتزلی است.

گفتند آیت در امیر المؤمنین علی آمد که در رکوع انگشتی به سائل داد و بر این، اجماع اهل بیت «۸» است، و ثعلبی مفسّر اصحاب الحدیث در تفسیرش این خبر به اسناد بیاورد، از اعمش عن عبایة «۹» الاسدیّ از عبد الله عباس «۱۰» که او گفت: من سالی از سالها به مکه حاضر بودم بر کنار زمزم نشسته بودم و خلقی عظیم بر من جمع شده و

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + او.

(۲). مج، مت، وز: کی.

(۳). آف: عباد صامت.

(۴). مج، مت، وز: عبد الله بن ابی بن سلول.

(۵). آج، لب، لت + و.

(۶). مج، مت: عتبه بن ابی سهیم، وز: عتبه بن ابی لهیم.

(۷). مج: فقران.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: اهل البيت.

(۹). آج، عتابة.

(۱۰). مر: عبد الله بن عباس.

ص: ۲۰

من حدیث روایت می‌کردم از رسول - علیه السلام - مردی بیامد لثام بر بسته و در برابر من بنشست هر گه من گفتم: قال رسول الله، او گفت: قال رسول الله، هر گه که من خبری روایت کردم، او خبری روایت کرد، من او را گفتم: به خدای بر تو که بگوی تا تو کیستی که من تو را نمی‌شناسم؟ او لثام [۵-پ] باز کرد و روی به قوم کرد و گفت:

الا من: عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله: - صلی الله علیه - و آله بهاتین و آلا فصمتا و رأیت بعینی و آلا فعمیتا یقول: علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله»

، گفت: هر که مرا شناسد خود شناسد و هر که مرا نشناسد، من جندب بن جنادة البدری ام ابو ذر غفاری از رسول خدا «۱» شنیدم به این گوشها و اگر نه چنین است کر باد و به این چشمها دیدم و آلا کور باد که می‌گفت: علی پیشرو ابرار است و قاتل کفار است، ناصر او از قبل خدا «۲» منصور است و خاذل او مخذول. آنگه گفت: «۳» با رسول خدای نماز بکردیم «۴» نماز پیشین سائلی «۵» در مسجد سؤال کرد. کس او را چیزی نداد سایل دست برداشت و گفت: «۶» گواه باش که در مسجد رسول تو سؤال کردم کس «۷» مرا چیزی نداد. علی «۸» نماز می‌کرد به رکوع در بود، اشاره کرد به انگشت به سایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتی از انگشت او برون کرد «۹»، و گواهی دهم که انگشتی در دست راست داشت و رسول - علیه السلام - می‌نگرید چون علی «۱۰» (ع) انگشتی بداد و سایل خشنود شد، رسول - علیه السلام - سر سوی آسمان کرد و گفت:

اللهم ان اخی موسی سألک فقال: رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عُنْدَهُ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي و اجعل لی و زيراً من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری فانزلت فیه قرانا ناطقا، سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا

(۱). مج، مت، وز، مر + جل جلاله.

(۲). مج، مت، وز، آن: خدای.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت + یک روز

(۴). مج، مت: نماز می‌کردیم، وز: نماز می‌کردم، مر: نماز کردیم.

(۵). آن: سائل.

(۶). مج، مت، وز، آج، لت، مر + بار خدایا.

(۷). آج: کسی.

(۱۰-۸). مر + علیه السلام.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: بیرون کرد.

ص: ۲۱

فلا يصلون اليكما باياتنا، و انا محمد نبيك و صفيك اللهم فاشرح لي صدري و يسر لي أمري و اجعل لي وزيراً من أهلي علياً
اشدد به ظهري

، گفت: بار خدایا موسی تو را دعا کرد و از تو این حاجت خواست بار خدایا! دل من تو روشن گردان و کار من آسان گردان
و بند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند، و مرا وزیری کن از اهل من هارون که برادر من است پشت من «۱» به او
قوی کن و او را با من در کار من شریک کن. تو بار خدایا «۲»! در کار «۳» او قرآن فرستادی و دعایش به اجابت مقرون
کردی و گفתי: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَمَّا سُلْطَانًا «۴»- الآیة.

بار خدایا من پیغامبر توام «۵» گزیده «۶» توأم از تو همین «۷» می‌خواهم بار خدایا دلم روشن گردان و کارم آسان
گردان و مرا از اهل من وزیری کن علی بو طالب «۸»، پشت من به او قوی دار این دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد «۹»
گفت: بخوان، گفت: چه خوانم؟ گفت: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.

اما از طریق جابر عبد الله انصاری «۱۰» او روایت کند «۱۱» که: یک روز رسول - علیه السلام - در مسجد نماز می‌کرد نماز
پیشین بگذارد «۱۲» و پشت باز داد ساعتی، اعرابی از میان قوم برخاست، اثر فقر بر وی پیدا و روی به رسول - علیه
السلام - کرد و این بیتها انشاد کرد: «۱۳»

و قد ذهلت أم الصبي عن الطفل

اتيتك و العذراء تبكي برنة

و قد كدت «۱۴» من فقري اخلط في عقلي

و اخت و بنتان و أم كبيرة

و ليس لنا ما ان يمر و ما يحلى

و قد مسني عري و ضر و فاقه

و ما المنتهى آلا اليك مفرّنا

و اين مفرّ الخلق آلا على الرّسل

(۱). آج، لب: مرا.

(۲). مج، مت، وز، لت: مر خدای.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: باب.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۵.

(۱۴ - ۵). بم آف، مر: برگزیده.

(۶). مر: اين.

(۷). مج، مت، وز، مر: علی ابو طالب.

(۸). سورة المائدة (۵) آیه (۵۵)

(۹). آج، لب، آن، مر: جابر بن عبد الله انصارى.

(۱۰). لت: گفت.

(۱۱). مج مت، وز، بم، مر: بگذار.

(۱۲). مج، مت، وز، مر + شعر.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: کدت.

ص: ۲۲

رسول - علیه السّلام - گفت: کیست که او را چیزی دهد و ضامنم من او را به درجه‌ای که نزدیک باشد به «۱» درجه من و ابراهیم خلیل؟ اعرابی برگردید هیچ کس او را چیزی نداد. امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - در زاویه مسجد نماز نوافل می‌کرد در رکوع بود انگشتی «۲» برداشت تا اعرابی انگشتی از انگشت او بیرون کرد «۳»، با «۴» انگشتی فرو نگیرد نگینی گرانمایه بر او بود، شادمانه شد «۵» این بیتها بر خواند:

ها انا مولی لآل یاسین
ارجو من الله اقامة الدین

هم خمسة فی الانام کلهم
لانهم فی الوری میامین

و جبرئیل آمد - علیه السّلام - و این آیت آورد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ** «۶»، و بر رسول خواند. رسول - علیه السّلام - اعرابی را گفت: کیست آن که تو را چیزی داد؟ گفت:

برادر و پسر عمّت علیّ بو طالب «۷». رسول - علیه السّلام - گفت:

هنیئا لک یا علیّ،

گوارنده باد تو را به آن «۸» درجه که نزدیک است به درجه من و ابراهیم خلیل، آنکه چون صحابه آن دیدند هر کس که انگشتی داشت «۹» بداد تا در خبر است که اعرابی «۱۰» چهار صد انگشتی در آن روز بدادند اعرابی شادمانه شد و دانست که آن هم از برکت امیر المؤمنین - علیه السّلام - است این بیتها انشاد کرد:

انا مولی لخمسة
نزلت فیهم السّور

أهل طه و هل اتی
فاقرؤا تعرفوا الخبر

و الطّواسین بعدها
و الحوامیم و الزّمر

انا مولی لهؤلاء

عدو لمن کفر

و حسّان بن ثابت حاضر بود خواست تا او را نیز در این میدان شوطی بود، این بیتها انشاد کرد:

علیّ ولیّ المؤمنین اخو الهدی و افضل ذی نعل و من کان هادیا

(۱). مج، مت، وز، مر: از.

(۲). مج، مت، وز، آف، لت، مر: انگشت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت.

(۴). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: به.

(۵). مر+ و.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر+ الآیة.

(۷). وز: ابو طالب.

(۸). مج، مت، وز: باز.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر+ آن روز.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر+ را.

ص: ۲۳

و اوّل من ادّى الزّكوة بكفّه

و اوّل من صلّى و من كان زاكيا

فلما اتاه سائل مدّ كفّه

اليه فلم يبخل و لم يك خافيا»^۱

فدسّ «۲» إليه خاتما و هو راع

و ما زال اوّاهها الى الخير داعيا

فبشّر جبريل النبيّ محمّدا

بذاك و جاء الوحي في ذاك صاحيا»^۳

طاووس روایت کرد از عبد الله عباس و کسی از او پرسید این آیت که چه معنی دارد و در که آمد «۴»؟ گفت: آیت در «۵» علی بو طالب «۶» و معنی آیت آن است که: فرمان و ولایت خدای راست و کس را با خدای «۷» در آن شرکت نیست از مخلوقان «۸»، و از خدای گذشته فرمان و ولایت رسول راست، و کس را در آن با او شرکت نیست از مخلوقان. و از رسول- علیه السلام- گذشته، فرمان و ولایت علی بو طالب «۹» راست و کس را با او در آن شرکت نیست از مخلوقان «۱۰» و رسول- علیه السلام- به این آیت احتجاج کرد.

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت سبب نزول آیت آن بود که: عبد الله سلام و جماعتی از اُحبار یهود «۱۱» که ایمان آورده بودند گفتند: یا رسول الله! آنان که خویشان ما بودند از ما تبری کردند برای آن که ما به تو ایمان آوردیم و ما تنها مانده ایم و از خانه ما تا مسجد تو مسافت دور است و ما مستوحش می شویم از آن که کس با ما اختلاط نمی کند، خدای تعالی این آیت فرستاد برای تسلیت ایشان و گفت: اگر شما را ولایت و دوستی جهودان نیست خدای تعالی ولیّ شماست و پیغامبرش و آن مؤمنان «۱۲» که نماز کنند و زکات دهند و ایشان راع باشند، و در آن روز امیر المؤمنین علی «۱۳» در رکوع انگشتی به سائل داده بود.

(۱). مع، مت، وز، لت، مر: حافیا.

. مع، مت: صافیا، وز، بم، آف، آن: حافیا، لت، مر: جافیا.

(۲). اساس، وز: قدس، با توجه به مج و مت تصحیح شد.

(۳). لت، مر: ضاحیا.

(۴). مج، مت، وز: آمده است.

(۵). مج، مت، وز+ حق.

(۶-۹). مت، مر: ابو طالب.

(۷). آج، لب، بم، آن: او، مر+ تعالی.

(۸-۱۰). مج، مت، وز، آن: مخلوقات.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: جهودان.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: مومنانی.

(۱۳). مج، مت+ علیه السّلام.

ص: ۲۴

عبد الله عباس گفت: چون علی انگشتی به سائل داد [۶-پ] و این آیت آمد، و رسول - علیه السّلام - آیت بخواند - سائل بخواند سائل را پرسید که: تو را که چیزی داد؟ گفت: آن جوان که در نماز است. گفت: در چه حال بود از نماز، گفت: در رکوع، رسول - علیه السّلام - شادمانه شد و دانست که [آیت] «۱» در علی آمد. حسّان بن ثابت حاضر بود، چون شادی رسول دید خواست تا تقرّبی کند این بیتها انشاد کرد:

ابا حسن «۲» افدیک «۳» نفسی و مهجتي «۴»
و کلّ بطیّی «۵» فی الهدی و مسارع «۶»

و ما المدح فی حبّ «۸» الاله بضایع

ایذهب مدحی ذا المحبّر «۷» ضایعا

و انت الذى اعطيت اذ كنت راکعا

اقول فدتک «۹» النفس يا خير راکع

فانزل «۱۰» فيه الله «۱۱» خير ولاية

فبينها فى محکمات الشرايع

و ابو بکر مردويه «۱۲» الحافظ در کتاب فضائل «۱۳» بياورد و او از جمله ائمه «۱۴» اصحاب حديث است اين حديث به چند طريق مختلف از جماعت بسيار از صحابه و اين بيتها بياورد آن جا: «۱۵»

اوفى الزکوة مع الصلوة اقامها

و الله یرحم عبده الصابرا «۱۶»

من ذا بخاتمه تصدق راکعا

و أسره فى نفسه اسرارا

من كان بات على فراش محمد

و محمد يسرى و ينحو الغارا «۱۷»

من كان جبريل يقوم بيمينه

فيها و ميکال يقوم يسارا

من كان فى القرآن سمى مؤمنا

فى تسع آيات جعلن کبارا

و صاحب «۱۸» دو بيت گوید:

-
- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.
- (۲). مر: حسنی.
- (۳). معج، مت، وز: تفدیک، مر: نفدک.
- (۴). آن: بهجی.
- (۵). لت، مر: مطی.
- (۶). وز: مشارع، آج، لب، آف، آن مشارعی.
- (۷). معج، مت، لت: المخبر.
- (۸). معج، مت، وز، لت، مر: جنب.
- (۹). مت، وز، آج: فدیک، لت، بم: فدتیک.
- (۱۰). وز: لا نزال.
- (۱۱). مت، مر: اللّه فیہ، آج: فیک اللّه.
- (۱۲). مر: مردود.
- (۱۳). لت: در حاشیہ آورده الفضائل.
- (۱۴). مت، آج، لب، آن: ایمه
- (۱۵). مت، این جا، معج، مت، مر+ شعر.
- (۱۶). معج، مت: الصارا، وز، آج، لت، مر: الصبارا.
- (۱۷). اساس: بیت.
- (۱۸). وز: در حاشیہ + بن عبّاد.

و لَمَّا عَلِمْتَ بِمَا قَدْ جَنَيْتَ «۱»

و أَشْفَقْتَ مِنْ سَخَطِ الْعَالَمِ

نقشست شفیعی علی خاتمی

إماما تصدق بالخاتم

ترجمتها «۲» شعرا «۳»:

چون جرم خویش دیدم و ترسیدم از خدا

راندم بسی ز دیده به رخسار بر دموع

نام شفیع خود به نگین بر نوشتم آنک

انگشتری خویش ببخشید در رکوع

و آیت دلیل است بر امامت امیر المؤمنین - علیه السلام - و وجه استدلال «۴» آن است که خدای تعالی اثبات ولایت کرد خود را به لفظ «إِنَّمَا» و فایده او إثبات الشیء و نفی ما سواه است، چنان که کسی گوید: إِنَّمَا الْعَالَمُ فُلَانٌ، یعنی هو العالم لا غیر، و إِنَّمَا لَكَ عِنْدِي دَرَهْمٌ، معنی آن است که: لیس لک علیّ آلا درهم «۶».

و لست با الأكثر منهم حصی

و إِنَّمَا الْعِزَّةُ لِلْكَاتِرِ

و مراد آن است که عزت نبود آن را که کاتر نیست، و قوله: إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ «۷»، معنی آن است که: لا اله الا الله الواحد، و برای آن چنین آمد که «إِنَّ» تأکید اثبات را باشد و «مَا» اگر چه کافه است شمه ای از نفی در او مانده است برای آن که اصل او چون حرف باشد نفی را بود پس صورت نیست که یک چیز را نفی کند «۸» و اثبات به یک جای و نخواستند که ما را از فایده فرو گزارند «۹» گفتند اثبات چیز «۱۰» را باشد و نفی ما سواه را، پس حق تعالی به لفظ «إِنَّمَا» اثبات کرد ولایت

خویشتن، و لفظ [ولی] «۱۱» اولی فایده دهد به دلالت قولهم فلان ولیّ هذا الأمر، أى اولی به من غیره و هو ولیّ الطّفل و ولیّ الدّم و ولیّ النّکاح و منه الخبر «۱۲» لا نکاح الا بولیّ مرشد و شاهدی عدل، مراد به ولیّ در این همه مواضع اولی است

(۱). مج، مت، وز، لت: جنیت، مر.

(۲). مج، مت: این بیت را کسی ترجمه گفت، وز: این دو بیت را کسی ترجمه گفت، لت: این دو بیت را کسی ترجمه‌ای می‌گفت.

(۳). مج، مت، وز+ شعر.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر+ از.

(۵). آج، لت: کرده.

(۶). مج، مت، وز، لت+ و قال الشّاعر.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱.

(۸). وز، لت: نفی کنند.

(۹). مج، مت، آج، لب، آف، لت، آن: فرو گذارند.

(۱۰). وز، لت: خبر.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز، مت، لت، مر+ عنه.

ص: ۲۶

و قال «۱» الکمیت «۲»:

و منتجع التّقوی و نعم المؤدّب

و نعم ولیّ الأمر بعد ولیّه

فلان ولیّ عهد المسلمین ای اولی بهم.

و

قال - علیه السّلام - ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیّها فنکاحها باطل.

و قوله تعالی حکایه عن زکریّا - علیه السّلام: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتَبِي «۳»، ای اولی الناس بمیراثی.

و میردّ گفت: الولیّ و المولیّ و الاولیّ و الاحقّ بمعنی واحد و آیه خطاب است جمله مکلفان را «۴»، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** و رسول «۵» - علیه السّلام - داخل است در خطاب و امام داخل است در او برای آن که ولایت خدای تعالی بر همه خلقان ثابت است، چون گفت: **وَرَسُولُهُ**، رسول علیه السّلام از ولایت خود بیرون شد چه ولایت کسی بر نفسش ثابت نباشد لاعتبار [۷- ر] الرتبة «۶». بین المولیّ «۷» و المولیّ علیه چون گفت:

وَالَّذِينَ آمَنُوا، رسول - علیه السّلام - ازین خطاب بیرون شد به حجّت اجماع و امام بیرون شد به اعتبار رتبه «۸» چنان که در حقّ رسول - علیه السّلام - و حقّ تعالی اگر چه ذکر نام [خود] «۹» و ذکر رسول مصرّح کرد ذکر امام مصرّح نکرد و لکن به وصف به جایی رسانید که جاری مجرای مصرّح بود گفت: ولیّ شما که مکلفانید و مخاطبید به خطاب من، خداست تعالی «۱۰» و او اولیتر است به شما از شما که فرمان او بری و طاعت او را اتقیاد کنید «۱۱» و از او برگرفته به «واو» عطف که معنی او اشتراک «۱۲» الثانی فی حکم الاوّل باشد، و رسول خدای به شما اولیتر است و در باب ولایت و اولیتری حکم او حکم خداست - عزّ و جلّ - در افتراض طاعت، و از او فرو دهم به «واو» عطف

(۱). مر: شاعر.

(۲). مع، مت، وز+ شعر.

(۳). سوره نساء (۱۹) آیه ۵ - ۶.

(۴). مع، مت، وز، فی قوله.

(۵). مع، وز، مت، لت+ و رسوله.

(۶). اساس، بم: الروئیة، آج، ریته، با توجه به مع، مت، وز تصحیح شد.

(۷). مع، وز، مت، آج، لب: الولی، لت، مر: الوالی.

(۸). اساس، آج، لب، آف: ریته، با توجه به مع، مت، وز، لت تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، وز، مت، مر: جلّ جلاله.

(۱۱). مج، وز، مت، کنی / کنید.

(۱۲) آج، لت، آن: اشتراک.

ص: ۲۷

مؤمنانی که وصف ایشان آن است که نماز کنند و زکات دهند در آن حال که راکع باشند، و این «واو» فی قوله: **وَهُمْ رَاكِعُونَ**، باتّفاق «واو» حال است.

و اجماع است که در نماز کس زکات نداد در رکوع مگر امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - این وجه دلالت است از آیت به حکم ظاهر بر امامت امیر المؤمنین - علیه السّلام - و اهل اشارت گفتند: چون حق تعالی ولایت خود و رسول خود - علیه السّلام - بر مکلفان واجب کرد «۱»، آنکه به «واو» عطف بر سبیل اجمال مؤمنان را بر آن معطوف کرد به لفظ «آمنوا»، همه مؤمنان در ولایت طمع کردند. چون گفت:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، گروهی که به نماز کسلان بودند طمع بیریدند و نمازکنان طمع در «۲» بستند. چون گفت: **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**، آنان که زکات ده نبودند «۳» طمع برداشتند و زکات دهندگان طمع در بستند «۴»، چون گفت: **وَهُمْ رَاكِعُونَ**، همه جهان طمع بیریدند مگر امیر المؤمنین - علیه السّلام - که این اوصاف را جامع بود.

دگر آن که دو فرقه مختلف آرا «۵» و دیانت «۶» با کثرت خلاف کی «۷» از میان ایشان است، أَعْنَى شِيعَةٍ و اصحاب الحديث اتّفاق کردند که این «۸» در حق امیر المؤمنین علی «۹» - علیه السّلام - آمد.

اگر گویند: چرا گفتمی که: **وَهُمْ رَاكِعُونَ**، حال است و چرا نشاید که صفت این مؤمنان باشد که ایشان را وصف کرد به نماز کردن و زکات دادن؟ تا معنی آیت آن باشد از صفت ایشان نیز آن است که راکع باشند و رکوع بسیار کنند، جواب گوییم: این خلاف اهل لسان باشد و کلام عرب برای آن که ایشان چون گویند:

رأيت زيدا و هو راكب، و لقيته و هو غضبان، و وجدته و هو يفعل كذا، این جمله را جز بر حال حمل نکنند و مراد آن باشد که در حال دیدن من او را راكب بود و در حال ملاقات من با او غضبان بود و در حال وجدان من او را به آن کار مشغول بود
محال

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۲). مج، وز، مت + او.

(۳). مج، وز، مت: نداده بودند.

(۴). مج، وز مت، مر: طمع کردند.

(۵). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر + او.

(۶). آج: الرویت.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، مر: که.

(۸). مج، مت، وز، آج، لت، مر + آیه.

(۹). لت: امیر.

ص: ۲۸

است گفتن که آن معانی او را صفاتی لازمه باشد.

دگر آن که: اگر وَ هُمْ رَاكِعُونَ، حمل کنند بر صفت «۱» دون حال تکرار باشد برای آن که وصف به رکوع داخل باشد در یُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، و کلام خدای تعالی تا بر فایده مجدد حمل توان کردن «۲» بر تکرار حمل نشاید کردن «۳»، اگر گویند: چرا نشاید که «واو» حال را باشد، چنان که گفتی، و لکن معنی «راکع» خاشع و خاضع باشد که در «۴» رکوع به معنی خضوع در کلام عرب آمده، چنان که شاعر گفت «۵»:

ترکع «۸» یوما و الذهر قد رفعه

لا تذلل «۶» الکریم علک «۷» ان

و المعنی علک «۹» ان تخضع گوئیم: اتفاق است که در قرآن و تعارف هر کجا لفظی باشد «۱۰» که در اصل وضع برای معنی «۱۱» باشد و در شرع نقل افتاده باشد آن را به معنی دگر بر عرف شرع حمل باید کردن که حکم او را باشد. و حمل کردن آن «۱۲» را بر لغت مجاز بود چه حکم طاری را باشد و آنچه بر اصل وضع مانده باشد و نقل و تخصیص در او نشده باشد «۱۳» حمل می‌کنند «۱۴» بر وضع چون عرف بر او طاری شود بمنزله ناسخی باشد هر دو «۱۵» را [حکم عرف را باشد و چون شرع بر هر دو طاری شود حکم شرع را باشد و طاری به مثابه ناسخ بود هر دو را] «۱۶» و حکم حقیقت طاری باشد و این که پیش او بوده باشد مجاز شود و جز به قرینه ندانند دلیل بر آن که چنین است آن است که اگر کسی گوید: رأیت فلانا

راکعا او ساجدا او مصلّیا او مؤدّیا للزکوة باتّفاق بر لغت نتوان حمل کردن و از او فهم نکنند الا آنچه عرف شرع بر آن مستمر است از این رکوع و سجود و نماز و زکات که ما در شرع می‌دانیم دون خضوع و خشوع و دعا و نماز.

(۱). وز+ نشاید.

(۲). وز: توان کردند، آف، مر: توان کرد.

(۳). مر: نشاید کرد.

(۴). مج، مت، وز، لت: در ندارد.

(۵). بم، آف: گفته، آج، لب، مر: گوید.

(۶). مت، آج: لا تهین الفقیر.

(۷). اساس، بم، لب، آف: علمک، با توجه به مج و قرینه بعدی تصحیح شد.

(۸). آج، لب، بم، آف آن: یرکع.

(۹). آف: علمک، مر: الیک.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: یابند.

(۱۱). مج، مت، وز: معینی.

(۱۲). آج، لب: او.

(۱۳). آج، لب: نباشد.

(۱۴). مج، مت، وز: حمل کنند.

(۱۵). مج، مت، وز، آج، لت، مر: وضع.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

دگر آن که رکوع در وضع لغت تطاطبی و انحنا و دو تا شدن «۱» باشد و خشوع را برای آن رکوع خوانند که در این فعل خشوع و خضوعی هست بر سبیل تشبّه «۲»، نبینی که لبید چگونه می‌گوید: «۳»

اخیر اخبار «۴» القرون التي مضت اذّب «۵» کانی کما قمت راع

و صاحب کتاب العین و ابن درید گفتند الرّاع الذي یکبو «۶» علی وجهه و منه الرّکوع فی الصلوة و قال الشّاعر:

و افلت حاجب فوق العوالی علی شقاء «۷» یرکع فی الظّراب

ای یکبو وجهها «۸». پس معلوم شد که حقیقت این است که ما گفتیم لغة و شرعا تا حقیقت باشد بر مجاز حمل نکنند کلام خدای را اگر گویند: الَّذِينَ آمَنُوا، لفظ جمع است، و كذلك الى آخر الآية، چگونه حمل کنی بر امیر المؤمنین - علیه السلام - و او یک «۹» شخص است؟ جواب گوئیم: عرب عبارت کنند به لفظ جمع از یکی بر سبیل تفخیم و تعظیم چنان که فرمود تعالی: إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ «۱۰»، و قال «۱۱» تعالی: رَبِّ ارْجِعُونِ «۱۲»، و قال تعالی: عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ، و قال لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ «۱۳»، و خلاف نیست که مراد به ناس اول نعيم مسعود است و به لفظ دوم ابو سفیان و قوله: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ «۱۴» یعنی رسول الله و نظائر این در قرآن بسیار است.

و جوابی دگر گفتند از این سؤال که آیت به «۱۵» آن بر ظاهر بماند و آن آن است که مراد به «۱۶»: الَّذِينَ آمَنُوا، امیر المؤمنین و ائمه‌اند - علیه و علیهم السلام - از فرزندان او

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو لا شدن.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت، مر: تشبیه.

(۳). مج، مت، وز+ شعر.

(۴). مج، مت، وز، آج، لت، مر: اخیر اخبار.

(۵). مج، مت، وز، آج، مر: ادّب.

(۶). مج، مت، وز، لت مر: یکبو.

(۷). وز: شغا.

(۸). مج، مت: الا وجهها.

(۹). مج، مت، وز: یکی.

(۱۰). سوره الحجر (۱۵) آیه ۹.

(۱۱). آج، لب+الله.

(۱۲). سوره المومنون (۲۳) آیه ۹۹.

(۱۳). سوره النمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۱۴). سوره البقره (۲) آیه ۱۹۹.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت: به.

ص: ۳۰

آنان که اهل امامت بودند و منصوص علیه «۱» بودند.

اگر گویند: این معنی چگونه لایق باشد به ایشان، و ایشان در نماز زکات ندادند؟ جواب گوییم: اگر چه این فعل از امیر المؤمنین - علیه السلام - صادر شد و از ائمه از فرزندان او کس را «۲» اتفاق نه افتاد «۳»، و لکن حق «۴» تعالی آنچه «۵» کرد از مآثر بر اینان شمرد از جمله مفاخر چه مناقب و مآثر پدران مفاخر آن فرزندان باشد «۶» چنان که حق تعالی در محکم کتاب «۷» مجید فرمود در حق بنی اسرائیل و آن نعمتها که در حق اسلاف ایشان فرموده بود به نعمت بر فرزندان ایشان شمرد و آن اساءت «۸» که ایشان کرده بودند از کفران نعمت بتعبیر «۹» فرزندان ایشان کرد، چنان که گفت: یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ «۱۰» الی قوله: وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ «۱۱» الایات الی قوله: وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ «۱۲» در این آیات آن نعمتها که بر پدران ایشان کرد از نجات ایشان از آل فرعون و آنچه فرعونیان کردند با ایشان از کشتن پسران ایشان و رها کردن دختران ایشان و استخدام (مردان و زنان) [۱۳] ایشان «۱۴» آنکه آن همه نعمت که بر ایشان کرد [۸- ر] فی قوله: إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ «۱۵»، دریا بشکافت و ایشان را برهانید و دشمن را غرق کرد، و آنچه وعده داد موسی را فی قوله: وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً «۱۶»، و آنچه ایشان کردند در مدت غیبت موسی از اتخاذ عجلی و گوساله پرستیدن «۱۷» و آن منت که او نهاد بر ایشان به عفو کردن که: ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ «۱۸» آنکه آنچه پدران ایشان کردند در معنی ماهی گرفتن در روز

-
- (۱). مج، مت، وز، لت، مر: علیهم.
- (۲). مج، مت، وز، آج، لب + این.
- (۳). مج، مت، وز: نیوفتاد.
- (۴). لت: خدای.
- (۵). مج، مت، مر، وز + او.
- (۶). مج، مت: باشند.
- (۷). مت: کلام.
- (۸). مت، وز، آف: اشارت.
- (۹). مج، مت، وز: تبعیر.
- (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۴۹.
- (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۶۶.
- (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۲.
- (۱۳). با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۴). مج، مت، وز: شان.
- (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۵۰.
- (۱۶). سوره بقره (۲) آیه ۵۱.
- (۱۷). اساس: پرستیدند، با توجه به مج تصحیح شد.
- (۱۸). سوره بقره (۲) آیه ۵۲.

شنبه بس از آن که ایشان را از آن نهی کردند «۱» فی قوله: وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ «۲»، و آنچه خدای تعالی به جزای ایشان کرد با ایشان از عقوبت و ایشان را مسخ کردن «۳» با قرده و تغییر خلق «۴» ایشان.

و اتفاق است که آیات من اولها الی آخرها [خطاب] «۵» با جهودان عصر رسول است - علیه السلام - و از این معنی با ایشان هیچ نرفت و ایشان جز «۶» حکایت این «۷» نشنیدند که با پدران ایشان رفت پس خدای تعالی آنچه با پدران کرد به نعمت «۸» فرزندان شمرد و آنچه پدران کردند به تعبیر با فرزندان حواله کرد بر عادت عرب و طریقتی معروف که ایشان را در کلام خود هست، چنان که چون دو قبیله را با یکدیگر سببی رود، آنچه پدران کرده باشند از نیک و بد با میان آرند «۹»، و گویند نه ما با شما چنین کردیم و شما به جفانه «۱۰» چنین کردی و ما این نعمت کردیم و شما آن کردید و ما از شما چند کس را کشتیم و وقعاتی که اسلاف «۱۱» ایشان کرده باشند و احوالی که بر سر ایشان گذشته باشد با اعقاب حواله کنند، و این معنی در کلام و اشعار ایشان بی اندازه است. پس این جمله دلیل است بر این «۱۲» که اگر چه زکات در نماز جز امیر المؤمنین نداد شاید که این را به مفاخر فرزندان او کند چه این فعلی نادره «۱۳» بود که پیش از او کس نکرد «۱۴» و پس از او نیز و همانا شاید تا «۱۵» قیامت کس را این اتفاق نافتند «۱۶» اگر آن افعال عادت حق تعالی بر ایشان شمرد این که در عادت کم

(۱). مت: نهی کرد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۶۵.

(۳). مر: مسخ کرد.

(۴). لب: خلف.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معنای افزوده شد.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر+ به.

(۷). وز: آن.

(۸). مع، مت، وز، لت، مر+ بر.

(۹). آج، لب: آورند.

(۱۰). اساس: بحفایه، با توجه به آج تصحیح شد، مع، مت، وز: به حمایه، لت: به حنایه، مر: به جنایه.

(۱۱). لب: اسلافی.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن، مر: آن.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: نادر.

(۱۴). لب، مر: نکرده بود.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر+ دامن.

(۱۶). مج، مت، وز، مر: نباشد، آج، لب: نافتند، آف، آن: یافتند، لت: ن یافتند.

ص: ۳۲

افتد چنین اولی و آخری که باز گوید «۱»:

اگر گویند خدای تعالی زکات گفت و معلوم است باتفاق که امیر المؤمنین دویست درم یا: بیشتر یک سال نهادهی «۲» تا، زکات «۳» بر او واجب شدی و باید «۴» تا بالای دویست باشد برای آن که در نصاب اول پنج درم باید دادن و به یک کس باید دادن بنزدیک شما و به نصاب دوم «۵» که چهل درم باشد یک درم و انگشتی به نصاب اول لا یقتدر باشد «۶» جز به نصاب دوم نشاید و این مستبعد «۷» است از سیرت او که او دویست و چهل درم یک سال ذخیره کند تا زکاتش بیاید دادن، جواب گوئیم: خدای تعالی اگر چه لفظ زکات گفته مراد صدقه است و این هر دو لفظ متداخل شوند «زکات» به معنی صدقه گویند و «صدقه» به معنی زکات، نبینی که خدای تعالی گفت: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا*، و اتفاق است که مراد زکات است چه این اصناف مستحقان «۸» زکات‌اند «۹» دون صدقه.

اگر گویند شاید که امیر المؤمنین در نماز فعلی کند خارج «۱۰» از افعال نماز و انگشتی دادن در: نماز فعلی باشد نه از نماز، اگر نماز نبرد «۱۱» نقصان نماز کند گوئیم:

فعل اندک باتفاق نماز باطل نکند و او در نماز سنت بود که «۱۲» که اگر در نماز فریضه بودی در «۱۳» جماعت بودی مقتدی به رسول - علیه السلام - و در آن وقت سؤال صورت نبستی. دگر آن که: او فعلی نکرد اندک و بسیار جز که یک انگشت که انگشتی در او بود، از «۱۴» سر زانو [۸- پ] برداشت تا سایل انگشتی برون کرد «۱۵» از او و این فعلی نباشد که نقضی یا تقصی «۱۶» آرد در نماز و لکن عجب از دشمنان او که آنچه مطعن

(۱). اساس: آج، لب، آف، آن: به آن گوید، با توجه مج تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، لت آن، مر+ که:

(۳). مج، مت، وز، لت، مر + آن.

(۴). لب: بیاید.

(۵). لب: دویم.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: لایق نباشد.

(۷). مج، مت، لب: مستعبد.

(۸). مر: مستحق.

(۹). مر: شد.

(۱۰). آج، لب + نماز.

(۱۱). لت: ببرد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر + چه.

(۱۳). آج، لب: به.

(۱۴). آج، لب: بر.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: بگرفت، آج، لب: آف، آن: بیرون کرد.

(۱۶). آن: نقیص، مر: نفعی.

ص: ۳۳

نباشد، بل منقبت باشد بر وجهی که لم یسبقه الاولون و لم یلحقه الآخرون خواهند تا قلب کنند از منقبت با «۱» منقصت و این خبر نشنیدند که یک روز رسول - علیه السلام - نماز بامداد می‌گزارد «۲» اعرابی که او قریب عهد بود به اسلام در قفای رسول - علیه السلام - نماز می‌کرد، رسول - علیه السلام - سوره و النّازعات می‌خواند تا به این جا رسید که خدای تعالی از فرعون حکایت کرد «۳» که او گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى «۴»، اعرابی از سر اعتقاد پاک و «۵» عصبیّت دین طاقت نداشت تا در نماز گفت: کذب ابن الزّانیة «۶». چون رسول - علیه السلام - سلام باز داد، صحابه روی به ملامت در او نهادند «۷» و گفتند: نماز تباه کردی و در نماز سخن گفتی و سوء «۸» ادب کار بستنی که در مسجد در نماز به حضرت رسول فحش گفتی، اعرابی

باز ماند، جبریل آمد و گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: بگو این قوم را تا زبان ملامت از او کوتاه کنند که من آنچه او گفت از فحش از او به تسبیح و تهلیل برگرفتم برای آن که از سر اعتقاد پاک گفت و تعصّب دین، یا عجب اعرابی جلف در نماز در مسجد لفظی فحش گفت از او به تسبیح برگرفتند، مردی که او از ارکان اسلام رکنی است، زکات که از ارکان دین رکنی است به جای آرد بر او عیب کنند هم بمنزله آن باشد که کسی که آفتاب را عیب کند «۹»، کور آفتاب نبیند آفتاب را چه نقصان بود: «۱۰»

ما ضرّ شمس الضّحی بیضاء مشرقة
ان لیس بیصرها القوم الذین عموا

و هل یضرّ البزاة «۱۱» البیض قانصة «۱۲»
ان بات تنکرها الغربان و الرّخم

اگر کلاغ مردار خوار فضل باز شکاری «۱۳» را منکر باشد او را چه زیان دارد!

(۱). آف: یا.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، آن، مر: می‌گذارد.

(۳). آج، لب: خبر کرد.

(۴). سوره نازعات (۷۲) آیه ۲۴.

(۵). مج، مت، وز: در.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر+ دروغ گفت از پسر زانیه

(۷). آف: در نهادند.

(۸). اساس: سوی، با توجه به مج و مضمون عبارت تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر+ آنگه.

(۱۰). مج، مت، وز، مر + شعر.

(۱۱). مت، مر: البراة، لت: براه.

(۱۲). مج: فائسه، وز: فايضة، آج، لب، آن: قابضة، مر: قافضة.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: شكار كن.

ص: ۳۴

جهانیان بینند و دانند که جای این، دست ملوک باشد و منزل آن، ناووس «۱» مجوس.

خير الطيور على القصور و شرّها يأوى الخراب «۲» و يسكن الناووسا «۳»

آفتاب از آن جا که کمال اوست به مدح مادحان زیادت نشود و از زبان طاعنان نقصان در او نیاید، نبینی که یکی از متأخران چون «۴» او را گفتند: چون است که همه کس را مدح گفتی «۵» علی را مدح نگفتی «۶»؟ گفت: از آن جا که مدح در حق او ضایع باشد به آن «۷» معنی که او به مدح مادح زیادت نشود که او به آفتاب ماند و هیچ عاقل آفتاب را مدح نکند برای آن که آفتاب به جایی است از کمال که هر چه در او گویند بیش باشد، آنکه گفت:

و ترکت مدحی للوصی تعمدا إذ کان نورا مستطیرا شاملا

و اذا «۸» استفاض الشیء قام بذاته و کذا صفات الشمس تذهب باطلا

اگر گویند اگر چنین بودی که شما گفتی بایستی که او در حال «۹» امام بودی و خلاف این معلوم است، گوییم: اگر نه وجود رسول بودی - علیه السلام - هم چنین بودی و این چنان باشد که پادشاهی ولی عهدی کند تا او بر جای باشد ولی عهد امر و نهی نکند و به کار ولایت قیام ننماید.

و جواب دیگر از این آن است که: آیت اقتضای فرض طاعت می‌کند و آن که او مفترض الطاعة باشد بر خلقان [۹- ر] از قبل خدای تعالی و این در حال حاصل بود «۱۰» تا اگر امری کردی بر مسلمانان واجب بودی انقیاد نمودن و لکن نکرد برای حرمت رسول - علیه السلام، و این چنان باشد که کسی وصیتی کند وصیت در حال ثابت شود جز آن است که انفاذ آن بعد موت الموصی باشد.

وَمَنْ يُتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خَدَى تَعَالَى تَرغیب کرد مؤمنان را بر آن که تَوَلَّا به خدای و پیغامبر کنند گفت هر که تَوَلَّای طاعت خدا و رسول کند و قیام نماید به آن

(۱). مج، مت، وز: ناوس.

(۲). مر: خروب.

(۳). مر: الناورا.

(۴). آج، لب: که.

(۵). آج، لب + علی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: نگویی.

(۷). آج، لب: بدان.

(۸). آج: فاذا.

(۹). آج، لب، لت + حیات رسول.

(۱۰). آج، لب: باشد.

ص: ۳۵

و انقیاد و استسلام «۱» اوامر خدا و رسول و مؤمنان را، یعنی امام را حق تعالی در آیت اول ذکر تولیت کرد و بیان ولایت کرد که آن خدای را باشد و پیغامبر و امام را، آنکه گفت: هر که تولیت را تَوَلَّا کند و آن والیان را انقیاد نماید به کمر طاعت بستن «۲» و تعدی ناکردن و ایستادن عند رضای ایشان و اوامر و نواهی ایشان، او حزب «۳» و لشکر خدای باشد و هر که حزب «۴» خدای باشد او غالب بود و «وفا» برای جزای این شرط آمد.

حسن بصری گفت: حزب الله جند الله، و بعضی دیگر گفتند: حزب الله انصار الله. قال الشاعر «۵»:

و کیف اضوی و بلال حزبی .

ای کیف اظلم و بلال ناصری، و اصل کلمه من حزبه اذا ناله باشد و حزب فرقه باشد، قال الله تعالی: کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ «۶».

قوله تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۷ تا ۶۷]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أَوْلِيَاءَ شَرًّا مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱)

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ الْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده «۷» «مگیری «۸» آنان را که گیرند دین شما را فسوس و بازی از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش شما و کافران را دوستان و بترسی از خدا اگر «۹» گرویده «۱۰»

چون آواز دهی «۱۱» به نماز گیرند آن را فسوس و بازی آن، آن است که ایشان گروهی اند که خرد ندارند.

(۱). آج، لب: استتلام، آف: استلام، آن: استیلام.

(۲). وز، مت: طاعت بستنی.

(۳-۴). اساس: حذب، با توجه به مفهوم تصحیح شد.

(۵). مج، مت + شعر.

(۶). سوره روم (۳۰) آیه ۳۲.

(۷-۱۰). مج، مت، وز: گرویده‌اید.

(۸). مت، وز: مگیرید.

(۹). مت + شما.

(۱۱). مج، مت، وز: دهید.

ص: ۳۶

بگو ای خداوندان کتاب آیا انکار می‌کنی «۱» از ما مگر آن که ایمان آوردیم به خدای و آنچه فرستادند «۲» به ما و آنچه فرستادند از پیش آن و بیشتر «۳» شما فاسقاند.

بگو که خبر دهم شما را به بتر «۴» از آن «۵» پاداشت به نزدیک خدای آن را که لعنت کرده باشد او را خدا «۶» و خشم گرفته بر او و کرد «۷» ایشان را بوزیگان «۸» و خوکان و بیرستنده باشند «۹» جز خدای را ایشان بتراند به جای و گمراه‌تر از راه راست.

چون آیند «۱۰» به شما گویند ایمان آوردیم و ایشان در شده باشند به کفر و ایشان بیرون آمده باشند به آن و خدا داناست به آنچه ایشان پنهان می‌کنند «۱۱».

و بینی بسیاری از ایشان که می‌شتابند در بزه و ظلم و خوردنشان حرام بد می‌کنند ایشان.

چرا نهی نمی‌کنند «۱۲» ایشان را زاهدان «۱۳» و عالمان «۱۴» از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان حرام را بد کردکار «۱۵» بودند.

(۱). وز: انگار مکنید.

(۲). مج، مت، وز: فرستادید.

(۳). مج، مت، وز: بیشتر نبه.

(۴). مج، مت، وز: بدتر.

(۵). مج، مت، وز، لت + به.

(۶). مج، مت، وز: خدای.

(۷). مج، مت، وز، لت: کرده باشد از.

(۸). مج، مت، وز، لت: بوزنگان.

(۹). مج، مت، وز، پرستیده باشد.

(۱۰). آج، لب: بیرون شدند.

(۱۱). مج، مت، وز: پنهان می کردند، آج، لب: آنچه هستند پنهان می دارند.

(۱۲). مج، مت، وز: اگر نهی نکردندی.

(۱۳). مج، مت، وز: رهبان، آج، لب: خداشناسان.

(۱۴). آج، لب: دانشمندان.

(۱۵). مج، مت، وز: بد کردار.

ص: ۳۷

گفتند جهودان دست خدا بند بر نهاده است بند نهادند دستهایشان را و لعنت کناد «۱» به آنچه گفتند بلکه یداه «۲» گشاده سر است نطقه می کند چنان که می خواهد بیفزاید بسیاری از ایشان را آنچه انزله کردند «۳» به تو از خدایت نافرمانی و کفر و انگیزیم «۴» میان ایشان بر دشمنی و بریدن «۵» تا روز قیامت هر گه «۶» که بر افروزند آتشی برای کارزار بنشانند آن را خدا و شتابند «۷» در زمین «۸» تباهی و خدا دوست ندارد تباہ کنندگان را.

و اگر جهودان و ترسایان ایمان آرندی «۹» و بترسیدندی بستردمی «۱۰» از ایشان بدیهاشان «۱۱» و بیردمانی «۱۲» ایشان را در بهشت پر نعمت.

و اگر ایشان بر پای داشتندی تورات و انجیل و آنچه انزله کردند ایشان را از خدایشان بخورندی از بالای ایشان و از زیر پایایشان و از ایشان گروهی اند میانه به سامان «۱۳» کار و بسیار از ایشان بد می‌کنند.

ای پیغامبر برسان آنچه انزله کردند به تو از خدایت و اگر نکنی رساننده نباشی پیامش را و خدا «۱۴» نگاه دارد تو را از مردمان که خدا «۱۵» راه نه بنماید گروه کافران را.

(۱). مج، مت، وز: کنانید.

(۲). مج، مت، وز، لت: دستهای.

(۳). آج، لب: فرو فرستاده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت: افکندیم، آج، لب: فکندیم.

(۵). مج، مت: بزیدن.

(۶). مج، مت، مر: هر گاه.

(۷). مج، مت، وز: می‌شتابند.

(۸). مج، مت، وز+ به.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: آوردندی.

(۱۰). مج، مت، وز: بیوشیدمانی، آج، لب: بیوشانیدمی، لت: بیوشانیدمانی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: گناهانسان.

(۱۲). آج، لب: در آوردیمی، آف: در آوردی.

(۱۳). مج، مت، وز: شامارکاره.

(۱۴-۱۵). مج، مت، وز: خدای.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا**، الآية. عبد الله عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که رفاعه بن زید بن الثابت و سويد بن الحارث اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند منافق بودند، جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی می‌کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن و گفت: ای آنان که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید مگیرید «۱» آنان را که دین شما را که مسلمانی است به سخریه و استهزاء و فسوس گرفته‌اند از آنان که ایشان را کتاب دادند از پیش شما از جهودان و ترسایان و الکفار و نیز کافران را به دوستی - ابو عمرو و نافع و کسائی «کفار» به جرّ خواندند عطفاً علی قوله: **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**، و من «الکفار» بر این تقدیر، و دگر قرآء به نصب خواندند عطفاً علی قوله: **الَّذِينَ اتَّخَذُوا**، بوقوع الفعل علیه، کانه قال: لا تتخذوا الذين اتخذوا و لا الکفار. و «اتخذ» متعدی باشد به دو مفعول، يقال: اتخذته «۲» ولیا او عدوا او صدیقا. حق تعالی در این آیت نهی «۳» کرد از مصادقت و موالات کردن با سایر اصناف کفار از منافقان مستهزئ و از جهودان و ترسایان و از مشرکان عرب و وصف ایشان به آن که مستهزئ‌اند به دین اسلام برای آن کرد تا مسلمانان حریص باشند بر عداوت ایشان و واقف شوند بر اسرار ایشان این وصف منافقان است در دگر آیات، منها قوله تعالی:

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ، و قوله: **فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ «۴»**، **وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**، و از خدا بترسید «۵» اگر ایمان دارید «۶» به وعده و وعید خدای و شما را حمیت و تعصب مسلمانان است.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ - الاية، خدای تعالی کشف اسرار منافقان و کافران کرد و هتک استار «۷» ایشان در آنچه ایشان کردند گفت: چون شما که مسلمانان ندای نماز کنید، یعنی بانگ نماز ایشان سخریه و فسوس کنند.

کلی گفت: جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدند، و مسلمانان به نماز

(۱). آج، لب: مگروید.

(۲). آف: اتخذ به.

(۳). اساس: ذکر، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۹.

(۵). مج، مت، وز: بترس.

(۶). مج، مت: آری.

(۷). آج، لب: اسرار.

ص: ۳۹

برخواستندی «۱» ایشان گفتند: قد قاموا لا قاموا و صلّوا لا صلّوا و رکعوا لا رکعوا و سجدوا لا سجدوا، برخاستندی «۲» که بر مخیزاند «۳» و نماز کردند مکناند «۴»، و رکوع کردند که مکناند «۵» و سجود کردند «۶» که مکناند، خدای تعالی این آیت فرستاد و اطلاع داد رسول «۷» را و مسلمانان را بر سر ایشان.

سدی گفت: مردی بود ترسا در مدینه چون بانگ نماز شنیدی و مؤذن گفتی:

اشهد انّ محمّدا رسول الله، دندان به یکدیگر «۸» بسودی [۱۰-پ] و گفتی: هذا الکاذب، این دروغزن. اللهم حرّقه، بار خدایا بسوزان او را، یعنی رسول را «۹» شبی اتفاق افتاد که خدمتکاری که ایشان را بود، پاره آتش در خانه می‌برد شری از آن آتش بجست و در او «۱۰» افتاد و آن ترسا بسوخت و اهل او و خانه و هر چه در آن جا بود «۱۱»، خدای تعالی دعای او برآورد کرد «۱۲».

بعضی دیگر «۱۳» مفسران گفتند: جماعتی «۱۴» کافران چون بانگ نماز شنودندی «۱۵»، حسد کردند بر ایشان و گفتند «۱۶»: ای [محمد] «۱۷» این «۱۸» بدعت است که تو نهاده‌ای و پیش تو پیغامبران «۱۹» دیگر را نبود، اگر درین خبری «۲۰» بودی پیغامبران دیگر به این سابق بودند تو از «۲۱» کجا آوردی این آواز منکر، فما اقبحه من صوت و أسمع، چه زشت آوازی است، خدای تعالی از گفت ایشان این آیت بفرستاد «۲۲» و رد کرد بر ایشان این

(۱). اساس، آج، لب، مر: برخواستندی، با توجه به میج تصحیح شد.

(۲). آج، لب، مر: برخواستندی.

(۳). آج، لب: برمخیزند، مر: برنخیزاند.

(۴-۵). آج، لب، مکناند.

(۶). مر: سجده کردند.

(۷). آج، لب+ علیه السلام.

(۸). آج، لب: یکدیگر.

(۹). آج، لب+ یک.

(۱۰). مر: در آن.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر+ بسوخت.

(۱۲). مج، مت، وز، مر: بر او گردانید، لت: بر آورد گردانید، آف، آن: برورد کرد، آج، لب: برآورده کرده.

(۱۳). آج، لب، لت، مر: دگر.

(۱۴). آج، لب: جماعت.

(۱۵). مج، مت، وز، آف، لت، مر: شنیدندی.

(۱۶). آج، لب، آف: گفتندی.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۸). آف+ دعا.

(۱۹). آج، لب: هیچ پیغمبر.

(۲۰). آج، لب: چیزی.

(۲۱). مج، مت، وز، لت: را.

(۲۲). مج، مت، آن: فرستاد.

ص: ۴۰

آیت: وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ. «۱» اما ابتدای بانگ نماز، نافع روایت کرد از عبد الله عمرو عبد الله بن زید الانصاری روایت کرد و سالم روایت کرد از پدرش که: چون رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه آمد، ایشان وقت نماز را مراقبت می کردند و بر بعضی از ایشان مشتبه می شد و بانگ نماز فرموده بودند هنوز رسول را - علیه السلام، صحابه رسول را گفتند:

یا رسول الله! ما به کارهای خود مشغولیم و هر وقت مراقبت اوقات نماز دشخوار «۲» است ما را چیزی بفرمای که ما را علامت باشد تا ما عند آن به مسجد به نماز حاضر آییم «۳». رسول - علیه السلام - گفت: بنشینیم و مشورتی کنیم. بنشستند، بعضی گفتند:

رایتی باید بر بام مسجد بنهادن چون وقت نماز باشد آن رایت «۴» نصب کنند و چون وقت نماز برود رایت فرو نهند. رسول - علیه السلام - گفت: خوش نمی آید مرا، بعضی دگر «۵» گفتند: به اوقات نماز آتشی «۶» برافروزند تا مردمان ببینند بدانند که وقت نماز است. بعضی دیگر گفتند: [قرنی و سروی بنهیم چنان که جهودان نهاده‌اند. رسول گفت:

مرا موافقت جهودان خوش نمی آید. بعضی دیگر گفتند] «۷»: ناقوس بیاید زدن چنان که ترسایان، گفت موافقت ترسایان نمی خواهم «۸» آخر قرار دادند بر ناقوس.

عبد الله بن زید گفت: ما ناقوسی طلب می کردیم تا بخریم من آن شب در «۹» خواب دیدم مردی با جامه‌های «۱۰» سبز ناقوسی به دست گرفته، من گفتم: یا «۱۱» هذا، این ناقوس بهایی است؟ گفت: چه خواهی کردن؟ گفتم: برای نماز تا مردمان را اعلام کنم «۱۲» به نماز، مرد گفت: من ره نمایم تو را بر «۱۳» چیزی که بهتر از ناقوس است؟

گفتم «۱۴»: بلی. گفت «۱۵»: الله اکبر، الله اکبر تا به آخر بانگ نماز مرا بیاموخت، من یاد

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۳.

(۲). مج، مت، وز: دشوار.

(۳). آج، لب: شویم.

(۴). مر+ را.

(۵). لت، آن: دیگر.

(۶). مر: آتش.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۸). اساس: خواهم، با توجه به مج تصحیح شد، مت: نمی خواهیم، آج، لب، آف، لت، مر: نخواهم.

(۹). مر: به.

(۱۰). آج، لب: حله‌ها.

(۱۱). آف: ما هذا.

(۱۲). وز، لت، مر: اعلام کنیم.

(۱۳). مع، مت: به.

(۱۴). آج، لب: گفت.

(۱۵). وز، لب، لت، مر+ بگو.

ص: ۴۱

گرفتم، آنگه گفت: چون نماز نزدیک «۱» رسد هم این بیاید گفتن، جز که به جای خود قد قامت الصلوة دو بار در افزود، من پیامدم و رسول را خبر دادم، گفت: ان شاء الله که این خوابی «۲» درست باشد. آنگه مرا گفت: بلال را پیاموز که آواز او بلندتر است.

من بلال را پیاموختم. چون بلال بانگ نماز بکرد عمر خطاب «۳» بشنید گفت: هم چنین من بر این ترتیب در خواب دیدم و این خبر ضعیف می‌آید مرا و اگر درست باشد همانا رسول - علیه السلام - بر خواب بعضی مردمان اعتماد نکرده باشد «۴» درین معنی تا [بر] «۵» وی وحی نیامده باشد چون وحی آمده باشد آنگه «۶» کار بندد رسول آن را.

اما فضل بانگ نماز، در او اخبار بسیار آمده است و ما طرفی یاد کنیم. ضحاک روایت کند از عبد الله عباس که او گفت: رسول - علیه السلام - گفت «۷» سه کس آن باشند که به حساب مبالات «۸» نکنند و صیحه قیامت و فرع «۹» اکبر ایشان را نترساند:

مردی که او قرآن یاد دارد و حافظ بود و آن را کار بندد [۱۱- ر] چون با پیش خدا آید، سیدی شریف باشد و مؤذنی که بانگ نماز کرده بود هفت سال و بر آن اجرتی و مزدی طمع نکرده باشد و بنده‌ای «۱۰» که عبادت خدای نیکو کند و خدمت خداوندش.

مجاهد روایت کرد از عبد الله عباس که رسول - علیه السلام - «۱۱» گفت که: هر که او هفت سال بانگ نماز کند برای خدای، خدای «۱۲» تعالی «۱۳» براتی از دوزخ بنویسد.

انس مالک روایت کرد «۱۴» که: هر که «۱۵» یک سال از نیت «۱۶» درست بانگ نماز کند برای خدای، روز قیامت او را بر در بهشت بدارند «۱۷»، گویند آن را که خواهی شفاعت کن، و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او پنج

(۱). آن: بنزدیک.

(۲). آن: خواب.

(۳). اساس + رضی اللہ عنہ.

(۴). آن: نکرده باشند.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مع افزایش شد.

(۶). آج، لب: آنگاه.

(۷). لت: فرمود.

(۸). لت: موالات.

(۹). لت: قوع.

(۱۰). اساس: بنده، با توجّه به لت، آن، مر تصحیح شد.

(۱۱). مع، مت، وز، مر: صلی اللہ علیہ و آله.

(۱۲). مع، مت، وز: حق.

(۱۳). مع، مت، وز، لت، مر+ برای او.

(۱۴). آج، لب، آف، آن: روایت کند، لت: گوید.

(۱۵). مع، مت: سال.

(۱۶). مع، مت، وز، لت، مر: نبینی.

(۱۷). لب+ و.

ص: ۴۲

نماز را بانگ نماز کند «۱» از سر ایمان و احتساب، خدای تعالی گناهان مقدّم و مؤخرش «۲» بیامرزد. و هر که او مردمان را به پنج نماز امامی کند خدا بر او رحمت فرستد. یزید الرقاشی «۳» روایت کند از انس مالک که او گفت: چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند «۴» و دعا «۵» اجابت کنند، و چون وقت اقامت «۶» باشد هیچ دعا را رد نکنند.

عبد الله عمر گفت از رسول - عليه السلام - که او گفت: مؤذنی که برای خدای بانگ نماز کند، ثواب او ثواب شهیدی باشد که او را در خون «۷» بگردانند ما دام تا «۸» در بانگ نماز باشد، و هر تری و خشکی که آواز او شنود «۹» برای او گواهی دهد. چون بمیرد او را در گور هوام زمین نرنجانند «۱۰». و رسول - عليه السلام - گفت:

المؤذنون اطول «۱۱» الناس اعناقاً يوم القيمة

، گفت: مؤذنان دراز گردنترین مردمان باشند روز قیامت. و در خبر است که رسول - عليه السلام - گفت: روز قیامت ندا کنند:

أین أضياف الله

، کجااند مهمانان خدا؟ روزه‌داران را بیارند گویند:

این رعاة الشمس و القمر

، کجااند آنان که آفتاب و ماه را مراعات کردند مؤذنان را بیارند و ایشان را برنجیبانی نشانند از نور و تاج کرامت بر سر «۱۲» نهند و به بهشت برند.

و حسن بصری روایت کرد از ابو الوقاص «۱۳» که او گفت: سهام مؤذنان بنزدیک خدای تعالی سهم مهاجران باشد آن نصیب که اینان را بود از «۱۴» ثواب هم آن نصیب باشد ایشان را.

و عبد الله مسعود گفت: اگر من مؤذن بودمی مبالات نکردمی به آنچه حجّ و عمره و جهاد نکردمی، یعنی ثواب بانگ نماز مرا کفایت بودی از حجّ و عمره و جهاد.

(۱). لت: بانگ گوید.

(۲). مج، مت: مؤخر او.

(۳). لب: یزید الفارسی.

(۴). مج، وز، لت: برگشایند، مت: بروی گشایند.

(۵). مج، مت، وز، مر: دعاها.

(۶). اساس: اقامه، با توجّه به مج تصحیح شد، لب: انابت.

(۷). لت + خود.

(۸). آج، لب: که.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بشنود.

(۱۰). وز: نرنجانند.

(۱۱). اساس: اطوال، با توجه به مج، مت تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب، لت + ایشان.

(۱۳). لب: ابو القاص.

(۱۴). آج، لب: در.

ص: ۴۳

و عمر خطاب «۱» اگر من بانگ نماز کن بودمی کار من تمام بودی و مبالات نکردی «۲» اگر مرا در قیام شب و صیام روز، تقصیر افتادی. عمر خطاب «۳» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که می گفت:

اللهم اغفر للمؤذنين، اللهم اغفر للمؤذنين «۴»

، بار خدایا مؤذنان را بیامرز، سه بار بگفت «۵»، گفتیم: یا رسول الله! ما بر بانگ نماز شمشیر می زنیم، ما را این دعا نمی کنی که مؤذنان را می کنی؟ رسول - علیه السلام - گفت:

كلّا يا عمر «۶»،

بدان که بر مردمان روزگاری آید که بانگ نماز با ضعیفان گزارند «۷» و گوشتهایی باشد حرام بر آتش دوزخ و آن گوشتهای مؤذنان بود و ندا به نماز کنایت است در آیت از بانگ نماز و مؤذن را منادی نماز گویند، چنان که شاعر گوید:

اصاب «۸» المنادی بالصلاة فاعتما

و أبرزتها من بطن مكة بعد ما

و قراءتی و اختلافی که در لفظ هزوء کردند گفته شده است پیش از این. قوله:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ، این برای آن می‌کنند که عقل ندارند یعنی استعمال عقل نمی‌کنند مراد نه آن است که عقل ندارند «۹» چه اگر چنین بودی این عذر ایشان را بودی.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا، - الایة. عبد الله عباس گفت: سبب نزول «۱۰» آیت آن بود که جماعتی «۱۱» جهودان بنزدیک رسول - علیه السلام - آمد «۱۲» چون یاسر بن أخطب و رافع بن ابی رافع و عازار و زید و خالد و ازار و اسبغ «۱۳» و گفتند: ای محمد بگو تا تو به که ایمان داری؟ از پیغامبران رسول - علیه السلام - [۱۱- پ] گفت: من به خدا ایمان دارم و بر آنچه [بر] «۱۴» ابراهیم «۱۵» فرود آمد و به اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیغامبران را بر شمرد «۱۶» تا به عیسی رسید، ایشان گفتند: ما عیسی را شناسیم و عیسی پیغامبر نبود،

(۱). اساس + رضی الله عنه، آج، لب: عبد الله عمر.

(۲). مج، مت، وز، آج، آف، لت، مر: نکردمی.

(۳). اساس + رضی الله عنه، آج، لب: جابر بن عبد الله.

(۴). مر + اللهم اغفر للمؤذنين.

(۵). مج، مت، مر، لت، مر: من.

(۶). آج، لب: جابر.

(۷). مج، مت، لت: بگذارند، مر: اندازند.

(۸). مج، مت، وز، آج، لب، لت: اصات.

(۹). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۰). مج، مت، وز + این.

(۱۱). آج، لب: جماعت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آمدند.

(۱۳). مج، مت، وز: اوشبع، مر: اشبع.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۱۵). اساس: براهیم.

(۱۶). معج، مت: برابر می‌شمرد.

ص: ۴۴

آنکه گفتند: ما هیچ اهل دینی را ندیدیم مخطی‌تر از شما و هیچ دینی بدتر از دین شما، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان! هَلْ تُنْقِمُونَ مِنَّا، و در معنی «نقمت» سه قول گفتند: یکی سخط، یکی «۱» کراهت یکی انکار و معنی متقارب است، يقال: نقم ینقم و نقم ینقم، و الأول أفصح، قال عبد الله بن قيس الرقیات «۲»:

أَنَّهُمْ يَحْلُمُونَ أَنْ غَضِبُوا

ما تقموا من بنی امیة الا

گفت: چه منکری از ما یا چه کارهی «۳» از ما الا آن که ما به خدا ایمان داریم و به آنچه بر ما فرود آمد از قرآن و به آنچه پیش از قرآن فرود آمد از کتب اوایل و آن که بیشتر «۴» شما فاسق‌اند.

زجاج گفت معنی آن است که: شما را بر ما هیچ انکار نتوانی «۵» کردن الا ایمان ما و فسق شما و آن از باب منکر نباشد، چه ایمان سر معارف است، و ان مع اسمها و خبرها فی تأویل المصدر و هو معطوف علی قوله: أَنْ آمَنَّا، و ان بافعل در تقدیر مصدر باشد و این قول بهترین «۶» اقوال «۷» است.

اگر گویند چگونه گفت: وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ، بیشتر «۸» شما فاسق‌اند و ایشان همه فاسق‌اند؟ جواب گوئیم: مراد به «فسق» در این آیت فسقی است که بعضی کردند و همه نکردند و آن کتمان حق بود برای طمع ریاست و همه کس صلاحیت این ندارد.

جواب دیگر این که: بر سبیل ابهام «۹» بر مخاطب چنین بسیار گویند، اکثر گویند و معنی جمله باشد و این نوع «۱۰» توسع باشد. آنکه جواب داد ایشان را از آن مثل «۱۱» که زدند و گفتند: ما رأینا شراً منکم، از شما بدتر «۱۲» کس ندیدیم بقوله:

(۱). معج، مت + در.

(۲). وز: رقیان.

(۳). آج: چه کاری، لب: چه کاری.

(۴). مج، مت، وز، لت: بیشترین، مر: بیشترین.

(۵). آج، لب، لت، مر: نتوانید.

(۶). مج، بهتر.

(۷). وز: قول.

(۸). مج، مت، وز، لت: بیشترین.

(۹). مج، مت، وز، مر: ابهام.

(۱۰). مج، مت، وز، مر: نوعی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: طعن.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: بتر.

ص: ۴۵

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ، بگو ای محمد خبر دهم شما را بدتر «۱» از این بمثوبت و جزا و پاداشت «۲» و عاقبت بنزدیک خدا آن کس باشد که خدا او را لعنت کرده باشد فی قوله: لُعِنَ «۳» الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، و غضب علیه، و بر او خشم گرفته باشد فی قوله: (و غضب عليهم و لعنهم و جعل منهم القردة و الخنازير)، و از ایشان کرده است بوزینگان «۴» و خوکان.

اما قوله: بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ، این دوم «۵» را نیز «۶» خواند «۷» و اگر چه اول بد نبود با «۸» آن که این لفظ جایی استعمال کنند که اول بد باشد و دوم بتر، برای آن که ایشان گفتند: ما را اینا شرّاً منکم، بر وفق گفتار ایشان، یعنی از ما بتر به زعم گفتار شما آنان باشند که این وصف دارند ایشان به همه حال بتر باشند، و مثله قوله: قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا «۹»، و مثوبت ثواب باشد، و مفعله و مقعله از بناهای مصدر بود و اصل او من تاب اذا رجع باشد و نصب او بر تمیز است کقوله تعالی: اَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا، «۱۰» و قوله: مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ، و من موصوله است این جا به معنی الذی وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ جَعَلَ به معنی خلق است چنان که [۱۲- ر] آو وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ «۱۱»، و عبد الطَّاغُوتِ، عامّه قراء خواندند بفتح با و دال و نصب طاغوت علی الفعل و المفعول و حمزه خواند عبد الطَّاغُوتِ و گفت «۱۲» به معنی عبد است، یقال عبد و عبد کما یقال: سبع و سبع و فرد و فرد و آنشد

«کسیف» ۱۳ «الصقيل الفرد»

و وجهی دگر گفتند: قراءت او را حمل کنند بر آن که این لفظ جمع جمع باشد، يقال: عباد و عبد، کما يقال: ثمار و ثمر، آنکه استسقال «۱۴» کرد دو ضمه را بر هم

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: بتر.

(۲). مج، مت، آف: پاداش.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۷۸.

(۴). مج، مت، وز: بوزنگان.

(۵). مر: دویم.

(۶). آف، لت، مر: بتر.

(۷). مج، مت، وز: خوانند.

(۸). مج، مت: تا.

(۹). سوره حج (۲۲) آیه ۷۲.

(۱۰). سوره الکهف (۱۸) آیه ۳۴.

(۱۱). سوره الانعام (۶) آیه ۱.

(۱۲). مت: گفتی.

(۱۳). لت، مر: کیف.

(۱۴). اساس، آن: استسقال، با توجه به مج تصحیح شد.

عین را مفتوح بکرد، و و اعمش خواند: عبد الطّاعوت در شاذّ، و معنی جمع باشد بر اضافه با طاغوت، قال الشّاعر: «۱»

أسود الجلدة من قوم عبد

إنسب العبد الى آباءه

و در شاذّ همچنین بریده اسلمی «۲» خوانده است: و عابد الطّاعوت، بر واحد، و ابو جعفر خواند: و عبد الطّاعوت، علی الفعل المجهول، و حسن بصری خواند: و عبد الطّاعوت علی الواحد، و عبد الله عبّاس خواند: و عبید الطّاعوت «۳» علی الجمیع «۴»، و ابو واقد اللّیثی خواند: و عبّاد الطّاعوت علی وزن الکفّار، و عون عقیلی و أبان بن تغلب «۵» خواند: و اعبد الطّاعوت مثل کلب و اکلّب.

و در طاغوت دو قول گفتند: یکی آن که مراد شیطان است، یکی آن که مراد آنان‌اند که خلقان را با عبادت خود دعوت کردند. ابو علی گفت: مراد آن گوساله است که ایشان پرستیدند «۶» آن را بدون خدای «۷». **أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا**، ایشان بتراند به مکان، یعنی به منزلت و مرتبت «۸» و استحقاق ذمّ و عقاب در دنیا و آخرت. و نصب او بر تمیز است. **وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ**، و گمراه‌تراند از راه راست. و قوله: **وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ**، معطوف نیست علی قوله: **وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ**، بل معطوف است علی قوله من فی قوله: من لعنه الله، و من غضب علیه، و من عبد الطّاعوت، و بر آن «۹» وجه شبهه مجبره را مجال نباشد.

فامّا بر قراءت حمزه و آنان که در شاذّ بر اسم می‌خوانند این وجه مطّرد نبود، جواب از سؤال مجبران «۱۰» باشد که «جعل» در آیت به معنی خلق است و خلاف نیست که بت پرستان را و کافران را خدای «۱۱» آفریده است چنان که مؤمنان را، و اگر چنان بودی که مجبر گمان برد از آن که خدای تعالی بت پرستی در ایشان آفرید، آیت

(۱). مج، مت، وز+ شعر.

(۲). آج، لب: برید اسلمی.

(۳). مج، مت: عبد الطّاعوت.

(۴). مت، وز، آج، لب، لت، مر: علی الجمع.

(۵). اساس: تغالب، با توجه به مج تصحیح شد.

(۶). آن: پرستیدند.

(۷). مج، مت، وز، مر + عز و جلّ.

(۸). وز: من ثبته.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: این.

(۱۰). مر: مجبره.

(۱۱). مر + تعالی.

ص: ۴۷

مذمت و ملامت ایشان نبودی بل عذر ایشان بودی و کلام متناقض بودی. بهری «۱» «مذمت ایشان و بهری «۲» معذرت، و این کلام به حکیم لایق نباشد بیرون از ادله عقل که دلیل کرده است که «۳» خدای تعالی کفر در کافر نیافریند و فعل بندگان فعل او نباشد و فعل «۴» میان دو فاعل صورت نیندد - تعالی الله عما يقول المبطلون علواً کبیراً.

در خبر است که: چون این آیت آمد، مسلمانان زبان دراز کردند و جهودان را گفتند:

یا اخوان القردة و الخنازیر،

ایشان رسوا شدند و مفحم پیامدند «۵» و از این جوابی نداشتند و دانستند که راست است و خدای خبر داده است و شاعر گفت در حق ایشان: «۶»

انّ اليهود اخوة القردة

فلعنة الله على اليهود

قوله: **وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا**، حق تعالی در این آیت وصف منافقان کرد و آنچه ایشان گویند و کنند و کشف اسرار ایشان گفت چون بنزدیک تو آیند ای محمد گویند ما ایمان داریم. **وَ قَدْ دَخَلُوا «۷»**، و «او» حال راست و قد لتقريب الماضي من الحال و حال ایشان این است که ایشان در آیند به کفر «۸» «با» به معنی مع باشد، چنان که گفت: اشتریت الدار بالآلاتها ای مع آلاتها، و اخذ ذلك برمته ای مع رمته، ایشان در آیند با کفر «۹» و [بیرون شوند با کفر] «۱۰» و روا باشد که «با» تعدیه را باشد و معنی آن بود که ایشان کفر در آرند «۱۱» و کفر بیرون برند و این کنایت باشد از آن که اصل کفراند ایشان و محلّ کفراند و حامل کفراند و ناقل کفراند و منقلب‌اند در کفر کفراند فی حالتی الدخول و الخروج. **وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ**، و خدای عالم‌تر است به آنچه اینها «۱۲» پنهان می‌کنند «۱۳» از کفر و اظهار خلاف «۱۴» آن می‌کنند.

(۱-۲). آف: بهر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بر آن که.

(۴). مج، مت، وز، لت: فعلی.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ماندند، آف، آن: نیامدند.

(۶). مج، مت، وز+ ایشان.

(۷). آف+ و.

(۸). مر: بالكفر بكفر.

(۹). مر+ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۱). مج، مت، وز: دارند، آف: برآرند.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: ایشان.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: پنهان می‌دارند.

(۱۴). اساس: خلایف، با توجه به مج تصحیح شد.

ص: ۴۸

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ - الآیة. حق تعالی در این آیت وصف «۱» منافقان کرد که ذکر ایشان در آیت مقدم برفت، گفت: تو بینی یا محمد بسیاری را از ایشان که مسارعت می‌کنند و می‌شتابند در اثم و عدوان «۲». سدّی گفت: اثم این جا کفر است و بعضی دگر گفتند: عام است جمله گناه را و این اولیتر و فرق از میان اثم و عدوان آن است که: اثم گناهی باشد که مقصور بود بر فاعلش ضرر آن از او تعدّی نکند، و عدوان ظلم باشد و هر گناه که ضرر آن به دیگری رسد و اصل عدوان تعدّی و مجاوزة الحدّ باشد. وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتِ، و خوردن ایشان رشوت را این قول حسن بصری است. و دیگران گفتند: مراد مال حرام است و اصل سحت از سحت باشد و آن استیصال بود برای آن که بیخ مال برکند به آن که برکت از او ببرد «۳» برای آن لفظ مسارعت گفت و لفظ معاجلت و استعجال نگفت، و اگر چه این به ذمّ نزدیکتر است که ایشان شتابی می‌کنند به این کارها که

شتاب کار کسی باشد که او محق باشد. وجهی دگر آن است تا ایهام نیفکند «۴» که ذمّ ایشان برای تعجیل است غرض ذمّ ایشان است بر کفر و نفاق و اگر به تأنی معاطاة این معنی کنند هم مذموم باشد آنگه به «لام» تأکید گفت:

لَبِئْسَ و «ما» نکره موصوفه است، بد کاری است آنچه ایشان می‌کنند، و تقدیر آن بود: که: لَبِئْسَ الْعَمَلُ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَهُ، و هر دو وجه اسم «بئس» که این فعل به او مسند است، محذوف باشد، چنان که: بئس ما صنعت، و بئس ما قلت، و بئس رجلا زید، و آیت دلیل است بر آن که جزا بر عمل است برای آن که مذمت به فعل تعلیق کرد.

قوله: لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ، «لو لا» این جا به معنی «هَلَّا» است و معنی «هَلَّا» تحضيض باشد و توییخ و این جا توییخ است، حق تعالی در این آیت ذم کرد اُحبار و علمای جهودان را بر ترک امر معروف و نهی منکر - چرا نهی نمی‌کنند ایشان را احبار و عالمان ایشان از دروغ گفتن و حرام خوردن. و «رَبَّانِي» بیان کردیم که عالمی باشد که علم دین داند و تربیت علم الهی کند و منسوب باشد با رب با نوعی از

(۱). مج، مت، وز، لت + آن، مر + این.

(۲). مر: فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بردارد.

(۴). مر: بیفکند.

ص: ۴۹

تغییرات نسب، كما قالوا «۱» فِي النَّسْبَةِ إِلَى الرَّوْحِ: روحانی و الی البحر بحرانی و گفته‌اند «۲»: «أحبار» علمای جهودان اند و «رَبَّانِيان» علمای ترسایانند، حق تعالی تعبیر کرد هر دو گروه را به ترک امر معروف و نهی منکر.

عبد الله بن جریر «۳» روایت کرد «۴» از پدرش که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ مرد «۵» نباشد که به قومی بگذرد که ایشان معصیتی می‌کنند و او دست ایشان به دست فرو نگیرد و ایشان را منع نکند و آلا نزدیک بود که خدای تعالی ایشان را عذابی عام فرستد، و رسول - علیه السلام - این به شرط تمکّن «۶» گفته باشد، یعنی اگر تواند و قوت آن دارد که ایشان را به دست منع کند و نکند. اما آن که او متمکّن نباشد از آن که به دست منع کند باید تا به زبان نهی کند اگر نیز نتواند «۷» و داند که مؤدّی خواهد بودن با «۸» ضرری «۹» یا داند که [۱۳- ر] انکار او را تاثیر نخواهد بودن باید تا آن را به دل منکر می‌باشد «۱۰» و تکلیف او بیش از این نیست.

مالک دینار گفت: خدای تعالی وحی کرد به قومی فرشتگان «۱۱» که فلان شهر را عذاب کنی «۱۲»، فرشتگان گفتند: بار خدایا تو عالمتری، و لکن فلان بنده عابد ما دام که بر درگاه تو باشد در آن شهر است، گفت: اسمعونی صیحه فوجیه لم یتغیّر

غضبا لمحارمی «۱۳» [گفت] «۱۴»: آواز «۱۵» ناله او بشنوانی «۱۶» مرا که روی او متغیّر نشد به خشم بر ایشان چون ارتکاب محارم می‌کردند.

در خبر است که خدای تعالی وحی کرد به یوشع بن نون که: من از قوم تو صد هزار آدمی را هلاک خواهم کرد، چهل هزار صالحان و نیکان و شصت هزار بدان

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: قالوا.

(۲). آف آن: لقبه.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: عبید الله بن جریر.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: روایت کند.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: مردی.

(۶). مج، مت، وز، تمکین، آف: ممکن، مر: متمکن.

(۷). مج، مت، وز: تواند.

(۸). آن: یا.

(۹). وز آن: ضریری.

(۱۰). مر: باشد.

(۱۱). وز: فرشتگان.

(۱۲). آج، لب، لت، مر: کنید.

(۱۳). وز: المحارمی.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۵). مج، مت، وز: او را.

(۱۶). مر: بشنوانید.

ص: ۵۰

یوشع گفت: بار خدایا! دانم که «۱» بدان مستحقّ هلاکند، نیکان را چرا هلاک خواهی کردن؟ گفت: اَنَّهُمْ لَمْ يَغْضَبُوا لِعُضْبِي وَ وَاكْلَوْهُمْ وَ شَارَبُوهُمْ، برای آن که ایشان برای خشم من خشم نگرفتند و به «۲» آن فاسقان مؤاکله و مشاربه و مخالطه کردند.

نعمان بن بشیر روایت کرد «۳» که رسول - علیه السّلام - گفت: مثل فاسقی در میان قومی «۴» صالح «۵» که او را نهی نکنند از منکر، مثال جماعتی باشد که کشتی باشد میان ایشان بشرکت در آن کشتی نشینند، چون کشتی به میان دریا رسد یکی از ایشان تبری برگیرد «۶» و کشتی شکستن گیرد، او را گویند: چه می‌کنی خود را و ما را هلاک خواهی کردن، او گوید «۷»: در نصیب خود و حصّه خود تصرف می‌کنم. اگر او را به این گفتار رها کنند و دست او به دست فرو نگیرند «۸» کشتی بشکند و او و ایشان «۹» غرقه «۱۰» شوند، و اگر منع کنند او را، او و ایشان سلامت یابند، بیانش قوله:

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً «۱۱»، گفت: بترسی «۱۲» از فتنه «۱۳»، یعنی «۱۴» عذابی که فرود آید «۱۵» خاصّه به ظالمان نرسد، مثال او آتش باشد که چون درافتد تر و خشک تمیز نکند «۱۶» و صالح را از صالح باز نشناسد. لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، لا [م] «۱۷»، تأکید است، و گفته‌اند: جواب قسمی مضمراست، و تقدیره:

و الله لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، و فرق میان صنع و عمل آن است که عمل هم محکم باشد و هم مشوّش و لکن صنع جز محکم را نخوانند از آن جا «۱۸» پیشه‌وران را صنّاع خوانند که عمل ایشان به علم باشد و بر وجه احکام و اتّساق بود و

(۱). مع، مت، وز، لت: تا.

(۲). مع، مت، وز، لت، مر: با.

(۳). لت: روایت کند.

(۴). آف، آن: قوم.

(۵). مع، مت، وز، لت، مر: صالحان.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر: بردارد.

(۷). مع، مت، وز، لت، مر+ من.

(۸). مع، مت، وز: فرو نکیرد.

(۹). مر + همه.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: غرق.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۲۵.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز آن: بترسید.

(۱۳). لت: فتنه‌ای.

(۱۴). مج، مت، وز + از.

(۱۵). مج، مت: فرود آمد.

(۱۶). مج، مت، وز: تمییز نکند.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: از این کار.

ص: ۵۱

نعمت را صنیعت برای آن «۱» خوانند و پرورده نعمت را هم صنیعه گویند که او را به «۲» نیکی پرورده باشند و اصل «۳» او این است، آنگه اتّساع کنند و گویند: فعل و عمل و صنع به معنی واحد باشد، و فعل از همه عامتر باشد آنگه عمل خاصتر آنگه صنع از هر دو خاصتر.

قوله: **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** - الایة. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی از فضل و رحمت خود نعمت بر جهودان فراخ کرده بود پیش از آمدن رسول - علیه السلام - تا ایشان توانگرترین مردمان بودند. چون بر رسول علیه السلام - کفر آوردند و با «۴» او لجاج «۵» کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و به بدل توانگری «۶» ایشان را درویشی داد و به بدل عزّت، مذلت چنان که فرمود در حق ایشان **وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ** «۷»، چون چنین بود جماعتی از ایشان گفتند منم فَنَحَاصُ بِن عازورا «۸»: **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ**. بعضی دگر مفسران گفتند: این قول فنحاص گفت تنها و لکن دیگران شنیدند و انکار نکردند، حق تعالی گفت:

بمثابت آن است که همه گفتند حق تعالی در این آیت بیان آن کلمه ناسزا گفت [۱۳- پ] که جهودان گفتند در حق او اطلاق کردند، گفت: گفتند که دستهای خدا بسته است به بند و غل و بند بر او نهاده و غرض ایشان در این نه تجسیم «۹» بود و آن که خدای را تعالی اثبات دستی کنند که جارحه باشد غرض ایشان وصف او بود - تعالی علوا کبیرا «۱۰» - به بخل و تضییق

و امساک و عرب کنایه کنند [از نعمت] «۱۱» به ید «۱۲» برای آن که در غالب عادت در شاهد بذل «۱۳» و اعطاء «۱۴» و امساک و نادادن «۱۵» به دست باشد ایشان جود و بخل را به دست باز بستند قال الشاعر «۱۶»:

(۱). مج، مت، وز، لت: این.

(۲). مج: بر.

(۳). اساس: مثل، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). آن: به.

(۵). لب: الحاح.

(۶). اساس: تونگری / توانگری.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۸). لت: فنحاص بن غازورا، مر: فیحاص بن عازورا.

(۹). آف، آن: تجسم.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۱۲). اساس: به بند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۳). مج، مت، وز: بذله.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: عطا.

(۱۵). اساس: نادان، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۶). مج، مت، وز + شعر.

يداك يدا مجد فكف مفيدة

و كف اذا ما ضن «١» بالزاد تنفق

و قال اخر «٢»:

له على ايد كست اكفرها

و إنما الكفر ما لا يشكر النعم

قال اخر «٣»:

له في ذوى الحاجات ايد كأنها

مواقع ماء المزن فى البلد الفقير

و در عكس اين بخيل را گویند: فلان جعد الانامل مقبوض الكف كد الاصابع مغلول البدين، و قال الشاعر «٤»:

كانت خراسان ارضا اذ يزيد بها «٥»

و كل باب من الخيرات مفتوح

فاستبدلت بعده جعدا انا مله

كانما وجهه بالخل «٦» منضوح

و در اين معنى قدما و محدثين «٧» به كناية و تصريح بسيار اشعار گفتند. اين طباطبا گفت:

و كان لى حاسب ان رحمت ملتجنا «٨»

ما فى يديه اذا ما جئت مجتده

اضاف تسعين يقفوها ثلاثتها

الى ثلاثة الاف و تسع مائة

و قال أيضا «٩»:

إن رمت «١٠» ما فى يديه منه ملتصبا

و جئت اشكو اليه منه ضيق يدي

أحصت الوفا تراه منه اربعة

منقوصة سبعة حصت من العدد

يوسف عروضى اين معنى به پارسى گفته «١١»:

هفت کم کن تو از چهار هزار

به کف اندر نگاهدار شمار

پس بدان آن زمان که کفّ امير

کس نبيند مگر بدین کردار

[این ابیات مشتمل است بر آن که آن کس که این عددها را «١٢» شمار بر انگشت

(١). مج، مت، وز: بهن، آف: طنن.

(٢-٣-٤). همه نسخه بدلها بجز آف: لست.

(٥). همه نسخه بدلها بجز آف، آن: یزید.

(۶). لب، آف، آن: بالغل.

(۷). مج، مت، وز، لت: محدثان.

(۸). مج، وز، لت مر: ملتَمَسَا.

(۹). اساس: یزد بها، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، آن: رمیت، چاپ شعرانی (ج ۴ / ۲۶۹): رحّت.

(۱۱). مج، مت، وز+ شعر.

(۱۲). اساس، مج، مت، وز: ندارد، با توجّه به آج و لب و سیاق عبارت افزوده شد.

ص: ۵۳

گیرد از سه هزار و نه صد و نود و سه هر دو دست او بسته بود.] «۱» حق تعالی رد کرد بر ایشان و جواب داد ایشان را بر وجه زجر و لعنت و نفرین گفت: **غُلَّتْ أُيُدِيهِمْ**، دستهای ایشان به غل بسته باد.

حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که دست خدای از عذاب ما مکفوس «۲» و مقبوض است، یعنی خدای ما را عذاب نکند الا مقدار آنچه سوگند او راست کند جز آن که «۳» پدران ما گوساله پرستیده‌اند.

مجاهد و سدّی گفتند جهودان گفتند: چون خدای تعالی ملک از ما بستند دست بر سینه نهاد و چون کسی که تقبّل کاری کند و دست بر سینه زند «۴» و گفت: ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست از «۵» برنگشایم تا ملک با شما ندهم، گفتند: این الفاظ کنایت است از «۶»: **غُلَّتْ أُيُدِيهِمْ**، دست ایشان از خیرات بسته باد و دستهایشان به خیر مرساد و شاید که حقیقت بود چنان که گفتیم دستهایشان به بند و غل بسته باد و «۷» لعنت بر ایشان باد به این که گفتند، آنگه گفت: وصف من بخلاف آن است که ایشان گفتند: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ**، بل دستهای او گشاده است چنان که خواهد انفاق می‌کند و می‌دهد و می‌بخشد به حسب مصلحت.

اگر گویند آنچه جهودان از سر جهل گفتند که: **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ**، محمول بود بر آن که ندانستند و نشناختند خدای را که وصف او به این نشاید کردن، چگونه گفت خدای تعالی: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**، خود را ید اثبات کرد، آنگه آن را وصف کرد؟

گوییم: قدیم تعالی «۸» در این باب طریقه ازدواج مراعات کرد، چون ایشان وصف او تعالی [به بخل] «۹» [۱۴-ر] کردند از ره عبارت دست کردند، حق تعالی هم به آن عبارت رد کرد بر ایشان، نبینی که در برابر مغلوله مبسوطة گفت، «۱۰» یعنی اگر بر مجاز شما

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۲). مج، مت، آج، لب، لت: مکفوف.

(۳). وز، مج، مت، آج، لت: چندان که.

(۴). اساس: زد، با توجه به وز تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: نهد.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر + هم.

(۶). مج، مت، وز + این.

(۷). مر + لُعِنُوا بِمَا قَالُوا.

(۸). مج، مت، وز: جلّ جلاله.

(۹). اساس: ندارد با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: نهاد.

ص: ۵۴

وصف کردی دست او را به آن که مغلول است خلاف آن است، بل مبسوط است تا جواب مطابق اعتراض بود. و «ید» در حق تعالی که اطلاق کنند، چند معنی دارد- و او خود در کلام [عرب] «۱» بر معانی است اما ید به معنی جارحه در حقّ خدای «۲» روا نیست از آنجا که درست شده است بالادّله القاطعة که او جسم نیست و به صفت اجسام نیست.

اما آن که مشبهه گفتند و جماعتی اهل اخبار که: لله ید لا کالایدی، اگر مراد جارحه است این مناقضه باشد، چنان که گفتند: او جسمی است لا کالاجسام، این مناقضه باشد برای آن که چون گفت: جسم، اثبات کرد طول و عرض و عمق را، چون گفت: لا کالاجسام، نفی کرد آن را که اثبات کرده بود بعینه و این مناقضه، باشد، همچنین لا کالایدی. و اگر مراد آن است که [له ید] «۳» لا بمعنی الجارحة این درست است یعنی دستهای دیگران جارحه باشد و دست «۴» در حق [او] «۵» معنی نه جارحه باشد.

اما اقسام ید از این پنج بیرون نیست به معنی جارحه بود چنان که گفت:

فَاقْطِعُوا أُيُدِيَهُمَا «۶»، و قوله: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ، دوم به معنی نعمت چنان که شواهد آن از اشعار برفت، و چنان که رسول - علیه السلام - گفت:

يد الله على الجماعة

، ای نعمته عليهم، و به معنی قدرت و قوت باشد چنان که: ماله بهذا الامر يد، و منه قوله: أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ «۷»، و قوله: دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ «۸»، و به معنی ملک و تصرف باشد چنان که هذا ملک يمينه و هذا تحت يده، و قوله تعالى:

أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ «۹» و به معنی تولای فعل باشد بنفس خود نحو قولهم:

هذا ما كسبت يداك و فعلت يداك و منه قولهم في المثل: يداك اوكتا و فوك نفتح، و قوله تعالى: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ «۱۰»، و امثال ذلك كثيرة. اما مراد به يد در آیه جز نعمت نیست و وجه تشبيه او از آن جاست که چون کنایت از نعمت به «يد» کرد و

(۵-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بر خدای تعالی.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر+ را.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۸.

(۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۵.

(۸). سوره ص (۳۸) آیه ۱۷.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۷.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

ص: ۵۵

دست دو باشد، یاده گفت و روا باشد که نعمت دین و دنیا خواست یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت بزرگ و خرد یا نعمت نهان «۱» و آشکارا، و بعضی گفتند: عرب تشبيه گوید و مراد واحد، چنان که شاعر گفت «۲»:

يك مهمه خواست، نبيني كه قطعه «۳» خود گفت و قطعهها «۴» نگفت.

و قال آخر «۵»:

يسعى «۶» بكبداء و لهذمين

قد جعل الارطاة حسنتين

و بعضی دگر «۷» گفتند: مراد به تشبيه جمع است برای آن كه «۸» اول «۹» جمع بود على المجاز و على هذا قول امرؤ القيس «۱۰»:

قفانبك من ذكرى حبيب و منزل

نبینی كه گفت: وقوفا بها صحبى على مطيهم. يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ، چنان كه خواهد هزينه مى كند بحسب مصلحت. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، و بيفزايد بسيارى را از ايشان آنچه ما بر تو فرستاده ايم «۱۱» از قرآن.

كفر و طغيان معنى آن است كه ايشان كفر و طغيان بيفزايند عند نزول قرآن، برای آن كه معلوم است بضرورت كه قرآن ايشان را كفر و ضلالت نيفزايد «۱۲». و مثال اين چنان بود كه يكي از ما گويد: وعظتك فلم يزدك وعظى أَلَا عَصِيَانَا وَ طُغْيَانَا. قال الله تعالى: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا «۱۳»، و مثله قوله: إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزادتهم إيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزادتهم رجساً إِلَى رَجْسِهِمْ «۱۴»، و المعنى: ازدادوا

(۱). مج، مت، وز، لت: پنهان.

(۲). مت، وز + شعر.

(۳). آن: طعنه.

(۴). آن: طعتهما.

(۵). مج، مت، وز+ شعر.

(۶). اساس: تسعی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مر: دیگر.

(۸). لت، مر+ تثنيه.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: اقل.

(۱۰). مج، مت+ شعر.

(۱۱). آج، لب، آن: فرستادیم.

(۱۲). آج، لب: نیفزاید.

(۱۳). سوره نوح (۷۱) آیه ۶.

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۳ و ۱۲۴.

ص: ۵۶

عندها «۱» ایمانا او رجسا و کفرا خدای تعالی گفت: سوره «۲» بعضی را ایمان بیفزود و بعضی را کفر، و معلوم است بضرورت که سوره «۳» کس را ایمان و کفر نیفزاید، [و انما ایشان عند نزول سوره ایمان و بیفزاید] «۴» و قوله: ما أنزلَ إِلَيْكَ، «ما» موصوله است و محلّ او رفع است باسناد الفعل اليه، اعنی و لیزیدن، و «کثیرا» مفعول اول است و «طغيانا» و «کفرا» مفعول دوم. وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، در آن که ضمیر «بینهم» راجع با کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: راجع است با جهودان و ترسایان، یعنی میان جهودان و ترسایان دشمنی و دل دوری افکندیم تا به روز قیامت، و مثله قوله: فَأَغْرَيْنَا «۵» بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ «۶»، این قول حسن بصری است و مجاهد. بعضی دیگر گفتند: مراد جهودانند تنها و مراد آن مخالفت و عداوت است که در «۷» میان فرق جهودان است از عنایان «۸» و اسمعیان «۹» و دیگر طوایف، این قول رمانی است.

و در آن که عداوت از میان ایشان به چه افتاد دو قول گفتند، ابو علی گفت: به تکفیر «۱۰» نصاری یهود را «۱۱» به کفرشان به عیسی و یهود نصاری را به اتخاذ ایشان عیسی را به خدایی «۱۲».

قولی دیگر به اختلافی که «۱۳» میان ایشان بود در آراء و دیانات ایشان، و خدای تعالی خذلان کرد ایشان را و با خود رها کردشان «۱۴»، عقوبه لهم علی کفرهم المتقدّم الی یوم القیمه، لا بدّ است از آن که این معنی مختص بود به آنان که معلوم از حال ایشان آن باشد که بر کفر خواهند مردن. **كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ**، هر گه که

(۱). آج، لب: عندهم.

(۲-۳). آف: صورت.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها و اغرینا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۴.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: از.

(۸). کذا: اساس، آج، لب، آف: عناسان، مج، مت، وز، لت، مر: عتایان، آن: عباسیان.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: اسمعتیان، لب: اسمعنان، آن: اسماعیلیان.

(۱۰). لت: به تعریف کفر.

(۱۱). لت، آن، مر: یهود نصاری را.

(۱۲). اساس: خدای، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۳). مج، مت، وز، لت+ از، مر+ در.

(۱۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: رها کردشان.

ص: ۵۷

آتشی برافروزند برای کارزار، خدای تعالی بنشانند آن را «۱».

حسن بصری و مجاهد گفتند: مراد حرب رسول ماست - علیه السّلام «۲» - و حق تعالی این از جمله معجزات رسول کرد از آن وجه که خبر است از غیب و مخبر مطابق خبر آمد، و نیز برای آن که جهودان به قوّت و شوکت «۳» به حدّی بودند که در

همه زمین حجاز کس با ایشان مقاومت نکردی، و قریش از ایشان مدد خواستند «۴» و به ایشان معتضد و مستظهر بودند «۵»، و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشت نمودندی چون رسول - علیه السلام - پیدا گشت و به ادای «۶» رسالت، برخاست «۷» آن قوت ایشان به ضعف بدل شد و شدت ایشان به خور «۸» و بد دلی و متفرق‌الاهوا شدند تا رسول - علیه السلام - بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر و بنی قینقاع «۹» را براند و از نشیمنهایشان برون کرد «۱۰» و بقایایی که بماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری او را گردن نهادند و به دولت و صولت او جمله مستأصل شدند، و این علمی بود از اعلام معجز «۱۱» رسول - علیه السلام - و ذکر آتش در باب حرب و استعارت او در شر حدیثی متداول است و معهود در لغت است و در اشعار ایشان بسیار است، قال عوف بن عطیه: «۱۲»

شبینا لحرب بعلیاء نارا

اذا ما اجتیننا جنا منهل

و قال اخر:

و با الحرب «۱۳» تضطرم «۱۴» اضطراما

و قال اخر «۱۵»:

(۱). مر: او را.

(۲). مج، مت: صلوات الله و سلام علیه، وز، مر: صلوات الله علیه و آله.

(۳). مج، مت، وز، لت، مت، مر + شجاعت.

(۴). مج، مت، وز، آج، لت، مر: خواستندی.

(۵). آن: بود.

(۶). وز: به او.

(۷). مر: برخواست.

(۸). لب، لت، مر: به جور.

(۹). اساس، آن: بنی قیفاع.

(۱۰). آج، لب، مر: بیرون کرد.

(۱۱). مت: معجزه، آج، لب: اعجاز.

(۱۲). مج، وز+ شعر.

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لت، مر: نار الحرب.

(۱۴). مج، مت: يضطرم.

(۱۵). وز+ شعر.

ص: ۵۸

«و ليس يصلى بخيل الحرب جانبها»

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا، آنکه خیر داد که: این جهودان در زمین سعی به فساد می‌کنند تا افساد بلاد و عباد کنند به معاصی خدای تعالی و تحریف تورات «۱» و تقلیب احکام او و پوشیدن کار رسول ما - علیه السلام - . وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، و خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد [۱۵-ر].

قوله: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا، رمانی گفت: معنی «لو» وجوب المعنی الثانی بالاول به طریقه لو کان کذا لکان کذا و این معنی مبهم است و در او کشفی نیست. و بعضی دیگر گفتند: لامتناع الشیء من امتناع غیره، کقولهم: لو کان لی مال لحججت، و این مذهب هم مطرد نیست و اصل در این باب آن است که ما شرح دادیم که معنی «لو» بر عکس دیگر حروف است، با نفی اثبات باشد و با اثبات نفی و حکم جوابش هم این باشد هم از قصه «۲» نهاد او و شرح این به استقصاء برفته است.

حق تعالی گفت: اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایانند احکام تورات و انجیل بر پای داشتندی «۳» و به تو و به کتاب تو ایمان آوردندی «۴» و تقوا و پرهیزگاری پیشه گرفتندی، ما گناهان ایشان مکفر و پوشیده کردیمی «۵» و ایمان و تقوا را

کفّاره گناهان ایشان کردیمی «۶» و ایشان را به بهشت و نعیم «۷» بردیمی «۸». و «نعیم» نامی است از نامهای بهشت و برای آن که در «لو» «۹» معنی شرط است، اگر در ماضی شود معنی استقبال دهد.

(۱). مج، مت، وز: تعدیه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: قضیه، آج، لب: قصده.

(۳). مت: بر پای داشتند.

(۴). مت: ایمان آوردند، مر+ و اتقوا الکفرنا عنهم سیئاتهم و لا دخلناهم جنّات النعیم.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: پوشیده کردمانی، آج، لب: پوشیده کردمی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: کردمانی، آج، لب: کردمی.

(۷). مج، مت: نعیم بهشت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: بردمانی، آج، لب: بردمی.

(۹). اساس: در او، با توجه به مج تصحیح شد.

ص: ۵۹

و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، آنکه گفت: اگر چنان که این جهودان و ترسایان اقامه تورات و انجیل کردند، و احکام آن را کار بستندی. و مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ، یعنی قرآن، و به قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی و گفتندی «۱» معنی آن است که: اگر تورات و انجیل را نصب چشم خود کردند و در پیش خود بداشتندی تا به هر مشکلی رجوع به آن کردند. لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ، بخوردندی از بالای ایشان «۲» و از زیر پایشان، و در او چند قول گفتند:

یکی آن که عبد الله عباس و مجاهد و قتاده گفتند: مراد «۳» مِنْ فَوْقِهِمْ، باران آسمان است، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، مراد نبات زمین است، «۴» بعضی دگر گفتند: بیان این دو جهت مجاز است و معنی آن است که من جمیع الجهات من آیس و لیس «۵» من حیث لا یحتسب، یعنی اگر ایشان ایمان آورده بودند ایشان را به بودی که از خانه و نشیمن خود بنه افتادندی «۶» و در خانه خود بماندندی و روزی از هر چار جهت «۷» به ایشان می آمدی، چنان که گفت «۸»: یأتیها رزقها رغدا من کلّ مکان، و ایشان را آواره نبایستی کردن و این بر سبیل تأسیف و تحسیر «۹» گفت تا ایشان را حسرت نماید «۱۰» و اندوهگن «۱۱» کند.

و مثله قوله تعالى: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «۱۲»، و قوله: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» «۱۳»، و مثله قوله: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» «۱۴»

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: گفتند.

(۲). وز، بالا ایشان، لب، مر: بالای ایشان.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر+ به.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر+ بعضی دگر گفتند: مراد به بالایشان و آنچه از جهت فوق است میوه‌های درختان است و به آنچه از جهت تحت است حبوب زمین.

(۵). مج، مت، وز+ من حیث یحتسب و یحتسب، آج، لب، لت، مر+ من حیث یحتسب.

(۶). وز: به ته افتادندی، آج، لب، مر: نه افتادندی.

(۷). مج، مت: هر حالی، وز: هر جائی، لت، مر: هر جای.

(۸). مر: گفتند.

(۹). مج، وز، تحیر، مت: تحیر.

(۱۰). لب: حسرت بنماید.

(۱۱). مج، مت، وز، آج: اندوهگین، مر: اندوه‌ناک.

(۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۹۶.

(۱۳). سوره الطلاق (۶۵) آیه ۲.

(۱۴). سوره الجن (۷۲) آیه ۱۶.

ص: ۶۰

قوله: **مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ**، از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی اند «۱» مقتصد و او آن باشد که بین الاسراف و التَّقْصِيرِ باشد میانه هر دو غلو و اسراف نکند و نیز تقصیر نکند، و القصد واسط «۲» الامور، و القصد الجادة لأنها بین مضلّین، که این جانب

و آن [جانب] «۳» گمراهی باشد و از میانه راه راست آن را قصد خوانند برای این. و گفتند: آن را برای آن قصد خواندند که رونده مقصد «۴» به او کند پس او مصدر است به معنی مفعول کالرّضی بمعنی المرضی.

ابو علی گفت و جماعتی مفسران که: مراد به این مؤمنان اهل کتاب‌اند، که به رسول - علیه السّلام - ایمان آوردند. و همچنین روایت کرده‌اند در تفسیر اهل البیت - علیهم السّلام: برای آن که «۵» لفظ مدح است و ما قبله الفاظ ذمّ «۶»، جمع نکنند در حقّ یک قوم از میان مدح و ذم، و بعضی دگر گفتند «۷»: آیت در نجاشی و قومش فرود آمد و زجاج گفت به حکایت «۸» از بعضی مفسران که گفتند: مراد قومی‌اند که با رسول - علیه السّلام - مناصبه و اظهار عداوت نکردند، و مجاهد گفت: که مسلمانان اهل کتابند و این قول اولی است. وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ، و بسیاری از ایشان بد می‌کنند. و «ساء» در معنی «بئس» باشد، و تقدیر آن است که: ساء الشیء شیئا کانوا یعملونه خواست تا باز نماید که همه یک حکم ندارد اندکی از ایشان نیک‌اند و بیشتر بدانند.

قوله: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الآیة، مفسران در تفسیر این آیت و سبب نزول او «۹» خلاف کردند. محمد بن الکعب القرظی گفت از ابو هریره که:

رسول - علیه السّلام - در اسفار و غزوات که بودی وقت «۱۰» فرود آمدن برای او جای فرود آمدن طلب کردند که «۱۱» سایه درختان بودی تا او آن جا فرود آمدی. یک روز در

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: هستند.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت: واسطه.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: قصد.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ این.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر+ و

(۷). مج، مت، وز+ که.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: حکایت کرد.

(۹). آج، لب، این، مر: آن.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: بوقت.

(۱۱). آج، لب، لت+به.

ص: ۶۱

سایه درختی فرود آمد بر عادت و شمشیر از شاخ آن درخت درآویخت و او به قیلوله بخفت و اصحاب از او مشغول شدند اعرابی بیامد و تیغ رسول «۱» از نیام برکشید «۲». رسول - علیه السلام - بیدار شد، گفت: یا محمد من یعضمک منی، تو را از من که حمایت کند؟ رسول - علیه السلام - گفت:

اللّٰهُ یعضمنی

، خدای مرا نگاه دارد، چون رسول - علیه السلام - این بگفت، دست اعرابی بلرزید و تیغ از دستش بیفتاد «۳» و او «۴» سر بر آن درخت می زد تا دماغش از [سر] «۵» پراکنده شد و بمرد، خدای تعالی این آیت فرستاد.

أنس مالک روایت کرد که سبب نزول «۶» آیت آن بود که عایشه گفت: «۷» رسول - علیه السلام - در خیمه خفته بود بیدار شد و گفت: هیچ مرد صالحی نباشد که مرا نگاه دارد که مرا خوفی می باشد از دشمنان؟ ما در این بودیم که آواز سلاح برآمد، نگاه کردیم سعد بود و حذیفه گفتند ما آمده ایم تا تو را نگاه داریم. رسول - علیه السلام - بخفت چنان که ما غطیط او بشنیدیم «۸». جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت «۹» آورد.

رسول - علیه السلام - آواز داد و گفت: یا سعد یا حذیفه باز گردید که خدای تعالی ضمان کرد «۱۰» که مرا نگاه دارد از دشمنان.

حسن «۱۱» گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - گفت چون خدای تعالی مرا بفرستاد دانستم که قومی مرا به راست ندارد و از نکاره «۱۲» جهودان و ترسایان می ترسیدم خدای تعالی این آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: در بدایت اسلام چون در مسلمانان ضعفی بود، خدای تعالی فرمود رسول را که زبان از بتان این «۱۳» بت پرستان کشیده دار بقوله: *وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ* «۱۴»، رسول - علیه السلام - زبان درکشید

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ بگرفت.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: برآورد.

(۳). مج، مت، وز، مر: بیوفتاد.

(۴). مجمت، وز، لت، مر + چندان.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد، آج، لب: آن.

(۶). مر + این.

(۷). اج، لب + که.

(۸). آج، لب: نشنیدیم.

(۹). آج، لب: آیت‌ها.

(۱۰). آج، لب: شد.

(۱۱). لت، آن + بصری.

(۱۲). اساس: نکاده، با توجه به میج تصحیح شد.

(۱۳). میج، مت: و.

(۱۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۸.

ص: ۶۲

چون مسلمانان قوی گشتند، خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت: برسان و بگو از عیب آلهه اینان آنچه در ایشان است که «۱» تو را از مردمان نگاه می‌دارم یعنی «۲» کافران.

بعضی دگر گفتند: آیت در عیب جهودان آمد که رسول - علیه السّلام - جهودان را عیب می‌کرد، و جهودان گفتند: یا محمّد مگر تو می‌خواهی که «۳» تو را به خدایی گیریم چنان که ترسایان عیسی را. رسول - علیه السّلام - زبان از ایشان کوتاه بکرد، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: ای محمّد! برسان آنچه تو را فرموده‌اند از تبلیغ به جهودان و ترسایان و مبالات مکن و میندیش از ایشان که من تو را نگاه دارم تو، آنچه رسیدنی «۴» است برسان و بگو ایشان را که: لَسْتُمْ عَلٰی شَيْءٍ، این آیت که از پس آن «۵» آیت آمد چون این آیت فرود آمد، گفت رسول - علیه السّلام - گفت:

لا ابالی من نصرنی او من خذلنی.

بعضی دگر گفتند، در کار زنان رسول آمد که خدای فرموده بود رسول را که ایشان را گوید: دنیا رها کنی و «۶» ترسید که قبول نکنند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: آیت در جهاد آمد که رسول - علیه السّلام - ترسید که بعضی مردمان مطاوعت نکنند در باب جهاد، خدای تعالی این آیت فرستاد.

این اقوالی است که جماعتی مفسران گفتند، اما آنچه در تفسیر اهل البیت است - علیهم السلام و از ائمه ما و جماعتی صحابه روایت کرده‌اند چون براء بن عازب و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابو ذرّ «۷» و عمّار و حذیفه و جز ایشان که: آیت در حق امیر المؤمنین علی آمد در حجّة الوداع چون رسول - علیه السّلام - با ترسایان نجران مصالحه کرد [۱۶- ر] بر دو هزار «۸» حله من حلال الاوقی «۹»، و جبرئیل - علیه السّلام - آمد و گفت: تو را حجّ وداع می‌باید کردن «۱۰». او علی را به جانب یمن فرستاد تا آن حله‌ها

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + من.

(۲). مت، آج، لب + از.

(۳). همه نسخه بدلها + ما.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: رسانیدنی.

(۵). اساس: این، با توجه به مج تصحیح شد.

(۶). مج، مت، وز، لت: او.

(۷). آج، لب: ابو ذر غفاری.

(۸). ضبط کلمه در اساس به صورت «هزار» آمده است که با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: الاوقی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: می‌باید کرد.

تحصیل کند و او ساز حجّ رفتن گرفت، چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت به امیر المؤمنین علی که: من به جانب مکه رفتم «۱» به حجّ. چون کار «۲» تمام کرده باشی از ره یمن به مکه آی به حجّ که آن جا ملتقی باشد- ان شاء الله. او نامه برخواند و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل کرده بود از حله‌ها در اعدال «۳» بست و با قوم خود برنشست و روی به مکه نهاد. چون به میقات اهل یمن رسید، احرام گرفت و چهل و چهار شتر با خود داشت به هدی «۴»، و حجّ آنکه قارن بود و مفرد، و فرض تمتّع نیامده بود. چون رسول- علیه السّلام- به مکه رسید به نزدیکی، خدای تعالی آیت فرستاد: وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ. «۵» رسول- علیه السّلام- قوم خود را خطبه کرد و رسول- علیه السّلام- احرام گرفته بود به حج و شتر رانده بود شصت و شش شتر و نیت قران کرده بود حجّ قارن خواست کرد «۶». چون آیت آمد، رسول- علیه السّلام- خطبه کرد و قوم را گفت: هر که هدی نرانده حلال شود و این احرام، احرام عمره کنید که خدای تعالی عمره در حج برد و انگشتهای «۷» هر دو دست در یکدیگر «۸» افگند، آنکه گفت: اگر من آن که اکنون می‌دانم پیش از این دانستمی، هدی نراندمی تا اکنون حلال شدمی و لکن من حلال نمی‌توانم شدن تا هدی به محلّ خود نرسد و بنکشند «۹» الا هر کس که او هدی نرانده است باید تا حلال شود و حجّ عمره کند و آنکه احرام به حجّ فرا گیرد «۱۰» پس از این.

قوم بعضی حلال شدند «۱۱» و بعضی بر احرام باستادند «۱۲» و حلال نشدند، و رسول- علیه السّلام- با ایشان «۱۳» عتاب کرد و گفت: چرا حلال نمی‌شوید؟ گفتند: ما حلال نشویم «۱۴» و تو محرم، گفت: مرا «۱۵» عذری هست، فرض من این است برای این عذر و

(۱). مت: می‌رفتم.

(۲). حج، مت، وز، لت، مر+ خود.

(۳). وز: اعدل.

(۴). حج: چهل و چهار شتر بهدی فرستاد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۶). حج، مت، وز، لت، مر: خواست کردن.

(۷). آج: انگشتهای.

(۸). آج: یکدیگر.

(۹). حج، مت، وز: نمی‌کشند.

(۱۰). لت، مر: ها گیرد.

(۱۱). لب: حلال شوند.

(۱۲). آف، لت، مر: بایستادند.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر: ایشان را.

(۱۴). مر: حلال نمی شویم.

(۱۵). مج، مت، وز: تو را.

ص: ۶۴

فرض شما آن است، نشنیدند و بر خلاف اصرار کردند و با یکدیگر گفتند: ما حلال شویم، و با زنان خلوت کنیم [غسل کنیم] «۱» و آب از سر ما می چکد «۲» و رسول - علیه السّلام - اشعث و اغبر [و رسول خدای کالیده موی و گردناک] «۳». چون امیر المؤمنین - علیه السّلام [از آن راه به نزدیک مکه رسید خلیفه بر قوم خود بداشت و او پیامد تا رسول را ببیند. چون پیامد] «۴» رسول - علیه السّلام - به در مکه رسیده [بود] «۵» رسول [را] بدید و رسول او را پیرسید و از احوال سفرش، گفت: یا رسول الله! آنچه فرموده بودی تمام کردم و حله‌ها بستدم و در تنگها کردم و بیستم و بسپر دم و چون نزدیک رسیدم، سخت آرزومند بودم به دیدار تو «۶» خواستم تا تو را ببینم. گفت: یا علی چه نیت کرده‌ای در احرامت؟ گفت: یا رسول الله تو به من نوشتی که چه نوع حج کن، من نیت در نیت تو بستم و گفتم:

اللّهمّ اهلالا کاهلال نبیک

، گفت: هدی راندی؟ گفت: بلی، چهل و چهار شتر. رسول - علیه السّلام: گفت:

اللّهُ اکبر شارکتنی فی حجّی و هدیی

با من مشارکت کردی در حجّ و هدی، من نیز شصت و شش شتر رانده‌ام و بر احرام می‌باش و بازگرد و قوم را برگیر و با قوم بنزدیک «۷» من آی.

امیر المؤمنین - علیه السّلام - با نزدیک «۸» قوم آمد، قوم را یافت تنگها بر گشاده و «۹» حله‌ها در پوشیده خشم گرفت، بر آن که او را نایب کرده بود، گفت: حله‌ها چرا ایشان را دادی؟

گفت: مرا شفاعت کردند و خواستند «۱۰» تا خویشان بیاریند و در آن احرام گیرند، گفت: یا سبحان الله، حله‌ها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی؟ که کسی در پوشد و مبتذل کند و حله‌ها از ایشان بستد و بفرمود تا بیفشاندند و در تنگها بستند، قوم را

آن خوش نیامد زبان در او دراز کردند او پیامد و حله‌ها به رسول سپرد، ایشان شکایت علی به رسول کردند از آن که در دلشان بود. رسول - علیه السّلام - گفت: صواب کرد چون امساک نکردند. رسول - علیه السّلام - به منبر آمد و خطبه کرد و گفت:

ارفعوا السنتکم عن علیّ فانّه خشن فی ذات اللّٰه غیر مداهن فی دینه

، زبان از علی کوتاه کنید «۱۱» که او مردی درشت است در ذات

(۴-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز: فرو چکد، لت، مر: فرو می چکد.

(۶-۳). مج، مت، وز، لت، مر: آرزوی دیدار توام سخت بود.

(۸-۷). مر: به نزد.

(۹-۵). مج، مت، وز، لت، مر+ آن.

(۱۰). اساس: خاستند.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: بردارید.

ص: ۶۵

خدای و مداهنه نکند در دین [۱۶-پ] خدای. مردمان «۱» چون خشم رسول - علیه السّلام - و مبالغه او بدیدند زبان کوتاه کردند.

چون رسول - علیه السّلام - حجّ بگزارد «۲» - و آن حجّ وداع بود و برگشت در راه به جایی رسید که آن را غدیر خم گویند و آن مفرق الطّرق بود که از آن جا مردم پراکنده شدند و آن نه منزل بود و صلاحیت نزول نداشت. جبرئیل آمد و زمام ناقه رسول بگرفت، گفت: خدای تعالی تو را می فرماید که این جا فرود آی و اگر چه منزلگاه نیست «۳» و آب «۴» و گیاه «۵» نیست تا پیغام «۶» مهم به این قوم بگزاری «۷» پیش از آن که متفرّق شوند و هر گروهی به راهی بروند و این آیت آورد و بر رسول - علیه السّلام - خواند.

رسول - علیه السّلام - فرود آمد و منادی آواز داد قوم را «۸» که فرود آبی «۹» و کس فرستاد تا آنان که رفته بودند باز آمدند و آنان که نرسیده بودند برسیدند درختکی «۱۰» چند دوح بود بفرمود تا زیر آن درختان برفتند و رسول - علیه

السَّلام- آن جا فرود آمد و بفرمود تا پالانهای «۱۱» شتر جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر او افگندند و رسول- علیه السَّلام- بر آن جا رفت و صحابه مهاجر و انصار حاضر و خطبه بلیغ بکرد، که آن خطبه معروف و مشهور است، و ما برای تطویل نیاوردیم این جا و قوم [را] «۱۲» و عظم داد و زجر کرد، آنکه گفت:

يا قوم نعت الیّ نفسی و قد حان منیّ خفوق من بین اظهرکم.

خبر مرگ من به من دادند و وقت رفتن من از میان شما نزدیک آمد،

و قد دعیت و اوشک ان اجیب

، و مرا بخواندند و نزدیک است تا اجابت کنم.

و ائی مخلّف فیکم ما ان تمسّکم بهما لن تضلّوا کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی و ان اللّٰطیف الخبیر اخبرنی انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض

، و من در میان شما دو چیز رها می‌کنم که اگر شما بدان «۱۳»

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: مردم.

(۲). مج، مت، وز، لب، لت، مر: بگذارد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: نه منزل است.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: آبی.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: گیاهی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: پیغامی.

(۷). مج، مت، وز، لت، آج، لب، آن: بگذاری، مر: برسا.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: و آواز داد منادی در قوم.

(۹). آج، لب: فرود آید.

(۱۰). مج، مت، وز: درختی.

(۱۱). اساس: بالانها/ پالانها.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۱۳). میج، مت، وز، لت، مر: به آن.

ص: ۶۶

تمسک کنید گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من اهل البیت من، و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که اینان از یکدگر جدا نشوند تا بر کنار حوض با پیش من آیند، آنکه گفت:

اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتَ،

بار خدایا برسانیدم «۱»؟

و فصلی دیگر گفت در عقب آن، گفت:

علیّ منّی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبیّ بعدی

، علی از آن منزلت دارد که هارون از موسی جز آن که از پس من پیغامبر نیست، آنکه گفت:

اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتَ

، بار خدایا برسانیدم؟ و فصلهای بسیار که به ذکر آن کتاب مطوّل شود و آن در سیر و تواریخ مشروح است و در آخر هر فصلی در حقّ امیر المؤمنین حدیثی می‌گفت و می‌گفت:

اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتَ

، بار خدایا برسانیدم؟

آنکه اشاره کرد به امیر المؤمنین علی و او را بخواند «۲» و با خود بر آن منبر برد و بازوی او گرفت و او را «۳» بر مردمان عرض کرد چنان که عروس را که «۴» جلوه کنند، حتی رای الناس بیاض ابطیهما «۵»، تا مردمان سپیدی زیر دست هر دو «۶» بدیدند و ساعتی خاموش می‌بود.

چنین گویند که: شبلی در روز غدیر در نزدیک یکی از «۷» معروفان شد از علویان و او را تهنیت گفت «۸»، آنگه گفت: یا سید «۹» تو دانی تا اشارت در آن چه بود که جدت دست پدرت گرفت و برداشت و سخن نگفت؟ گفت ندانم، گفت: اشارت بود به آن که زنانی که از جمال یوسف بی خبر بودند زبان ملامت در «۱۰» زلیخا دراز کردند و گفتند:

امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حباً انا لریها فی ضلال مبین «۱۱»

، او خواست تا طرفی از جمال یوسف به ایشان نماید مهمانی بساخت و آن زنان را بخواند و در خانه «۱۲» به دو در «۱۳» بنشانند «۱۴» و یوسف را جامه‌های سفید

(۱). مج، مت، وز + من.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: برخواند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز آن + برداشت و بگردانید.

(۴). همه نسخه بدلها بجز آن: ندارد.

(۵). مر: ابطیها.

(۶). مج، مت، وز: سپیدی هر دو در بغل، لت: سپیدی بغل، مر: سپیدی زیر بغل.

(۷). مج، مت، وز، لت: کسی شد از.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: تهنیت کرد.

(۹). آج، لب، لت: سپیدی.

(۱۰). مج، مت، وز: از.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۰.

(۱۲). لت: خانه‌ها.

(۱۳-۱۴). آج، لب: در خانه بر دو بنشانند.

پوشانید «۱» و گفت: برای دل من ازین در خانه در رو و به آن در برون «۲» شو و ایشان را گفت: من می‌خواهم تا این دوست خود را یک بار «۳» بر شما عرض کنم [۱۷-۱]، برای دل من هر کسی «۴» با او مبرّتی کنید. گفتند: چه کنیم؟ هر یکی را کاردی و ترنجی به دست داد «۵» گفت: چون آید «۶» هر کسی «۷» پاره ترنج ببرید و به او دهی «۸». گفتند: چنین کنیم.

چون «۹» از در خانه در آمد و چشم ایشان بر جمال او افتاد، خواستند که ترنج برند «۱۰» دستها ببریدند و از دهش «۱۱» و حیرت، چون او برفت گفتند: حاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ، «۱۲» گفت «۱۳»: این آن است که شما «۱۴» زبان ملامت دراز کرده‌اید «۱۵» به سبب این، فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ «۱۶»، رسول - علیه السّلام - هم این اشاره کرد «۱۷» گفت: این آن مرد است که اگر وقتی در حقّ او سخن «۱۸» گفتم شما را خوش نیامد «۱۹» زبان ملامت دراز کردید، امروز بنگرید تا خدای تعالی در حقّ او چه فرمود، او را چه پایه نهاد و چه منزلت «۲۰» داد.

آنکه گفت:

الست اولی بکم منکم بانفسکم

، نه من از شما به شما اولی‌ترم، قالوا: بلی تقریر کرد تا اقرار دادند بی فصلی و تراخی گفت:

من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

، هر که من مولای اویم علی مولای اوست، بار خدایا هر که او را دوست دارد دوستش دار

(۱). مج، مت، وز: پوشید، آج، لب: در پوشید، لت، آن: پوشانید، مر: در پوشانید.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بیرون شو.

(۳). مج، مت، وز، مر: یکباری، آج، لب: یکبار.

(۴). آج، لب: هر کدام.

(۵). آج، لب: گفت هر یک را کاردی و ترنجی بدست می‌دهم.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: چون او در آید.

(۷). آج، لب، هر یک.

(۸). آج، لب: دهید/ دهی.

(۹). اج، لب+ او.

(۱۰). آج، لب: ببرند.

(۱۱). مج، مت، وز: دهشت، آج، لب، مر: دهش.

(۱۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۱.

(۱۳). مج، مت، وز، لت+ دیدید، مر: دیدی.

(۱۴). مج، مت، وز، لت+ برای این، مر+ برای آن.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز آن: دراز کردید.

(۱۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

(۱۷). لت: بشارت کرد.

(۱۸). مج، مت، وز، لت، مر: سختی.

(۱۹). مج، مت، وز+ و.

(۲۰). آج، لب: منزل.

ص: ۶۸

و هر که او را دشمن دارد «۱» دشمنش دار و هر که ناصر او باشد ناصرش باش، و هر که خاذل او باشد مخذولش کن، آنکه گفت «۲»:

هل بلّغت

، بار خدایا برسانیدم؟ آنکه اصحاب را گفت: شنیدی «۳» که آنچه خدا گفت برسانیدم؟ گفتند: بلی. گفت:

اللّهمّ اشهد علیهم

، بار خدایا گواه باش بر ایشان.

آنکه فرود آمد «۴» وقت نماز پیشین بود و نماز بگزارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمه دگر رفت برابر خیمه او، آنکه صحابه را فرمود و مسلمانانی که حاضر بودند تا فوج فوج می شدند و او را تهنیت می کردند و بر او سلام می کردند بامرة المؤمنین تا جمله صحابه و حاضران تهنیت بکردند آنکه زنان خود را فرمود «۵» تا برفتند و تهنیت کردند.

و از جمله آنان که در این باب اطّاب کردند عمر خطّاب بود «۶» که گفت: بخ بخ یا علیّ اصبحت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنه، خنک تو را ای علی در روز آمدی و مولای منی و مولای هر مومنی و مؤمنه. و حسّان بن ثابت بنزدیک رسول آمد و گفت:

یا رسول الله! دستور باش «۷» تا من در این حال که برفت بیّتی چند گویم که خدا «۸» و پیغامبر بیسندد؟ رسول - علیه السلام - گفت:

قل یا حسّان علی اسم الله

، بگوی بر نام خدای. حسّان بر بالا بلند «۹» شد و به آوازی بلند این بیتها انشاد کرد و مسلمانان گردن دراز کردند برای سماع کلام او گفت «۱۰»:

بخمّ و اسمع بالرسول منادیا

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

فقالوا و لم یبدوا هناك التعدادیا «۱۲»]

[یقول فمن مولاکم و ولیکم «۱۱»]

و لن تجد «۱۳» منّا لک «۱۴» الیوم عاصیا

الهک مولانا و أنت ولینا

(۱). آج، لب+ تو او را.

(۲). همه نسخه بدلها بجز آن+ اللهم.

(۳). شنیدی / شنیدید.

(۴). مج، مت، وز، مر + و.

(۵). آج، لب: فرمودند.

(۶). اساس + رضی اللّٰه عنه.

(۷). آف: دستور باشد.

(۸). مج، مت، وز، مر: خدای.

(۹). مر: بلندی.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر + شعر.

(۱۱). آج، لب، لت، مر: ولیکم.

(۱۲). اساس: ندارد با توجه به مج افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز اساس، آف، آن: تجدن.

(۱۴). لتا: هنا لک.

ص: ۶۹

رضیتک من بعدی إماما و هادیا

فقال له قم یا علیّ فأننی

فکونوا له انصار صدق موالیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

و کن للذی عادا علیّا معادیا

هناک دعا للّهمّ وال ولیّه

فخصَّ بها دون البرية كلَّها

عليًا وسمَّاه الوزير المواخيا

رسول - عليه السلام - گفت:

يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك

، تو به روح القدس مؤیدی ما دام تا مرا «۱» به زبان نصرت می‌کنی. و شاعران در این باب اشعار بسیار گفتند در عهد رسول و بعد او و کس بر ایشان انکار نکرد. قیس بن سعد بن عبادة الانصاری گفت: «۲»

قلت لَمَّا بَغَى الْعَدُوَّ عَلَيْنَا

حسبنا رَبَّنَا وَ نَعْمَ الْوَكِيل

حسبنا رَبَّنَا الَّذِي أَلْفَحْنَا بِالصَّرَةِ

بالامن «۳» و الحديث طويل

و علىَّ امامنا و امام

لسوانا اتى به التنزيل

[يوم قال النَّبِيُّ من كنت مولا

ه فهذا مولا ه خطب جليل

و كميت گوید - شعر:

و يوم الدَّوْح دوح «۴» غدیر خمّ

ابان له الولاية لو اطيعا «۵»]

و لكن الرجال تبايعوها

فلم ار مثلها خطرا منيعا

کمیت گفت: چون این قصیده بگفتم شبی امیر المؤمنین را در خواب دیدم مرا گفت: آن قصیده عینی بر من خوان. من می‌خواندم. چون به آن جا رسیدم، گفت: راست گفתי آنکه به عقب آن بیت بگفت «۶»:

و لم ار مثل ذاك اليوم يوما [۱۷- پ]

و لم ار مثله حقاً اضيعا

در قصیده دیگری گفت «۷»:

على امير المؤمنين و حقه

من الله مفروض على كل مسلم

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: ما را.

(۲). مج، مت، وز+ شعر.

(۳). مج، مت، وز، لت: بالامس.

(۴). آج، لب، لت: الدوح دوح.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۶). مج، مت، وز+ شعر.

(۷). مج، مت، وز، مر: و دیگری گفت در قصیده شعر.

و ان رسول الله أوصى بحقه

و اشركه في كل حق مقسم «١»

و زوجته صديقة لم يكن لها

معادلة غير البتولة مريم

و ردّ أبواب الذين بنى لهم

بيوتا سوى ابوابه لم تردّ

و اوجب يوما بالغدير ولاية

على كل برّ من فصيح و اعجم

و دیگری گفت:

النصّ في يوم الغدير جليّ

فدعوا العناد فما الصّباح خفيّ

إذا قام في الخلق النبيّ مبّغا

عن ربّه ان الامام عليّ

اشارت، رسول - عليه السلام - دو بار علی را بر دو گروه عرضه کرد «٢» روز مباحله «٣» بر دشمنان عرضه کرد از مباحله به مصالحه آمدند، روز غدیرش بر دوستان عرضه کرد از مؤالفت به مخالفت شدند.

ابو سعید خدری روایت کند گوید: و الله ما تفرّقنا حتّى نزل «٤»: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا «٥»، گفت: به خدا «٦» که ما از آن مجلس پراکنده نشدیم تا این آیت آمد که گفت: امروز دین شما تمام کردم و نعمت خود بر شما تمام کردم و دین «٧» اسلام برای شما پسندیدم.

هم ابو سعید خدری روایت کند «۸» که: چون رسول- علیه السلام- [روز غدیر] «۹» دست امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گرفت و او را بر مردمان عرض کرد «۱۰» خدای تعالی این آیت فرستاد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۱۱»- الآیة.

رسول- علیه السلام- گفت:

اللّٰه اكبر، ان كمال الدّین و تمام النّعمة و رضاء الرّب برسالتي و بولاية علیّ من بعدی،

آنکه روی به علی کرد و گفت:

يوم بيوم ان الله لا يضيع أجر من أحسن عملا

، روزی به روزی که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند.

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: مغنم. آف، آن: مقیم.

(۲). آج، لب: عرض کرد.

(۳). مج، مت، وز، مر: مباحله اش.

(۴). وز: تنزل، مر: تنزل.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۶). مج، آج، لب، لت، مر: خدای، وز: خدایی.

(۷). آج، لب: نعمت.

(۸). مج، مت، وز: روایت کرد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: عرضه کرد.

(۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۳.

خواجه مفید ابو محمد ما [را] «۱» پرسیدند که: این چه معنی دارد و آن کدام روز بود؟ گفت: آن است که در خبر آمد که روز خبیر چون مرحب به در آمد و علی پیش او رفت «۲» و او را بکشت با چند شجاع دیگر، جبرئیل آمد و گفت:

یا رسول الله ان له عندک یوما بیومه هذا

، او را در نزد تود روزی هست به بدل این روز. گفت: چگونه؟

گفت: چنان که او امروز بذل جهد و افراغ وسع می کند در نصرت تو و اظهار دین تو، تو را فردا بذل و «۳» جهد می باید کردن در اظهار ولایت و امامت او، گفت: کی باشد «۴» آن، گفت: چون وقت باشد «۵» من آیم و خبر دهم «۶». چون روز غدیر بود آمد و این آیت آورد، فهذا معنی قوله «۷» یوم بیوم راوی خبر گوید عبد الله مسعود که: روز احد امیر المؤمنین - علیه السلام - نیزه در «۸» دست می گردانید و از راست و چپ و پیش و پس مرد می افکند. رسول - علیه السلام - گفت:

لا تقیة فی الاسلام بعدک ما عذر من کتم الحق و انت ناصره

، از پس تو و قتال مبارزه تو در اسلام تقیه نیست چه عذر بود آن را که حق پنهان دارد و چون تو ناصر دارد. چون این روز بود و این آیت آمد رسول - علیه السلام - در آن کار اندیشه می کرد پس علی را بخواند و این حال با او بگفت. امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله یاد داری که مرا گفتی:

ما عذر من کتم الحق و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق و الله عاصمه

، آن روز که گفت یوم بیوم، آن روز روز بآس بود اعنی روز خبیر روز بآس و شدت بود و شجاعت بود. و این روز که عوض آن بود که روز غدیر بود روز بآس کفار بود اعنی قوله: الْيَوْمَ يَسُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ «۹»، کان بیده شدت البأس، اعنی قوله: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، «۱۰» و بید اعدائه اليأس، باش تا فردا که به دست او کأس بود و به دست دشمنانش یأس، این روز به دست او تیغی بود آب رنگ، آتش فعل، لا جرم آب از روی دشمنان دین ببرد [۱۸- ر] و آتش در

(۱). اساس ندارد، با توجه به معنای افزوده شد، بم، آف: از ما.

(۲). آج، لب: آمد.

(۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت، آن، مر: بذل جهد.

(۴). مع، مت: با شدت.

(۵). لت: آید، مر: در آید.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: اعلام کنم.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: علیه السلام.

(۸). مر: بر.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۱۰). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

ص: ۷۲

ایشان زد باش تا فردا که آب و آتش به دست او کنند تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت و سقر «۱»، دوستان را آب دهد و دشمنان را به آتش فرو دهد. آن جا که در دست او آب باشد در دست تو باد باشد، و آن روز که آتش در زیر قدم او باشد، بر سر دشمنانش خاک حسرت باشد، آن روز اظهار بشاشت کردند «۲»:

فرحوا و عندهم المقيم المقعد

ابدی العداة بک السرور کانهم

او از کار خود در رکوع و سجود است و تو از حسد او در قیام و قعود «۳» فردات پیدا شود ثمره این خاست و نشست که خاکت بر سر بود و بادت در دست باش تا انگشت «۴» حسرت در دندان ندامت گیری و به زبان تأسف این بیت گویی:

خاکی است مرا بر سرو بادی است به دست

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست

آن روز این آیت فرود آمد که: الْيَوْمَ يَيسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ «۵»، گمان بردند که برود و این کار مهمل ماند. چون او را به جای خود بداشت و بر کار دین گماشت و بازوی او گرفت و برابر خلقان داشت و پایه او از چرخ برترین «۶» بفراشت، دشمنان آیس شدند و خایب گشتند، و بعضی در دل بداشتند و بعضی درد دل داشتند تا طاقت نداشتند «۷» تا «۸» بر صحرا نهادند و آنچه راز دل بود برگشادند، تا در خیر است و این خبر، ابو اسحاق الثعلبی المفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورد که «۹»: آن را نام کشف و بیان کرد به اسنادی که سائلی سفیان عینه را پرسید ازین آیت که خدای تعالی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ «۱۰»، در شأن که آمد و این خواهند که بود که از خدای تعالی

عذاب خواست و خدای - عز و جل - از او دریغ نداشت؟ سفیان سائل را گفت: از من سؤالی کردی که پیش از تو از من کس این سؤال نکرد، حدّثنی ابی، پدرم روایت کرد از باقر - علوم

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + باشد.

(۲). مج، مت، وز + شعر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: قعودی.

(۴). مج، مت، وز، لت: دست.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۶). آج، لب: برین.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: بعضی طاقت در دل داشتن نداشتند.

(۸). آج، لب، آف، لت: پا.

(۹). آج، لب: و.

(۱۰). سوره معارج (۷۰) آیه ۱ تا ۳.

ص: ۷۳

انبیا، محمد بن علی - علیه السلام - از پدرش «۱» از پدرانش که: چون رسول - علیه السلام - به غدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و «۲» گفت:

من کنت مولاه فعلی مولاه

، خبر در احیاء «۳» و قبایل عرب منتشر شد.

این خبر به حارث بن نعمان الفهری رسید، برخاست و بر شتر نشست و روی به لشکرگاه رسول - علیه السلام - نهاد. چون به آن جا رسید از ناقه فرود آمد و زانوی «۴» ناقه بیست و روی به خیمه رسول نهاد - و رسول - علیه السلام - در میان مهاجر و انصار نشسته بود «۵» - رسول را گفت: یا محمد! پیامدی و ما را گفتی سیصد و شصت معبود رها کنید و بگویید «۶» که:

خدای یکی است بگفتیم. گفتی بگویند که: من رسول اویم، گفتی: پنج نماز به جای آرید، قبول کردیم «۷». گفتی: ماه رمضان روزه دارید، پذیرفتیم. گفتی: زکات مال بدهی، به گردن فرو گرفتیم. حج فرمودی رد نکردیم، جهاد فرمودی به قبول «۸» تلقی کردیم، راضی نبودی به این جمله حتی رفعت بضع ابن عمّک فرفته و فضّلته علینا. فقلت:

من كنت مولاة فعلیّ مولاة

، فهذا شيء منك ام من «۹» الله [تا بازوی پسر عمّت گرفتی و او را بر مردمان داشتی و بر ما تفضیل دادی و گفتی: هر که من مولای و خداوندگار اویم علی مولای خداوندگار اوست] «۱۰»، این قبول نکنیم این چیزی است که تو گفتی از خود یا خدای فرمود تو را؟ رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

و [الله] «۱۱» الذی لا اله الا هو ان هذا من الله «۱۲»

، گفت به آن خدای که جز او «۱۳» خدایی نیست که این از فرمان خدا «۱۴» کردم و گفتیم. حارث بن نعمان که این

(۱). آج، لب+ و پدرش.

(۲). مج+ را.

(۳). اساس: احبار، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مج، مت، وز، مر: پای.

(۵). مج، مت+ و.

(۶). اساس: بگوی / بگویند.

(۷). آج، لب، لت: آوردیم.

(۸). آج، لب+ تو.

(۹). مج، مت، وز: عند.

(۱۰). اساس: ندارد با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). معج، مت: بجز این.

(۱۴). وز: خدایی.

ص: ۷۴

بشنید پشت بر کرد و سر سوی راحله خود نهاد و می گفت: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، بار خدایا اگر این که محمد می گوید حق است و از نزدیک تو است بر ما از آسمان سنگ «۱» بیار و یا ما را عذابی الیم از نزدیک تو بیار. این هنوز نگفته بود تمام که سنگی آمد از آسمان و بر سر او آمد و او را بر جای بکشت، و خدای تعالی این آیت فرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ «۲» لِلْكَافِرِينَ - الآیة، حق تعالی رحمت فرستاد او عذاب خواست. گفتند:

چون تو را رحمت نافع نیست کس عذاب را از تو دافع نیست، لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ «۳»، من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام نعمت در او بستم که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۴»، خداوند این کمال طفل بود «۵» من در سن اطفال ایمانش فرمودم تا به ایمان به حد کمال رسید، دین پنداشتی همچون او طفلی بود به ولایت اوش به حد کمال رسانیدم که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۶»، فکمل بالذین و کمل به الذین طردا و عکسا، دین چو «۷» طفلی بود به تبلیغ بلغ بالغ شد کان طفلا کیحیی و عیسی فصار بالإسلام كاملا قبل وقت الکمال بالغاً قبل «۸» وقت البلوغ فصار الإسلام بولایته بالغاً حد الکمال لابسا «۹» بردة الجمال متردیا برداء الجلال، لما «۱۰» نصب «۱۱» منبر من الرجال و رفع علیه خیر الرجال نصب رسول الله أرحلا و رفع علیه رجلا و ضمّه «۱۲» الی صدره و فتح فاه بنشر ذکره و کسر سوق «۱۳» أعدائه باعلائه، و أخذ بيده، و وقفه عند حدّه، و جرّ علی أعدایه و جلا «۱۴» و جزمهم جزما و خجلا فالمنبر منصوب و صاحبه مرفوع فالمنبر منصوب صورة و معنی و صاحبه مرفوع حقیقة و فحوی «۱۵»، هو مرفوع و عدوه منصوب و هو

(۱). معج، مت، وز: سنگ باران.

(۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۱.

(۳). سوره معارج (۷۰) آیه ۲ و ۳.

(۴-۶). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۵). اساس، آف، آن: خداوند این کمال لطف بود، با توجه به وز و مضمون عبارت تصحیح شد.

(۷). مج، مت، وز: چون، آج، لب: همچو.

(۸). مج، مت، وز: بالعاقل.

(۹). مج: یابسا.

(۱۰). مج، وز، مت: کما.

(۱۱). مج، مت، وز+ لهو.

(۱۲). مج، مت: ضمیر.

(۱۳). آف، بم: سیوف.

(۱۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ بل اجلا.

(۱۵). اساس: جر، آج، لب: جزما، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۷۵

رافع و عدوّه ناصب لیت شعری عدوّه ناصب ام منصوب ناصب القلب منصوب المذهب فیا عجا من ناصب هو منصوب، در این کلمات حرکات اعراب و بنا گفته شد اگر کسی تأمل کند.

قوله: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ**، جبرئیل آمد که ای گذارنده «۱» بگذار و ای رساننده برسان «۲»، چه برسانم؟ گفت: **مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** آنچه از خدای تو به «۳» تو فرستادند شب معراج قوله: **فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ**.

در تفسیر اهل البیت آمد که: ما اوحی فی علیّ لیلۃ المعراج شب معراجش مجمل بگفت روز غدیر «۴» تفصیل داد تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجة روا نباشد. امشب مجمل بگفتم تا دل بر آن موطن می‌کنی و عزم بر آن مصمم می‌داری تا چو «۵» وقت آید من خود تفصیل گویم این ما فی قوله: **مَا أُنزِلَ**، همان «ما» است که فی قوله: ما اوحی، جز که آن جا مجمل است و این جا مفسر است، آنچه از خدای تو به تو فرود آوردند بار خدایا اگر تقصیر «۶» یا تأخیری افتد، **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**، اگر این نکنی همان انگار که هیچ نکردی «۷»، بزرگا فرمانا که این بود که اگر نکردی کرده ناکرده شدی و گفته ناگفته گشتی، بار خدایا از طاعتان ایمن نه ام و از دشمنان خایفم، نگر «۸» اندیشه نداری که من عاصم توام چون خدای عاصم باشد؟ او معصوم باشد، و نزد «۹» خواجه نه او معصوم است و نه هیچ پیغامبر دیگر.

و آن که «۱۰» این روز هجدهم «۱۱» ذی الحجّه رفت در منصرف رسول- علیه السّلام- از حجّه الوداع سنه عشر من الهجرة و رسول- علیه السّلام- از آن پس «۱۲» دو ماه و ده روز در

(۱). وز: گزارنده.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت + گفت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: غدیرش.

(۵). مج، مت، وز، مر: چون.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: تقصیری.

(۷). اساس: کردی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، مت، وز: بگو، مر: مگر.

(۹). لت: نزدیک.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بدانکه.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: هژدهم.

(۱۲). وز: از پس.

ص: ۷۶

دنیا بماند، آنگه در اواخر صفر دو روز مانده از او رحلت کرد و با جوار رحمت ایزدی رفت من سنة احدى عشر من الهجرة، و این روز - اعنی روز غدیر - از مشاهیر ایام شد به این سبب و پیش از [این] «۱» مذکور بود بنزدیک خدای - عزّ و جلّ - چنان که در اخبار آمده است، از صادق - علیه السّلام - روایت کردند که او گفت:

يوم الغدير عيد الله الاكبر و ما بعث الله نبيا الا عرفه حرّمته و إنّه عيد في السّماء و في الارض [۱۹ - ر]

، گفت: روز غدیر عید خداست عید بزرگتر و خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد الا او را معلوم کرد حرمت این روز.

و عبد الله بن سنان روایت کرد از صادق - علیه السّلام - که او گفت: پیغامبران مقدّم اوصیاء خود را در مثل این روز نصب کردند و در این روز رسول - علیه السّلام - علی را نصب کرد و بر جای خود بداشت.

احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرد گفت: یک روز بنزدیک رضا - علیه السّلام - بودم «۲» و مجلس خاص بود به اهلش، ذکر روز غدیر می‌رفت آن جا.

بعضی حاضران گفتند: ما غدیر نشناسیم رضا - علیه السّلام - گفت: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش که گفت: روز غدیر در آسمان معروفتر است از آن که در زمین و خدای را تعالی در فردوس اعلی کوشکی است خشتی از زر و یکی «۳» از سیم در آن جا صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز، خاکش مشک و عنبر است و در او چهار جوی است از آب و می و شیر و انگبین بر کنار آن جویها درختان است از انواع میوه‌ها بر آن درختان مرغانی «۴» اند «۵» تنهای ایشان از لؤلؤ «۶»، پرهاشان «۷» از یاقوت سرخ. چون روز غدیر باشد اهل آسمانها آن جا حاضر آیند و تسبیح و تهلیل می‌کنند خدای را، این مرغان از این درختان بیرند و به آن جویها فرود شوند «۸» و برآیند و خویشتن در آن مشک و عنبر گردانند «۹» و بر

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بودیم.

(۳). آج، لب، لت + خشتی.

(۴). مر: مرغان.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: هستند.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر + است.

(۷). مج، مت، وز: پرهایشان.

(۸). آج، لب: فرو روند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بگردانند.

ص: ۷۷

بالا «۱» سر آن فرشتگان بیرند و بر ایشان نثار کنند، چون آخر روز غدیر باشد، منادی ندا کند ایشان را که: انصرفوا الی مراتبکم «۲»، بازگردی «۳» با جایهای خود شوید که ایمن شدی «۴» از خطا و زلل تا دگر سال «۵» مانند این روز برای کرامت محمد و علی را.

آنکه با من نگرید و گفت: یابن ابی نصر! هر کجا باشی جهد کن تا این روز به مشهد امیر المؤمنین حاضر شوی، اگر ممکن باشد که خدای تعالی در این روز گناه شصت ساله بیامرزد هر مؤمنی و مؤمنه را در این روز و چندان گردنها از آتش دوزخ آزاد کند «۶» که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر کرده باشد و هر درمی که به صدقه دهند به هزار محسوب باشد «۷» در این «۸» روز با مؤمنان به «۹» آنچه توانی خیر کن و به «۱۰» آنچه توانی مؤمنان را شاد کن.

آنکه گفت: یا اهل کوفه خدای تعالی شما را چیزی «۱۱» عظیم داد و شما از جمله آنانی که خدای تعالی دلهای ایشان را به «۱۲» ایمان امتحان کرد بلا بر شما ریزند، آنکه خدای تعالی کشف کند از شما.

آنکه گفت: و الله که اگر مردمان فضل این روز بشناختندی فرشتگان «۱۳» ایشان را مصافحه کردند هر روز «۱۴» ده بار، و اگر نه آنستی که تطویل باشد از فضایل این روز چیزهایی «۱۵» گفتمی که آن را به عدد نتوانستندی شمردند «۱۶» علی بن الحسین گفت: چند بار من و حسن بن جهم با نزدیک احمد بن محمد بن ابی نصر «۱۷» شدیم تا این حدیث از او بنوشتم «۱۸»، و اگر این روز را هیچ فضل نبودی

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: بالای.

(۲). مج، مت، وز: موطنکم.

(۳). اساس: باز گردی / باز گردید.

(۴). اساس: ایمن شدی / ایمن شدید.

(۵). آج، لب مر: سال دیگر.

(۶). مر: آزاد شود.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: محسوب بود، آج، لب: محسوب است.

(۸). بم: درن.

(۹). بم: با.

(۱۰ - ۱۶). وز، مت، لت، مر: خیری.

(۱۱). آف: با.

(۱۲). لت: فرشتها.

(۱۳). مع، مت، وز، لت، مر: هر روزی.

(۱۴). آج، لب: چین‌ها.

(۱۵). مع، مت، وز، لت، مر: شمردن، آج، لب: شمرد.

(۱۷). مع، مت، وز: احمد بن محمد بن انظر، لت، محمد بن احمد بن ابی نصر.

(۱۸). مع، مت، وز: نبوشیم، آج، لب، لت، مر: بنوشتم، آن: بشنویم.

ص: ۷۸

جز آن که خدای تعالی در این روز این آیت فرستاد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** «۱» - الآیة.

و مذکران گفتند: مشاهیر الایام عشر «۲»: یوم التقریر و یوم التقدير و یوم التطهیر و یوم التکنیر و یوم التّغییر، و یوم التّوفیر و یوم التّشهر و یوم التّشویر و یوم التّوقیر و یوم الغدیر. اما یوم التّقریر آن روز است که خدای تعالی گفت: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** قالوا بلی «۳» و روز تقدیر، قوله تعالی: **وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ** «۴»، و یوم التّطهیر یوم انزله «۵»، قوله تعالی: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ** «۶»، و یوم التّکنیر فی قوله تعالی: **وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَتَرْتُمْ** «۷»، روز بدر است که خدای تعالی عدد مسلمانان به مدد فرشتگان «۸» بسیار «۹» کرد، قوله: **يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ** «۱۰»، و روز تغیر آن روز که حامل سوره براءه را باز گردانیدند به نزول وحی بر پیغامبر - علیه السلام - که

لا يُوَدِّعُهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ وَرَجُلٌ مِنْكَ

، و روز توفیر روز مباحله است [۲۰- ر] و آن بیست و چهارم ذو الحجّه «۱۱» است که رسول - علیه السلام - حقّ امیر المؤمنین را موقرّ کرد و حقّ تعالی حکم نفس او حکم نفس رسول کرد فی قوله: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ** «۱۲»، الی قوله: **وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ** «۱۳» و اما روز تشهیر آن روز بود که خدای تعالی او را مشهّر گردانید به انگشتی «۱۴» به سایل دادن «۱۵» و آیت آمد «۱۶» در حقّ او، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** «۱۷» - الآیة. و روز توقیر روز مؤاخات است که رسول - علیه السلام - صحابه را با یکدیگر برادری داد و او را تخصیص کرد به برادری خود و به این معنی او را موقرّ کرد حیث خصّه باخائه

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۲). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر: عشرة.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۷۲.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۰.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، انزل فيه.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

(۸). لت: فرشتها.

(۹). مج، مت، وز، لت: بسیار.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۱۱). آف، آن، مر: ذی الحجه.

(۱۲-۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

(۱۴). آج، لب+كه.

(۱۵). آج، لب، بم، آف: داد.

(۱۶). مج، مت، وز، لت، مر: آمدن.

(۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

ص: ۷۹

و أجلسه على رداءه و اما روز تشویر روز قیامت باشد یکی می گوید: یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً، و یا لَیْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً، دیگری می گوید: لَیْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً، و یکی دست به دندان می گزد كه و يَوْمَ يَعْصُ الطَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَیْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً و «۱» دهم روز غدیر است و چون نگاه کنی و تأمل کنی «۲» این روز بفضل از آن روزها فزونتر است برای آن كه آنچه در آن روزها پراکنده است در این روز مجموع است، فهو يوم التبليغ و يوم التسويغ، يوم التقرير و يوم التكرير، يوم التميز «۳» يوم التبريز، يوم الترديد و يوم التهديد، يوم العصمة لتقرير العصمة يوم النصّ على الخاتم بتركيب الفصّ على الخاتم يوم العيد و يوم الوعد و الوعيد و التقريب و التباعد، يوم العرض و يوم الفرض، يوم التولية «۴» و يوم الجولة، يوم

الاجمال و يوم الاكمال، يوم التفصيل و يوم لتفضيل يوم التمهيد و يوم التهديد يوم البأس لافناء الناس يوم حصول اليقين باكمال الدين يوم السلوة باعمال الخلوة، و هر لفظی از این الفاظ مأخوذ است از خبری «۵» یا اثری یا حالتی یا مقالتی، و در تفصیل این تطویل نتوان کرد «۶» که از مقصود باز مانیم. و این کلمات «۷» برای کسی که طالب این فن باشد گفته شد، و چون خواننده اهل این صنعت باشد استخراج تواند کرد «۸» معانی این الفاظ از این قصه.

اکنون بدان که اصحاب «۹» ما هم از آیت هم از خبر دلیل انگیخته‌اند بر امامت.

اما وجه استدلال از آیت آن است که خدای - جلّ جلاله - امر کرد رسول خود را به تبلیغ آنچه او را فرمود در آن وقت، آنکه گفت: اگر نکنی و نرسانی هم چنان باشد که هیچ رسالت نگزارده‌ای «۱۰»، حکم «ما» فی قوله: **ما أنزل**، از دو وجه برون «۱۱» نیست: یا عام

(۱). آج + روز.

(۲). آج، لب: تأمل نمایی.

(۳). مر: التمییز.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: يوم الدولة، آف: يوم تولية.

(۵). وز، آف، آن: چیزی.

(۶). آج، لت، مر: نتوان کردن.

(۷). آج + از.

(۸). مج، مت: بتواند گردان، وز، مر: بتواند کردن، لت: بتوان کردن.

(۹). مج، مت، وز: اصحابان.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، آن، مر: نگذارده.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، آف، آن، مر: بیرون.

باشد یا خاص، اگر عام بود «۱» مناقضه بود بمثابه آن بود که گفته باشد: **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ**، یعنی و ان تبَلِّغ رسالته **فَمَا بَلَّغَتْ رسالته**، اگر رسالت نگزاردی «۲» نگزارده باشی «۳» در این هیچ فایده نباشد، پس این محال بود جز خصوص بنماند، یعنی اگر این رسالت مخصوص نگزاردی «۴» هیچ رسالت نگزارده باشی آن رسالت که گزاردن دگر رسالات «۵» بر آن موقوف باشد جز امامت و وصایت و نیابت و قائم «۶» مقام بداشتن تا به جای او باشد و آن کند که او کردی از امر و نهی و وعظ و زجر و اقامت حدود و قضایا و احکام و جهاد و آنچه خدای تعالی تکلیف پیغامبر «۷» و امام کرده است نباشد، چه محال است گفتن که غرض آن است که امر به نماز بگزار «۸» و الا روزه نگزارده باشی «۹» و امر به روزه تبلیغ کن و الا رسالت حج نگزارده باشی «۱۰» و زکات [بگو] «۱۱» و الا جهاد نگفته باشی [۲۰- ر]، و لکن اگر امام فرا ندارد «۱۲» که رعایت رعیت کند و بیان شریعت و حل مشکلات و تولای کارها «۱۳» که به او مفوض باشد از جهاد و قضایا و احکام اقامت حدود هم چنان باشد که ادای رسالت نکرده باشد، برای آن که چون فرو گزارد ضایع شود و بمثابه نکرده باشد «۱۴». دگر اجماع اهل البیت بر آن که: این [آیت] «۱۵» در این کار آمد و قصه او آن است که ما گفتیم و اصحاب حدیث با ما در این اتفاق کردند.

اما وجه استدلال از خبر که رسول - علیه السلام - گفت:

من كنت مولاه فعلى مولاه

، آن است که رسول - علیه السلام - در وقت چنان در جایی «۱۶» چنان قوم را جمع کرد

(۱). آن: باشد.

(۲). لت: مگزاردی.

(۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ و اگر نکنی نکرده باشی.

(۴). وز، مت، آج، لب، آن: نگذاردی، لت: نگزاردی.

(۵). آن: رساله.

(۶). اساس: قائم.

(۷). آج، لب، مر: پیغمبر.

(۸). آن، مر: بگذار.

(۹). آن، مر: نگزارده باشی.

(۱۰). آن: نگذارده باشی.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: فرو ندارد.

(۱۳). آج: کارهایی.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: ناکرده باشد.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر، آن: جای.

ص: ۸۱

و بازداشت و فرود آمد فی غیر منزل علی غیر کلاء و ماء «۱» و گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، و لفظ «مولا» اگر چه محتمل است «۲» ده معنی را- چنان که شرح داده شود- حمل بر آن توان کردن که حال را لایق بود «۳» و فایده کلام به آن بر جای بماند.

اما اقسام مولا: بدان که «مولا» در لغت منقسم «۴» بود بر یازده قسمت. مولی آید به معنی اولی و او اصل است و مرجع و معانی دگر اقسام به اوست چنان که گفته شود و از شواهد «۵» قوله تعالی: مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ، «۶» کافران را گفت: مأوای شما دوزخ است و دوزخ مولای شما یعنی به شما اولیتر است و جز این معنی احتمال نکند و از شواهد او در شعر قول لبید است:

مولى المخافة خلفها و أممها

فغدت «۷» كلا الفرجين تحسب أنه

یعنی اولی بالمخافة و از میان اهل لغت در این خلاف نیست. دگر به معنی مالک رقّ باشد خداوندی که بنده «۸» دارد به ملکیت و شاهد او قوله تعالی: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ «۹» الی قوله: وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ «۱۰»، یعنی علی مالک، و سیم «۱۱»: به معنی معتق و چهارم: به معنی معتق و معتق را که آزاد کننده باشد مولی من فوق «۱۲» و آن را که آزاد کرده بود مولی من تحت خوانند، و هم چنین خداوند و بنده را مولی خوانند قبل العتق و این قسمتی دگر باشد و این را به شواهد حاجت نیست از معروفی این پنج قسمت است و آنچه به شاهد معتق شاید، قوله تعالی:

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ «۱۳»، و ششم: به معنی پسر عم باشد، چنان که شاعر گفت: «۱۴»

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت مر: ماء.

(۲). آن + به.

(۳). وز، لت، مر: که لایق حال وقت باشد.

(۴). آن: متقسم.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر + او.

(۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵.

(۷). اساس: فعدت.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: که او بنده‌ای.

(۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵.

(۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶.

(۱۱). مج، مت، وز، آف: سیوم: لت: سئم.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر + خوانند.

(۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵.

(۱۴). وز، مت + شعر.

ص: ۸۲

هفتم، به معنی ناصر باشد، قال الله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ «۱»، ای لا ناصر لهم «۲». هشتم: مولای ضمان «۳» جریره باشد، چنان که مردی بنده آزاد کند و از ضمان جریره او و از ولای او بیزار شود، گوید: از خیر و شرّ او بیزارم، او را سائبه خوانند و او برود به کسی توّلّا کند آن کس ضمان جریره او کند «۴» ولاء میراث او، او را باشد. آن کس را مولی خوانند. نهم به معنی حلیف و هم سوگند باشد، چنان که شاعر گفت «۵»:

موالی حلف لا موالی قرابة و لكن قطینا یاخذون «۶» الأتابیا

و دیگری گفت «۷»:

موالیکم مولی الولاية منکم و مولی الیمین حابس قد تقسّما

و هم به معنی همسایه، چنان که شاعر گفت: «۸»

هم «۹» خلطونی «۱۰» بالنفوس و الجمعوا الی اصل مولا هم مسومة جردا

یازدهم به معنی سیّد مطاع و رئیس و امام و آنچه در این سلک رود «۱۱» این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به «۱۲» اولی بود برای آن که خداوند به بنده و بنده به خداوند، و آزاد کننده به آزاد کرده «۱۳» و آزاد کرده «۱۴» به آزاد کننده و همسایه به همسایه و هم سوگند به هم سوگند و ناصر به منصور و پسر عم به پسر عم و ضامن جریره و جمله اقسام اینان اولیتر باشند به اصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد ایشان را، پس درست شد که معنی جمله راجع است به «۱۵» اولی [۲۰- پ] و معنی اولی لایق است در این جا. دگر قرینه آنچه گفت: (الست اولی بکم منکم بأنفسکم)، نه من اولیترم به شما؟ از شما آنگه بی فصل به حرف عطف گفت:

من

(۲). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۳-۹). مت، آف: ضامن.

(۴). مج، مت، وز، مر: بکند، لت: نکند.

(۵). مج، مت، وز+ شعر.

(۶). لسان العرب، ۱۵ / ۴۰۹: یسألون.

(۷-۸). مج، مت: هل.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: خلطونی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۱۲)! مج، مت، وز، لت، مر: با.

(۱۳-۱۴). مج، مت، وز، لت: آزاد کرد.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: با.

ص: ۸۳

کنت مولاہ فعلیّ مولاہ

، ای من کنت اولی بولایته فعلیّ اولی بولایته، و هیچ معنی از معانی شاید مولی «۱» که بر شمردیم لایق نیست این جا و معنی ندهد، چه محال است که رسول - علیه السّلام - گوید که: هر که من پسر عم اویم، علی پسر عمّ اوست یا معتق یا معتق یا ضامن جریره یا حلیف یا همسایه، این هیچ احتمال نکند جز اولی یا سیّد مطاع، چنان که اخطل می گوید عبد الملک مروان را - و اخطل ترسا بود - ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده است یا میلی به این مذهب و این جماعت و ممدوح وی آن است که در عداوت اهل البیت علم بود می گوید: «۲»

اعفّ و اوفی من ابیک و امجد

فما وجدت فیها قریش لاهلها

و اوری بزندیه و لو کان غیره

غداة اختلاف الناس اكدی و اصلدا

فاصبحت مولاها من الناس كلهم

و أحرى قریش ان یجاب و یحمدا

و علی ایّ حال «۳» به لفظ مولی، سید و اولی خواست. دگر اشعاری که در عهد رسول - علیه السلام - و صحابه و تابعین گفتند در این باب - چنان که ذکر کردیم - و کس بر ایشان ایراد نکرد «۴» - این جمله دلیل می‌کند «۵» از آیت و خبر، بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام - پس از رسول - علیه السلام - بلا فصل. و جمله قرآء خواندند:

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ بر واحد، و نافع و عاصم به روایت ابو بکر و این عامر بر جمع خواندند: «رسالته».

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، و خدای تعالی تو را نگاه دارد از مردمان. **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**، خدای تعالی هدایت نکند کافران را **إِنَّمَا** به خذلان بر سبیل عقوبت و **إِنَّمَا** به حرمان از ره بهشت و ثواب «۶».

أبو امامه روایت کند که: مردی بود از بنو «۷» هاشم مشرک و از جمله شجاعان و

(۱). اساس، بم: اولی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز + شعر.

(۳). مج، مت، وز: زیرا که، آج، لب: علی ای حال، لت، مر: علی کل حال.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: انکار نکرد.

(۵). مج، مت، وز: کند.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ثواب.

(۷). وز، لت، مر: بنی.

فَتَّانَ كان بود نام او ركانه، و وادی بود آن را وادی اِضْم خواندندی او «۱» آن جا گوسپند «۲» می چرانیدی. یک روز رسول - علیه السَّلام - از مدینه به در آمد تنها به آن وادی فرو شد این مرد را دید در میان گوسپند «۳». ركانه چون او را بدید تنها فرصتی و غنیمتی شمرد، او را گفت: ای محمد تویی که خدایان ما را دشنام می دهی و دعوی می کنی که مرا خدایی است عزیز و حکیم؟ اگر نه آنستی که از میان ما و تو خویشی هست، من «۴» تو را بکشتمی و لکن تو خدایت را بخوان تا تو را از من برهاند من رها کردم تو را برای قرابت، و لکن کاری دگر بکنم. اختیار کنی که با من کشتی گیری و تو خدایت را بخوانی که عزیز «۵» و حکیم است و من لات و عزّی را، اگر تو مرا بیفگندی ده گوسپند «۶» از خیار گوسپندان من تو را. بر این قرار دادند، رسول - علیه السَّلام - او را بیفگند و بر سینه او نشست، او گفت: مرا نه تو افگندی، مرا خدای تو افگند که کس پشت «۷» من بر زمین نیاورد «۸»، و لکن اگر نشاط کنی دگر بار کشتی گیریم، اگر مرا بیفگندی گوسپند «۹» بیست کنم «۱۰». بگرفتند، رسول - علیه السَّلام - او را بیفگند شفاعت کرد و گفت: دگر باره بگیریم و گوسپند بسی کنم. رسول - علیه السَّلام - باز او را بیفگند. ركانه گفت: خدای تو تو را نصرت می کند و لات و عزّی مرا خذلان، شَأْنک بالغنم، گوسپند اینک از آنچه تو خواهی بگزین و ببر، رسول - علیه السَّلام - گفت: مرا به گوسپند تو حاجت نیست، و لکن اگر چیزی می خواهی و من آن چیز به تو ارزانی دارم ایمان آر به خدا تا جان از دوزخ برهانی. گفت: آیتی باید که من ببینم تا ایمان آرم، گفت:

چه آیت خواهی [۲۱-] که من باز نمایم و از خدای تعالی در خواهم تا پیدا کند؟

ركانه نگاه کرد بر کرانه وادی درختی بود بزرگ با شاخه های تمام، گفت: خواهم تا آن درخت را بخوانی و بفرمایی تا به دو نیمه شود، یک نیمه پیش تو آید و یک نیمه بر «۱۱» جای بماند، رسول - علیه السَّلام - با او عهد کرد که اگر این آیت خدای بدو دهد او

(۱). مج، مت، وز، لت + را.

(۲). مر، بم: گوسفند.

(۳). آن: گوسپندان، بم: گوسفند، لت: گوسفندان.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب: من.

(۵). لت + غفور.

(۶-۹). آج، لب، آف، آن، مر: گوسفند.

(۷). مج، مت، وز، لت: پهلو.

(۸). مع، مت، وز، لت: نیاورده است.

(۱۰). مع، مت: بکنم.

(۱۱). آج، لب: به.

ص: ۸۵

خلاف نکند و ایمان آرد، او قبول کرد، رسول- علیه السلام- خدای را بخواند، خدای تعالی اجابت کرد و آن درخت را بشکافت و رسول- علیه السلام- نیمه درخت را بخواند پیش او آمد با شاخ و برگ و بیخ پیش «۱» رسول- علیه السلام- بایستاد «۲». رکانه گفت: آیه عظیمه «۳»، آیتی بزرگ است. آنکه گفت: یا محمد بفرمای تا با «۴» جای خود رود و ملتّم گردد. رسول- علیه السلام- دعا کرد تا نیمه درخت به «۵» جای خود شد و با هم شد و همچنان شد که بود. مرد گفت: آیتی بزرگ است و لکن من ایمان نیارم، ترس آن را که زنان قریش گویند: رکانه از محمد بترسید و ایمان آورد، و لکن سی گوسپند «۶» از خیار این گوسپندان بگزین «۷» که حقّ تو است و ببر. رسول- علیه السلام- گفت: مرا به گوسپند «۸» حاجت نیست و او را رها کرد. صحابه چون رسول را نمی یافتند دل مشغول شدند، هر گروهی به جانبی برفتند نگاه کردند رسول- علیه السلام- را دیدند از وادی [إضم] «۹» برمی آمد. گفتند: یا رسول الله! تنها به این وادی فرو شدی و در این وادی مشرکی هست فتناک قتال ما از او بر تو می ترسیدیم.

رسول- علیه السلام- گفت:

بعد ما انزل الله علیّ، و الله يعصمك من الناس

؟ پس از آن که خدای تعالی گفت: خدای تو را نگاه دارد از کافران و ایشان را بر تو راه ندهد.

قوله تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۸ تا ۸۸]

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰) وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوا كَثِيرًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٧٣) أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٧٤) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (٧٥) قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٧٦) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (٧٧)

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (٧٨) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرِ فَعْلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (٧٩) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (٨٠) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (٨١) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (٨٢)

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (٨٣) وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (٨٤) فَأَتَاهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (٨٥) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (٨٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (٨٧)

وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (٨٨)

[ترجمه]

بگو ای جهودان و ترسایان «۱۰» نیستید بر چیزی تا بر پای دارید تورات را و انجیل را و آنچه بفرستاد «۱۱» بر شما از پروردگار شما و بیفزاید بسیاری از ایشان آنچه بفرستادی «۱۲» بر تو از پروردگار تو گمراهی و

(۱). لت: نزد.

(۲). آج، لب: باستاد، آن: بیستاد.

(۳). لب، بم، آف: عظمت.

(۴). لت: باز.

(۵). مع، مت، وز، لب، لت: با.

(۶). آف، لت، مر: گوسفند.

(۷). آج، لب: بگیر.

(۸). آج، لب، لت + تو.

(۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۱۰). مج، مت، وز: خداوندان کتاب.

(۱۱). مج، مت، وز: فرو فرستادند.

(۱۲). آج، لب: فزون کردند.

ص: ۸۶

ناگرویدگی «۱» اندوه مدار بر گروه ناگرویدگان.

بدرستی که آنان که بگرویدند و آنان که جهود شدند و از کیش به کیش «۲» شوندگان و ترسایان هر که بگردد به خدای و روز بازپسین «۳» و بکردار نیک نه ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند.

[۲۱- پ]

بدرستی که بگرفتیم «۴» پیمان «۵» فرزندان یعقوب و بفرستاد «۶» بر ایشان پیغامبران هر گاه بیامدی ایشان را پیغامبری مر بدانچه نخواستی تنهای «۷» اینان گروهی دروغزن داشتند «۸» و گروهی بکشتند «۹».

و می پنداشتند نبود بلا «۱۰» کور شدند و کر شدند پس توبه داد خدای بر ایشان پس کور شدند و کر شدند بسیاری از ایشان و خدای بیناست به آنچه می کنند.

بدرستی که نگرویدند «۱۱» آنان که گفتند که خدای اوست مسیح «۱۲» پسر مریم و گفت عیسی ای پسران یعقوب «۱۳» پیرستید خدای را

(۱). مج، مت، وز، لت: از حدّ در گذشتن و کافر شدن، آج، لب: از حدّ تجاوز نمودن.

(۲). مج، مت، وز، لت: صایبان ستاره پرست، آج، لب: پرستندگان کواکب.

(۳). مج، مت، وز، لت: قیامت.

(۴). مج، مت، وز: ها گرفتیم.

(۵). مج، مت، وز، آج: عهد.

(۶). مج، مت، وز: بفرستادیم، آج، لب: فرستادیم.

(۷). مج، مت، وز: دلها، آج، لب، نفوس.

(۸). مج، مت، وز: داشتندی.

(۹). مج، مت، وز: بکشتندی، آج، لب: می کشتند.

(۱۰). آج، لب: امتحان.

(۱۱). مج، مت، وز، آج، لب، لت، کافر شدند.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: عیسی.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: بنی اسرائیل.

ص: ۸۷

پروردگار من و پروردگار شما که اوست «۱» هر که «۲» شرک آرد «۳» به خدای به درستی که حرام کرد «۴» خدای بر او بهشت و جایگاه «۵» او آتش «۶» و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری دهی.

بدرستی که کافر شدند آنان «۷» که گفتند خدای سوم «۸» سه است و نیست هیچ خدایی مگر یک خدای یکی «۹» و اگر نایستند «۱۰» از آنچه می گویند «۱۱» برسد آنان که نگر ویدند «۱۲» از ایشان عذاب دردناکی «۱۳».

توبه نکنند «۱۴» بر خدای و آمرزش نخواهند «۱۵» از او؟ و خدای آمرزنده است «۱۶» و بخشنده.

نیست عیسی پسر مریم مگر پیغمبری بدرستی که بگذشت از پیش او پیغمبران و مادر او راستگوی «۱۷» بود می خوردند طعام را بنگر که چگونه پیدا کردیم مر ایشان را نشانها پس بنگر از کجا باز گردند «۱۸».

(۱). مج، مت، وز، لت: که خدای من و خدای شما است.

(۲). مج، مت، وز، لت، که هر که.

(۳). آج، لب: انباز گیرد.

(۴). مج، مت، وز: حرام کند، آج، لب: حرام گردانید.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لب: جای.

(۶). مج، مت، وز، لت: دوزخ.

(۷). لت: آنها.

(۸). مج، مت، وز، لت: سهام، آج، آف، سیوم، لب، بم: سیم.

(۹). مج، مت: یکتا، آج، لب: یگانه.

(۱۰). آج، لب: باز نایستند، بم، آف: نیستند، لت: باز نه ایستند.

(۱۱). آج، لب: هر آینه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: کافرند، آج، لب: کافر شدند.

(۱۳). مج، مت، وز: به درد آرنده.

(۱۴). مج، مت، وز، لت: توبه نمی کنند، آج، لب: ای پس باز نمی گردند.

(۱۵). آج، لت: نمی خواهند.

(۱۶). آج، لب: آمرزگار است.

(۱۷). مج، مت، وز: راست گوینده.

(۱۸). مج، مت، وز، لت: دروغ می گویند.

ص: ۸۸

بگو «۱» می پرستید جز «۲» خدای آنچه توانایی ندارد مر شما را زیانی و نه سودی؟

و خدای اوست شنوا و دانا.

بگوی ای اهل «۳» کتاب «۴» از حدّ مگذرید «۵» در «۶» دین خویش بنا حق و پس روی مکنید خواستهای «۷» گروهی بدرستی که گمراه شدند پیش از این و گمراه کردند بسیاری و گمراه شدند از راه راست «۸».

[۲۲-ر]

نفرین کرده شدند «۹» آنان که نگرویدند «۱۰» از فرزندان یعقوب بر زبان داود و عیسی پسر مریم به آنچه نافرمانی «۱۱» کردند و بودند از حد گذرندگان.

بودند نه باز بودن «۱۲» از ناشایست بد کردند «۱۳»، بد است «۱۴» آنچه بودند می کردند.

بینی بسیاری از ایشان دوستی می کردند آن کسانی که نگرویدند «۱۵»، بد است آنچه پیش بودند مر اینان را تنهای ایشان که خشم کرد «۱۶» خدای بر ایشان و در عذاب اینان جاویداند «۱۷».

(۱). آج + ای.

(۲). مع، مت، وز، لت: دون.

(۳). مع، مت، وز، آج، لب، لت: خداوندان.

(۴). آج، لب: تورات و انجیل.

(۵). آج، لب: تجاوز نکنید.

(۶). آن: از.

(۷). آج، لب: رأیهای باطل.

(۸). آج، لب: از میانه راه به تکذیب محمد.

(۹). مع، مت، وز، لت: لعنت کردند، آج، لب، ملعونند.

(۱۰). آن: نگرویدند.

(۱۱). مع، مت، وز، آج، لب، لب: نافرمانی.

(۱۲). مع، مت، وز، لت: نهی نکردندی یکدیگر را، آج، لب: که باز نمی‌استادند

(۱۳). مع، مت، وز: از نابایستی که کردند، آج، لب: از ناسپاسی که کردند.

(۱۴). آج، بدا.

(۱۵). مع، مت، وز، آج، لب، لت: کافر شدند.

(۱۶). مع، مت، وز، آج، لب، لت: خشم گرفت.

(۱۷). مع، مت، وز: همیشه‌اند، آج، لب: جاوید باشند.

ص: ۸۹

و اگر باشند بگروند «۱» به خدای و پیغامبر و آنچه بفرستاد بر او نگرفتند دوستان و جز بیشتری از ایشان تباه کاران‌اند «۲».

بیابی سخت‌ترین مردمان به دشمنی مر آنان را که بگرویدند جهودان و آنان که شرک آوردند و بیابی نزدیکتر ایشان بدوستی مر آنان را که بگرویدند آنان که گفتند که ما بیم ترسایان آن بدان است که از ایشانند پیش رو ترسایان و صومعه‌داران و بدرستی که اینان گردن کشی نکنند.

چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر پیغمبر بینی چشمهای ایشان می‌رود از اشک از آنچه شناختند از حقّ می‌گویند ای خداوند ما، بگرویدیم ما پس بنویس ما را از حاضران «۳».

چیست ما را که می‌گرویم «۴» به خدای و آنچه بیامد ما را از راستی «۵» طمع می‌داریم که در آرد ما را خداوند ما با گروه نیکان.

پس پاداش دادشان خدا به آنچه گفتند بوستانها، که می‌رود از زیر «۶» آن جوپها جاودان در آن و آن پاداش «۷» نیکوکاران است.

و آنان که کافر شدند و دروغزن داشتند نشانهای ما را اینانند سزاواران آتش «۸».

(۱). مع، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردندی.

(۲). آج، لب: خارجند از طاعت خدای.

(۳). آج، لب: با اهل شهادت به توحید.

(۴). مع، مت، وز، لت: ایمان نیاوردیم، آج، لب: ایمان آوریم.

(۵). آج، لب+ و حال آن که.

(۶). آج، لب: فرود.

(۷). لت، آن: پاداشت.

(۸). آج، لب: ملازمان دوزخ.

ص: ۹۰

ای آنان که بگرویده‌اید حرام مکنید پاکها «۱» را آنچه حلال کرد مر خدای شما را و از حد مگذرید که خدای دوست ندارد از حد گذرندگان را.

و بخورید آنچه روزی کرد شما را خدای، شایسته پاک «۲» و بترسید از خدای آن که شما بدو بگرویده‌اند [۲۲-پ].

قوله: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ** - الایة، عبد الله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی «۳» جهودان بنزدیک پیغامبر «۴» آمدند، و گفتند: یا محمد! به تورات ایمان داری و مقرر هستی که کتاب خدا «۵» ست و حق است؟ گفت:

آری. گفتند: تو را با ما اتفاق است، ما با تو اتفاق نمی‌کنیم در آن که قرآن حق است و از نزدیک خدای است ما را بر این رها کن که تو اقرار دادی که حق است، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: یا محمد! بگو آن جهودان و ترسایان را که شما بر هیچ چیز نه ای تا اقامت توریة و انجیل نکنید. و در اقامت آن دو قول گفتند: یکی آن که ایمان آرید به آنچه «۶» در اوست از نبوت محمد و بشارت بدو و وجوب ایمان به او و به کتاب او، و قولی دیگر ابو علی گفت: مراد در امر به اقامت توریة و انجیل امر است به آنچه از آن منسوخ نیست یعنی حکم آن با حکم شرع رسول ما راست است که آنچه منسوخ است اقامه آن نباید کردن و بر «۷» آن کار کردن، و نیز: **وَمَا أَنْزَلْ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**، و آنچه انزله کرده‌اند بر شما از خدایتان. در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد قرآن است که خدای تعالی بر همه مکلفان انزله کرد و تخصیص ایشان در این آیت بذکر برای اقامت حجت است بر ایشان چه خطاب در آیت با ایشان است قولی

(۱). مع، مت، وز، لت: خوشی‌ها، آج، لب: پاکیزهای خورشهای.

(۲). آج، لب: حال آن که حلال پاک بود.

(۳). مج، مت، وز، لت: جماعت.

(۴). آج، لب، مر + علیه السلام.

(۵). مج، مت، وز: خدای.

(۶). آج، لب: بدانچه، بم: با آنچه.

(۷). مج، مت، وز: در.

ص: ۹۱

دیگر آن که: مراد جمله ادله «۱» است که خدای تعالی نصب کرده است بر صحت مسلمانی و توحید و نبوت انبیا و نبوت پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله و سلم. **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا**، و بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه بر تو فرو فرستادند طغیان و عدوان و کفر یعنی ایشان بیفزودند عند نزول قرآن طغیان و کفر «۲» و این طریقه بیان کردیم پیش از این.

اگر گویند: نه این مفسده باشد برای آن که فساد عند آن حاصل آید و اگر او نبودی فساد حاصل نیامدی؟ گوییم: بلی، چنین باشد با شرطی دیگر و، آن آن است که از باب تمکین نبود چون قدرت و آلت «۳» و قرآن و سایر ادله از باب تمکین اند مفسده نباشد، دگر آن که مسلم نیست که استفساد ایشان به نزول قرآن بود، و اگر قرآن نبودی ایشان کافر نشدندی. بلی رواست که اگر قرآن نیز نیامدی ایشان خود کافر بودندی بل خود جز چنین نیست، برای آن که خدای تعالی گفت: **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا**، بیفزاید بسیاری را از ایشان و زیاده آن جا باشد که اصل بود، و طغیان نگفتم «۴» که مجاوزة الحد باشد. قوله تعالی: **إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ «۵»**، و قوله: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ «۶»**. **فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ**، ای لا تحزن علیهم، تو بر این کافران اندوهگن مشو، و این بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت، برای آن که او دل در ایمان ایشان بسته بود و چون ایمان نیاوردندی او دلتنگ شدی، حق تعالی گفت: تو دلتنگ مشو بر ایشان اگر ایشان به دوزخ و سقر شوند که ایشان مستحق آنند. قوله: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا**، آنکه حق تعالی از احوال مؤمنان که در اصل مؤمن بودند و آن مؤمنانی که از اهل کتاب بودند و ایمان آوردند به رسول - علیه السلام - خبر داد «۷» گفت: آنان که ایمان دارند که بر دین جهودی اند و آنان که صابیان اند و صابی آن باشد که از دین «۸» که جهود «۹» بر آن باشند میل کند و به دینی رود که اندکی مردم بر او

(۱). اساس: نزله، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر + را.

(۳). آج، لب، آف: ادله.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: بگفتیم.

(۵). سوره حاقه (۶۹) آیه ۶ و ۷.

(۶). سوره علق (۹۶) آیه ۶ و ۷.

(۷). آج، لب+ و.

(۸). لت، مر: دینی.

(۹). لت، مر، شعرانی ج ۴ ص ۲۹۴: جمهور

ص: ۹۲

باشند و بنزدیک ما از ایشان جزیه نگیرند چه ایشان ستاره پرستاند و بنزدیک فقها جاری مجری اهل کتاب باشند در این باب و اصل کلمه از صبا باشد اذا مال قال الشاعر «۱» [۲۳-ر]:

و ارقتی خیالک یا اثیلا

صبا قلبی و مال الیک میلا

أی مال «۲» و صبا سنّ الصبیّ اذا طلع، و النّصاری جمع نصرانی باشد. و ترسایان که بر ملت عیسی اند. مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ، هر که از ایشان ایمان آرد «۳» و عمل صالح کند «۴» بر ایشان هیچ ترسی و خوفی نیست و حزنی و اندوهی «۵» و این بدل بعض «۶» باشد از کل، اما در رفع «صائبون» چند قول گفته اند: سیبویه گفت: کلام بر تقدیم و تأخیر است و تقدیر کلام این است که: ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصارى من امن بالله الى اخر الایة. ثمّ ابتداء و قال الصّائبون کذلک پس او ابتدا باشد محذوف الخبر و مانند آن است که شاعر گفت: «۷»

بغاة ما بقینا فی شقاق

و إلی فاعلموا أنّا و انتم

المعنی: انا بغاة فی شقاق و انتم کذلک، و قال ضائبی البرجمی «۸»:

فانّی و قیار بها لغریب

فمن بک أمسی بالمدينة رحله

أى فائى «٩» لغريب و قيار ايضا كذلک. كسائى گفت: معطوف است بر ضميرى كه در «هادوا» است و آن «هم» است، و تقدير آن است: و الذين هادوا هم و الصابئون. رمانى گفت: اين خطاست از دو وجه: يكى آن كه صابيان جهودان را در جهودى مشاركت نكرده‌اند. دوم آن كه عطف اسم ظاهر بر ضمير مرفوع متصل نشايد كردن تا اظهار ضمير منفصل نكنى، لا يقال جاءنى و زيد على تقدير هو و زيد و لا ضربوا و زيد على تقدير هم ضربوا و زيد. سهام فراء گفت براى آن است كه: آن در اسمى شده است كه اعراب بر او ظاهر نمى‌شود، و آن «الذين» است و چون چنين

(١). مج، مت + شعر.

(٢). مج، مت: قال.

(٣). مر+ و عمل صالحا.

(٤). مر+ و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون.

(٥). مج، مت، وز، لت، مر+ نباشد.

(٦). مت، آف: بعضى.

(٧). مج، مت + شعر.

(٨). مج، مت، وز+ شعر.

(٩). مج، مت، وز، لت، مر+ با.

ص: ٩٣

باشد روا بود، چنان كه گويند: ائى و زيد قائمان، و استشهد بقوله فائى و قيار بها لغريب، و اين وجه هم ضعيف است. وجهى دگر آن كه: عطف كرد بر موضع ان مع اسمها، براى آن كه ان مع اسمها فى موضع الرفع بالابتداء و «ان» در كلام براى تأكيد شده است، و اين وجهى است قريب «١» از آن دو وجه كه كسائى و فراء گفتند.

قوله: لَقَدْ أَخَذْنَا، لا [م] «٢» جواب قسمى مضمراست، حق تعالى احتجاج كرد به اين آيت بر جهودان و ملامت كرد ايشان را بر «٣» آنچه كردند و پدرانشان «٤» بر آن «٥» بودند و ايشان اقتدا كردند به طريقه اسلاف خود. گفت: به خداى كه ما ميثاق

و عهد فرزندان یعقوب فرا گرفتیم «۶»، و «میثاق» مفعال باشد من الوثیقة، و آن استواری بود. و پیغامبران «۷» فرستادیم به ایشان و این، بر سبیل احتجاج گفت تا حجت بر ایشان بدارد «۸».

كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ، هر پیغامبری که آمد به ایشان و خبری آورد، بخلاف هوای نفس ایشان که دل ایشان خواست «۹» آن را. رمانی گفت: هوی لطف محلّ «۱۰» چیزی باشد از نفس با میل با او و اصل او از هواء ممدود است که جوّ «۱۱» باشد جز آن که این مقصور باشد و آن ممدود، یقال:

هو [ی] «۱۲» السّیء یهوی هوی اذا ذهب قلبه و مال طبعه الیه، و هو [ی] یهوی هوّیا اذا سقط من علو الی سفلی لانه ینزل فی الهواء، و رمانی فرق کرد میان شهوت و هوی «۱۳»، گفت: شهوت به موجودات تعلّق دارد و هوا «۱۴» بخلاف این است، نگویند: هویت الطّعام، و أنّما یقال: اشتیهته، و این که او گفت نیک نیست چه هوا «۱۵» از قبیل شهوت باشد و به موجودات تعلّق دارد، یقال: هویت فلانا إذا عشقته، جز که هوی برای لطف

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها + به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: به.

(۴). مج، مت، وز، آف: پدر ایشان.

(۵). آن: بدان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: ها گرفتیم.

(۷). مج، آج، لب، بم: آف، لت، آن، مر: پیغامبران.

(۸). لب: ندارد.

(۹). مج، مت، وز: بخواست، آج، لت، مر: نخواست.

(۱۰). لب، شعرانی (۴ / ۲۹۵): بخل.

(۱۱). اساس: حر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: هوی.

(۱۵). مج، مت، وز: هوی.

ص: ۹۴

موقعش از شهوت خاصتر «۱» بود و شهوت عامتر از او باشد، و اما قوله: وَ أَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ «۲»، در او دو قول گفتند: یکی آن که متحرّق «۳» است و مجوّف چون هواء جوّ که چیزی یاد نگیرد و دگر آن که خوف آن را سبک بکرده است، و قوله: كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ، [۲۳-پ] در او هم «۴» دو قول است: یکی آن که: استخفّته، سبک بداشت آن را، و دوم آن که: قاده الهی الهوی یکی آن که از ممدود «۵» باشد یکی از مقصور. فَرِيقًا كَذَّبُوا، گروهی را یعنی از پیغمبران تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و گروهی را از آن بکشتند. و نصب هر دو لفظ بر مفعول به است به آن فعل که از پس اوست من قوله: كَذَّبُوا وَ يَقْتُلُونَ.

اگر گویند: چرا به «۶» یکی به لفظ ماضی گفت و یکی لفظ مستقبل؟ گوئیم:

برای دو وجه را، یکی آن که تا باز نماید که این چون صفتی لازم است ایشان را به لفظ حال، و دگر برای مراعات رأس الایة.

قوله: وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً، ابو عمرو «۷» و کسائی و حمزه خواندند: آن لا تَكون «۸»، به رفع «نون» بر آن که ان مخفّف باشد از ثقیله، و تقدیر آن بود که: اَنَّهُ لَا يَكُونُ، و «فا» ضمیر شأن و کار باشد و المعنی حسبوا انّ الشّان و الامر «۹» نفی الفتنه، و مثله قوله: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى «۱۰». و دگر قرآء خواندند به نصب «نون» بر آن که آن ناصبه فعل مضارع باشد، و خلاف نکردند در رفع فتنه برای آن که «کان» تامّه است به معنی حدث و وقع، و حسب را معنی ظنّ باشد، يقال: حسب الشّیء یحسب اذا ظنّه حسبانا و حسب الحساب یحسبه حسباً [و حسبانا و حسابا و اصل هر دو یکی است برای آن که در حساب معنی تقدیر است و حسب الرجل یحسب حسبابه اذا صار حسبیا] «۱۱» و حسب فعل باشد به معنی مفعول، یعنی ما یحسب و یعدّ من مفاخره. و در

(۱). اساس + او، با توجه به مج زاید می نماید.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۳.

(۳). آج، لب، محرّق.

(۴). مج، مت، وز: هر.

(۵). آن: حدود.

(۶). دیگر نسخه بدلها ندارد.

(۷). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۸). مج، مت، وز: تکون، آج، لا یکون.

(۹). آج، لب+ و.

(۱۰). سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۹۵

عربیّت نصب فتنه روا باشد علی تقدیر و حسبوا الا یکون قولهم او فعلهم فتنه، جز آن که نخوانده‌اند و «۱» فتنه» در این جا مفسران گفتند: مراد عذاب است و عقوبت.

سدی و قتاده و حسن [و] «۲» مجاهد گفتند: بلیه است، و اصل او در لغت این باشد. عبد الله عباس گفت: فتنه این جا کفر است و اصل کلمه اختبار باشد، و فلان مفتون بکذا. و مفتتن به اذا کان ممتحناً به، و قوله: یوم هم علی النار یفتنون «۳»، ای یحرقون من قولهم فتنت الذّهب با النار اذا خلّصته بها، و قوله: وَفَتَنَّاكَ «۴»، ای اختبرناک اختباراً.

فَعْمُوا وَصَمُّوا، کور و کر شدند، و این بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان به آفت رسیده در چشم و گوش از جهل و غفلت و قلت تأمل ایشان در آنچه بر ایشان واجب بود، یعنی جهل پیشه کردند و سر در ره ضلالت و جهالت نهادند از تکذیب انبیا و کشتن ایشان به مانده کوران و کران از آنچه ایشان را فرموده و نموده بودند، و آیه در معنی جاری مجری آن است که گفت: ألم أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ «۵»، آنچه گروهی از ایشان توبه کردند، خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد دگر باره فرزندان ایشان با سر کفر و ضلالت شدند و کوری و کری به کفر بر «۶» رسول ما - علیه السلام - و حق تعالی خطابی کرد با اهل کتاب رسول ما کرد آنچه ایشان کرده بودند، و آنچه پدران ایشان کرده بودند بر ایشان شمرد برای آن که چون از یک اصل بودند بمنزله یک شخص بودند. اما رفع کثیر منهم، در او چند قول گفتند:

یکی آن که بر لغت آنان باشد که گویند: اکلونی البراغیث [بر] «۷» فاعلیت مرفوع بود و قال ابو عمرو الهذلی:

(۱). آج، لب+ در.

(۲-۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). سوره الذاریات (۵۱) آیه ۱۳.

(۴). سوره طه (۲۰) آیه ۴۰.

(۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ و ۲.

(۶). مج، مت، وز، لت: به.

(۸). لسان ج (۷/ ۳۲۱) قرطبی ج (۶/ ۲۴۸) مجمع البیان ج (۲/ ۲۲۶): و لکن.

ص: ۹۶

و این لغتی باشد شاذ «۱»، قرآن بر این حمل نکنند، وجهی دگر آن است که: بدل ضمیر مرفوع متصل باشد که ضمیر فاعل است من الواو فی قوله: **عَمُوا وَصَمُوا**، چون این «واو» ضمیر مرفوع آمد به فاعلیت کثیر از او بدل کرد- بدل البعض من الكل، چنان که: جاءنی القوم اکثرهم. و وجهی دگر آن است که: خبر مبتداست در جای فعل نهاده، و التقدیر ذو العمی و الصّم کثیر منهم [۲۴- ر]، و مثله قولهم: شرّ اهرّ ذا ناب، و التقدیر ما اهرّ ذا ناب الا شرّ و اگر این تقدیر نکنند مبتدا نکره شود در جای خود، و این در کلام ایشان درست نباشد. وجهی دگر آن است که: جواب سائلی باشد که پنداری چون گفت قدیم تعالی: **فَعَمُوا وَصَمُوا**، قائلی گفت: من هم فاجاب، و قال: **کَثِيرٌ مِنْهُمْ**.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ، و خدای - جلّ جلاله - بینا و داناست به آنچه ایشان می‌کنند، مورد او تهدید و وعید است، یعنی بر او هیچ پوشیده نیست از اجزاء تفصیل «۲» آن تا هر یکی را بر وفق آن که باید، چنان که شاید جزا دهد «۳».

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، کافر شدند آنان که گفتند:

خدای معبود که استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است و بیان کردیم که: «کفر» جحود به دل باشد «۴» آن را که واجب باشد که به او اقرار دهند و از قبیل اعتقاد باشد و آن را به افعال جوارح هیچ تعلق نیست.

اگر گویند: نه در این آیت قول را کفر خواند، گفت: ترسایان به این قول کافر شدند، گوئیم از این دو جواب است: یکی آن که مراد به قول مذهب و اعتقاد است، چنان که گویند: این قول ابو حنیفه است و این قول شافعی است، یعنی مذهب و اعتقاد ایشان، دگر آن که: چون اعتقاد خبیث ایشان عند قول ایشان «۵» پیدا شد، خدای تعالی اعتقاد را قولی «۶» خواند لما کان ظهوره لنا عند ذلک. و رمانی گفت:

«کفر» تضييع حق نعمت باشد، إِمَّا به جحود و إِمَّا به آنچه جاری مجرای آن بود در

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: و این لغتی شاذ است لغت، آج: و این لغتی چه شاذ است.

(۲). مج، مت، وز: تفصیل.

(۳). آج، لب+ قوله.

(۴). آف: کفر بدل جحود باشد، مر: کفر جحود باشد بدل.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: قولشان.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: قول.

ص: ۹۷

عظم «۱» جرم «۲»، و این که او گفت، «کفر» عرفی است نه اصطلاحی. آنچه او گفت کافر نعمت را گویند.

و آن گروه «۳» از ترسایان که گفتند مسیح خداست، فرقی اند «۴» کی «۵» ایشان را یعقوبیان خوانند و ایشان به تنلیث گویند: اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس، آنکه گویند: سه بودند، یکی شدند و متحد گشتند، و آنان که جز ایشانند مسیح را پسر خدا گفتند از مریم. تعالی علوا کبیرا «۶»، ایشان در حق مسیح آن گفتند و مسیح ایشان را گفت: ای بنی اسرائیل خدای «۷» را پرستی که خدای من است و خدای شما تبراً کرد از آنچه ایشان گفتند و منکر شد قول ایشان را و دعوت کرد ایشان را با عبادت خدای تعالی و اقرار داد که خدای من است ردّ بر ایشان که او را خدای گفتند، و نیز خدای شما. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ، و آنکه بر سبیل تعلیل گفت: برای آن که هر که او به خدای شرک آرد و با او انباز گیرد، خدای تعالی بهشت بر او حرام کند و اصل شرکت و شرک اجتماع در ملک باشد و تصرف، يقال: تشارك فی کذا و شارک فلان فلانا و اشترک «۸» اذا جعل شریکا له او لغیره، و این لفظ در شرع عبارت باشد از آن که در عبادت غیري را با خدای تعالی یار کنند «۹» و این کفر باشد. و مراد اعتقاد استحقاق غیري باشد عبادت را با خدای تعالی و بر آن عقاب مؤبد باشد و تحریم بهشت به این آیت و به اجماع امت، و نام مشرک شامل بود بت پرست را و آفتاب پرست و ستاره پرست و گیر و جهود و ترسا را.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، و مراد در آیت به ظالمان کافران اند، چه در آیت ذکر کافران رفته و لقوله: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۱۰»، و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد کافر را و جز کافر را برای آن که هیچ کس نباشد که کسی را بر خدا حمایت کند و نصرت و او را از عذاب برهاند و به این آیت و مانند این تمسک نرسد اصحاب

(۱). آج، لب، لت: عزم.

(۲). آج، لب، لت: جزم.

(۳). آج، لب: گروهی.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: فرقتی اند.

(۵). کی / که.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۷). آج، لت: خدایی.

(۸). مج، مت، وز، آن: اشرك.

(۹). آج، لب: کند.

(۱۰). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

ص: ۹۸

وعید را در نفی شفاعت ظالمانی که نه کافر باشند، برای آن که نصرت حمایت باشد بر سبیل قهر و غلبه و تسلط و شفاعت بر سبیل تضرع و لابه باشد فرق میان ایشان ظاهر است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ، حق تعالی گفت: کافر شدند آنان که گفتند خدای تعالی سه ام سه است، و این قول جمهور ترسایان است [۲۴- پ] از ملکائیان و نسطوریان «۱» و یعقوبیان، و این سه که گفتند بر طریق اتحاد گفتند، و بیان کردیم که: آن نامعقول است برای آن که محال است که سه ذات یک ذات شود و در «ثلاثة» جز جرّ نشاید.

زجاج گفت: اگر رابع ثلاثة گویند در او هر دو وجه شاید هم جرّ و هم نصب جرّ بر اضافه رابع ثلاثة و رابع ثلاثة، ای جاعلهم بنفسه اربعة نصب او بر مفعول به باشد.

آنکه حق تعالی خبر داد و تکذیب کرد ایشان را بقوله: **وَمَا مِنْ إِلَهٍ**، «ما» نفی است و «من» مؤکد اوست کقولک: ما فی الدار من رجل، این برای عموم و استغراق نفی باشد. یعنی القول بالثلاثة. **لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**، برسد به آنان که کافر شوند از ایشان عذابی الیم یعنی مؤلم، یعنی به آنان که بر کفر اصرار کنند برای آن که نیکو نباشد که گوید: **لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ الْكَافِرِينَ**، چه اگر ایمان آرند و اصرار نکنند بر کفر باتفاق عذابشان ساقط شود.

و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: برای آن **كَفَرُوا مِنْهُمْ**، تا وعید شامل باشد «۲» همه قوم «۳» را که ذکرشان در آیت رفته است چه از ایشان گروهی بسیار ایمان آوردند، پس «منهم» مخصّص «۴» عموم است در آیت و این وجه به معنی نزدیک است به وجه اول.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ، آنکه بر سبیل تفریح و توبیخ گفت: این قوم چرا توبه نکنند و با خدای تعالی رجوع نکنند با طاعت و عبادت او و آمرزش نخواهند از او و خدای تعالی غفور و رحیم است «او» برای حال است فی قوله: **وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**،

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: فسطوریان.

(۲). مج، مت، وز: نباشد.

(۳). مر: هر دو گروه.

(۴). آج، لب، آن: تخصیص، آف: مخصوص.

ص: ۹۹

یعنی و حال حالی که خدای آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد، به فضل و رحمت آن را که با درگاه او شود.

قوله: **مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ**، آنکه حق تعالی رد کرد بر ایشان آن مقاله شنیع ایشان از حواله محال که بر عیسی و مریم کردند گفت: نبود عیسی مریم الا پیغامبری «۱» که پیش او دگر پیغامبران رفتند و مادرش زنی صدیقه بود و راست گوی «۲».

و «فَعِيلٌ» و «فَعَالٌ» بنای مبالغه را باشد، چنان که رجل سکیت و شریر. و قولی دگر آن است [که] «۳»: مصدق بود به آیات خدای و مؤمن بمنزله او و پسرش، و آیاتی که خدای تعالی در ایشان به خلقان نمود چنان که گفت: و صدقت بکلمات ربها، و قوله: **كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ**، طعام خوردندی، و این بر سبیل ردّ و انکار بر ترسایان است تا بیینه کند «۴» ایشان را بر آن که آن کس که طعام خورد و محتاج طعام باشد و اگر نخورد زنده نماند او جسمی ضعیف محدث محتاج باشد، و آن که چنین بود الهیّت را نشاید. و بعضی اهل معانی گفتند: خوردن طعام در آیت کنایت است از قضاء حاجت، برای آن که آن کس که او طعام خورد او را حدث بود و آن که او محدث باشد از «۵» حدث مخصوص، خدا محدث نتواند بودن به معنی موجد، چه اثر «۶» حدث با نفار نفس و طبع از او من ادلّ الدلیل باشد بر حدوث صاحبش.

آنکه گفت: یا «۷» محمد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان می‌کنیم و ادله چگونه ظاهر می‌گردانیم، آنکه بنگر که ایشان از آن چگونه عدول و اعراض می‌کنند تا به حدی رسید «۸» که عدول ایشان از قبول حق و نظر در آیات و بینات من و اصرار بر کفر تا پنداری که مجبول و مطبوع‌اند بر این کار و کسی جز ایشان ایشان را از آن بنگرداند «۹»، فهذا معنی قوله: **أَنِّي يُؤْفَكُونَ**، ای یصرفون و فلان مأفوک اذا كان مصروفا عن الشيء، و دروغ را برای آن «افک» گویند که مصروف بود از وجه خود و

(۱). آف، لت، آن: پیغمبری، مر: الّا رسول مگر پیغمبری.

(۲). مج، مت، وز: راست گیر، لت، مر: راستی گر.

(۳). اساس: ندارد با توجه به مج افزوده شد.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: تنبیه کند.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ این.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: این.

(۷). مر+ یا محمد انظر كيف بيّن لهم الآيات.

(۸). مج، مت، وز: رسیده.

(۹). مج، مت، وز، مر: می‌نگراند.

ص: ۱۰۰

مؤتفكات گویند بادهای مختلف را، و مؤتفكات گفتند زمینها را که خدای تعالی به عذاب برگردانید «۱».

قوله: **قُلْ أَعْبُدُونِ مِنْ دُونِ اللَّهِ** [۲۵- ر]، آنکه فرمود رسول خود را که بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان گوید ایشان «۲» را پیوستی «۳» بدون خدا آن را که مالک نباشد و قادر به نفع و ضرر «۴» شما که نه به شما سودی تواند کردن و نه دفع مضرّتی؟ برای آن که قادر بر این خدای باشد یا آن که خدای او را تمکین کند. و اگر عیسی - علیه السلام - بر نفع و ضرر «۵» رسانیدن قادر بود به تمکین خدای بود آنکه در حال حیات چنین بود ترسایان عصر رسول را از او هیچ نفعی و ضرری «۶» نبود، و عبادت آن کس که از او نفع «۷» و ضرر «۸» نبود جاری مجرای عبادت اصنام و جمادات باشد و قبیح آن معلوم است به ضرورت و نفع فعل لذت باشد یا سرور یا آنچه مؤدّی بود با «۹» آن یا با یکی از آن مانند لذتها «۱۰» که

آدمی به آن ملتذ «۱۱» شود از انواع مشتبهات، و ضرّ فعل الم باشد یا غم یا آنچه مؤدّی بود به آن یا با یکی از آن چون آلام که در حیوان کنند و قذف و سب و به خشم آوردن نیز ازین باب بود.

وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، و خدای تعالی شنواست و بینا و دانا اقوال شما می شنود و افعال شما می داند تا هر کسی را بر وفق آنچه او مستحق باشد جزا دهد «۱۲».

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، بگوی ای «۱۳» جهودان و ترسایان که خداوندان توریت و انجیل اید. لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ، غلو «۱۴» نکنید در دینتان، و آن مجاوزة الحدّ باشد، و ضدّ «غلو» «۱۵» تقصیر باشد غیر الحقّ به ناحق و، نصب او بر حال باشد ای غیر محقّین و روا

(۱). لت: برگردانند.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بگوید.

(۳). مج، مت، وز: می پرستی، آف، آن: بپرستید، می پرستید.

(۴). مج، مت، وز، آن: ضرّ.

(۵). مج، مت، وز، آف، مر: ضرّ.

(۶). مج، مر: ضرّ.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: نفعی.

(۸). مج، مت، وز، مر: ضری، لت: ضرّری.

(۹). آف: به.

(۱۰). مج، مت، وز: لذّتهایی.

(۱۱). لت: متلذذ.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: جزا بدهد.

(۱۳). آن + محمد.

(۱۵-۱۴). اساس، بم، آن: غلوا، با توجه به میج تصحیح شد.

ص: ۱۰۱

بود که صفت مصدری محذوف باشد، و التقدیر غلوا غیر الحق. **وَلَا تَتَّبِعُوا** «۱»، و متابعت مکنی و اقتدا به اهو و مذاهب و دیانات قومی که ایشان مذاهب «۲» به هوای نفس نهادند نه به استخراج ادله از آنان که پیش «۳» شما بودند، چه صفت ایشان این است که پیش از شما ضال و گمراه بودند.

حسن و مجاهد گفتند: آیت نهی است ترسایان را از آن که اقتدا کنند در ضلال به جهودان، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اقتدا مکنید به اسلاف و رؤسا و اکابر خود در ضلال «۴» چه ایشان جز آن که ضالاند در خود مضلند و گمراه کننده قومی بسیار را که پیش از شما بودند.

وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، زجاج گفت: برای آن تکرار کرد که آن خواست که ضلوا من قبل به لفظ اول و به دوم آنگه ضلوا من بعد «۵»، بعضی دگر گفتند: برای آن تکرار کرد که به اول ضلال دین خواست و به دوم ضلال از طریق بهشت. و **سَوَاءِ السَّبِيلِ**، مستقیم الطریق باشد که از میل و کژی دور باشد.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لعنت کردند کافران «۶» بنی اسرائیل را بر زبان «۷» داود و عیسی «۸» مریم - علیه السلام - «لعن» طرد و ابعاد باشد از رحمت، و در معنی او سه قول گفتند: حسن بصری و مجاهد و قتاده گفتند: ایشان را بر زبان داود لعنت فرمود تا قرده شدند و به دعای داود خدای تعالی ایشان را مسخ گردانید، تا بوزینه و به «۹» زبان عیسی تا خوک شدند و برای آن تخصیص کرد این دو پیغمبر را که از پس موسی از این دو پیغمبر معروفتر نبودند و ذکر سلیمان برای آن نکرد که دین سلیمان دین داود بود و او را شریعتی نو نبود، باقر - علیه السلام - گفت: اما داود اهل ایله را لعنت کرد به عدوان «۱۰» که روز شنبه کردند در باب ماهی گرفتن و ایشان در عهد داود بودند و

(۱). اساس: و لا تتبع، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). میج، مت، وز: آن مذهب، لت: آن مذاهب.

(۳). آن + از.

(۴). میج، مت، وز، لت: ضلالت.

(۵). آج، لب، لت + هم.

(۶). مر + من.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت + زبان، مر + لسان.

(۸). مر + بن.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بر.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: به عدوانی.

ص: ۱۰۲

گفت: اللهم البسهم «۱» اللعنة مثل الرداء على المنكبين و مثل المنطقه على الحقوين، بار خدایا لعنت کن ایشان را لعنتی مشتمل بر ایشان تا چون ردا به دوشهاشان فرود آید و چون کمر به میانشان درآید، خدای تعالی ایشان را با کبی کرد.

و اما عیسی - علیه السلام - اصحاب مائده را که مائده خواستند «۲» چون خدای بفرستاد به آن کافر شدند ایشان را لعنت کرد، خدای تعالی ایشان را با خوک کرد.

قولی دیگر آن است: تا ایشان آیس و نومید «۳» باشند از مغفرت ما دام تا بر کفر اصرار کنند [۲۵- پ] به دعای پیغمبران که ایشان را کردند «۴» و دعای پیغمبران لابد مستجاب بود. قول سیم «۵» آن است: تا بدانند که ایشان را سود نخواهد داشتن، آن که ایشان فرزندان پیغمبرانند و از نژاد آنانند «۶» که ایشان [به آنان] «۷» فخر می آرند ایشان لعنت کردند ایشان را از داود و عیسی مریم. «ذلک» اشاره است به «لعن»، آن لعنت برای آن است که ایشان عصیان کردند و با مجازات راست، کفوله:

لِمَا كَانَ هٰذِيْلًا يٰفَلَّ «۹»

فَلْتَن «۸» قَلَّتْ هٰذِيْلٌ شِبَاه

و «ما» مصدریه است و معنی آن که: ذلک اللعن بعضیانهم و اعتدائهم. و «عصیان» مخالفت امر با اراده باشد و عام بود در آنچه مختص بود به فاعل و در آنچه متعدی بود از او، اما اعتدا و عدوان جز در گناه متعدی نگویند. **كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ** بنای تفاعل از میان جماعتی باشد، كما یقال: تقاتلوا و تضاربوا و تشاتموا اذا قتل بعضهم بعضا، و كذلك فی الضرب و الشتم، حق تعالی گفت: با آن که ایشان عصیان و تعدی کنند یکدیگر را منع نمی کنند و نهی نمی کنند از منکر و نابایستی که در عقل «۱۰»

(۱). اساس: بم، آف، آن، الیهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع تفسیری تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بخواستند.

(۳). آج، لب: نا امید.

(۴). آف: کردندی.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: سهام، آج، لب، آف: سیوم.

(۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایشان‌اند.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آف، مر: فلیس.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، آف: یقل.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: عقد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۱۰۳

و شرع حرام است و ایشان بر دست دارند و تعاطی می‌کنند.

آنکه بر سبیل مذمت و نکوهش گفت ایشان را: **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**، بد چیزی است آنچه ایشان می‌کنند، و منکر بخلاف معروف باشد، و انکار ضد اقرار باشد. و در آن که مراد به منکر چیست این جا «۱» سه قول گفتند: یکی آن که ماهی گرفتن است روز شنبه، دوم آن که رشوت ستدن است در احکام. سهام «۲» آن که ربا خوردن است و بهای پیه که بر ایشان حرام بود چون پیه نمی‌خوردند و می‌فروختند و بهایش می‌خوردند و ندانستند که آنچه عینش حرام بود بهایش هم حرام بود، و حمل کردن بر عموم اولیتر بود چه تنافی «۳» نیست میان این اقوال.

عبد الله مسعود روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: در بنی اسرائیل چون کسی منکری کردی یکی بیامدی و او را نهی کردی، او باز ناستادی «۴» از آن. بر دگر روز چون او را دیدی با او اختلاط و مواکله و مشاربه کردی و از او تبراً نکردی.

چون خدای تعالی از ایشان چنین دید، دلهای ایشان بعضی بر بعضی زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود - علیه السلام - و عیسی مریم - علیه السلام - و از ایشان قرده و خنازیر ساخت و به آن خدای که جان من به امر اوست که اگر امر معروف کنی و نهی منکر کنی و دست سفیه به دست گیری و او را بر حق بداری و آلا خدای تعالی دلهای شما بر یکدیگر «۵» زند و لعنت کند شما را چنان که لعنت کرد ایشان را.

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ، ای محمد بینی بسیاری را از ایشان، بعضی گفتند: مراد اهل کتابند از جهودان و ترسایان، بعضی دگر گفتند: مراد جهودان اند تنها، و بعضی گفتند: مراد کعب اشرف است «۶» که ایشان تولا می‌کنند به مشرکان، تولاى نصرت و با یکدیگر دوستی می‌کنند تا یک دست و یک زبان باشند بر تو که محمدی. لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ، بد چیزی است که نفس ایشان برای ایشان تقدیم کرد و از

(۱). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا.

(۲). آف: سیوم، آف، مر: سیم.

(۳). آج، لب: منافی.

(۴). مج، مت، وز، آف، مر: نه ایستادی، لت: نایستادی، لب: استادی.

(۵). مج، مت، وز، لب، لت، آن، مر: یکدیگر.

(۶). مر + يتولون الذين كفروا.

ص: ۱۰۴

پیش بفرستاد. «لام»، جواب قسمی مضمراست - چنان که گفتیم - و «ما» نکره موصوفه است، و برای آن فعل با «نفس» اضافه کرد تا اضافه فعل محقق شود و با ایشان و بدانند که ایشان کردند و جز ایشان نکردند، چنان که گفت: بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ «۱» و بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ و فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ «۲»، أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «۳»، موضع ان مع الفعل رفع است و فعل با آن در جای مصدر است و آن مخصوص بالذم باشد، کزید فی مثل قولک «۴» بئس الرجل زید، و تقدیر آیه این است که: لبس شیئا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خلودهم فی النار، و شاید که وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ کلامی «۵» مبتدا باشد و به بئس تعلق ندارد.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ [۲۶- ر] بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ، آنکه گفت: اگر «۶» بدل آن که این می‌کنند به خدای و پیغمبر ایمان آوردندی. و مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ، و آنچه بر او انزله کردند، گفتند: مراد پیغمبر موسی است، و مراد به لَوْ كَانُوا، منافقان جهودان اند، گفت:

اگر ایشان به خدای و پیغمبر و کتاب یعنی موسی و توریت ایمان داشتندی. مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ، مشرکان را به دوست نگرفتندی. این قول حسن بصری است و مجاهد پس موالات و مصافات ایشان با مشرکان دلیل آن می‌کنند که ایشان ایمان ندارند به موسی و توریت چه ایشان به موسی و تورات کافراند و لکن بیشتر ایشان فاسقاند و خارج از فرمان خدای.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً، آنکه رسول را - علیه السّلام - احوال دوستان و دشمنان اعلام کرد، گفت: لَتَجِدَنَّ، یا بی تو سخت‌ترین مردمان را به عداوت و دشمنی، و نصب او بر تمیز است. لِلَّذِينَ آمَنُوا، در محلّ نصب است با «۷» آن که مفعول عداوت است و مصدر عمل فعل کند. الْيَهُودَ، و نصب او بر مفعول دوم است از وجد، آن جهودان را یعنی دشمنتر کس مسلمان را جهودان باشند.

أبو هریره روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت: هیچ دو جهود نباشند که با

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

(۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰.

(۴). مج، مت، وز: ذلک.

(۵). آج، لب: کلام.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر + به.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: به.

ص: ۱۰۵

یک مسلمان حاضر نشوند «۱» و آلا قصد کشتن او کنند.

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، و آنان که مشرک باشند، برای معادات مسلمانان مشرکان و جهودان به اختلاف ملل و اهواء ایشان دوست یکدیگر شده‌اند. وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً، و یابی نزدیکترین ایشان را به دوستی مر مؤمنان را آنان «۲» که گفتند ترسایانیم، و مراد به ترسایان خصوص است نه عموم، برای آن که ترسایان «۳» با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی نکنند و آنما مراد نجاشی است.

مفسران گفتند: در بدایت اسلام که رسول - علیه السّلام - به مکه بود، مشرکان با یکدیگر بنشستند و مشورت کردند «۴» در کار مسلمانان و آن که «۵» ایشان را چگونه براندازند و قهر کنند، گفتند: هر یکی از ما آنان را که «۶» در «۷» همسایگی اوست ایذا باید کردن و رنج باید نمودن تا باشد که از محمد برگردند. این معنی بر دست گرفتند تا بعضی مردمان که ضعیف یقین تر بودند برگشتند و جماعتی بماندند و رسول را - علیه السّلام - «۸» عمش ابو طالب حمایت کرد. چون رسول - علیه السّلام - آن رنج اصحاب دید «۹»، ایشان را گفت: شما را هجرت باید کردن و به حبشه رفتن که پادشاه حبشه مردی است

عادل و ظلم نکند و مردی است به حمایت نیک، رها نکند تا کس بر شما ظلم کند. نجاشی را خواست به این نام و نام او اصحمه «۱۰» بود و این به زبان حبشه «عطا» باشد و نجاشی نام پادشاهان حبشه باشد چنان که «قیصر» نام پادشاهان روم است و «کسری» نام پادشاهان عجم. یازده مرد برخاستند «۱۱» و چهار زن و آن جا رفتند، عثمان عفان بود و زبیر عوام و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفه بن عتبه و مصعب بن عمیر و أبو سلمة بن عبد الأسد و عثمان بن مظعون «۱۲» و عامر بن ربیع و

(۱). اساس: نشوند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ را.

(۳). مت: مشرکان.

(۴). مج، مت، وز، لت، مشاورت.

(۵). مت: آنچه.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر+ از اینان.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر+ جوارو.

(۸). لب+ آن.

(۹). آج، لب: بدید.

(۱۰). مج، مت: ضحمه، لب، آف: اصمحه.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم: خواستند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۲). اساس: مطعون، با توجه به مج و منابع دیگر تصحیح شد.

ص: ۱۰۶

حاطب بن عمرو و سهیل بن بیضا به دریا رفتند و کشتی بگرفتند تا زمین حبشه نیم دینار و این در ماه رجب بود من سنة خمس من المبعث «۱» و این هجرت اول بود. آنکه جعفر بن ابی طالب برفت و پس از آن مسلمانان گروه گروه می رفتند تا هشتاد و دو مرد به حبشه رفتند برون «۲» از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را بفرستادند و مبلغ

هدایا بر دست او بفرستادند و التماس کردند از او که ایشان را با مکه فرستد و این قصه بتامی در سورت آل عمران بگفتیم. چون برفتند و آنچه توانستند کردن کردند از جهد، نجاشی سخن ایشان را گوش نکرد و [۲۶-پ] ایشان را رد کرد، اُعنی عمرو عاص و اصحابش را و ایشان بازگشتند خایب و نومید و مسلمانان آن جا مقام کردند فی خیر دار و احسن «۳» جوار تا آنگاه «۴» که رسول- علیه السّلام- هجرت کرد و کارش بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال به ششم رسید از هجرت. رسول- علیه السّلام- نامه «۵» نوشت به نجاشی بر دست عمرو بن أمیة الضّمريّ «۶» تا حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهد و او با شوهر خود هجرت کرده بود به حبشه، شوهرش آن جا فرمان یافته بود و مسلمانانی را که آن جا بودند درخواست «۷» تا با پیش او فرستند «۸».

نجاشی کنیزکی را از آن خود نام او ابرهه به نزدیک امّ حبیبه بنت ابی سفیان فرستاد و خبر داد او را که: رسول خدای او را می خواهد. امّ حبیبه عقدی داشت به بشارت به آن کنیزک داد و گفت: برو و بگو تا وکیلی «۹» فرستد پیش من تا من او را و کیل کنم که مرا به او دهد. او خالد بن سعید بن العاص را بفرستاد، او وی را به و کیل کرد تا او را به رسول دهد بر مهر چهار صد دینار و آن که از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود کس فرستاد تا چهار صد دینار بیاوردند و به دست این

(۱). آج، لب: البعث.

(۲). مت، وز، آج، لب، آن: بیرون.

(۳). وز: حسن.

(۴). مع، مت، وز، لت، آن، مر: آنگه.

(۵). وز، آف، لت: نامه‌ای.

(۶). اساس: عمرو بن عامیه الضّمريّ، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، لت: درخواستند.

(۸). لت، آن، مر: فرستند.

(۹). آن: و کیل.

ص: ۱۰۷

کنیزک «۱» به امّ «۲» حبیبه فرستاد. چون او زر پیش امّ حبیبه برد او از آن جا پنجاه دینار برگرفت و به ابرهه «۳» داد، کنیزک گفت: پادشاه مرا فرموده «۴» است که هیچ نستانم از تو و آن نیز که فرا گرفته‌ام «۵» با تو دهم و آن عقد که از او

گرفته بود و آن پنجاه دینار به او باز داد و او را گفت: بدان که من خدمتکار خاصّ ملکم و جامه‌دار اویم و از من به او نزدیکتر کس نباشد من ایمان دارم به خدای تعالی و نبوت محمّد مصطفی - صلی الله علیه و آله - و به آنچه به او فرستاده است «۶» و التماس من از تو آن است که چون به رسول خدای رسی، سلام و تحیّت من به او برسانی «۷». او گفت: منت دارم. آنگه نجاشی زنان خود را فرمود تا بیامدند و امّ حبیبه را تهنیت کردند و هدیه‌ها آوردند از طیب و انواع چیزها و آنگه دو کشتی بساخت و امّ حبیبه را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی صحابه رسول که آن جا مانده بودند گسیل کرد و ایشان بیامدند و دریا بگذاشتند «۸» و به خشک آمدند تا به مدینه رسیدند و رسول - علیه السّلام - در آن وقت به غزات خیبر بود، اتّفاق چنان افتاد «۹» که چون جعفر بن ابی طالب - رحمة الله علیهما - برسید، امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - در آن وقت به غزات خیبر بود و خیبر گشاده بود و آن فتح خدای تعالی «۱۰» بر آورده «۱۱». مرد آمد و بشارت آورد رسول را - علیه السّلام - به فتح، خیبر و از آن راه، دیگری آمد و بشارت آورد رسول [را] «۱۲» به قدوم جعفر. رسول - علیه السّلام - گفت:

[فرحتان لا ادری بائهما اسرّ] «۱۳» بفتح خیبر ام بقدم جعفر،

دو خرّمی است که نمی‌دانم که به کدام «۱۴» خرّمتر باشم به فتح خیبر یا به آمدن جعفر؟ ندانم «۱۵» به اثر دست این برادر

(۱). بم، آف: ابرهه نام.

(۲). آف: نزد.

(۳). آج، لب: کنیزک.

(۴). آج، لب: گفته.

(۵). مج، مت، وز، لت: ها گرفته‌ام.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: فرستاده‌اند.

(۷). مج، مت، وز، آف، لت، مر: رسانی.

(۸). اساس، آن: بگذاشتند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز: فتاد.

(۱۰). مج، مت، وز، لت+ بر دست.

(۱۱). آج، لب+ بود.

(۱۲). مج، مت، وز، لت + را.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). اساس، لت: کزام، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). مج، مت، وز+ تا، لت، آن+ یا.

ص: ۱۰۸

شادمانه تر باشم. یا به قدوم و قدوم «۱» آن برادر.

و در خبر است که: مبشری دیگر آمد عند این و بشارت داد به ولادت حسن علی رسول - علیه السلام - آن را «۲» بشارتی دیگر شناخت و گفت:

ام بولادة شبر،

و چون این حال بود، رسول - علیه السلام - از نماز فریضه فارغ شده بود. چون «۳» بشارتش برسد تکبیر کرد. چون بشارت دو شد، تکبیر دو کرد، چون بشارت به سه شد، تکبیر به سه کرد، آنگه گفت: سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر کنند در عقب هر نمازی فریضه و ابتدا آن بود که گفتیم.

چون رسول - علیه السلام - با مدینه آمد و امّ حبیبه را با خانه آورد، خیر به ابو سفیان رسید و او اسلام نیاورده بود «۴» شادمانه شد به این خبر و گفت: ذاک الفحل «۵» لا یقرع انفه، او آن فحل است که او را باز نزنند. پس از «۶» مدّتی [۲۷- ر] نزدیک نجاشی نامه‌ای نوشت به رسول - علیه السلام - و پسرش را ارها بن اصحمة بن الحر «۷» با شصت مرد از حبشه بفرستاد و در نامه گفت «۸»: ای رسول الله که من اسلام آوردم به خدای تعالی و به تو که محمدی، و تصدیق کردم تو را و آنچه [به تو فرستاده‌اند و پسر را پیش تو فرستادم با جماعتی زهاد و عبّاد و اگر فرمایی تا من نیز پیش خدمت آیم و آنچه] «۹» فرمایی امتثال کنم و من به تو ایمان آوردم و تو را بیعت کردم «۱۰» بر دست پسر عمّت جعفر بن ابی طالب.

ایشان بیامدند و در دو کشتی نشستند به دو گروه چون به میان دریا رسیدند، آن کشتی که پسر نجاشی در آن بود غرق شد و آن دیگر برفت، و آن جماعت که بماندند با گروهی «۱۱» که با ایشان منضم شدند هفتاد مرد بودند شصت «۱۲» [و] دو از حبشه و

(۱). مج، مت، وز: به قدوم قدم.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: این را.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر + یک.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: اسلام آورده نبود.

(۵). اساس: الفلح، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر + آن.

(۷). مج، وز: اصحمة بن ابجر.

(۸). مج، مت: نوشت.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۰). آج، لب + و.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، دگر، آج، لب، مر + دیگر.

(۱۲). مج، وز، لت: شست.

ص: ۱۰۹

هشت مرد از اهل شام [پیش رسول آمدند از جمله ایشان بحیرا راهب بود، و أبرهه، و ادریس، و اشرف و تمام، و قسم «۱»، و درید، و ایمن این هشت مرد از شام] «۲» بودند.

رسول - علیه السلام - سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند:

چه نیک ماند این کلام به آنچه خدای تعالی به عیسی فرو فرستاد، خدای تعالی در حق ایشان این آیت «۳» فرستاد:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ، الی قوله. وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، و نزدیکتر که ایشان را یابی به مودت و دوستی مؤمنان «۴» ترسایان اند که نجاشی است و اصحاب او که وفد شدند «۵» و پیش رسول آمدند و آن هفتاد مرد بودند بر قول بعضی مفسران، مقاتل و کلبی گفتند: چهل مرد بودند، سی و دو از حبشه و هشت از شام. عطا گفت: هشتاد مرد بودند، چهل از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب، و سی و دو از حبشه و هشت از روم.

قتاده گفت: آیت «۶» در جماعتی «۷» آمد از اهل کتاب که ایشان در شرع خود به دین حق متمسک بودند. چون رسول - علیه السلام - بیامد و دعوت کرد، و معجز «۸» نمود ایمان آوردند و متابعت کردند، خدای تعالی با «۹» آیت «۱۰» بر ایشان ثنا گفت. **ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ**، «ذلک» اشاره است به قرب قلب در باب مودت، گفت: آن به سبب آن است که از ایشان قسیسان اند و رهبانان اند و قسیس عالم ترسایان باشد. قطرب گفت: قس و قسیس عالم «۱۱» باشد به لغت روم، قال ورقة بن نوفل:

من الرهبان اکره ان تبوحا

بما خبرتنا من قول قس

و ابن زید گفت: زهاد ایشان بودند و اصل «قسوس» نیمه باشد، يقال: قس

(۱). لت: قسیم.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.

(۳). مع، مت، وز، لت، مر: آیات.

(۴). مع، مت، وز، آج، لب، لت + این.

(۵). آن: فرستادند.

(۶). مع، مت: آیتی.

(۷). آج، لب: جماعت.

(۸). مع، مت، وز: معجزه.

(۹). مع، مت، وز، آج، لب، لت: به این، مر: این.

(۱۰). مر + در حق ایشان فرستاد.

(۱۱). آج، لب، بم + ترسایان.

ص: ۱۱۰

يقسّ قسّاً إذا نمّ، قال رؤبة بن العجاج:

يصبحن «۱» عن «۲» قسّ الأذى غوافلا

لا جعبريات و لا طهاملا

و الظّاهمل من النّساء القبّاح و مصدر او قسوسه و قسّيسيه باشد. عروة بن الزبير گفت: ترسايان انجيل ضايع کردند «۳» و آن را تغيير و تبديل کردند و ايشان پنج مرد بودند، چهار تغيير و تبديل کردند و آن: لوقاس و مرقوس و بلجيس و ميمنوس بود، و آنچه از ايشان بر حق بايستاد قسّيس نام بود. پس هر که اقتدا کرد به او و بر طريق حق استقامت کرد او را قسّيس خواندند.

سلمان پارسی گوید این آیت به رسول - علیه السلام - می خواندم: ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهْبَانًا، مرا گفت:

ذلک بانّ منهم صدّيقين و رهبانا

، اشارت به معنی او و رهبان عبّاد باشد و این لفظ هم واحد بود و هم جمع. آن که گفت: جمع است، گفت: واحد او «رهبان» «۴» باشد، مثل فارس و فرسان و راکب و رکبان، و آن که گفت: واحد است جمعش «رهابین» باشد، کقربان و قرابین و جردان و جرادین «۵»، قال الشّاعر فی الواحد:

لو عایت رهبان دیر فی القلل

لانحدر الرّهبان یسعی «۶» و نزل

و انشدوا فی الجمع:

رهبان مدین لو راوک تنزّلوا

و العصم من شعف الجبال الفارد

و اصل او من الرّهبة باشد و هی الخوف. وَ أَنَّهُمْ لَا یَسْتَكْبِرُونَ، عطف علی قوله: بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهْبَانًا، تا به سبب آن که از ايشان عالمان و زاهدانند و نیز به آن سبب است که ايشان استکبار نکنند.

آنکه حق تعالی وصف ايشان [۲۷- پ] در خوف و خشیت و رقت قلب باز گفت که: چون بشنوند آنچه به «۷» رسول خدا انزله کرده اند، چشمهای ايشان بینی که

(۱). لسان العرب ج ۶ / ۱۷۴: یمسین.

(۲). چاپ شعرانی ۶ / ۱۷۴: من.

(۳). مج، مت، وز، لت: القساح، آج، لب، لت: القباح.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: راهب.

(۵). آج، لت، مر: جردان و جرادین، لب: خردان و خرادین. بم: حرذان و حراذین (کسان فنزل)

(۶). مجمع البیان ج ۲ / ۲۳۳: یمشی.

(۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بر.

ص: ۱۱۱

آب ریختن گیرد از آنچه ایشان شناخته باشند از حقّ، یقال: فاضت عینه إذا سالت بالدمع، و فیض العین امتلائها بالدمع، و فاض النهر إذا سال ماءه، قال الشاعر:

ففاضت دموعی و ظلّ الشوّ
ن اما و کیفا و اما انحدارا

و خبر مستفیض ای شایع، و افاض القوم من عرفات اذا خرجوا منها، و افاض القوم فی الحدیث اذا تدافعوا فیه. و «دمع» اشک باشد. «مدمع» جای اشک «۱».

مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، از آنچه شناخته باشند از حقّ. عمرو بن مرّة گوید:

در عهد ابو بکر صدیق جماعتی از یمن آمدند و گفتند: چیزی از قرآن بر ما خوانی «۲»، قرآن بر ایشان خواندند، ایشان بگریستند. ابو بکر گفت: اوّل ما نیز چنین بودیم، چون «۳» قرآن می شنیدیم می گریستیم، فالآن قست قلوبنا، اکنون دل‌های ما سخت شد.

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا، بار خدایا ما ایمان آوردیم. «يقولون» «۴» در جای حال است، ای قائلین در آن حال که می گویند: بار خدایا ما ایمان آوردیم «۵»، بنویس ما را با گواهان و در این معنی او دو قول گفتند: یکی آن که نام «۶» در جریده آر و مدوّن کن چنان که نام گواهان باشند دگر آن که نام «۷» در لوح محفوظ با نام گواهان تو بنویس.

عبد الله عباس و ابن جریج گفتند: نام «۸» با اَمّت محمد بنویس که ایشان، گواهان پیغمبرانند فی قوله: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ «۹».

و ما لنا لا نُؤمن بالله، «ما» استفهامی است، آنگه از ایشان حکایت کرد آنچه ایشان از خود گفتند بر طریق تعجب که: ما را چه بوده است که ایمان نیاریم؟ و چه منع است ما را از آن که ایمان آریم به خدای و به آنچه به ما آمد از حق، یعنی «۱۰» اسلام و رسول خدا که محمد مصطفی است، و کتاب او که قرآن است و شرع او که

(۱). وز+ دمع، مج، مت، لت: دمع باشد.

(۲). خوانی / خوانید.

(۳). مج، مت، وز+ ما.

(۴). اساس+ فیه.

(۵). مر+ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

(۶-۷-۸). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ ما.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر+ از.

ص: ۱۱۲

مسلمانی است! «و نطمع»، و او حال است و حال حالی که ما طمع می‌داریم «۱» که خدای تعالی ما را با مردمان صالح در بهشت برد، و ذکر بهشت بیفگند لدلالة الكلام علیه. فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ، اى جازاهم خدای تعالی ایشان را جزا داد و ثواب جزاء نیک باشد و جز به استحقاق صورت نبندد «۲» و اصله من تاب اذا رجع كأنه رجع ثمرة فعله و خیره الیه و همچنین عقاب جز به استحقاق نباشد لتعقبه الفعل و جزا عام بود و شامل ثواب و عقاب را و ثواب مختص بود به نفع و خیر و عقاب مختص بود به شر و مضرت، و عقاب را بر سبیل مجاز ثواب خواند حق تعالی فی قوله: هَلْ تُؤَبُّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ «۳»، و در اصطلاح اهل کلام، «ثواب» نفعی باشد مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل. بِمَا قَالُوا، به آنچه گفتند، و مراد نه قول است به زبان، یعنی به «۴» آنچه گفتند من قولهم «۵»: رَبَّنَا آمَنَّا «۶»، و با «۷» آن که گفتند راست گفتند و در [دل] «۸» خلاف آن نداشتند که بر «۹» زبان می‌راندند. و «اثاب» متعدی باشد به دو مفعول، یک بار به نفس خود بی حرف جر به یک مفعول یقال اثبته کذا و علی کذا و اثبته بكذا علی کذا و اثبته بكذا کذا، و مثال آیت این یکی است. بِمَا قَالُوا، «ما» مصدری است، اى اثابهم الله

بقولهم، «هم» «۱۰» در محل «۱۱» مفعول اول است. جَنَّاتٍ تَجْرِي [۲۸- ر] مفعول دوم «۱۲»، بهشتهایی «۱۳» که از بسیاری درختان زمین آن «۱۴» پوشیده باشد، و أصل الجنّ السّتر، که در زیر آن یعنی در زیر درختان آن جویها می‌رود و از منافع و لذات چشم را و دل را خوشتر از سبزی و آب روان چیزی نباشد، خصوصاً که درختان

(۱). مج، مت، وز، لت+ و امید، مر+ و امید آن يُدْخِلْنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ.

(۲). اساس، بم، اف، آن: نبیند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). سوره مطففین (۸۳) آیه ۳۶.

(۴). بم، آف: با.

(۵). بم، آف: قلوبهم.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۳.

(۷). آج، لب: به.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). آف: به.

(۱۰). لت، مر: این.

(۱۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: فعل، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). لم، مر: دویم، مج، مت، وز، لت، مر+ است.

(۱۳). آج، لب، به بهشتهایی.

(۱۴). لب: او.

ص: ۱۱۳

سبز میوه‌دار باشند به انواع شمار در هر ثمره هر طعم که او خواهد و جویهای روان از آب و می و شیر و انگبین. وَ ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ، اشارت است به ثواب، گفت:

و این ثواب و جزا و پاداشت «۱» نیکوکاران باشد، و لفظ اگر چه بر عموم است معنی خصوص باشد، یعنی اگر جزا بر او روا باشد «۲» و او از آنان باشد انتفاع به جزا بر او روا بود، چه قدیم - جلّ جلاله - محسن است و احسان او زیادت احسان همه محسنان است و لکن جزا بر او روا نبود.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، حق تعالی چون ذکر اهل کتاب کرد، و ایشان بر دو نوع بودند: مؤمنان و کافران، چون ذکر مؤمنان «۳» ایشان بگفت و آنچه ایشان را خواهد بودن از ثواب ذکر کافران و وعید و عقاب ایشان بگفت تا بطریق الخوف و الرجاء و الترغیب و الترهیب مکلفان را تحریض کرده باشد. آنگه تکذیب با کفر مقرون کرد که اگر چه کفر به چند طریق [باشد] «۴» کفر ایشان تکذیب رسول بود - علیه السلام - و تکذیب قرآن، و دگر «۵» آن که چون آیت در صفت ایشان بود و ایشان جامع بودند هر دو را ایشان را به هر دو وصف کرد اما بر عموم گفت تا ایشان و جز ایشان داخل باشند در آن وعید و دیگران را نیز لطف باشد. **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**، ایشان اهل دوزخند، و «جحیم» فعیل باشد به معنی مفعول و جحم شدت ایقاد نار باشد، قال الشاعر:

حمها التخیل و المراح

و الحرب لا یبقی لجا

و در قرآن مراد به جحیم درکه و نام «۶» دوزخ است، و او اسمی علم است با لام که در او باشد «۷» **كَالنَّجْمِ لِلْثَّرِيَا كَانَهُ** «۸» علم له.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ - الاية، مفسران گفتند:

سبب نزول «۹» آیت آن بود که چون رسول - علیه السلام - با صحابه وصف قیامت بکرد و

(۱). آف: پاداش.

(۲). مج، مت، وز، لت: بود.

(۳). مج، مت، وز: مؤمنان.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت: ذکر.

(۶). آف + او.

(۷). مج، مت، وز، لت: شده است.

(۸). مج، مت، وز، لت: فانه.

(۹). مج، مت، وز+ این.

ص: ۱۱۴

اهوال او و دوزخ و عقاب او و شدت او بر گناهکاران جماعتی از صحابه بیامدند و در سرای عثمان بن مظعون بنشستند و گفتند ایشان ده کس بودند: علی بن طالب «۱» بود و ابو بکر و عبد الله مسعود و عبد الله عمر و ابو ذر غفاری و سالم، مولای حذیفه «۲» و مقداد بن الاسود و سلمان پارسی و معقل بن مقرن، و اتفاق کردند بر آن که به روز روزه نگشایند و به شب هیچ نیاسایند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند «۳» و چربوا «۴» نخورند و گرد زنان نگردند و طیب به بوی باز نگیرند و پلاس پوشند و دنیا کلی «۵» ترک کنند و در زمین سیاحت کنند و طریقه رهبان گیرند و خویشتن خصی کنند. اگر این خبر «۶» درست باشد این خبر در حق این مذکوران ممکن است مگر در حق امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که به او لایق نیست و زهد و عبادت او به این چیزها بیش از این بود، و چون در حق او عصمت درست شد و رای آن چیزی دیگر نباشد این خبر به رسول - علیه السلام - رسید برخاست «۷» و به خانه عثمان مظعون آمد ایشان از آن جا رفته بودند «۸» اهلش را گفت - ام حکیم را - که: یا ام حکیم، حدیثی چنین از جماعتی به من رسانیدن چنین است که مرا گفتند یا نه، او نخواست که با رسول دروغ گوید و نخواست که سرّی که شوهر او را در خانه بود «۹» افشا کند، گفت: یا رسول الله اگر عثمان با تو چیزی گفته است چنان است که او گفت. رسول - علیه السلام - بازگشت، چون عثمان مظعون باز آمد «۱۰» او را گفت: رسول خدای آن جا بود و چنین سخنی گفت، عثمان برخاست «۱۱» پیش رسول - علیه السلام - شد، و آن جماعت با پیش رسول - علیه السلام - شدند، رسول - علیه السلام - گفت: این که از شما مرا گفته اند درست است؟ [۲۸- پ] گفتند: بلی یا رسول الله، و ما اردنا الا الخیر، و ما جز خیر نخواستیم، رسول - علیه السلام - گفت: مرا آن نفرموده اند «۱۲»، گفت: بدانی که نفس

(۱). آج، لب: علی بن ابو طالب.

(۲). مج، مت، وز: مولای ابی حذیفه.

(۳). آف: نخزند.

(۴). وز: چربوا، آج، لب، لت: چربی.

(۵). مج، مت، وز، لت: بکلی.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: حدیث.

(۷). آج، لب: برخواست.

(۸). مج، مت، وز: برفته بودند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: گفته باشد.

(۱۰). مج، مت، وز+ زن.

(۱۱-۱۲). مج، مت، وز، لت، مر+ آنگه.

ص: ۱۱۵

شما را بر شما حقی هست، حقّ او رها مکن «۱» روزه دارید و روزه گشایید و نماز کنید و نیز بخشید که من گاه روزه دارم و گاه ندارم و نماز کنم و بخشیم و گوشت «۲» و جریو «۳» خورم و با زنان خلوت کنم و سنت و طریقت من این است،

و من رغب عن سنتی فلیس منی

، هر که از سنت من رغبت بگرداند «۴» از من نیست. آنگه جمع کرد قوم را و خطبه کرد «۵» و گفت:

ما بال اقوام

، چه بوده است مردمانی را که زنان «۶» بر خود حرام کرده‌اند و طعامهای لذیذ و بوی خوش و خواب و سایر مشتبهات، امّا «۷» شما را نمی‌فرمایم که چون زهاد ترسایان باشید، چه از دین من ترک لحم نیست و تحریم زنان و نه اتّخاذ صوامع، و سیاحت امت من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد است، خدای را پرستی «۸» و شرک میارید به او و حج کنید و عمره کنید و نماز به پای دارید و روزه دارید ماه رمضان و بر استدامت «۹» باشید آنان که از پیش شما بودند بتشدید هلاک شدند که بر خود سخت بکردند، خدای بر ایشان سخت کرد، اینان که امروز در دیرها و صومعه‌ها اند «۱۰» بقایای ایشان اند «۱۱»، خدای تعالی این آیت فرستاد.

زید اسلم «۱۲» روایت کند که عبد الله رواحه را مردی «۱۳» مهمانی آمد: عبد الله رواحه مشغول شد به شغلی، به وقت شام مهمان را طعام ندادند. او در آمد، گفت: مهمان را طعام دادی؟ گفت: نه، گفت: چرا؟ گفت: به انتظار تو. او گفت: مهمان را طعام ندادی به انتظار من! این طعام بر من حرام است، زن نیز گفت: بر من حرام است.

مهمان نیز گفت: بر من حرام است. همه بنشستند «۱۴» طعام در پیش نهاده نمی‌خوردند.

عبد الله رواحه چون آن دید دست بیازید و گفت: «بسم الله» و طعام پیش گرفت و «۱۵» بخورد و مهمان را داد «۱۶» و اهل او نیز بخوردند «۱۷».

-
- (۱). مج، مت، وز، آج، لب: رها مکنید.
 - (۲). مج، مت، وز، مر + خورم.
 - (۳). مج، مت، بم، آف: چربوا، آج، لب: چربی.
 - (۴). مج، مت، وز، لت، مر: رغبت کند از.
 - (۵). وز، لت: خطبه‌ای کرد.
 - (۶). وز، لت، مر + را.
 - (۷). مج، مت، وز، لت، مر + من.
 - (۸). مج، مت، وز، لت، مر: پرستید.
 - (۹). مج، مت، وز، لت، مر: استقامت.
 - (۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: مانده‌اند.
 - (۱۱). اساس: ایشان‌ند، مج، مت، وز: مانده‌اند.
 - (۱۲). لت: زید بن اسلم.
 - (۱۳). مج، مت، وز + به.
 - (۱۴). مج، مت، و زمان + و.
 - (۱۵-۱۷). مج، مت، وز، لت + طعام.
 - (۱۶). مج، مت، وز، لت: بداد.

بر دگر روز بیامد «۱» رسول را- علیه السّلام- خبر داد، رسول- علیه السّلام- گفت:

صواب کردی، خدای تعالی این آیت فرستاد.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: مردی نزدیک «۲» رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من دوش، پاره‌ای گوشت بخوردم در میانه شب مرا انتشار رنجه داشت، من گوشت بر خویشتن حرام کردم، خدای تعالی این آیت فرستاد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ**، خدای تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت: ای گرویدگان «۳» و تصدیق کنندگان، حرام مکنید بر خود ملاذّ و مشتهیات که خدای تعالی شما را حلال کرده است و مطاعم و مشارب و ملابس و مناكح و انواع آنچه به او انتفاع بگیرند «۴»، چه تحریم و تحلیل تابع مصالح بود «۵» آن داند که عواقب داند عالم الذّات داند، پس تحریم و تحلیل نه کار شماسست کار خدای است، و اگر کسی گوید: [طعامی حلال را یا جامه حلال را یا جز آن که بر من حرام است حرام نشود بر او و بنزدیک ما چه آنچه خدای تعالی حلال کرده باشد به تحریم محرّمی حرام نشود] «۶» و اگر کسی «۷» گوید: زن حلال خود را که انت علیّ حرام، تو بر من حرامی بنزدیک ما حرام نشود و طلاق نباشد و هیچ لازم نیاید جز توبه. و بنزدیک فقها این لفظ از کنایات طلاق است و به او یک طلاق برافتد، و بنزدیک ما به کنایت طلاق واقع نباشد «۸». **وَلَا تَعْتَدُوا**، و ظلم مکنید. بعضی گفتند: مراد آن است که تعدّی مکنید از حلال به حرام، بعضی دگر گفتند: مراد به اعتدا آن است که در این معنی غلوا «۹» مکنید به خویشتن خصی «۱۰» کردن که خدای تعالی دوست ندارد آنان را که اعتدا و اسراف و غلوا «۱۱» کنند.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا، صورت صورت امر است و مراد به اباحت.

و حدّ روزی هر چیزی باشد که حی [۲۹-پ] را «۱۲» بود که به آن منتفع شود و کسی را

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: بنزدیک.

(۳). مج، مت، وز، لت: گروندگان.

(۴). مج، مت، وز: بگیرند.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر+ مصالح.

(۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۷). مج، مت، وز، لت: مردی.

(۸). آف، آن: نشود.

(۹-۱۱). میج، مت، وز، آج، لب، آف، لت: غلو.

(۱۰). میج، مت، وز، لت: بکردن.

(۱۲). آج، لب+ روا.

ص: ۱۱۷

نبود که او را از آن منع «۱» و بر این قاعده حرام روزی نبود برای آن که خدای تعالی ما را منع کرده است از حرام و تناول آن و تصرف در آن و روزی آن است که ما را اطلاق کرد و مباح گردانید. و «باحث» خلاف منع و حظر باشد. دگر [مدح] «۲» کرد آنان [را] «۳» از روزی خدای انفاق کنند که: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «۴»، و ذمّ و وعید کرد آنان را که حرام خوردن و تعاطی کنند و یک چیز را بر او ممدوح و مذموم نباشد، و قوله: حَلَالًا طَيِّبًا، نصب او بر حال است از مفعول و حق تعالی که ما را مباح کرد خوردن روزی بقید حلال و طیب مقید کرد باید تا حرام و خبیث از او خارج باشد تا فایده بود آن را. دگر آن که حال در کلام عرب هیأت فاعل یا مفعول به باشد. اگر کسی گوید غلام «۵» را که: اضرب فلانا مجردا من ثیابه، فلان کس را بزن در آن حال که مجرد «۶» باشد از جامه چنان که امتثال امر واجب باشد از ضرب، مراعات حال واجب باشد از برهنگی «۷» مضروب از جامه «۸» و آلا در هر یکی از آنان که خلاف کند عصیان کرده باشد، خدای تعالی گفت: روزیهای حلال بر خویشتن حرام مکنید و در آنچه حلال است بر شما نیز اسراف مکنید، و از آنچه بر شما روزی کردم که حلال و پاکیزه است از آن خورید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ، و بترسی «۹» از آن خدایی که به او ایمان دارید یعنی از معاصی او بپرهیزید تا از عذاب او رستگاری یابید «۱۰».

عایشه روایت کرد که: رسول- علیه السلام- مرغان «۱۱» بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و گفتی:

ان المؤمن حلو يحبّ الحلاوة

، و گفتی: در شکم مؤمن زاویه است و آن را پر نکند مگر شیرینی.

و روایت است که: حسن بصری یک روز پالوده می خورد، فرقد السبخی در

(۱). میج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ منع کند.

(۲-۳). اساس: ندارد از میج افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۳.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: غلامش.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: تجرد.

(۷). مج، مت، وز، لت، مر: برهنه.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: ثياب.

(۹). بترسی / بترسید.

(۱۰). لب: یابند.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: مرغ.

ص: ۱۱۸

نزدیک او شد. حسن «۱» گفت: چه گویی این را؟ گفت: من دوست ندارم این را و آن را که این خورد. حسن گفت: یا سبحان الله لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر هل بعینه مسلم. و مردی بنزدیک حسن آمد و گفت: مرا همسایه است که پالوده نخورد، گفت: چرا؟ گفت: می گوید شکرش نتوانم گزاردن، حسن گفت: آب سرد خورد؟

گفت: بلی، گفت: همسایه جاهل است، نمی داند که نعمت خدا به آب سرد بر ما بیشتر است که به پالوده.

قوله تعالی «۲»:

[سوره المائدة (۵): آیات ۸۹ تا ۱۰۰]

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلِغِكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٩٤) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَّسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (٩٥) أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٩٦) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٩٧) اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٩٨)

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (٩٩) قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (١٠٠)

[٣٩- پ]

[ترجمه]

نگیرد خدای، شما را به بازی در سوگندهاتان و لکن بگیرد شما را به آنچه ببندی «٣» سوگند، کفارتش طعام دادن ده درویش باشد از میانه‌ترین آنچه شما دهید اهلتان را یا جامه ایشان یا [آزاد کردن] «٤» گردنی هر که نیابد روزه سه روز آن کفارت سوگندتان است چون سوگند خوری و نگاه داری «٥» سوگندهاتان چنین بیان کند خدا شما را آیات او تا همانا «٦» شما شکر کنی «٧».

ای آنان که ایمان آوردی می و قمار و بتان نصب کرده و تیرهای قمار پلیدی است از کار شیطان «٨»، بیرهیزی «٩» از او تا همانا شما فلاح یابید.

(١). مع، مت، وز، لت + را.

(٢). مع، مت، وز، لت: عز و علا.

(٣). مع، مت، وز، لت: ببندید.

(٤). اساس ندارد، با توجه به مع افزودن شد.

(٥). نگاه داری / نگاه دارید.

(٦). اساس + با، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). شکر کنی / شکر کنید.

(۸). مج، مت، وز، لت: دیو.

(۹). بیرهیزی / بیرهیزید.

ص: ۱۱۹

می‌خواهند دیو که و افکند «۱» میان شما دشمنی و بریدن در می «۲» و قمار و باز دارد شما را از نام خدای و از نماز، شما باز خواهی ایستاد «۳»؟

فرمان خدای برید و فرمان رسول «۴» و بیرهیزید اگر پشت برکنید بدانید که بر پیغمبر ما رسانیدن روشن «۵» است.

نیست بر آن که بگرویدند «۶» و نیکوکاری «۷» کردند بزه «۸» در آنچه خوردند «۹» چون بیرهیزند «۱۰» و ایمان آرند و کار نیکو «۱۱» کنند پس بیرهیزند «۱۲» و ایمان آرند «۱۳» پس بیرهیزند «۱۴» و نیکویی کنند «۱۵» و خدای دوست دارد نیکوکاران را [۳۰-ر].

ای آنان که ایمان آورده‌اید «۱۶» بیازماید شما را خدای به چیزی از صید دریابد دستهای؟ شما و نیزه‌های شما را تا بداند خدای که کیست که ترسد «۱۷» از او در پوشیدگی هر که تعدی کند پس از آن او را عذابی بود سخت.

(۱). مج، مت، وز، لت: درافکند.

(۲). آج، لب: خمر.

(۳). مج، مت: ایستادن.

(۴). مج، مت، آج، لب، لت: پیغمبر، وز: پیغمبر.

(۵). آج، لب: ظاهر، لت: روشنی.

(۶). مج، مت: ایمان آرند، وز، آج، لب، لت: ایمان آوردند.

(۷). مج، مت، وز، لت: کار نکو، آج، لب: کارهای نیکو.

(۸). لت: بزه‌ای.

(۹). وز، مت، لت: خورند، آج، لب: تناول کنند.

(۱۰-۱۲-۱۴). مج، مت، وز، لت: بترسند.

(۱۱). مج، مت، وز: نیک.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: ایمان آرند.

(۱۵). مج، مت، وز، لت: کنند.

(۱۶). مج، مت، آج، لب، لت: آوردید.

(۱۷). لت: ترسند.

ص: ۱۲۰

ای آنان که ایمان آورده‌اید «۱» مکشی «۲» صید «۳» و شما «۴» محرم باشید و هر که کشد «۵» از شما بقصد و عمد پاداشت مانند آنچه کشته باشد «۶» از شتر «۷» که حکم کند به او دو عدل «۸» از شما هدیه رسنده «۹» به خانه خدا یا کفّاره طعام درویشان یا بازگردانیدن آن با روزه تا بچشد و بال گرانی کارش عفو کرد خدا از آنچه گذشت، و هر که با سر آن شود کینه کشد خدای از او و خدای غالب است و کینه کش.

حلال کردند شما را صید دریا و طعامش تا زاد بود شما را و زاد روند «۱۰» گان را و حرام کردند بر شما شکار بیابان ما دام تا محرم باشی «۱۱» و پرهیزی «۱۲» از خدای آن که «۱۳» او جمع کننده است شما را.

[۳۰-پ]

کرد خدا خانه خود را خانه حرام خانه «۱۴» استادان مردمان و ماه حرام و آنچه به خانه او برند و شتران نعل در گردن افکنده «۱۵» تا «۱۶» بدانی «۱۷» که خدای داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین «۱۸»، و خدا به همه چیزی داناست.

(۱). لت: بگرویده‌اید.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: مکشید/ مکشی.

(۳). آج، لب: شکاری.

(۴). مج، مت، وز، لت: در آن حال که، آج، لب: و حال آن که.

(۵). مج، مت، وز، لت: بکشد.

(۶). آج، لب: کشت، لت: کشته باشند.

(۷). اساس: شیر، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). آج، لب: دو خداوند، لت: ذو عدل.

(۹). مج، مت، وز، لت: رسیده.

(۱۰). مج، مت، وز+ ره.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: باشید.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: بترسید، آن: بپرهیزید.

(۱۳). مج، مت، وز، لت+ با.

(۱۴). مج، مت، وز: جای.

(۱۵). مج، مت، وز، لت: کرده.

(۱۶). مج، مت، وز، لت+ آن به آن است که.

(۱۷). مج، مت، وز، لت: بدانید.

(۱۸). مج، مت، وز، لت+ است.

ص: ۱۲۱

بدان «۱» که خدای سخت عقوبت است و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن و خدا می‌داند آنچه پیدا کنی «۲» و آنچه پنهان کنی «۳».

«۴»

بگو راست نباشد پلید و پاک و اگر چه به تعجب «۵» آرد تو «۶» را بسیاری پلید بترسید از خدای ای خداوندان خرد
«۷» ها تا همانا فلاح یابید.

قوله تعالی: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ - الآية، در سبب نزول این آیت خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: سبب «۸»
آن بود که چون آن قوم آن چیزها بر خویشتن حرام کردند که گفتیم و بر آن سوگند خوردند، رسول - علیه السلام - ایشان را
از آن منع کرد، ایشان گفتند: یا رسول الله! سمیع و مطیعیم فرمان تو را «۹» اما با سوگند چه کنیم خدای تعالی این آیت
فرستاد، و ابن زید گفت: در عبد الله رواجه آمد و مهمان او چون سوگند خوردند - چنان که قصه ایشان «۱۰» برفت. حق
تعالی اگر چه آیتی در حق شخصی یا قومی بفرستد در حادثه‌ای «۱۱» از حوادث چون در آن حکمی شرعی باشد دیگران
در آن حکم مشارک‌اند «۱۲» با «۱۳» او در مثل آن «۱۴» حادثه، گفت: خدای تعالی شما را که مؤمنانید «۱۵» نمی‌گیرد و
مؤاخذه و عقوبت نمی‌کند به بازی در سوگندتان و سوگند لغو آن باشد که در خلال «۱۶» حدیث بر زبان ایشان می‌رود: و
«لا والله» و «بلی والله»

(۱). مج، مت، وز، لت، آج، لب: بدانید.

(۲-۳). مج، مت، وز، لت: کنید.

(۴). آج، لب + صدق الله العظيم.

(۵). مج، مت، وز، لت: عجب.

(۶-۹). اساس و دیگر نسخه بدلها، تو را.

(۷). مج، مت، وز، لت: عقلها.

(۸). آن + نزول آیه.

(۱۰). مج، مت، وز + در آیات متقدم.

(۱۱). اساس: حادثه.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: مشارک باشند، آج، لب، مشارک‌اند.

(۱۳). آن: به.

(۱۴). لب: او.

(۱۵). آن: مومنان‌اید.

(۱۶). لب، بم، آف، آن: خلاف.

ص: ۱۲۲

بی آن که در دل دارند و عزم نیت کرده باشند «۱» و این قول بیشتر مفسران «۲» است.

و روایت کردند «۳» از باقر و صادق - علیهما السلام - و حسن بصری گفت و ابو مالک که: سوگند لغو آن باشد که خداوندش چنان گمان برد که آن صواب است و راست است. و در سوگند لغو کفارت واجب نباشد بنزدیک ما، و بیشتر فقها و مفسران، و ابراهیم نخعی گفت: کفارت واجب بود در او. و اصل «لغو» در لغت کلامی باشد «۴» که در او فایده‌ای نبود، يقال: لغا فی کلامه لغوا و الغیت الشیء اذا اهملته و الالغاء تقيض الإعمال، و لغو گویند [۳۱- ر] آن را که در شمار نبود، قال الشاعر: «۵»

لغوا و عرض المائة الجلمد

او مائة يجعل اولادها

یعنی لا يعتد اولادها فی الدیة و لا يعتد «۶» بها لصغر سنّها. وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ، و لكن شما را به آن گیرد که سوگند بندی به عقد دل بر او بنیت. ابن عامر خواند: «عاقدم» بالالف، و معنی هم آن باشد که عَقَدْتُمُ بَشَدِيدٍ، برای آن که فاعل و فَعْلٌ به یک معنی آمد «۷» فی قولهم: ضاعف و ضَعَف و باعد و بَعَد، و در قرآن هر دو خواندند فی قوله: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا «۸»، و بَعَد. و حمزه و کسایی و ابو بکر عن عاصم خواندند «۹»: عَقَدْتُمْ، بتخفيف «قاف» من العقد و هذا علی وجهه و ظاهره، مراد عقد دل باشد نیت «۱۰» بر سوگند، و باقی قرأ خواندند: عَقَدْتُمُ بَشَدِيدٍ قَافٍ مِنَ التَّعْقِيدِ، و جماعتی مفسران از این قراءت امتناع کردند چون طبری و ابو عبیده «۱۱» و جز ایشان گفتند: برای آن که تفعیل تکثیر فعل باشد، و بر این قاعده لازم آید که آن کس که او یک بار سوگند خورد او را کفارت لازم نبود تا مکرر نکند چند بارها، و این خلاف اجماع است و این خطاست برای آن که تفعیل را مراد به او نه تکرار است این جا آنما

(۱). اساس: باشد، با توجه به آج تصحیح شد.

(۲). مج، مت، وز+ آن.

(۳). آج، لب، لت: روایت کرده‌اند.

(۴). آج، لب: بود.

(۵). مج، مت، وز+ شعر.

(۶). مج: و لا تعتدّ.

(۷). مر: اند.

(۸). سوره سبا (۳۴) آیه ۱۹.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: خواند.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بنینه.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: ابو عبید.

ص: ۱۲۳

مراد تشدید و تغلیظ است، کالتعقید فی العقد للخیل «۱» اذا شدّد عقده، معنی آن است که سوگند خورد به زبان و به دل تا مفارق باشد سوگند لغو را، و ابو علی فارسی گفت:

تفعیل برای آن است این جا که خطاب با جمله مکلفان است چون فعل ایشان بسیار است به لفظ فعل گفت از بنای تفعیل، و مثاله قوله: وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ «۲»، چون درها گفت از بنای تفعیل گفت، و اگر یک در بودی اغلقت گفتی. و ممکن باشد حمل کردن غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ «۳»، را بر تأکید و مبالغه تا معنی آن باشد که درها سخت استوار کرد «۴»، دگر گفت: فعل به معنی فاعل آمده است اگر بر آن عمل کنند «۵» تا لازم نیاید که کفّاره آن جا واجب بود که تکرار سوگند باشد. اگر گویند: فاعل «۶» از میان دو کس باشد و بر این قول «۷» و بر قراءت ابن عامر لازم آید که آن کس که او سوگند «۸» ی خورد در کاری که او مختص باشد و دیگری با او سوگند نخورد او را کفّاره لازم نیاید، گوئیم: این لازم نیست برای آن که فاعل بسیار بود که نه از میان دو کس باشد چنان که طارقت النعل و عافاه الله و عاقبت اللصّ.

علی بن الحسین المغربی گفت: تشدید را فایده نیکو «۹» هست، و آن آن است که تا معلوم شود که آن کس که او اند «۱۰» بار بر یک خبر سوگند خورد گوید: و الله لافعلن کذا ثمّ و الله ثمّ و الله، او را بیشتر از یک کفّاره لازم نباشد و در این خلاف است میان فقها و این وجهی نیکوست و حقیقت عقد فی الخیل «۱۱» و العهد و الیمین باشد برای آن که مستعمل است در همه علی حدّ، واحد و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند، قال الشاعر: «۱۲»

شدوا العناج و شدوا فوقه الکربا

قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم

و اعقدت العسل اذا جعلته منعقدا فهو معقد و عقيد. اکنون بدان که سوگند منعقد

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: الحبل.

(۲-۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

(۴). مج، مت: استوار باشد.

(۵). مج، مت، وز، آج، لت، مر: حمل کنند.

(۶). مج، مت: فعل.

(۷). مج، مت، وز+ قراءت.

(۸). مت: سوگند.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: نکو.

(۱۰). آج، در حاشیه: چند بار، آن: چند بار، بهم، آف: دو

(۱۱). مج، مت، وز، لب، لت، مر: الحبل.

(۱۲). مج، مت، وز+ شعر.

ص: ۱۲۴

نباشد الا به نیت اما چون گوید: اقسمت او اقسام او حلفت یا چیزی که لفظ سوگند باشد آنگه گوید من این سوگند نخواستم او را بر آن تصدیق کنند و آنچه میان او و خدا باشد خدای با او کند آنچه از او داند و شافعی گفت فیما بینہ و بین اللہ قول او مقبول بود.

اما در حکم شرع در او دو قول «۱» است شافعی را و سوگند جز به خدای یا به نامی از نامهای خدا درست نباشد اما چون گوید: و قدرة الله و علم الله و حياة الله و مرادش قادری و عالمی و حیّی باشد سوگند باشد، و اگر مرادش این معانی باشد که اشعری گوید این سوگند نباشد و ابو حنیفه و اصحابش هم این گفتند: و شافعی و اصحابش گفتند: سوگند باشد چون گوید: لعمر الله، و در دلش سوگند باشد سوگند بود و الا نباشد [و فقهای عراق هم این گفتند] «۲»، و شافعی گفت: چون بر

اطلاق گوید محتمل «۳» باشد احلف بالله و استعین بالله را و بر قول او اعتماد کنند اگر گوید سوگند [۳۱-پ] خواستم یا نخواستم، چون گوید: الله بی حرف قسم سوگند نباشد بنزدیک ما و جمله فقها.

و ابو جعفر الاسترآبادی گفت: از اصحاب شافعی: سوگند باشد چون گوید حق الله سوگند نباشد سواء اگر قصد سوگند کند و اگر نه، و ابو حنیفه هم چنین گفت: و محمد بن الحسن و شافعی و ابو یوسف گفتند: سوگند نباشد چون گوید حلفت و او احلف «۴» او اقسام و نگوید «بالله» یا نامی از نامهای خدا سوگند نباشد بنزدیک ما سواء اگر نیتش سوگند باشد و اگر نباشد، و شافعی هم این گفت، و ابو حنیفه گفت:

سوگند باشد به نزدیک ما «۵»، و مالک گفت: اگر سوگند خواسته باشد سوگند بود و آلا نبود چون گوید: اشهد بالله سوگند نباشد.

و شافعی را در او دو قول است: یکی آن که اگر سوگند خواست سوگند باشد و این مذهب ابو حنیفه است و یک قول چنان که گفتیم چون گوید اعزم بالله، سوگند

(۱). لب: اقوال.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۳). میج: محمل.

(۴). میج، مت: حلفت، لت: احلفت.

(۵). میج، مت، وز، لت، مر+ به همه حال.

ص: ۱۲۵

نباشد، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و آلا نباشد اگر گوید به خدای بر تو و سوگند می‌دهم تو را به خدا این سوگند نباشد به هیچ وجه، و شافعی گفت: اگر سوگند خواست باشد و آلا نباشد و سوگند بر فعل غیر بنزدیک ما سوگند نباشد و بر آن کفاره نبود، و شافعی گفت: درست باشد اگر آن غیر بر آن کار کند او حانث نشود و اگر نکند حانث شود و بر او کفارت باشد.

و احمد حنبل گفت: کفاره بر آن کس باشد که سوگند او دروغ کند یعنی آن غیر چون گوید «و الله»، سوگند باشد به همه حال و به ظاهر حکم سوگند بود آن را و اگر گوید: سوگند نخواستم از او قبول نکنند [و شافعی هم این گفت جز که او گفت:

اگر گوید سوگند نخواستم، از او قبول کنند] «۱» چون گوید علی عهد الله بنزدیک ما این نذر باشد و چون خلاف کند بر «۲» کفّارت نذر باشد و ابو حنیفه و مالک گفتند: سوگند باشد، و شافعی گفت: در عزم او نگرند اگر نیت سوگند داشت سوگند باشد و الا نباشد.

سوگند لغو آن باشد که زبانش به آن سابق شود بی قصد او گوید لا و الله و در دلش آن باشد که بلی «و الله» این لغو باشد در او کفّارت نبود شافعی هم این گفت، و ابو حنیفه گفت: در او کفّارت باشد، و مالک گفت: لغو الیمین سوگند غموس باشد، و آن آن باشد که بر ماضی سوگند خورد به دروغ بقصد، چنان که گوید: و الله لقد کان کذا، و دروغ باشد از حرج و اثم خالی نبود و بر او کفّارت نباشد و ابو حنیفه گفت:

سوگند لغو «۳» آن باشد که بر ماضی سوگند خورد بحسب ظنّ خود چون پیدا شود که بخلاف آن است بر او کفّارت نبود اگر بر محالی سوگند خورد که مقدور او نبود کفّارت لازم نیاید او را و مذهب «۴» ابو حنیفه «۵» و شافعی آن است که در حال حانت شود «۶» و کفّارتش لازم آید اگر گوید او جهود است یا ترساست یا از خدا بیزار است و مانند این اگر فلان کار نکنم و نکند این سوگند نباشد و به مخالفتش حانت نشود و کفّارت واجب نبود بر او، و این مذهب مالک است و شافعی و اوزاعی و لیث بن سعد و ثوری

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). معج، مت، وز، لت، مر + او.

(۳). معج، مت، وز، لت: لغو سوگند.

(۴). معج، مت: مذاهب.

(۵). لت: او.

(۶). معج، مت، وز: نشود.

ص: ۱۲۶

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: چون خلاف کند حانت شود و بر او کفّارت سوگند بود چون سوگند خورد که قبیح نکند «۱» و واجب نکند واجب آن باشد که قبیح نکند و واجب به جای آرد و بر او کفّاره نباشد، و جمله فقها گفتند: بر او کفّارت باشد سوگندی «۲» که بر ماضی خورد اگر بر نفی بود و اگر بر اثبات اگر عالم بود یا ساهی «۳» اگر راست بود یا دروغ منعقد نشود بر او کفّارت نباشد و همچنین گفت [۳۲- ر] مالک و لیث بن سعد «۴» و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق، و مذهب شافعی آن است که: اگر راست خورد سوگند بر او هیچ نیست و اگر دروغ بود و عالم باشد به آن کفّارت

لازم آید، و این مذهب اوزاعی است و عثمان البتی و قول عطا و حکم است اگر سوگند خورد بر امری مستقبل آنکه خلاف کند آن را کفاره واجب شود بر او بلا خلاف و اگر فراموش کند بر او کفارت نباشد «۵».

و شافعی را در او دو قول است، قوله: [فَكَفَّارَتُهُ] «۶» إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ، ضمیر فی قوله: فَكَفَّارَتُهُ، محتمل است که راجع باشد الی احد ثلاثة اشياء یکی «ما» فی قوله: بما «۷» عَقَدْتُمْ الْأَيْمَانَ، دوم: بِاللَّغْوِ فی قوله:

بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، سهام «۸» راجع باشد با حنث که کلام بر او دلیل می‌کند و قول اوّل درست است و آن قول حسن بصری است و شعبی و ابو مالک، و قوله: إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ، ذکر مردان کرد، در مساکین و اگر چه باتفاق اگر به زنان دهد مجزی باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث، گفت: کفارت آنچه او بسته باشد از سوگند آن بود که ده درویش را به عدد طعام دهد به قدر کفایت سیری ایشان. و اصحاب ما آن را حدی نهادند به دو مدّ یا یک مدّ بقدر طاقت و مکنت، اما هر یکی را این قدر بدهد و اما مثل این طعام حاضر کند و آن دو رطل و ربعی باشد هر یکی را. اگر دو مدّ دهد «۹»

(۱). مج، مت، وز، مر: کند.

(۲). مج، مت، وز، مر: سوگند.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: ناسی.

(۴). مج، لت، مر: لیث سعد، مت: لیث و سعد.

(۵). مج، مت، وز+ بر او.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و قرآن مجید افزوده شد.

(۸). آف: سیوم.

(۹). مج، مت، وز، لت: بدهد.

ص: ۱۲۷

ضعف این حاضر کند و ده درویش را بیارد تا بخورند و روا نباشد که نصیب ده کس از این مقدار که گفتیم به کمتر از ده کس دهد بنزدیک ما و فقها خلاف کردند و اگر طعام ندارد بها بدهد روا باشد لما جاء فی الاخبار.

و شافعی گفت: هر درویشی را مدّی دهد به مدّ پیغامبر - صلی الله علیه و آله - و آن یک رطل باشد و ثلث و این قول زید ثابت است، و عبد الله عباس و عبد الله عمر و سعید بن المسيّب و القاسم و سالم و سلیمان بن یسار و عطا و حسن بصری «۱» تمسک کردند در این باب به خبر ابو هریره که روایت کرد که «۲» مردی بنزدیک رسول آمد - علیه السلام - و گفت: یا رسول الله! من در روز ماه رمضان با حلال خود خلوت کردم «۳»، گفت برو برده‌ای آزاد کن، گفت: ندارم، گفت: برو دو ماه پیوسته روزه دار، گفت: نتوانم، گفت: شصت درویش را طعام ده. گفت از کجا آرم؟

رسول - علیه السلام - بفرمود تا پانزده صاع خرما بیاورند «۴» و به او داد، گفت: این به شصت درویش ده. گفت: و الله که در همه مدینه از ما درویشتر کس را نمی‌دانم.

گفت: برو و بر اهل خود نفقه کن و دگر مانند این «۵» مکن. گفتند: جای حجّت در خبر آن است که پانزده «۶» صاع چون بر شصت درویش قسمت کنی هر یکی را مدّی رسد برای آن که صاعی چار مدّ باشد.

و ابو حنیفه گفت: اگر گندم خواهد دادن نیم صاع دهد و آن دو مدّ باشد و اگر جو و خرما و میویز «۷» خواهد دادن یک صاع کمتر نشاید «۸» و این قول عمر است و عبد الله «۹» پسرش، و شعبی و نخعی و سعید جبیر و مجاهد و حکم «۱۰» و ضحاک «۱۱» تمسک کردند به حدیثی که روایت کردند که: و سقی پیش پیغامبر آوردند او به مردی داد که بر او کفّارتی واجب بود گفت: برو و این به شصت درویش ده، و سقی شصت صاع

(۱). مج، مت، وز+ و.

(۲). مج، مت، وز: او گفت.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: صحبت کردم.

(۴). وز: بیاورند، آج، لب: آوردند.

(۵). مج، مت، وز: آن.

(۶). یازده / پانزده.

(۷). دیگر نسخه بدلها: میویز.

(۸). مج، مت: نباشد.

(۹). مج، مت: عبد الله عباس.

(۱۰). لب: حکیم.

(۱۱). وز+ و.

ص: ۱۲۸

باشد نصیب هر درویشی صاعی و محمد بن الکعب القرظی گفت: این درویش را چندان بدهد که به چاشت و شام بخورند و این یک روایت است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و شریح گفت: باید تا نان خورش با «۱» آن باشد و بنزدیک ما نان خورش سه مرتبه دارد: برترین «۲» آن «۳» نان و گوشت باشد و میانه، نان و خل و زیت، و فروترین آن نان و نمک و بنزدیک شافعی قیمت آن نشاید داد نه در کفارات و نه در زکوات، بل آن جنس باید بعینه و بنزدیک ما و ابو حنیفه روا باشد، و بنزدیک شافعی جز به ده درویش نشاید دادن و بنزدیک ابو حنیفه بر یک درویش تکرار شاید کردن ده بار و بنزدیک ما [۳۲- پ] با وجود ده کس به یک کس نشاید دادن و چون مستحق نباشد به یک کس شاید دادن جمله آن، و بنزدیک شافعی جز به آزادی مسلمان محتاج نشاید دادن، و بنزدیک ابو حنیفه به اهل ذمه شاید دادن، و مذهب ما موافق قول شافعی است در مسلمان «۴». فاما زکات باتفاق جز به مسلمان ظاهر ستر نشاید دادن و جز آن «۵» یک قسمت به مؤلفه قلوبهم دهند.

مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ، از میانه آنچه عادت باشد او را که به نفقه اهل خود کند.

عبد الله عمر و اسود و عبیده و شریح گفتند: مآدوم باید و افضل آن گوشت باشد و خرما و میانه زیت و سمن باشد. و ادون ملح باشد و این موافق مذهب ماست. و بعضی دگر مفسران «۶» تفسیر اوسط بر بهتر دادن من قوله تعالی: أَوْسَطُهُمْ، ای خیرهم و أَعَدَّ لَهُمْ، و قوله: أُمَّةً وَسَطًا، از بهینه آنچه عادت داری که به اهل خود دهی به قوت اگر شما را عادت در سرای نان گندمین باشد جوین به درویش نشاید دادن در کفاره.

و قولی دگر آن است که: أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ، فی القلّة و الکثرة علی حسب الیسار و العسر. و از صادق - علیه السلام - روایت کردند که او خواند: اهالیکم.

قوله: أَوْ كَسَوْتُهُمْ قراءت عامه قراء کسر «کاف» است، و ابو عبد الرحمن السلمی خواند:

(۱). مج، مت، وز: به.

(۲). مج، مت، وز: برتر.

(۳). مج، مت: آنان.

(۴). وز: مسلمانی.

(۵). مج، مت، وز+ یک.

(۶). لت: آن.

ص: ۱۲۹

«کسوت» به ضمّ «کاف» و هما لغتان، کالاسوة و الالاسوة و الرشوة و الرشوة و سعید جبیر خواند او کاسوتهم یعنی کسوة اهلک علما در «کسوت» خلاف کردند که مجزی باشد در کفّاره. بعضی گفتند: یک جامه از آنچه نام کسوت بر آن افتد از پرهن «۱» یا ایزار پایا «۲» یا رداء «۳» یا گلیم یا دستار و این قول عبد الله عباس است و حسن و حکم و مجاهد و عطا، و روایت کردند از باقر- علیه السلام- و این مذهب شافعی است، و بعضی دگر گفتند: جامه تمام باید که اندامش باز پوشد از پراهن و ایزار «۴» پای و این مذهب ابو حنیفه است و گفت عمامه در این معنی نیاید «۵»، و مذهب نخعی هم این است و سعید بن المسيّب هم این گفت، و مذهب ما آن است که: با تمکین دو جامه باید از پراهن و ایزار و عند عسر و ضیق الید یکی روا باشد. شهر بن حوشب گفت: جامه باید که قیمتش پنج درم باشد **أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**، یا برده آزاد کند نزدیک ما برده باید صحیح، سالم از معایب اگر بزرگ باشد و اگر کوچک اگر مؤمن باشد و اگر کافر روا باشد و مؤمن فاضلتر باشد، و مذهب شافعی آن است که: در هیچ کفّاره و نیز در وصیّت برده آلا مؤمن نباید «۶» و کافر مجزی نباشد، و ابو حنیفه موافقت کرد او را در قتل امّا جز قتل کافر روا داشت. و شافعی تمسّک کرد به خبری که مردی بیامد و گفت: یا رسول الله! اوجبت من کفّارتی بر خود واجب کرده‌ام، یعنی کاری کرده‌ام که کفّاره هم واجب است به آن. رسول- علیه السلام- گفت: برو و برده آزاد کن. برفت و برده عجمی بیاورد، رسول- علیه السلام- او را به اشارت گفت: من ربّک، خدای تو کیست؟ به اشارتی که او بشناخت که او چه می‌گوید «۷»، او اشارت کرد با انگشت که یکی است، گفت: من کیستم؟ اشارت به آسمان کرد که یعنی رسول خدایی، رسول- علیه السلام- گفت: آزادش کن که مؤمن است.

و نیز روایت کرد که: زنی بیامد، گفت: یا رسول الله مادرم وصایت کرده است که برده‌ای آزاد کن برای من و من کنیزکی نوبی «۸» دارم، روا باشد که آزاد کنم؟

(۱). لت: پیراهن.

(۲). مج، مت، وز، لت: پای.

(۳). آج، لب: پرده.

(۴). وز، بم، آف: ازار.

(۵). آج، لب: نباید.

(۶). آج، لب: نیاید.

(۷). مج، مت، وز: می گفت.

(۸). لب: ذمی.

ص: ۱۳۰

رسول - علیه السلام - گفت: بیارش، زن او را پیش رسول آورد، رسول گفت او را:

خدای تو کیست؟ گفت: خدای جهانیان. گفت: من کیستم. گفت: تو رسول خدایی، رسول - علیه السلام - گفت:

اعتقیها فانها مؤمنة

، آزادش کن که مؤمنه است. و مکلف «۱» مخیر است در این سه چیز برای او که «۲» «او» در خبر شک را باشد و در امر تخییر را، بقول «۳»: خذ هذا او ذاک و اضرب زیدا او عمرا، مأمور مخیر باشد از میان هر دو و از دوگانه هر کدام که بستاند یا بزند امتثال کرده باشد پس از آن «۴» ترتیب است که: **فَمَنْ لَمْ [۳۳- ر] یَجِدْ**، هر که نیابد. فقها خلاف کردند در صفت آن کس که نیابد تا او را روزه داشتن روا باشد.

ابو حنیفه گفت: چون دویست درم دارد یا بیست دینار که نصاب اول زکات باشد او را روزه نشاید داشتن که او واجد است اگر یسار او کم از او «۵» باشد روزه اش روا باشد داشتن.

شافعی گفت: چون قوت آن روز و آن شب دارد برای خود و برای عیالش و چندانی «۶» زیاده باشد که طعام «۷» ده درویش بود او را روزه نشاید داشتن و اگر کم از این باشد روزه دارد.

و بعضی فقها گفتند: چون چندانی دارد که با آن اطعام «۸» تواند کردن «۹» او را روزه نشاید داشتن، و مذهب ما به مذهب شافعی نزدیک است و روزه بنزدیک ما این سه روز متتابع پیایی باید و جز چنین نشاید.

و شافعی را دو قول است: یکی آن که پراکنده شاید و یکی آن که نشاید و این قول دوم مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و ثوری و مزنی.

و در قراءت عبد الله مسعود و ابی کعب آن است که: **ثلاثة ایام متتابعات است**، و این قول عبد الله عباس است و قتاده. و کفاره بنزدیک ما پیش از حنث نشاید و اگر

(۱). لب: تکلف.

(۲). آج، لب، آف: آن که.

(۳). لت: تقول.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: واجد.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: آن.

(۶). مج، مت، وز: چندان.

(۷). لت، مر: اطعام.

(۸). مج، مت، آف، لت: اطعام.

(۹). لت: تواند دادن.

ص: ۱۳۱

کند مجزی نباشد بعد الحنث با سر باید گرفتن، و بنزدیک شافعی پیش از حنث روا باشد الا روزه که آن از عبادت ابدان است و این قول عمر است و عبد الله عمر و عایشه و عبد الله عباس و حسن بصری و ابن سیرین، و مذهب مالک و اوزاعی است و لیث و سعد و احمد و اسحاق، و مالک گفت: بتقدیم الصیام علی الحنث روا باشد.

و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: کفاره را سبب و جوب، حنث است تا حنث نباشد واجب نبود و فرق نکرد بین المال و النفس، و در زکات رواست که پیش از آن که واجب شود بدهند و در کفاره روا نیست، و مالک در زکات روا نداشت. و در کفاره روا داشت اعنی تقدیم و شافعی در هر دو تقدیم روا داشت و بنزدیک ما در هیچ دو تقدیم روا نباشد.

اکنون بدان که بنزدیک ما کفارات ثلث هر سه «۱» واجب است بر تخییر بر سبیل بدل و بنزدیک فقها واجب یکی است نا معین و دلیل بر این آن است که شرایع تابع مصلحت است و چنان که ممتنع نیست که مصلحت مکلف در امری معین باشد ممتنع نیست که مصلحت او در اموری باشد متساوی در باب صلاح که یقوم کل واحد منها «۲» مقام «۳» الاخر. دلیل دیگر بر این آن است که: به اتفاق، مکلف از این سه هر کدام که بکند حکم حنث از او برخیزد و هر سه در این حکم متساوی اند به اجماع محال باشد گفتن که با این قضیه واجب یکی است و این مناقضه باشد چه محال است که صفت فعل مختلف باشد و احکام یکی دلیل دیگر بر این آن است که اگر واجب یکی بودی بایستی که مکلف را طریق بودی به تمییز واجب از ناواجب از این سه گانه.

اگر گویند: به این چه حاجت است که مکلف از این سه گانه هر چه کند واجب کرده باشد؟ گوئیم: این تصریح است به آن که هر سه واجب است. دلیل دیگر آن است که: اگر «۴» چنین بودی صحیح بودی «۵» گفتن که مکلف را نیست «۶» که از

(۱). آج، لب + كفارت.

(۲). اساس: منه، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۴). میج، مت، وز، لت + نه.

(۵). میج، مت، وز، لت: نبودی.

(۶). میج، مت، وز، لت: هست.

ص: ۱۳۲

این سه آن کند که خود خواهد، با جماع چنین است که او مخیر است بینها.

بدان که سوگند بر سه ضرب است: یکی آن که عقدش طاعت باشد و حلّش معصیت چنان که سوگند خورد که خمر نخورد و معصیت نکند و نماز کند و طاعت کند اگر خلاف کند حانث شود کفارتش لازم آید بلا خلاف. دوم «۱»: عقدش معصیت باشد و حلّش طاعت، چنان که گوید: و الله که نماز نکنم و روزه ندارم و خمر خورم و معصیت کنم چون خلاف کند کفاره واجب نباید بنزدیک ما برای آن که حنث واجب است «۲» این جا، و بنزدیک فقها کفاره واجب بود. و قسم سهام «۳» آن است که: عقدش مباح باشد و حلّش مباح چنان که گوید: و الله «۴» این جامه در نپوشم [۳۳- پ]، و این طعام نخورم، اگر خلاف کند کفارتش واجب بود بلا خلاف بین الفقهاء. و بنزدیک ما نگاه کند اگر صلاح در آن باشد دینا او دنیا که خلاف کند و لا کفارة علیه، اما چون گوید: إن فعلت کذا فلله علیّ کذا، اگر فلان خیر کنم خدای را بر من حجّ است یا روزه یا صد دینار یا مانند آن، چون آن کار بکند او را آن لازم باشد که گفته باشد. و بنزدیک بیشتر فقها بر او کفاره سوگند باشد، و بنزدیک ما این سوگند نیست، بل نذر است به «۵» آن، وفا باید کردن، لقوله تعالی: **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**.

ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيْمَانِكُمْ، «ذلک» اشارت است الی کلّ واحد من الاربع، گفت: این کفاره «۷» سوگندتان باشد. **إِذَا حَلَفْتُمْ**، چون سوگند خوری. در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن است که: **إِذَا حَلَفْتُمْ فَحَنَّتُمْ**، و چنان که گفت: **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ**، «۸» و المعنی فحلق «۹» علیه فدیة.

وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ، و سوگندتان نگاه داری «۱۰» و بگزار سوگند مخورید «۱۱». یک معنی این است که سوگند نگاه داری به آن که نخوری. قولی دیگر آن است که:

(۱). مج، مت، وز، لت + آن که.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: واجب است.

(۳). اساس: سه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مج، مت، وز، لت + که.

(۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱.

(۷). دیگر نسخه بدلها، کفارت.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۹). مج، مت، وز، آج، فعلیه.

(۱۰). آج، لب: داری / دارید.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: مخوری.

ص: ۱۳۳

چون سوگند خورده باشی سوگند نگاه داری از حنث [و این قول اولیتر است برای آن که سوگند خوردن مباح است الا در معصیت و آنچه حرام است حنث است، و این دلیل است بر آن که سوگند بر معصیت نیوفتد برای آن که چون معنی آن باشد که سوگند نگاه دارند از حنث] «۱» و از آن که دروغ شود اگر سوگند معصیت منعقد بودی این امر بودی به اصرار بر معصیت، **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ**، چنین بیان کند خدا آیات خود که کرد و دیدی برای شما تا همانا شاکر باشی این نعمت «۲» را که از جمله نعمتهای دینی است.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ** - الآیة، آنچه «۳» تفسیر خمر و میسر بایست «۴» گفتن در سوره البقره باستقصا برفت و این جا خبری چند بگویم «۵». که در وعید و مذمت خمر و شاربان آن آمده است - و اگر چه این جا نیز از این معنی گفته‌ایم: عثمان عفان «۶» روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت:

انَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ الْخَمْرَ وَالْإِيمَانَ فِي جَوْفِ امْرَأٍ أَبَدًا

گفت: خدای تعالی جمع نکند ایمان و خمر در دل هیچ کس و معنی آن است که حکم نکند به ایمان هیچ شارب خمر چون خمر خورد و مستحل باشد آن را، و این است تأویل هر خبر که آید متضمن آن که حکم شارب خمر چون حکم کافر کرده است، چنان که فرمود - علیه السلام:

شارب الخمر كعابد الوثن و مدمن الخمر كعابد الوثن

یعنی اذا شربها مستحلاً لها. و استحلال خمر و هر محرّمی شرعی که باشد کفر است به اتفاق، و در این خبر تأویل دگر روا باشد که گفت: شارب خمر چون بت پرست «۷» است، یعنی عقاب او بشدّت و سختی چون عقاب وثن باش تشبیه از این «۸» وجه [باشد نه از وجه] «۹» دوم «۱۰»، و نیز روا بود که تشبیه از آن وجه باشد که از او تبرّاً «۱۱» باید کردن [و با او مصافات و مخالفت و

(۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۲). مج، مت: نعمتها.

(۳). مج، مت، وز، آج، آف + در.

(۴). مج، مت، لت، مر: باید.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: بگوئیم.

(۶). اساس + رضی الله عنه، آج، لب + امیر المؤمنین.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). مت، وز + از آن.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها: دوام، با توجه به آف تصحیح شد.

(۱۱). اساس: تبر، با توجه به مج تصحیح شد.

مخالفت نباید کردن و از او هجران و کرانه باید گرفتن چنان که از عابد و ثن و واجب نباشد در دو چیز [«۱» که یکی را به یکی تشبیه کنند که آن تشبیه از همه وجه باشد، بل از یک وجه روا باشد، نبینی که گوید: فلان کالأسد و کالبحر و کالبدر، و محال است [گفتن که این تشبیهات هست اَلّا من وجه واحد، یکی از شجاعت و یکی از سخاوت و یکی از جمال، و از این گذشته محال است] [«۲» که گویند «۳»، همه چیز مشبّه با مشبّه به ماند. دگر آن که: بنزدیک ما عبادت و ثن کفر نیست، علامت کفر است، چه کفر از افعال قلوب باشد و افعال جوارح هیچ کفر نباشد. و روا بود که شرب خمر از بعضی مردمان در بعضی اوقات چنان افتد که علامت کفر باشد تا خبر بر ظاهر خود بود- و اللّٰه اعلم.

و عبد اللّٰه عمر روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در دنیا خمر خورد، [و توبه نکند از آن در قیامت از خمر بهشت محروم باشد. عبد اللّٰه عبّاس و ابو هریره روایت کردند که رسول- علیه السّلام- گفت هر که او خمر خورد در دنیا] [«۴» خدای تعالی بفرماید در قیامت تا او را از زهر ماران و گزدمان «۵» شربت دهند که چون بنزدیک دهن برد ناخورده «۶» گوشت رویش در آن جا افتد، و چون خورده باشد همه اعضای او از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش متناثر شود چون مرداری که سالها بر او بر آمده باشد و نتن و گندی از او پدید آمد که اهل جمع به آن رنجور شوند، آنگاه بفرماید تا او را به دوزخ برند الا! و آن کس که خمر خورد و خمر فشارد یا فرماید فشردن «۷» و خمر فروشد و خرد «۸» و بردارد «۹» و آن که «۱۰» به خانه او برند «۱۱»، یا بفروشد «۱۲» و بهای آن خورد در ائمه و بزه و عار آن [۳۴- ر] راستند «۱۳»، و خدای تعالی از [او] روزه و حج و عمره نپذیرد، و اگر بمیرد مصرّ بر آن توبه ناکرده حقّ است بر خدای تعالی که

(۱). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مع، وز، مت، آج، لب+ به.

(۳). مع، آج، لب، بم، آن، آف، مر: کزدمان.

(۴). مر: تا خورد.

(۵-۷). آج، لب: فرماید که فشارند.

(۶-۸). مع، وز، آج، لب، مت، مر: خورد.

(۹). مع، وز، مت، لت، مر: برگیرد.

(۱۰). مع، وز، آج، لب، مت، آن، لت، مر: آنگه.

(۱۱). اساس: براند.

(۱۲). آج، لب، آف: تا بفروشد، وز: یا بفروشند.

(۱۳). مر: برابرنند.

ص: ۱۳۵

به هر شربه «۱» او را شربه‌ای «۲» دهد از صدید دوزخ، الا «۳» و هر «۴» مسکر خمر است و هر خمر حرام است.

و عبد الله عمر گفت: گواهی دهم که شنیدم از رسول - علیه السلام - که می‌گفت:

لعن الله الخمر و شاربها و ساقیها و بايعها و مبتاعها و عاصرها و معتصرها «۵» و حاملها و المحمولة «۶» اليه و آكل ثمنها

، در این خبر ده کس را لعنت کرد خمر را اوّلًا و خورنده‌اش را و آن را که ساقی باشد «۷» و فروشنده را و خرنده را و فشارنده را و آن را که فرماید فشاردن «۸» و آن را که بر گیرد و آن را که به خانه او برند و آن را که بهای او خورد.

و در خبری دیگر آمد: آن را که زرعش کند «۹» برای خمر و آن را که بر خوانی نان خورد با آنان که خمر خواهند خوردند «۱۰».

و رسول - علیه السلام - گفت اجتناب کنید «۱۱» از خمر که «۱۲» کلید همه شرهاست و بدیها و امّ الخبایث است مادر همه پلیدیهاست.

محمد حنفیه روایت کرد از پدرش امیر المؤمنین علی - علیه السلام «۱۳» - که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او خمر خورد پس «۱۴» آن که خدای تعالی حرام کرد آن را بر زبان من چون دختر خواهد به او ندهند و چون حدیث کند راستش ندارند و «۱۵» چون شفاعت کند نپذیرند و او را بر هیچ امانت امین ندارند، و اگر کسی او را امین کند بر امانتی «۱۶» او آن را هلاک کند حقّ است بر خدای تعالی که او را عوض ندهد «۱۷»، و قال بعضهم فی ذمّ الخمر:

(۱). آج، لب، آن، آف: شربت، مر: شربتی.

(۲). بم: شربت، مر: شربتی.

(۳). بم، آف: آلا.

(۴). اساس، بم، آن+ که، و ظاهرا زاید می‌نماید.

(۵). بم، آن: معصرها.

(٦). آج، لب، مر: و المحمول.

(٧). مج، وز، مت، مت+ و خمر به خورنده دهد.

(٨). آج، لب، لت: فشردن.

(٩). مج، مت، وز، آج، لب، مر: غرس کند.

(١٠). مج، مت، وز، مر: خوردن.

(١١). مج، مت، وز: کنی / کنید.

(١٢). مج، مت، وز، لت، مر+ آن.

(١٣). لت: روایت کند.

(١٤). مج، مت، وز، لت، مر+ از.

(١٥). لت+ فرمان نشنوند.

(١٦). آج، لب، لت، مر: امانت.

(١٧). مج، مت، وز: بدهد.

ص: ١٣٦

و صرت حلیفا لمن عابه

ترکت التبیذ لاهل التبیذ

و یفتح للشرا ابوابه

شرا با یدنس عرض الفتی

قوله: **إِنَّمَا الْخَمْرُ**، بیان کردیم که اصل خمر ستر و پوشیدن باشد «۱» و برای آن خمر خوانند آن را که با خمر، عقل مخامره و مخالطه کند باز پوشد آن را، و دخل فی خمار النَّاسِ اذا دخل فی سوادهم و خمیر گویند این عجین را که باز پوشد «۲» تا بر آید، و خامره الحزن اذا خالطه مستترا فی قلبه، و الخمار المقنعة، و الخمار ما يأخذ من الصّداع عقیب الخمر، و بر این قیاس هر چه مستی کند از هر نوع که باشد آن را خمر خوانند و در تحت نهی آید.

وَالْمَبْسُرُ، نامی باشد جامع «۳» جمله انواع قمار را و آن را که در قمار شود [او را یسر خوانند و آن که در قمار نشود او را برم خوانند و باقر علیه السلام گفت همه انواع قمار در این «۴» شود] «۵» تا بازی کردن کودکان به جوز و کعب و نرد و شطرنج «۶» همه در این شود و اشتقاق او از تیسیر کار جزور باشد به اجتماع ایشان بر قمار بر او، «و الیسر، آسانی باشد و «عسر» دشواری، و «یسار» دست فراخی باشد [و یسار دست چپ باشد] برای آن که چون به او استعانت کنند در کاری کار برآید و خوار شود، و ذهب یسرة خلاف یمنة «۷».

و أنصاب، جمع نصب باشد و آن بتان باشند که آن «۸» را نصب کنند برای عبادت، و «نصب» رنج باشد و «نصاب» دسته کارد بود و نصب عداوت اظهار او باشد، قال الاعشی:

و «۹» **ذَا النَّصْبِ الْمَنْصُوبِ لَا تَنْسَكُنَّ** و **لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ وَاللَّهُ فَاعْبُدَا**

وَالْأَزْلَامُ، تیرهایی باشد که ایشان قمار بازند به آن واحدش زلم

(۱). آج، لب: بود.

(۲). آج، لب+ که.

(۳). آج، لب+ با.

(۴). آج، لب+ او.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). وز: شرنج.

(۷). بم، آف: ثمنه.

(۸). مج، مت، وز، لت: ایشان.

(۹). بم، آف، آن: اذا.

ص: ۱۳۷

[و زلم] «۱»، باشد و نیز قرعه را که بگردانند بر او نوشته: «افعل و لا تفعل»، آن را نیز ازلام خوانند اصمعی گفت: ایشان اشتری بکشتندی و آن را بر بیست و هشت قسمت «۲» کردند ابو عمرو «۳» گفت: برده «۴» [قسمت] «۵» و ابو عبیده گفت: علم به عدد «۶» آن حاصل نیست و آن ده تیر باشد، هفت را نصیب باشد و آن «فذّ» است و «توام» و «رقیب» و «حلس» و «نافس «۷»» و «مسبل» «۸» و «معلی» و آن سه که آن را نصیب نباشد، «سفیح «۹»» و «منیح و وغد است».

رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، پلیدی است از کار شیطان، و رجس و نجس، و رجز به معنی پلیدی باشد، و رجز به معنی عذاب آمد «۱۰» فی قوله: لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ اِی الْعِقَابِ «۱۱» و به معنی بتان آمد فی قوله: وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ، و رجس به معنی بتان آمد فی قوله: فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ «۱۲»، و الرَّجْسِ [۳۴- پ] صوت الرَّعْدِ و سحاب را رَجَّاس «۱۳» گویند «۱۴»:

و کَلِّهْم جَاسِ «۱۵» یسوق الرَّجَّاسَا

و قوله: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، این جمله از کار شیطان است با آن که این اجسام است و شیطان بر او قادر نباشد برای آن که مراد آن است تعاطی آن و استعمال آن «۱۶» به کار داشتن عمل «۱۷» شیطان است، و این را دو معنی باشد: یکی آن که از جمله آن که شیطان کند و بر کار دارد و آن که این کارها کند اقتدا به شیطان کرده باشد، یکی آن که به اغراء و اغواء و تزیین و امر شیطان باشد. فَاجْتَنِبُوهُ، آنگه امر کرد مکلفان را به

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۲). مج، مت، وز، لت: بکردندی.

(۳). آج، لب، بم، آف: عمر.

(۴). اساس: برده‌ای، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد، آج، لب، لت + کردند.

(۶). اساس: بعد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). معج، مت، وز: ناقص.

(۸). معج، مت، وز: مسئل.

(۹). معج، مت، وز: شفیح.

(۱۰). معج، مت، وز: آید، آف، آن: باشد.

(۱۱). معج، مت، وز، لت، مر: العذاب.

(۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

(۱۳). اساس: ارجاس، با توجه به معج تصحیح شد.

(۱۴). معج، مت، وز، مر + قال الشاعر، شعر.

(۱۵). لسان العرب ج ۶ / ۹۵: رجّاس.

(۱۶). معج، مت، وز، آج، لب، لت، مر + و.

(۱۷). وز: عقل.

ص: ۱۳۸

اجتناب او و احتراز او یعنی از او دور شوید و در جانبی باشی از او، **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**، تا فلاح و ظفر یابید «۱» به ثواب خدای تعالی چون برای خدای اجتناب کنید «۲».

و در آیت چهار دلیل است بر تحریم خمر و این چیزها یکی قوله: **رَجِسٌ**، پلیدی است و پلیدی و نجاست به اتفاق حرام است. دگر: **مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**، کار شیطان و اقتدا به شیطان و متابعت فرمان او حرام است. دگر: **فَاجْتَنِبُوهُ**، امر است به اجتناب و احتراز و امر از خدای تعالی بر سبیل وجوب باشد و از رسول - علیه السلام - چون مطلق باشد مگر که قرینه یا دلیلی بود یا برای دلیل حملش بر ندب کنند، دگر آن که: **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**، و معنی آن که لکی تفلحوا، تا فلاح و ظفر و قوت «۳» یابید به ثواب خدای و این معلق بکرد به اجتناب این چیزها.

قوله: **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ**، آنگه حق تعالی آنچه قصد و مراد شیطان است در اغراء و اغواء مردم به این چیزها، گفت: شیطان می‌خواهد که از میان شما دشمنی انگیزد و کینه نهد در خمر و قمار برای آن که همه آفت و شرّ در «۴» هر دو «۵» بسته است از عریده و معادات و دشمنی و خصومات و کینه کاری «۶» برای آن که در تعاطی خمر عقل زایل شود و همه آفات و فساد از زوال عقل تولّد کند. از این جا گفت - علیه السّلام:

الخمر جماع الاثم و الخمر امّ الخبائث.

و در «میسر» که قمار باشد خصومات و منازعات و حقد مقمور بر قمار چنان که معلوم و معهود است.

در سبب نزول آیت دو قول گفتند: یکی آن که سعد ابو وقاص با مردی انصاری خمر خوردند «۷» آنگه عریده افتاد ایشان را پیش از تحریم خمر. انصاری استخوان «۸» زبر «۹»

(۱). مج، مت: ظفر یافتی.

(۲). مج، مت، وز: کنی / کنید.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: فوز.

(۴). مر: بر.

(۵). مج، مت، وز: این، مر: بر این دو چیز.

(۶). مج، وز، مت: کینه خدای.

(۷). مت: خوردندی.

(۸). مج، مت، وز، مر+ از آن.

(۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، بجز مر که «زیر» خوانده می‌شود و این ضبط نزدیک است به اصل عربی روایت در مجمع البیان (۳/ ۲۴۰) که: فاخذ الانصاری لحي جمل [استخوان زنج شتر]. بنابر این منظور استخوان فک (بالا یا پایین) است، نه چنان که مرحوم دهخدا (حرف ز کلمه «زیر») به کسر «ز» خوانده است در مقابل درشت. در عربی کلمه «زفر» نیز به همین معنی است که احتمال دارد ضبط متن تحریفی از این کلمه باشد.

گوسفند بر سعد ابو وقاص زد و سر و روی او بشکست خدای تعالی این آیت فرستاد:

[قول دگر آن است که چون خدای تعالی در باب خمر این آیت فرستاد] «۱»: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ «۲»- الاية، جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی هنوز می‌خوردند «۳». چون آیت آمد که لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى، عند آن که بعضی صحابه چون خمر خورده بودند نماز کردند و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۴» برخواند و به جای لا أَعْبُدُ، اعبد برخواند، خدای تعالی این آیت فرستاد، مردم عند نماز کردن اجتناب می‌کردند. عمر خطاب گفت: بار خدایا! آنچه مراد توست در خمر و میسر با ما نمای «۵». خدای تعالی این آیت فرستاد و تحریم کلی را بیان فرمود، قوله: وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، و باز دارد شما را از یاد کرد «۶» خدا و نماز، چه با شرب خمر و اشتغال به قمار نماز و ذکر خدای «۷» راست نیاید. آنکه گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ، شما باز خواهید ایستادن «۸» صورت استفهام است و مراد تهدید و وعید، گفت: شما بر آن هستی که از این کار باز استید «۹»، و آلا با شما آن کند که مستحق آن باشید از زجر و حدّ و تأدیب و عقوبت قیامت. [۳۵- ر].

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار «۱۰» و ناپیوستی «۱۱» که در شرع بر ایشان حرام است. ایشان را فرمود تا در آن و جز آن طاعت خدا دارند و طاعت رسول. و غرض در جمع کردن «۱۲» طاعت خدا و طاعت رسول آن است تا بدانند که طاعت رسول در باب و جوب حکم طاعت خدا دارد، چه «۱۳» معنی طاعت رسول طاعت خدا باشد که رسول- علیه السلام- از خود نگوید، آنچه گوید. و

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن: افتادگی دارد، از میج آورده شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹.

(۳). میج، مت، وز: می‌خورند.

(۴). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

(۵). وز: نمایی.

(۶). میج، مت، وز، لت، مر: ذکر.

(۷). وز: خدایی.

(۸). وز، لت: استادان.

(۹). میج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: ایستد.

(۱۰). مج، مت، وز: قمر.

(۱۱). کذا در اساس و بم، مج: ناشاستی، دیگر نسخه بدلها: ناشایستی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر+ میان.

(۱۳). مج، مت، وز، لت، مر+ به.

ص: ۱۴۰

طاعت امتثال امر به اراده «۱» باشد. **وَ اخذروا،** و حذر کنید. و «حذر» امتناع باشد از چیزی با قدرت بر آن از برای خوف ضرر، یعنی اوامر را امتثال کنید و از منهیات حذر کنید. **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ،** اگر نکنی و نافرمانی کنی و پشت بر اوامر او کنی و روی در گردانی از فرمان او، بر رسول من بیشتر از بلاغی «۲» نباشد، که بگویند و برسانند و اعلام کند از ثواب و عقاب به دست او چیزی نیست، آن به امر من است و به حکم من است. من جزا دهم آن «۳» را که از اوامر «۴» من اعراض کند.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ، بعضی مفسران گفتند از عبد الله عباس و انس «۵» مالک و براء بن عازب و مجاهد و قتاده و ضحاک سبب نزول آیت آن «۶» بود که چون تحریم خمر فرود آمد جماعتی «۷» صحابه گفتند: احوال برادران ما که پیش از این «۸» رفتند و ایشان بر خمر خوردن بودند چه باشد؟ خدای تعالی آیت فرستاد و بیان کرد که آنان که تعاطی خمر کرده باشند پیش از تحریم آن بر ایشان حرجی و جناحی نیست، **إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا،** هر گاه که متقی باشند و از محرّمات اجتناب کرده باشند و ایمان داشته باشند و عمل صالح کرده.

اگر گویند: چرا تکرار کرد ذکر اتقا در آیت «۹»؟ گوییم از این چند جواب است: یکی آن که مراد و فایده مختلف است برای آن تکرار کرد مراد به اول اتقاء معاصی است [و به دوم استمرار و استدامت بر آن و به سهام اتقاء مظالم العباد. این قول ابو علی است. گفت: نبینی که در اتقاء سهام که متعلق است] «۱۰» به معصیتی متعدی شرطی کرد از طاعتی عطف بر آن فی قوله: **وَ أَحْسَنُوا،** و این تعلیل چیزی نیست برای آن که واجب نبود که حکم معطوف در جمیع احکام حکم معطوف علیه باشد تا در لزوم و تعدی متساوی باشند تا اگر کسی گوید: قام زید [و] «۱۱» ضرب غلامه

(۱). مج، مت، مر: یا ارادت، وز، لت: با ارادت.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر+ مبین.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: آنان.

(۴). آف: امر.

(۵). مع، مت + و.

(۶). مع، مت: این.

(۷). آج، لب، لت + از.

(۸). آج: ازین پیش.

(۹). مع، مت، وز، لت + سه بار.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مع افزوده شد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۴۱

خطا باشد یا «۱» مستقیم نبود، بل این معنی در باب عطف معتبر نیست که عطف لازم بر متعدی و متعدی بر لازم می‌کنند، دگر آن که احسان هم لازم باشد و هم متعدی، نبینی آن را که او فعلی «۲» لازم بکند نکو باشد که او را گویند احسنت و اجملت ای اتیت بهذا الفعل حسنا جمیلا و وجهی دگر در حسن تکرار آن است که روا بود که مراد به اتقاء اول اتقاء باشد از معاصی که در گذشته روزگار کرده باشند. نبینی که قولی آن است که سبب نزول آیت حدیث گذشتگان بود که خمر خورده بودند پیش تحریم او و به دوم، مراد اتقاء معاصی باشد در حال و به سهام «۳» مراد استقبال باشد.

و وجهی دگر آن است که: روا بود که مراد به اتقاء اول اتقاء مقبّحات عقلی باشد و به دوم اتقاء مقبّحات شرعی و به سهام «۴» اتقاء مقبّحات متعدی از عقلی و شرعی.

اگر گویند: چه فایده «۵» است در اشتراط نفی جناح در آنچه ایشان خوردند به ایمان و عمل صالح چون مراد به اتقاء اجتناب قبایح باشد و مکلف اجتناب کند بر او حرج و جناح نباشد سواء اگر مؤمن بود و اگر کافر پس چنان می‌نماید که این شرط لغو است؟ گوئیم، از این دو جواب است: یکی آن که در کلام اضمار چیزی کنند که در ظاهر نیست، و گویند تقدیر آن است که: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا وَ فِي غَيْرِهِ إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، یا «۶» معنی [۳۵- پ] آیت آن بود که هر کس که مؤمن باشد و عمل صالح کند بر او حرجی و جناحی نباشد در آنچه خورد و جز آن یا نفی جناح عام باشد بر جمله، چه اگر این تقدیر «۷» نکنند روا بود که از این وجه بر او جناح نباشد از وجهی دگر بر او جناح باشد از اخلال واجبی و تضييع فرضی. و وجه دوم آن بود که اتقاء و ایمان و عمل صالح [اگر چه شرط است به ظاهر گوئیم نه شرط حقیقی است و لکن عطف کرد آن را بر شرط با حکم او اعنی ایمان و عمل صالح] «۸» در باب وجوب و لزوم و

(۱). بم، آف، تا.

(۲). مج، مت: فعل.

(۳-۴). بم، آن: سیم: آف: سیوم.

(۵). مج، مت، وز: فایده.

(۶). مج، مت، وز: تا.

(۷). مج، مت: تقریر.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

ص: ۱۴۲

تأکید حکم معطوف علیه باشد از اتقاء محارم و این بر سبیل توسع و مجاز باشد و عدول از ظاهر.

در خبر است که: در عهد عمر خطاب «۱» مردی نام او قدامه بن مظعون خمر خورد و مست در بازار آمد او را بگرفتند و پیش عمر بردند «۲»، او را گفت: چرا خمر خوردی؟

گفت: برای این آیت که خدای گفت: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا - الاية. عمر را شبهت «۳» حاصل شد در حدّ زدن «۴» و حدّ او در توقّف نهاد. امیر المؤمنین علی را از «۵» حال خبر دادند «۶» به مسجد آمد و عمر را گفت: چرا قدامه مظعون را حد نزدی؟ گفت: او آیتی از قرآن آورد و این آیه برخواند.

امیر المؤمنین «۷» گفت: او را پیش من آرید. قدامه را گفتند: همی چرا خمر خوردی؟

گفت: ندانستم که حرام است، این آیت نیارست خواندن. علی «۸» گفت این را بگردانید «۹» بر مهاجر و انصار تا آیت تحریم «۱۰» کس بر این خوانده است! جماعتی آمدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و بسیار شنیده است آیه تحریم خمر گفت: این را ببری «۱۱» و حد زنی «۱۲» و آنکه توبه عرضه کنید بر او از آنچه گفت مرا این خمر خوردن رواست اگر توبه کند رها کنید، و اگر توبه نکند گردنش بزنید که مرتد است. قدامه گفت: توبه کردم، امیر المؤمنین گفت: ندانی که تو اهل این آیت نئی که نه مؤمن هستی و نه متقی نه عامل صالح، آنکه چون خواستند که حدّ زنند او را در کمیّت خلاف افتاد ایشان را هر کسی چیزی بگفت. گفتند رجوع هم به او باید کردن او را گفتند حدّش چند زنیم؟ امیر المؤمنین گفت: هشتاد تازیانه، گفتند:

چرا؟ گفت:

لأنَّ الشَّارِبَ إِذَا شَرِبَ سَكَرَ وَ إِذَا سَكَرَ هَذَى وَ إِذَا هَذَى افْتَرَى وَ حَدَّ الْمُفْتَرَى ثَمَانُونَ جَلْدَةً

برای آن که شارب چون خمر خورد مست شود و چون مست

(۱). اساس + رضی الله عنه.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر + عمر.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: شهتی.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر + او.

(۵). مج، مت، وز، آج، لب، لب، مر + این.

(۶-۷). مج، مت، وز، لت، مر + او.

(۸). بم، آف + علیه السلام.

(۹). وز: بگردانند.

(۱۰). بم، آف + چه.

(۱۱). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: بیرید.

(۱۲). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت، آن: زنید، مر: بزیند.

ص: ۱۴۳

شود هذیان گوید و چون هذیان گوید فریه کند و چون فریه کند حدّ مفتری هشتاد تازیانه بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلِغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ - الْآيَةِ. مفسران گفتند:

آیت در عام الحدیثیه آمد آن سال که رسول - علیه السلام - منع کردند از آن که در مکه شوند خدای تعالی امتحان کرد مؤمنان را به صید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید. ایشان دست کوتاه کردند از آن تا وحش از در

خیمه‌هاشان در می‌شد و ایشان نیارستند دست به یکی باز نهادن. از میان مکه و مدینه می‌رفتند خری «۱» کوهی «۲» پیش آمد، مردی نام او ابو الیسر بن عمرو او را به نیزه بزد و بکشت مردم او را ملامت کردند و گفتند: در حال احرام «۳» صید بکشتی؟ او به نزدیک «۴» رسول آمد و این حال بر رأی رسول عرضه کرد خدای تعالی این آیت فرستاد. خدای تعالی به این آیت خطاب کرد با مؤمنان گفت: ای گرویدگان، **لَيَبْلُوكُمُ اللَّهُ**، خدای تعالی شما را ابتلا و آزمایش می‌کند به چیزی از صید. «لام» جواب قسمی مضمراست و بلا و ابتلا و امتحان و اختبار نظایراند «۵»، و بیان کردیم در چند جایگاه «۶» معنی ابتلا از خدای تعالی رمانی گفت: ابتلا اظهار حال باطن باشد و بلا هم نعمت باشد و هم محنت و ابتلا به هر دو باشد بلی کهنگی باشد و قوله: **بَشِيءٌ مِّنَ الصَّيْدِ** [۳۶-ر] برای آن به چیزی از صید گفت و به جمله صید نگفت که صید بر خواست دون صید بحر «۷»، و بعضی دگر گفتند: حال احرام خواست دون حال احلال، و «من» تبیین جنس راست. **تَنَالُهُ** «۸» **أَيْدِيكُمْ**، عبد الله عباس گفت و مجاهد: بچه مرغ خواست و خایه مرغ و صید کوچک که آن را به دست بتوان گرفت «۹»، و **رِمَاحُكُمْ**، و نیزه‌های شما، یعنی صید بزرگ که آن را به نیزه صید کنند، معلوم شده است که وحش حرم از

(۱). لب: خر.

(۲). آج: خرگوشی.

(۳). اساس: حرام.

(۴). آج، لب: پیش.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: است، آج، لب: آمد.

(۶). مج، مت: گاه.

(۷). آف: مجری.

(۸). اساس: تالکم، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مج، مت، وز، لت، مر: بتوان گرفتن، آج، لب: توان گرفت.

ص: ۱۴۴

الهامی که خدای تعالی ایشان داده است با مردم اختلاط کند و نفور نکنند چنان که صید حل بکنند «۱». و این از جمله آیات و بیانات حرم است. حق تعالی به این آیت جمله صید بر را «۲» حرام کرد بر محرم.

قوله **لِيَعْلَمَ اللَّهُ**، چون قدیم تعالی در اول آیت لفظ ابتلا گفت، در عقب او آن گفت که ثمره ابتلا باشد و ثمره ابتلا علم بود، يقال: ابتليت فلانا لأعلمه، چون معامله خدای تعالی در تکلیف معامله آنان است که ابتلا کنند که چیز ندانند آن را ابتلا خوانند و عاقبت آن را علم خوانند بر سبیل توسع و مجاز، و بعضی علما گفتند:

مراد به «علم» رؤیت است، ای لیری الله، چنان که رؤیت به معنی علم استعمال کرده‌اند بسیار جایها، آن جا علم استعمال کرده‌اند به معنی رؤیت، و این وجهی قریب است برای آن که علم شامل باشد معدوم و موجود را و رؤیت جز موجود را نشاید «۳»، یعنی تا کیست که وفا کند به امر او و امتثال کند آن را و از او بترسد در غیب فیما بینه و بینه.

و وجهی دگر گفتند که: مراد آن است تا خدای تعالی ثواب دهد آن را که از او این معنی داند چون از او در وجود آید و این راجع است با معنی جواب دوم که گفتیم. و قوله: **مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ**، یعنی تا کیست که او در خلوت از او بترسد آن جا که مردمان از او غایب باشند، و مثله: **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ** «۴»، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است تا پیدا شود که کیست که در سر و خلوت آن جا که مردم او را نبینند صید نکند. **فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ**، هر که او تعدی کند از حدی «۵» که خدای تعالی او را بداد و مخالفت فرمان خدا کند، و ارتکاب نهی او کند از صید کردن در حال احرام، او را عذابی مؤلم باشد. و روا بود که این عذاب در دنیا بود و روا بود که در آخرت بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ، گفت: ای گرویدگان صید

(۱). بم: حل نکنند.

(۲). لب: راه، آف: خود

(۳). مج، مت، وز، لت: نباشد.

(۴). سوره ق (۵۰) آیه ۳۳.

(۵). اساس: خدای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، بم، آف، لت: حکم.

ص: ۱۴۵

مکنید در آن حال که محرم باشید این نهی که از خدای تعالی بود، دلیل فساد منهی عنه کند از این آیت معلوم می‌شود تحریم صید در حال احرام. و «حرم» جمع حرام باشد، يقال: رجل حرام و امرأة حرام و قوم حرام و حرم، یعنی محرمون «۱» سواء اگر محرم به حج باشد و اگر به عمره این قولی است، قولی دیگر آن است که: و انتم فی الحرم و آن را که در حرم شود او را محرم خوانند من قولهم: اعرق و انجد و اغار اذا اتى العراق و نجد او غورا و اتهم اذا اتى تهامة، این قیاسی باشد.

وجه سیوم «۲» آن است که: چون در ماه حرام باشی، و آیت دلیل است بر تحریم قتل صید در حال احرام به حج و عمره و در حرم و این فایده این است، و اما قسمت سیوم «۳» خلاف نیست در آن که مراد نیست در آیت و اگر چه از روی لغت محتمل است.

وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا - الاية، مفسران و فقها خلاف کردند در صفت آن عمد که موجب جزا و کفاره باشد در قتل صید، قومی گفتند: آن باشد که قصد کند به قتل «۴» صیدی و ناسی باشد احرامش را در حال قتل، اما چون قصد کند به قتل صید و او را حرام بر یاد بود او را حکمی نیست در جزا و کفاره و کار او با خداست برای آن که گناه از آن بزرگتر است که آن را کفاره باشد، این قول حسن و مجاهد است بعضی دگر گفتند مراد آن است که: قصد کند به قتل صید و او ذاکر باشد احرامش را [۳۶-پ] حکم کنند بر او به کفارت و نیز اگر خطا کند هم این حکم کنند بر او کفارت باشد و جزاء، و این مذهب شافعی است و بیشتر فقها.

زهري گفت: بر عمد است و سنت بر خطا، عبد الله عباس گفت: اگر بعد صید کند در حال احرام او را گویند هیچ بار این کرده‌ای اگر گوید آری بر او کفاره نباشد برای آن که گناه بر او بزرگ است او از آنان باشد که خدای تعالی از او انتقام کشد چه او عاید است و جزاء عاید این است لقوله: وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، و اگر

(۱). اساس: محرومون، با توجه به میج، وز تصحیح شد.

(۲-۳). میج، مت، وز: سه‌ام، آج، لب، بم، آن، مر: سیم، لت: سوّم.

(۴). اساس، آج، لب، بم: ناشی، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۱۴۶

گوید پیش از این چیزی نکشته‌ام از صید جزاء از او قبول کنند، و قوله: فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ، کوفیان خوانند و یعقوب «فجزاء مثل ما قتل «۱» به رفع [هر دو و باقی قرآء بر اضافت خوانند «۲»]. و ابن عامر و اهل مدینه خوانند «۳»: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامٌ» بر اضافت، و باقی قرآء «كفارة طعام «۴» به رفع «۵» و تنوین و رفع «طعام» بر بدل. و بعضی قرآء خواندند: أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ. أخفش گفت: این قراءت نیک است برای آن که عدل مثل باشد، و «عدلت» «۶» مصدر عدلت الشیء بالشیء اذا قابلته به، و قیل:

العدل ایضا المثل. و قرآء گفت: عدل «۷» الشیء مثله من جنسه و عدل الشیء مثله من قیمته.

آن کس که به رفع خواند، بر تقدیر آن باشد که: فعلیه جزاء مثل ما قتل من النعم. و مثل صفت «۸» است، ای فعلیه جزاء من النعم مماثل للمقتول. و بر این قراءت مثل صفت نکره باشد و مماثلت در خلقت باشد یا در قیمت علی اختلاف الفقهاء فیه.

و بر قراءت آن کس که جرّ خواند باضافه جزاء مثل، مثل صلّه باشد، اعنی زیاده از باب آن که قایل گوید: مثل فلان لا یفعل کذا و مثلک لا یقول کذا و لا یقال لمثلی «۹» کذا، این چو منی و چون تویی نکند، و چون فلانی روا ندارد که این کند و این گوید، یعنی من و تو و فلان، و منه قوله: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ «۱۰»، و قول الشّاعر «۱۱»:

امثلی یاخذ النّکبات عنه

و قال:

و مثلک لا بیکی علی قدر سنّه

(۱). اساس، لت: قتل.

(۲-۳). آج، لب، لت: خواندند.

(۴). وز: کفّارة طعام.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده باشد.

(۶). معج، مت، آج، لب: عدل.

(۷). مت: عدالت.

(۸). معج، وز، لت، آج، لب + آن.

(۹). مت: کمثلی.

(۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

(۱۱). آف: قال.

ص: ۱۴۷

و این را نظایر بسیار است برای آن گفتیم که این لفظ باید تا زیاده بود که معلوم است که بر محرم که صید کشته بود جزای مقتول واجب بود، جزای مثل مقتول نباشد بر او.

خلاف کردند فی قوله: **مِثْلُ مَا قَتَلَ**، در مثل مقتول که این منلیت در شکل است یا در قیمت. عبد الله عباس و حسن و سدی و مجاهد و عطا و ضحاک گفتند:

مراد شبه خلقت و شکل است، چنان که اگر شتر مرغی کشته باشد بر او شتری باشد، و اگر گاوی کوهی کشته باشد بر او گاوی بود، و اگر آهوئی یا خرگوشی کشته باشد بر او گوسفندی «۱» بود، و این قول موافق مذهب ماست. و روایات اصحاب ما بر این است و مذهب شافعی است «۲»، و جماعتی دگر گفتند: صید را قیمت بیاید کردن و به بهای آن هدی خریدن و به خانه خدا «۳» فرستادن، و این مذهب نخعی است.

اکنون اشارت کنیم به طرفی از فقه این باب آنچه مجرد مذهب است «۴» و برای آن که خلاف فقها بسیار است و مطول رها کنیم، چه در اصل مسأله که به آیت تعلق دارد اشارتی برفت. چون محرم شتر مرغی بکشد بر او به کفارت شتری باشد و اگر نیابد شتر «۵» قیمت معلوم کند «۶» و بهای آن به گندم بدهد و بر درویشان صرف کند، هر درویشی را نیم صاع «۷»، اگر بر شصت «۸» بیفزاید یا بکاهد بر او بیش از آن نباشد و اگر وفق شصت «۹» مسکین باشد مراد آن است «۱۰»، اگر نتواند کردن و ندارد از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، شصت «۱۱» روز اگر نتواند هزده روز روزه دارد، و اگر گاوی کوهی یا خری کوهی بصید بگیرد و بکشد بر او گاوی باشد کفارت آن، اگر نیابد قیمت کند و بها «۱۲» به گندم بدهد و به درویشان دهد به سی درویش، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد هم روا بود «۱۳»، چنان که در مسأله اول گفتیم. اگر نیابد و ندارد از هر

(۱). مع، وز، مت، لت: گوسپندی.

(۲). وز، آج، لب: ندارد.

(۳). مع، وز لت، مت: خدای.

(۴). وز: ماست.

(۵). مع، وز، مت، آج، لت + را، آن: شتری.

(۶). مع، وز، مت، آج، لب: کنند.

(۷). وز + یک روز.

(۱۱-۹-۸). مج، وز، لت: شست.

(۱۰). آن+که.

(۱۲). آف، آن+آن.

(۱۳). مج، مت: هم باکی نبود.

ص: ۱۴۸

نیم صاع «۱» روزی روزه دارد سی روز، اگر نتواند نه روز روزه دارد. و هر که او روباهی یا خرگوشی یا آهوپی صید کند و بکشد [۳۷-ر] بر او گوسفندی باشد، اگر نیاید بهای او به قیمت به گندم بدهد و به ده درویش دهد هر درویشی را نیم صاع، اگر بیفزاید روا باشد و اگر بکاهد بر او بیش از آن نیست، و اگر راست باشد فهو المراد. و اگر ندارد، از هر نیم صاع یک روز روزه دارد، و اگر نتواند سه روز روزه دارد. و هر که شهروی «۲» بکشد بر او بره «۳» باشد از شیر باز استاده «۴» و به چرا در آمده، و هر که او موشی دشتی بکشد یا خاربشتی یا سوسماری «۵» بکشد یا چیزی که به این ماند به بزغاله فدیة کند. و هر که بندشکی «۶» یا صعوه‌ای یا چیزی که به شکل آن دارد بکشد مدی از طعام بدهد، و هر که او زنبوری بکشد کفی طعام بدهد. هر که او کبوتری بکشد و او محرم باشد در حل، بر او خونی باشد «۷»، اگر محرم نباشد و لکن در حرم باشد بر او درمی‌باشد، اگر محرم باشد و در حرم بود، بر او خونی باشد و قیمت کبوتر. اگر کبوتر بچه‌ای بکشد و او محرم باشد در حل بر او بره‌ای باشد، و اگر در حرم کشد و محرم نباشد بر او نیم درم بود، و اگر محرم بود و در حرم بر او جزا و قیمت بود.

اگر «۸» خایه کبوتری بشکند محرم در حل درمی «۹» بدهد، و اگر محل باشد در حرم ربعی «۱۰» درمی بدهد و اگر محرم بود در حرم بر او جزا و قیمت بود به یک جا. و این حکم مختلف نشود سواء اگر کبوتر خانگی «۱۱» باشد یا کبوتر حرم، الا آن است که کبوتر حرم به بهای آن علف باید خریدن برای کبوتران حرم «۱۲»، به درویشان نباید «۱۳» دادن، و کبوتر اهلی را بها به درویشان باید دادن.

(۱). آن+را.

(۲). وز: مشهروی.

(۳). وز، آج: بره‌ای.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، لت: ایستاده.

(۵). مج، وز، مت: هلوزکی، لت+ یا هلوزکی.

(۶). آج، آف: گنجشکی.

(۷). آج، لب+ و.

(۸). مت، آج: و اگر.

(۹). مع، مت، وز+ هدی.

(۱۰). مع، مت، وز، لت: ربع.

(۱۱). مع، مت، وز، لت: اهلی.

(۱۲). آج، لب+ و.

(۱۳). اساس، آف: باید، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۱۴۹

و هر که با خود صیدی دارد و در حرم برد، واجب است که رهش کند، و اگر مرغی پر بریده دارد واجب است که نگاه دارد تا پر برآرد «۱» و رهش کند.

و کبوتر حرم نشاید گرفتن و اگر چه در حل باشد. و هر که پری از پرهای کبوتر حرم بکند صدقه بدهد به آن دست که «۲» آن جنایت کرده باشد. و کبوتر حرم از حرم برون «۳» نشاید آوردن، اگر برون آرد با جای باید بردن، اگر بمیرد قیمتش بر او غرامت باشد. هر که در بر کبوتران حرم در بندد تا بمیرند «۴» و در آن جا کبوتر باشند و بچه و خایه اگر محرم باشد از هر کبوتری گوسپندی بکشد و از هر بچه بره و از هر خایه درمی.

و هر که کبوتر حرم را بپراند و برماند از آن جا اگر باز آیند «۵» برای جمله یک گوسپند «۶» لازم باشد او را و اگر باز نیابند از هر یکی گوسپندی بود بر او. و هر که او را راه نماید بر صیدی تا «۷» دیگری او را بگیرد و بکشد بر راه نمایند فدیة باشد، و اگر جماعتی محرم بر صیدی جمع شوند و او را بکشند بر هر یکی فدیة باشد.

و اگر جماعتی گوشت صیدی بخورند و بخورند بر هر یک فدا باشد، و چون دو کس تیر به صید اندازند یکی اصابت کند و یکی خطا کند بر هر یکی فدا باشد، و چون دو کس صیدی را بکشند یکی محرم باشد و یکی نباشد در آن «۸» بر آن که محرم نباشد قیمت بود و بر محرم فدا و قیمت، و آن کس که او در حرم صیدی بکشد و او محل باشد بر او خونی باشد.

و اگر جماعتی آتشی بر افروزند مرغی در آن جا افتد و بسوزد اگر قصد ایشان «۹» آن «۱۰» بود بر هر یکی فدا باشد و اگر قصدشان نبود بر همه یک فدا باشد و در بچه شتر مرغ هم شتری باشد. و اگر کسی خایه شتر مرغ بشکند یا تباه کند اعتبار کنند.

اگر بچه در او بجنبیده باشد از هر خایه بر او شتری جوان باشد و اگر نجنبیده باشد

(۱). وز: بر آورد.

(۲). لت + آن.

(۳). آج، لب، آف، آن، مر: بیرون.

(۴). آج، لب: بمیرد.

(۵). آج، لب + از.

(۶). آج لب: گوسفند.

(۷). مج، مت، وز: یا.

(۸). مج، مت، وز، آج، لب: حرم.

(۹). مج، مت، وز، آف: ایشان.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب + نه آن.

ص: ۱۵۰

شتران فحل را برمادگان افکنند به عدد خایه آن بچه که حاصل آید هدی خانه خدا باشد اگر این ندارد از هر خایه گوسبندی بکشد اگر نتواند ده درویش را طعام دهد، اگر این نیز نتواند سه روز روزه دارد. و هر صید که محرم کند نه در حرم بر او فدا باشد و چون در حرم کند بر او فدا و قیمت باشد.

و اگر محرمی در حرم مرغی را بر زمین زند و بکشد بر او خونی باشد و دو قیمت یکی برای حرمت حرم و یکی برای آن که حقیر داشت آن مرغ را، و او را امام تعزیر و تأدیب کند [۳۷-پ]، و هر چه محرم مکرر کند از صید، اگر بر سبیل نسیان باشد از هر یکی را «۱» کفّارت کند، و اگر قصد کرده باشد به نوبت اوّل کفّارت کند و به دوم نوبت بر او کفّارت نباشد که خدا

از او انتقام کشد لقوله: **وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ** و آنچه لازم بود محرم حج را از جزای صید، به منا باید کشتن، و آنچه در عمره لازم آید بر او در مکه باید کشتن برابر کعبه در جایی که آن را حزوره گویند. و اگر بجز کفارت صید باشد بر او روا باشد که به منا کشد و هدی هم به مکه باید کشتن در حزوره.

و محرم چون صید بکشد و بخورد، بر او دو کفارت باشد: یکی به کشتن و یکی به خوردن «۲». اگر محرم سروهای آهو بشکند بر او نیمه قیمت او باشد، و اگر یکی بشکند ربع قیمت باشد بر او. و اگر هر دو چشمش برکند بر او قیمت آن چیز باشد، و اگر یکی بود نیمه قیمت بود. اگر یک دستش بشکند نیمه قیمت بود بر او، و اگر هر دو دستش «۳» بشکند بر او قیمت تمام بود، و اگر بکشد او را درین میانه - اعنی کشته شود - بر او بیشتر از قیمت نبود. و اگر خایه شب هرود «۴» یا کبک تباہ کند حکم آن است که در شتر مرغ «۵»، جز که این جا گوسپند باشد و آن جا شتر.

و اگر صیدی روی به حرم دارد، محلّی تیر به او اندازد بر او آید و او در حرم رسد آنگه بمیرد، گوشتش حرام باشد و بر او جزا بود. و هر که صیدی را بکشد بنزدیک

(۱). مج، وز، مت: ندارد.

(۲). مج، وز+ و.

(۳). مج، وز، لت: ندارد.

(۴). کذا: در اساس، مج، مت، لت: شبهر، آج، شب آویز، آف: شب پرود، آن: شب هر دو.

(۵). مج، وز، لت، آج، لت+ گفتیم.

ص: ۱۵۱

حرم بر بریدی بر او فدا باشد چون مرد محلّ بود. اگر رنجی رساند چنان که دستی بشکند او را یا سروی صدقه بدهد.

هر که او ملخی بکشد، خرمایی بصدقه بدهد، و اگر ملخ بسیار کشد بر او گوسپندی بود، و اگر در راه او بود بر وجهی که احتراز نتواند کردن، بر او هیچ نباشد.

و هر که زنبوری یا بیشتر «۱» بکشد بخطا، بر او چیزی نبود، و اگر قصد کند صدقه بدهد. و هر چه از موزیات از جمله سیب و هوامّ چون شیر و گری و پلنگ و مار و گزدم «۲» محرم آن را بکشد بر او هیچ نباشد.

و خبری آوردند از عبد الله عمر که رسول - علیه السلام - گفت: محرم «۳» رواست که پنج چیز را بکشد: مار و موش و کلاغ و زغن و سگ گزنده، و بنزدیک ما کلاغ را براند، بنکشد «۴». و آنچه از «۵» موزیات دیگر باشد، چون کبک و پشه و

قمل «۶»، محرم نشاید تا بکشد «۷»، و محلّ را روا باشد. و چون بنده صیدی بکشد «۸» محرم باشد و به فرمان سیدش احرام گرفته بود، فدا بر سید باشد، و همچنین اگر خواجه «۹» فرماید که صید را بکش، فدا هم بر خواجه باشد.

راوی خیر گوید ریّان بن شیبب که: چون مأمون، رضا را - علیه السّلام - زهر داد و مردم او را در زبان گرفتند، خواست تا آن را تلافی کند. کس فرستاد و پسرش ابو جعفر محمد بن علی التّقیّ را از مدینه بیاورد و اکرام کرد و او را به خویشتن نزدیک کرد. چون عقل و فضل و علم و ادب و حکمت و رأی و رزانت و رصانت «۱۰» و شهامت او دید با صغر سنّش، رغبت افتاد او را که دختر به او دهد، در ساز و اهبت «۱۱»

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴ / ۳۳۴): پشه‌ای.

(۲). آج، وز، لب، آف، لت، آن: گزدم.

(۳). مج، وز، آج، لب، لت، آن + را.

(۴). مج، وز: بنه کشد.

(۵). اساس، آف، لت، آن: این، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، آف، آن: کیک و سر اشک و شپش، که بر اساس مرجّح می‌نماید.

(۷). مج، وز، لت + آن را.

(۸). مج، وز، آج، لب، لت + و.

(۹). مج، وز: خواجه‌یش.

(۱۰). مج، وز، مت: صیانت.

(۱۱). مج، وز، لت، مت + آن.

ص: ۱۵۲

گرفتن ایستاد. بنو العباس خبر یافتند «۱»، بیامدند و مجمعی ساختند و باتّفاق پیش مأمون رفتند، او را گفتند: زینهار «۲» یا امیر المؤمنین! شاید که کاری که پدران و اسلاف توبه رنج خود را و اعقاب خود را «۳» کرده‌اند و مرتبه و شرفی که در خانه ما حاصل شده است ضایع کنی و از دست بدهی؟ گفت: آن چیست؟ گفتند: این عزم که کرده‌ای که با پسر رضا پیوندی کنی

«۴»، دختر به او «۵» دهی و ما ایمن نباشیم که این کار با ایشان افتد و از خانه ما بشود، و تو را معلوم است [۳۸-ر] که از میان ما و ایشان و اسلاف ما و ایشان قدیما و حدیثا چه معادات و دشمنیها بوده است، و پدران تو با پدران ایشان چه کرده‌اند از قهر و اذلال و طرد و تبعید و تخویف ایشان، و آن که «۶» یکی را از ایشان تمکین نکردند که در خانه خود ایمن بنشینند «۷» تا او را طمع نیفتد «۸»، و ما تا به امروز در غم و اندیشه آن بودیم که «۹» رضا را ولیعهد کرده بودی، چون خدای کار او کفایت کرد دگر باره کاری خواهی کرد «۱۰» که ما از آن رنجور و اندیشناک «۱۱» شویم. به خدای بر تو که از این کار «۱۲» بگردی و این کار در توقّف نهی و از اهل بیت «۱۳» خود یکی «۱۴» را اختیار کنی که این پیوند با او کنی و در پسر رضا و آل بو طالب «۱۵» رغبت نکنی و طریقه پدران خود رها نکنی.

مأمون جواب داد ایشان را که: اما آنچه گفتی «۱۶» که میان شما و آل بو طالب «۱۷» هست سبب شما [بی] «۱۸» در آن، و اگر انصاف بدهی «۱۹» دانی «۲۰» که ایشان به این کار و

(۱). اساس، آن: خبر یافتن، مج، وز، مت: خبر بداشتند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت، لت: زنهار.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت، لب+تحصیل.

(۴). مج، وز، لت، آن+و.

(۵). آج: با او.

(۶). مج، وز، آف، لت: آنکه.

(۷). آج: نشینند، آف، آن، لب، لت: بنشینند.

(۸). مج، وز، مت، لت: نیوفتد.

(۹). مج، وز، مت، لت+تو.

(۱۰). مج، وز، لت: کردن.

(۱۱). آج، لب: اندیشه‌ناک.

(۱۲). مج، وز: این رای.

(۱۳). مج، وز، لت: اهل البیت.

(۱۴). مج، وز، لت: کسی.

(۱۷-۱۵). مج، وز، لت، آن، مر: ابو طالب.

(۱۶). گفتی / گفتید.

(۱۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۱۹). بدهی / بدهید.

(۲۰). اساس: دانید، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

ص: ۱۵۳

تولّای این از ما اولیترند. و اما آنچه دیگران کردند که پیش «۱» من بودند، آن عقوق بود و قطع رحم، و حاشا که من آن کنم که ایشان کردند! و به خدای [بر من] «۲» که من پشیمان نبودم بر ولیعهد کردن رضا. و من می «۳» خواستم که این کار از گردن خود بیفکنم و بکلی در کردن او کنم، و لکن او ابا کرد و چون با جوار رحمت خدا شد و کار از آن بگشت و خدای تقدیری دگر کرد فرمان خدای راست.

اما پسر او ابو جعفر: من عزم مصمّم کرده‌ام بر آن که دختر به او دهم و با او پیوند کنم از آن که «۴» شناخته‌ام [او را] «۵»، [و عقل و فضل و ادب و رای و صیانت او، و آن که در عهد خود از اقران خود و جز اقران خود قرین ندارد، و این شاء الله که آنچه من از او شناخته‌ام] «۶» شما نیز بدانید، و مردمان را معلوم شود و بدانند که رای من صواب است درین باب. گفتند: چون چنین است که امیر المؤمنین را به او رای است و در او رشدی می‌بیند، توقّف کند «۷» تا او چیزی بیاموزد و پاره‌ای فقه برخواند که ما دانیم که این سن که او راست علمی و فقهی نباشد او را. گفت: من این جوان را از شما بهتر دانم و بر احوال او مرا وقوف تمام است، او از اهل بیته «۸» است که ماده فضل و علم ایشان از خدای باشد و الهامی که خدای تعالی او را و پدران او را داد، که ایشان در علم دین به کسی محتاج نباشند، و همه جهان به ایشان محتاج باشند «۹»، و ایشان در این معنی به درجه کمال باشند «۱۰»، و آنان که جز ایشان بودند از رعایا ناقص همه از ایشان گرفتند و آموختند، و اگر خواهی «۱۱» تا بدانی «۱۲» که این چنین است که من گفتم امتحان کنید «۱۳» این جوان را با آنچه شما خواهید از مسایل در فنون علم تا پیدا شود [شما را این که من می‌گویم. گفتند: روا باشد، رها کن ما را تا ما کسی را نصیب کنیم که او را مسأله پرسد از فقه و شریعت تا پیدا شود] «۱۴» آنچه مقصود ماست، اگر

(۱۴-۶-۵-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۳). لت: و من خود.

(۴). معج، وز، مت: از آن جا که.

(۷). معج، وز، مت، لت: توقف فرماید.

(۸). معج، وز، مت: اهل البیتی.

(۹-۱۰). معج، وز، مت: بودند.

(۱۱). خواهی / خواهید.

(۱۲). بدانی / بدانید.

(۱۳). معج، وز، مت، بم: کنی / کنید.

ص: ۱۵۴

جواب دهد بصواب مردمان را سداد رای امیر المؤمنین پیدا شود [گفت: روا باشد] «۱»، و بر این اتفاق کردند.

آنکه بیامدند و یحیی اکثم را- و او «۲» قاضی القضاة «۳» وقت بود- از او درخواستند و گفتند: ایها القاضی! ما را آرزویی است بر تو. گفت: چیست آن؟ گفتند: می باید که روزی «۴» مجمعی بزرگ باشد و جمعی بسیار حاضر آیند پیش امیر المؤمنین مأمون- علیه ما یشتحق- تو مسأله ای مشکل اختیار کنی و از پسر رضا پرسی و او را پیش مأمون و جماعت حاضران خجل کنی، و او را بر آن مالی بسیار وعده دادند. گفت:

روا باشد، هم چنین کنم «۵»، بنزدیک مأمون آمدند «۶» گفتند: ما یحیی اکثم را که قاضی است از قبل تو اختیار کردیم «۷» تا از او مسأله پرسد تا این حال معلوم «۸» شود، روزی تعیین فرمایی. گفت: هم چنین کنم.

آنکه روزی اختیار کرد «۹» و مجمعی [عظیم] بساختند و یحیی اکثم را بیاوردند «۱۰» و حاضر آمدند و مأمون بفرمود در «۱۱» برابر دست او برای محمد بن علی تقی «۱۲» دستی باز کردند [و بالشها بنهادند] «۱۳» و او بیرون آمد و در دست «۱۴» راست بنشست و یحیی اکثم در پیش او بنشست، و تقی را- علیه السلام- در این حال «۱۵» نه سال بود و چند ماه، و مردم هر کس بر مراتب خود بنشستند و بایستادند و مأمون در دست [۳۸-پ] خود بنشست.

یحییٰ اکثم گفت یا امیر المؤمنین دستور باشی که این سید را یعنی محمد بن علی التقی را مسأله‌ای پرسم، مأمون گفت: دستوری از او خواه، یحییٰ رو به او کرد و گفت: جعلت فداک، دستور باشی «۱۶» که مسأله‌ای پرسم ابو جعفر - علیه السلام -

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). آج، لب، لت: که او.

(۳). مج، وز، مت: قاضی.

(۴). مج، وز، مت + که.

(۵). مج، وز، مت + تا.

(۶). مج، وز، مت + و.

(۷). مج، مت: اختیار کنیم.

(۸). مج، وز، مت، لت: پیدا.

(۹). مج، وز، مت: کردند.

(۱۱ - ۱۳). مج، وز، مت، لت: را برگرفتند، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۱۰). مج، مت، آج، لب: تا، وز: تا ورا.

(۱۲). مج، وز، مت: محمد علی تقی.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

(۱۵). مج، وز، مت، لت: وقت.

(۱۶). آن: دستور باش.

گفت: پیرس، گفت: چه گویی در محرمی که صیدی را بکشد؟ ابو جعفر گفت: این صید را در حلّ کشد یا در حرم عالم باشد با «۱» آن، یا جاهل، بنده باشد یا آزاد، بزرگ باشد یا کوچک، مبتدی باشد یا معید، صید از ذوات الطّیر باشد یا از وحوش، از بزرگان باشد صید [یا] «۲» از خردان «۳» مصرّ باشد بر آن یا پشیمان، به شب باشد یا به روز، محرم به حج احرام دارد یا به عمره، یحیی اکتّم که این بشنید متحیر شد و کلامش ملجلج شد و عجز و انقطاع بر او ظاهر شد چنان که اهل مجلس بدانستند، مأمون گفت: الحمد لله علی هذه النّعمة و التّوفیق فی الرّای، آنکه به «۴» آن جماعت نگرید که آن ملامت می‌کردند گفت: بدانستی «۵» که رأی من مصیب بود در آنچه دیدم آنکه روی به ابو جعفر کرد، محمّد بن علی «۶» - علیهما السّلام - گفت: می‌خواهی دختر مرا؟ گفت: آری، گفت: بخواه که من پسندیدم تو را به دامادی، و دختر را به تو می‌دهم، و اگر چه قومی به رغم من می‌باشند از این کار. ابو جعفر - علیه السّلام - گفت:

الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدايته و صلى الله على سيد بريته و الاصفياء من عترته.

اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: و انكحوا الايامی منكم و الصّالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم «۷».

آنکه گفت: من که محمّد بن علی بن موسی ام خطبه می‌کنم و می‌خواهم امّ الفضل بنت عبد الله المأمون را و بذل کرد [م] «۸» از «۹» صداق مهر جدّه‌ام فاطمه زهرا - علیها السّلام - و آن پانصد درم سیره سره است تو بدادی ای امیر المؤمنین دختر را به من بر این صداق؟ مأمون گفت: به تو دادم دخترم را امّ الفضل را بر این صداق که گفתי،

(۱). مج، مت، وز، آف: به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به آج افزوده شد.

(۳). وز: مردان، مر: خوردان.

(۴). مج، مت، آج، لب، لت، مر: با.

(۵). آج، لب، آف، لت، آن، مر: دانستید.

(۶). مج، مت، وز، مر: ابو جعفر محمد بن علی کرد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲.

(۸). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مج، مت، وز: آن.

تو قبول کردی؟ گفت: قبول کردم و راضی شدم.

آنکه مأمون بفرمود تا مردم «۱» بر «۲» مراتب خود بنشستند خواصّ و عوامّ که نگاه کردیم آوازی برآمد که آواز ملّاحان را مانست، بنگریدیم خادمان بودند که کشتی از سیم پیراسته پر از غالیه کرده می‌کشیدند به رسنها و طنابهای ابرشمین «۳» و از آن غالیه محاسن حاضران مطیّب کردند، آنکه به سرای عوام بردند [و] «۴» عوام «۵» را نیز از آن نصیب کردند و بفرمود تا به هر دو سرای خان «۶» نهادند و خواص و عوام نان بخوردند و بفرمود تا هر گروهی و هر جماعتی را بر قدر مرتبه خود عطا و صلّه دادند و خلعت پوشیدند «۷».

چون زحمت پراکند شد و جمعیت خفیف تر شد و خواص ماندند، مأمون گفت:

یابن رسول الله! اگر بینی «۸» آن مسائل فقهی را بیان کنی تا ما را فایده‌ای باشد.

گفت: [آری. آنکه گفت:] «۹» محرم چون «۱۰» صیدی بکشد در حل و صید از ذوات الطّیر «۱۱» باشد و از مرغان بزرگ بود بر او گوسپندی «۱۲» باشد «۱۳» اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد مضاعف، و اگر مرغ بچه باشد بر او برّه باشد و اگر در حرم کشد بر او جزا و قیمت باشد و اگر صید از وحش باشد اگر خر کوهی بود بر او گاوی باشد و اگر شتر مرغ بود بر او شتری بود، و اگر آهو بود «۱۴» بر او گوسپندی «۱۵» باشد و اگر از این چیزها «۱۶» در حرم کشد «۱۷» جزا مضاعف شود بر او، یعنی جزا و قیمت، و چون احرام به حج گرفته

(۱). لت: مردمان.

(۲). آج، لب: به، لت: در.

(۳). مج، مت، وز: ابریشم.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر+ را.

(۶). مج، مت، وز، آف، لت، مر: خوان، آج، لب، آن: خانها.

(۷). لت، مر: پوشانیدند.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: رایت باشد که.

(۹). اساس، بم، آف، آن، ندارد، با توجه به میح افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: چون محرم.

(۱۱). وز: دواب الطیر.

(۱۲-۱۵). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفندی.

(۱۳). آج، لب، آف، آن + و.

(۱۴). میح، مت، وز، لت، مر: آهوی باشد.

(۱۶). وز، لت، مر + چیزی.

(۱۷). میح، مت، وز، لت: بکشد.

ص: ۱۵۷

باشد آنچه بر او لازم بود به منا کشد و اگر به عمره محرم باشد «۱» به مکّه کشد و جزاء صید بر عالم و جاهل لازم و واجب باشد و اگر عمد کند با لزوم جزا مأثوم و بزهدکار باشد، اگر بخطأ رود از او بر او اثم نباشد «۲» اگر کشنده آزاد باشد جزا بر او بود [۳۹-ر] و اگر بنده «۳» باشد بر سیدش باشد «۴» و کوچک را بر او کفّارت نبود و بر بزرگ کفّارت بود و پشیمان را به توبه و پشیمانی عقاب آخرت ساقط شود، و مصرّ را در آخرت عقاب باشد و مبتدی «۵» را بر او کفّارت بود و معید را خدای تعالی انتقام کشد.

مأمون گفت: احسنت یا ابا جعفر! احسن الله جزاک «۶» تو نیز نشاط «۷» کنی «۸» که «۹» از قاضی مسأله پیرسی. ابو جعفر - علیه السلام - گفت «۱۰»: روا باشد یحیی اکتّم گفت:

پیرس، اگر دانم بگویم و اگر ندانم فایده گیرم از تو، گفت: چه گویی در مردی که بامداد در زنی نگرد بر او حرام باشد چاشتگاه بر او حلال بود، نماز پیشین حرام بود نماز دیگر بر او حلال شود، نماز شام بر او حرام بود نماز خفتن بر او حلال بود، نیم شب بر او حرام بود، چون صبح برآید بر او حلال بود. یحیی اکتّم گفت: من این مسأله ندانم و راه نبرم به او، اگر کرم کنی «۱۱» ما را فایده دهی. گفت: این زن «۱۲» پرستاری باشد از آن کسی، مرد اجنبی در او نگرد نظرش در او حرام بود چاشتگاه بخرد او را، حلال شود بر او، نماز پیشین آزادش کند بر او حرام شود، نماز دیگر بر او نکاح بندد حلال شود بر او، نماز شام ظاهر کند از او بر او حرام شود، نماز خفتن برده‌ای آزاد کند بر او حلال شود، نیم شب طلاقش دهد بر او حرام شود، صبح برآید رجعت کند بر او حلال شود.

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ آنچه بر او لازم باشد.

(۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر+ و.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: برده.

(۴). آج، مت، وز، لت، مر، بود.

(۵). اساس، بم، آف: مبتد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، لب: جزاک الله.

(۷). آج، لب، لت: نشاطی.

(۸). مج، مت: نکنی.

(۹). آج، لب: اگر.

(۱۰). آج، لب: گفت علیه السلام.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز بم+ و.

(۱۲). آج، لب: ندارد.

ص: ۱۵۸

مأمون روی به ایشان کرد و گفت: از شما و اهل «۱» بیت «۲» شما کس هست که این مسایل داند و این را جواب گوید «۳»؟ گفتند: نه [رای] «۴» امیر المؤمنین صواب بود در آنچه دید مأمون گفت: کار این اهل بیت «۵» بخلاف کار دیگران است، و ایشان مخصوص اند از خدای تعالی به انواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان را منع نکند از کمال، ندانی «۶» که رسول- علیه السلام- علی (ع) را دعوت کرد به اسلام و او را ده سال بود و جز او کس را دعوت نکرد در مثل آن سن با ایمان و ایمان از او قبول کرد و حسن و حسین (ع) را بیعت گرفت و ایشان را «۷» شش سال تمام نبود «۸» و هیچ کودک را جز ایشان را «۹» بیعت نگرفت و این اهل بیت ذرّیتی اند بعضی از بعضی، یجری لآخرهم ما یجری لأولهم آخرشان را همان «۱۰» برود «۱۱» که اولشان را «۱۲». گفتند راست گفتمی یا امیر المؤمنین، پس پراکنده شدند، بر دگر روز به تهنیت باز آمدند مأمون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هر یکی «۱۳» بندقها «۱۴» مشک و زعفران سرشته پر کرده «۱۵»، و در میان آن «۱۶» خطها تعبیه کرده به اقطاع و ولایت «۱۷» شهرها و دهها «۱۸» و یکی را خطها به خلعتها و عطاها و یکی

را زر سرخ بر کرده «۱۹»، آن یکی بر وزراء و ندما و خواص نثار کردند و دیگر «۲۰» بر حجّاب و عمّال و قوّاد و زر بر حاشیه و خدم، هر که «۲۱» را از آن بندقی «۲۲» یا دو یا «۲۳» سه بدست افتاد بشکستند «۲۴» و آنچه در آن جا

(۱). لب+و.

(۲-۵). مج، مت، وز، لت، مر: البیت.

(۳). مج، مت، وز، لت: داند گفتن، مر: تواند دادن.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). لت: ندانید.

(۷). مج، مت، وز+ از این، مر: زیر.

(۸). مج، مت، وز، لت: بود.

(۹). آج، لب: ندارد.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: هم آن.

(۱۱). آج، لب: رود.

(۱۲). آج، لب+همان.

(۱۳). مر: یکی را.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: بنادق.

(۱۵). مج، مت، وز، مر: بر او کرده بود، بم: پر کرده.

(۱۶). لت: بر سر او.

(۱۷). مج، مت، وز+و.

(۱۸). آج، لب، آن: دیها.

(۱۹). مج، مت، وز، آج، لب، بم، آف، لت، مر: پرکرده.

(۲۰). آج، لب+را.

(۲۱). مج، مت، وز، لت، مر: هر کسی.

(۲۲). لت+یکی.

(۲۳). آج، لب: ندارد.

(۲۴). مج، مت، وز، مت، مر: بشکست.

ص: ۱۵۹

بود از خزینه و دیوان طلب کردند «۱» بدادند او را و مأمون بفرمود تا درویشان را صدقات بسیار دادند و آن مدّت که پیش او بود او را اکرام «۲» و تعظیم و تبجیل می‌کرد و تقدیم و تفضیل می‌داد بر اهل بیت «۳» خود تا آنکه که با مدینه رفت.

و بر قراءت آن کس که خواند: «فجزاء» به تنوین «۴»، بر تقدیر آن آن «۵» باشد که فعلیه جزاء، «مثل ما قتل» در جای صفت اوست، و مثله قوله: ففدیه، ای فعلیه فدیة بقوله «۶»: فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ «۷»، ای فعلیه عدّة، و این قراءت اولیتر است برای آن که کلام بر ظاهر خود «۸» است با این قراءت، و با آن قراءت که بر اضافت است تقدیر زیادتی می‌باید کردن. قوله: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ، که به آن حکم کنند «ذوا عدل» یعنی دو گواه عدل از اهل بصیرت «۹».

قبیصة بن جابر روایت کرد که ما سالی به حج بودیم چون نماز بامداد بگزاردیم «۱۰» راحله [۳۹- پ] بر دست گرفتیمی «۱۱» و پیاده می‌رفتیم «۱۲»، آهوی «۱۳» پدید آمد «۱۴» من سنگی به او انداختم خون آلود «۱۵» شد و بیفتاد و بمرد، چون به مکه رسیدیم، من از عمر خطّاب «۱۶» پرسیدم که: چه حکم باشد این را. عبد الرّحمن عوف در پهلوی او نشستند بود، او عبد الرّحمن را گفت: چه گویی در این مسأله؟ گفت: گوسپندی «۱۷» باشد بر او، چنین می‌دانم. عمر گفت: من هم چنین دانم. من برفتم و صاحبی و رفیقی بود مرا. او را «۱۸» گفتم مسأله‌ای پرسیدم از عمر «۱۹»، او از عبد الرّحمن عوف پرسید،

(۱). وز، لت، مر: طلب کرد.

(۲). آج، لب+کرد.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: اهل البیت.

(۴). آج، لب + و.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آف: ندارد.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: و قوله.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: ندارد.

(۹). بم، آف: بصره.

(۱۰). مج، مت، وز، لت، مر: بگردمانی، بم: بگذاردمی، آن: بگذاردمی.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: گرفتمانی، آج، لب، بم، آف، آن، گرفتمی.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: می رفتمانی.

(۱۳). آج، لب: آهوپی.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: برآمد.

(۱۵). مج، مت، آن: خون آلوده، لت: خونآلود.

(۱۶). اساس + رضی الله عنه.

(۱۷). آج، لب، بم، آف، آن، مر: گوسفند.

(۱۸). مج، مت، وز، مر او را.

(۱۹). لت + و.

ص: ۱۶۰

همانا ندانست «۱» این «۲» مسأله، کسی برفت و او را باز گفت. نگاه کردم، می آمد درّه «۳» برگرفته و علانی بها و مرا به درّه بزد و گفت: در حرم صید کشی «۴» و حاکم را در حکومت متهم داری، ندانی «۵» که خدای تعالی گفت: **يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا**

عَدْلٌ مِنْكُمْ، فهذا عبد الرحمن و انا عمر، من برای [آن] «۶» با عبد الرحمن عوف باز گفتم تا به دو «۷» عدل حکم کرده باشیم «۸» دو عدل فقیه در [او] «۹» حکم کنند به قیمت عدل.

و خلاف کردند در آن که به قیمت کجا باید که «۱۰» قیمت کنند صید را. ابراهیم نخعی گفت و حماد و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد: به قیمت آن جایگاه که در او اصابت صید بوده باشد، و اگر به خراسان بود یا به شهری دیگر. و شافعی گفت و دگر فقها: به قیمت مکه باید. و نیز خلاف کردند در آن که این طعام کجا بدهد «۱۱»، بعضی گفتند: به مکه باید دادن، و این قول عطاست و مذهب شافعی.

هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل، و التقدير يهدى به الى بيت الله هديا. و گفته‌اند: بر حال است، و بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ، صفت «هدی» است، و اگر چه صورت معرفه دارد به اضافه با معرفت بر تقدیر انصال است، برای آن که اضافه نه حقیقی است، و تقدیر آن است که: هديا بالغا الكعبة، كقولهم: مررت برجل ضارب زيد، و التقدير: ضارب زيدا، و قولهم: هذا رجل حسن الوجه، أي حسن وجهه. و «هدی» باید که به صفت اضحیت باشد، تمام خلق بی عیب. و شافعی گفت: روا باشد که به صفت اضحیت نبود، تا اگر مرغی باشد روا بود. و ابو علی گفت: خونی [باید] «۱۲»، هر چه باشد. اما لفظ «نعم» اطلاق بر شتر و گاو و گوسپند کنند.

(۱). مج، مت، وز: بدانست.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: آن.

(۳). مج، مت، آن: در ره: آف، مر: درّه.

(۴). مج، مت، آج، لب: کنی.

(۵). مج، مت، وز: بدانی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۷). مج، مت، وز: در دل.

(۸). مج، مت، وز، آج، لب: باشم.

(۹). اساس، مج، مت، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). مر: تا که.

(۱۱). آج، لب: بدهند.

(۱۲). اساس: ندارد، مر: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۶۱

أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينٍ، «أو» حرف عطف است، و التَّقْدِيرُ: فعلیه جزاء أو كَفَّارَةً. و «طعام» مرفوع است به آن که بدل کفّارت است، و آن که اضافه کرد [گفت] «۱»: برای آن که چون سه چیز بگفت در آیت از «جزا» و «صیام» و «طعام»، تخصیص کرد آن را به اضافه، فکانه قال: کفّارة طعام، لا کفّارة هدی، و کفّارة صیام.

و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که جزا قیمت کنند به مانند چهار پای، آنکه بهای آن با طعام کنند، و این قول عطاست و بعضی مفسران، و مذهب ما این است. و قولی دیگر آن است که قتاده گفت: نفس صید را قیمت باید کردن که آنکه [که] «۲» زنده بود چه ارزید، آنکه با قیمت طعام باید کردن. أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا، تا آن را به روزه برابر کنند به هر نیم «۳» صاع یک روز روزه دارد عندنا و عند ابی حنیفة.

و شافعی گفت: از هر مدی روزی روزه دارد. و «صیاما» نصب او بر تمیز است، و روا بود که مفعول دوم عدل باشد، یقال: عدل الدقیق تمرا و بالتّم، و این اولیتر است.

لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ، یعنی این کفّارت بر وجه عقوبت و نکال است، و اصل «و بال» من قوله طعام و بیل اذا كان غیر مرء و هنیء لا یوافق الطّبع، و قال کثیر:

فقد اصبح الرّامون اذ انتم بها سموم [۴۰-] ر[البلاد یشتکون «۴» و بالها

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ من امر الجاهلیّة، خدای تعالی عفو بکرد آنچه در جاهلیت بود پیش «۵» اسلام. قولی دگر آن که: خدای تعالی عفو کرد «۶» آنچه در مقدمه اسلام رفت. وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، و هر که با سر آن شود، خدای تعالی از او انتقام کشد.

خلاف کردند بر «۷» آن که در معاد «۸» جزا باشد یا نه. عطا و ابراهیم و سعید بن جبیر

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مج، وز، مت + نیم.

(۴). آج، لب: تشتکون.

(۵). آن، مر + از.

(۶). وز، آج، لب، لت: بکرد.

(۷). مج، مت، وز: در.

(۸). مج، وز، مت: که بر معاود، لت: که بر معادل.

ص: ۱۶۲

و مجاهد گفتند: جزا لازم باشد او را، و این قول بعضی اصحابان ماست، دوم آن که عبد الله عباس و شریح «۱» و ابراهیم گفتند: بر او جزا نباشد و او را به خدای باز گذارند «۲» که خدای تعالی از او انتقام کشد، و این مذهب بیشتر اصحاب «۳» ماست، و مذهب بیشتر فقها قول اول است.

در «او» خلاف کردند که بر وجه تخییر «۴» است یا نه. عبد الله عباس و شعبی و سدّی و ابراهیم گفتند: این بر وجه تخییر نیست، بر وجه ترتیب است، و این مذهب ماست و اگر چه موضوع «او» تخییر را باشد، و لکن حمل بر ترتیب کنند به دلیلی خارج به روایتی دگر از عبد الله عباس و عطا و حسن. و روایت بعضی از اصحاب «۵» ما آن است که بر اصل موضوع خود مانده است، و مراد تخییر است.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ، و خدای تعالی غالب است «۶»، هیچ چیز او را غالب نبود، و کینه‌کش است از آنان که پای از فرمان او برون نهند، و در آیت دلیل نیست بر صحّت قیاس برای آن که رجوع با دو عدل در قیمت جزا بمثابت آن است که رجوع با دو مقوم «۷» در قیمت متاع، و این را به قیاس تعلقی نیست.

قوله تعالی: **أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ** - الاية. عبد الله عباس گفت و زید بن ثابت و سعید بن جبیر و سعید بن المسیب و سدّی و مجاهد: آنچه به این [آیت] «۸» حلال کردند محرم را صید ماهی تازه است امّا ماهی شور خلاف نیست در آنچه حلال باشد، گفتند: آنچه از دریا بر آرند بر [سه] «۹» وجه باشد: ماهی است و اجناس آن آنچه از آن حلال باشد محل را، محرم را هم حلال باشد. و آنچه حرام باشد محل را، محرم را هم حرام باشد. و بعضی گفتند: آنچه در بر حلال باشد، مثل آن در بحر حلال باشد، و مراد به بحر دریاست و جمله آنها از جویها برای آن که ماهی که از

(۱). مج، مت، وز، لت، مر + و حسن.

(۲). مج، مت، وز، لت، مر: با خدای گذارند.

(۳). مج، وز، مت، مر: اصحابان.

(۴). بم، آف: تخیّر.

(۵). مج، وز، مت، مر: اصحابان.

(۶). وز، لت، مر+ و.

(۷). وز: عدل.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۶۳

جویها بر آرند محرم را هم حلال باشد.

وَ طَعَامُهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد آن است که آنچه در آب بمیرد از حیوان حلال و به موج با کناره افتد، و این قول ابو بکر و عمر است و عبد الله عباس و عبد الله عمر و قتاده «۱»، قولی دگر از عبد الله عباس «۲» و سعید مسیب و سعید جبیر و مجاهد و ابراهیم «۳» آن است که: مراد ماهی شور است، و آنچه لایق است به مذهب ما آن است که: مراد به صید بحر آن است که هر ماهی تازه که از دریا برآرند، و بقوله:

مَتَاعًا، ماهی شور است، چه آنچه در دریا «۴» بمیرد «۵» بنزدیک ما حرام است محرم را و جز محرم را، و آن را طافی گویند، پس قول دوم مذهب ماست «۶».

بعضی دگر گفتند: مراد به متاع آن است که آنچه به آب دریا روید از نبات و ثمار، و این قول زجاج است. مَتَاعًا لَكُمْ، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و روا بود که مفعول له باشد ای لمتاعکم حسن بصری و قتاده گفتند معنی آن است که: منفعتی است مقیم و مسافر را.

وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا، و حرام کردند بر شما صیدی که بر خشک باشد ما دام «۷» تا محرم باشید «۸»، ظاهر «۹» اقتضای تحریم صید کند در حال احرام.

بعضی گفتند: محرم را حرام باشد هر صیدی که «۱۰» کند یا «۱۱» فرماید کردن، اما آنچه دیگری صید کند بی امر او، او را حلال باشد. و این قول علی «۱۲» است «۱۳» به روایتی و قول عمر و عثمان و عبد الله عمر و سعید جبیر [۴۰-پ]، و بعضی فقها فرق کردند میان آن که در حال احرام صید کند و آنچه صید کند پیش از آن که او احرام گرفته باشد، و بنزدیک ما جمله حرام باشد.

(۱). اساس، آج، لب+ رضوان الله عليهم اجمعين، که به قیاس با نسخه‌های دیگر حذف گردید.

(۲). مج، وز، مت، لت+ آن است.

(۳). اساس، آج، لب+ رضی الله عنهم.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: در آب.

(۵). اساس، آج، لب، بم، آف: بمیرند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر+ و.

(۷). لت+ که.

(۸). مج، وز، مت، لت: باشی / باشید.

(۹). لت+ او.

(۱۰-۱۱). مج، وز، مت، لت+ او.

(۱۲). مر: ابو علی آج، لب: امیر المؤمنین علی.

(۱۳). لت+ علیه السلام.

ص: ۱۶۴

اما آنچه محرم کشت از صید، شافعی گفت: او را حلال نباشد «۱» و دیگران را حلال باشد، و بنزدیک ما حرام باشد و بمثابت مردار باشد «۲»، و بنزدیک «۳» ابو حنیفه نیز هم چنین است، و عموم آیت دلیل تحریم جمله می‌کند. **وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**، و بررسی از خدای تعالی که حشر و جمع شما با اوست.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ، خدای تعالی گفت: خدای خانه کعبه را که خانه حرام است به قیام و قوام معایش و [مکاسب] «۴» مردمان کرد و قوام و صلاح دینشان، و «جعل» به معنی «صیّر» است و متعدی است به دو مفعول. ابو علی فارسی گفت: تقدیر آیت آن است که «جعل الله حجّ الکعبة» او «۵» نصب الکعبة علی حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه. و کعبه را برای ارتفاع و علوّش کعبه خواند لأنها اعلى موضع فی الارض، بلندتر جاست در زمین، و منه الکعب لتنوّه «۶» من الرجل، و منه قولهم: امرأة کاعب، زنی که پستان او پدید آمده باشد به مانند کعبی از جایی برخاسته، و تکعبت المرأة إذا صارت كذلك، البیت الحرام، خانه حرام محرم.

در خبر است که: در زیر مقام ابراهیم سنگی است بر او نوشته:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّةَ حَرَمَتِهَا «۷» يَوْمَ خَلَقْتَ السَّمَوَاتِ «۸» وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ وَضَعْتَ هَذِينَ الْجَبَلِينَ وَ حَفَفْتَهَا بِسَبْعَةِ أَمْلاكٍ حَنَفَاءَ مِنْ جَاءَنِي زَائِرًا لِهَذَا الْبَيْتِ عَارِفًا بِحَقِّهِ مَدْعَانَا لِي بِالرَّبُّوبِيَّةِ حَرَمْتَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ،

من خدایم و خداوند بکّه، و بکّه نام زمین کعبه است، و مکّه نام جمله شهر است. - و بعضی اهل علم گفتند: هر دو یکی است، و کلمه از باب ابدال است، «میم» بدل کرد به «با» لقرب المخرج، چنان که «مدح» و «مده» - این را حرام کردم آن روز که آسمان و زمین آفریدم، و این دو کوه نهادم - یعنی صفا و

(۱). اساس، آج، لب: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت، لت: بود.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: و مذهب.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب، آف، مر: و.

(۶). آف: لتنوّه.

(۷). اساس: حرمها، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب: السّماء.

مروه- و گرد این خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم طریقه «۱» را، هر که به من آید به زیارت این خانه حقّ او شناخته و گردن نهاده مرا به خداوندی، تن او را بر آتش دوزخ حرام کنم.

الْبَيْتِ الْحَرَامِ، و آن را برای حرمتش حرام خواند که هر که پناه با او دهد محترم و محرم شود، کس او را نیازارد و نرنجاند و تعرّض نرساند «۲» و اگر همه قاتل پدر و برادر او باشد. و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ مستأنس باشند «۳»، و کبوتر با باز و چرخ و مرغ به مردم نزدیک بود از آن که دانند که کس ایشان را تعرّض نکند و این از آیات کعبه [است] «۴» و نیز حق تعالی زمین آن و درخت «۵» آن و گیاه آن حرام کرد، أَعْنَى از آن حرام تا کسی «۶» خاک او بر نگیرد و درختش نبرد و گیاهش نچیند.

قِيَامًا لِلنَّاسِ، ابن عامر تنها خواند: «قیما» علی وزن «فعل» و آن مصدر باشد کالسَّبِّحِ و العوج، و «قیام» مصدر قام یقوم باشد، و اصل او قوام بوده است برای آن که کلمه من ذوات الواو است، و لکن برای کسره فاء الفعل «۷» «واو» را «یا» کردند، و کذلک الصَّیَامِ من صام یصوم. پس مراد به قیام، قوام است و قوام و ملاک کار آن باشد که بر او بایستند. و گفتند: برای آن قیام کردند تا مشتبه نشود به مصدر قاومه «۸» و قواما، چنان که جاوره جوارا «۹» و حاوره حوارا، قال الرَّاجِزُ:

قوام دنیا و قوام دین

و در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که گفتند: امانا لهم، به امن «۱۰» ایشان کرد که ایشان به آن بر پای اند، و گفته اند: آن کرد «۱۱» آن را که مردمان را به آن و عبادت

(۱). آج، لب، لت: مستقیم الطریقه.

(۲). لت، مر: نکند.

(۳). مج، وز، مت: باشد.

(۴). اساس، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: درختان.

(۶). مج، وز، مت، لت: کس.

(۷). اساس، آف: فا بالفعل، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). آج، لب، لت، مر + مقاومه.

(۹). لت: جاوزه جوازا.

(۱۰). مج، وز، مت: مأمن.

(۱۱). مج، وز+ که.

ص: ۱۶۶

آن و حجّ آن قیام باید کردن، و در نماز روی فرا آن «۱» باید کردن. و بعضی دگر [۴۱-ر] گفتند: چون در مناسک و عبادت آن زاجری «۲» بود از قبیح، آن را بمثابت امامی کرد که قیام کند به کار رعیت در زجر از مناهی و مناکیر.

سعید جبیر گفت: صلاحاً للناس یقوم به امر معاشهم و معادهم، و آنچه جامع است خیر «۳» دین و دنیا را از زیارت و تجارت و انواع برکات و ثمرات، قال الله تعالی:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ «۴».

وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ، جمع خواست و به لفظ جنس گفت و مراد آن چهار ماه حرام است، منها اربعة حرم، واحد فرد و ثلاثة سرد «۵» ای متابعت، آنچه فرد است رجب است و آن که سرد است ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم. وَ الْهُدْيَ، و آنچه به خانه خدا براند «۶» به هدیه از شتر و گاو و گوسپند، وَ الْقَلَائِدَ، رواست که جمع قلاده باشد و رواست که جمع قلیده باشد، فعلية «۷» بمعنی مفعولة ای المقلدة. در او سه قول گفتند:

در معنیش یکی آن که عرب از جوع و ضرر، حال ایشان به حدی رسد «۸» که پوست و دوال بر آتش نهند و بخورند و چون شتر هدی مقلد ببینند «۹» تعرض نکنند «۱۰» آن را، حرمت داشت او را، و گفتند «۱۱»: مراد آن است که مردی که از خانه بیامدی تا حج یا عمره کند و پیش از میقات احرام نتوانستی گرفتن پاره پوست درخت در گردن خود کردی چون قلاده «۱۲» تا هر که او را دیدی دانستی که حاج است «۱۳» یا معتمر و قولی «۱۴» دیگر آن است که: مرد «۱۵» که هدی رانده یا اشعار کند، یا تقلید و اشعار آن باشد که

(۱). مج، وز: روی به او.

(۲). مج، مت: را جز، آج، بم: را حرمی، آف: حری، آن: را اجری.

(۳). وز، آج، لب: خبر.

(۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

(۵). آج، لت: در حاشیه افزوده است: قیل لاعرابی ما تعرف الا شهر حرم؟ قال: نعم. ثلاثة سرد و واحد فرد. فالسرد: ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم، و الفرد: رجب. تنها آج + حرره: ص. ب. فی رمضان المبارک ۱۳۰۱.

(۶). کذا: در اساس آج، بم، آف: دیگر نسخه بدلها: برند.

(۷). وز، آج، لب، آن، مر: فعلیه.

(۸). مت: رسیدی، مر: رسند.

(۹). آج، لب: بیند.

(۱۰). آج، لب: نکند.

(۱۱). مح، مت، وز، لت، مر: گفته‌اند.

(۱۲). وز، لت: قلاده‌ای.

(۱۳). بم، آف: حاجی است.

(۱۴). آج، لب، لت، مر: قول.

(۱۵). آف، مر: مردی.

ص: ۱۶۷

کاردی در کوهان، شتر زند تا خون به او فرود آید و یک پای نعل به آن خون ملطّخ کند و در گردن شتر فگند، و این آن کس کند که حجّ قارن کند، من حاضری المَسْجِدِ الْحَرَامِ «۱»، و [این] «۲» قول موافق مذهب ماست، ذَلِكَ لِنَعْلَمُوا، أی انّما فعل ذلك لتعلموا، این برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است و آن که خدا به همه چیزی داناست.

اگر گویند: این چه نسبت دارد با آنچه در مقدّمه آیت برفت «۳»؟ گوئیم از این چند جواب است: یکی آن که قدیم تعالی در اوّل این سوره قصّه موسی و عیسی و تورات و انجیل و احکام آن بگفت و اخبار امم سالفه، و از آن هیچ رسول ما نشنیده بود از کس و ندیده بود «۴» و در کتابی نخوانده بود، و کس در عصر او ندیده بود، باز نمود که این اخبار بر این وجه که موافق مخبر بود جز عالم «۵» نداند که «۶» به همه چیز «۷» عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که آنچه در این آیت گفت من جعل الکعبة البیت الحرام قیاما للناس، و هدی و قلاید و احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که عواقب داند، و عالم باشد به آنچه در آسمان و زمین است و به همه چیز عالم باشد.

جواب دیگر آن است که: خدای تعالی پیش از آن که ایشان را آفرید دانست که ایشان ظلم و قتل و غارت خواهند کردن «۸» بر یکدیگر از سنت ابراهیم - علیه السلام - و شریعت مصطفی - صلی الله علیه و آله - چنان نهاد که آن خانه و پیرامن آن و ماههای حرام محترم و محرم باشند که کسی در او غارت و قتل نکند، و هر که در آن جا شود ایمن باشد به همه چیزی.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، حق تعالی در این آیت

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). وز، لت، مر: رفت.

(۴). مع، مت، وز، لت، مر: ندیده بود و از کسی نشنیده بود.

(۵). مع، مت، وز، لب، مر: عالمی.

(۶). مع، مت، وز، لت، مر + او.

(۷). آج، لب: چیزها.

(۸). لت: کند، مر: خواهند کرد.

ص: ۱۶۸

ترغیب و ترهیب کرد و وعید و وعد «۱» فرمود گفت: بدانی «۲» که خدای تعالی سخت عقاب است تا این علم شما را داعی باشد با فعل طاعات «۳» و اجتناب مقبّحات، و نیز چون بداند «۴» که خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده و کریم است او را [داعی] «۵» باشد به فعل طاعات و ترک معاصی، و این از جمله الطاف باشد که خدای تعالی با مکلف کند برای آن که علم به منافع «۶» و مضارّ دعوت کند، خداوندش را با کردن این و صرف کند از کردن آن و علم آن باشد [۴۱-پ] که اقتضای سکون نفس کند و عقاب مضرتی باشد مستحق، مقرون به استحقاق و اهانه «۷» و جز مستحق نباشد لوقوعه عقیب الفعل.

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ، حق تعالی چون «۸» تقریر ثواب و عقاب کرد «۹» و تحریر کرد «۱۰» مکلفان را بر آن باز نمود که آنچه به رسول تعلق [دارد در حق شما جز بلاغ و رسانیدن نیست، اما قبول و امتثال و ثواب و عقاب به رسول تعلق] ندارد آن دو اول به مکلف تعلق دارد و این دوی «۱۱» دیگر به مکلف، و فرق از میان رسول و نبی آن باشد که نبی الا پیغمبر «۱۲» خدا نباشد من النبوة و هی الرفعة و رسول باشد که نه از خدای باشد و خدای داند آنچه آشکارا داری و آنچه پنهان کنی تا بر حسب آن جزا دهد شما را از ثواب و عقاب، و «۱۳» این معنی به هیچ پیغمبر تعلق ندارد.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ، بگو ای محمد که راست نباشد پاک و پلید.

و «استوا» بر وجوه باشد: استوا در «۱۴» مقدار باشد و در پایه و منزلت باشد و در اتفاق باشد، و به معنی استیلا باشد و تمکن «۱۵» و آن مقابله باشد در این چیزها بر وجهی که

(۱). آج، لب، مر: وعد و وعید.

(۲). آف، لت، مر: بدانید.

(۳). آج، طاعت، لب: و طاعت.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بدانید.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۶). مج، مت: علم منافع، وز: علم او منافع.

(۷). آج، لب، آف: اهانت.

(۸). مج، مت، وز: ندارد.

(۹). لت: بکرد.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لت: تحریر کرد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: دو.

(۱۲). مج، مت، وز: پیغمبری، آج، لب، بم، آف، لت، آن: پیغمبر.

(۱۳). مج، مت، وز، لت + از.

(۱۴). آج، لب: بر.

(۱۵). مج، مت، وز، لت، مر: تمکین.

ص: ۱۶۹

مزیت «۱» نباشد یکی را بر یکی، يقال: استویا فی المقدار، چون هر یکی به وزن و کیل چند یکدیگر باشند، و استویا فی الدرجه و المنزله، و استویا اذا اتفقا فی الرأی و غیره، و استوی علی الشیء اذا استولی علیه و تمکن «۲» منه.

و در معنی خبیث و طیب دو قول گفتند: حسن گفت: حلال و حرام است.

سدی گفت: مؤمن و کافر است.

و لَوْ أُعْجِبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، اعجاب ادخال العجب فی النفس باشد بر وجهی که به حدّ تعجب رسد، و عجب من کذا و فی کذا و لکذا، و تعجبت منه و اعجبت بکذا، و عجب تکبری باشد از سر تعجب، و اعجوبه چیزی باشد بغایت عجب و جمعش أعاجیب بود، و اعجاب در جای محبت به کار دارند و معنی تعجب باشد و دلیل [مبالغه] «۳» محبت کند چون به محبت به جایی رسد که تعجب آرد، يقال:

يعجبني من فلان كذا احبه و يطيب بقلبي، و اگر چه تو را تعجب آرد بسیاری پلید، و خبیث ردی باشد، و منه خبث الحديد.

گویند: یک روز معتزلی با اشعری حاضر آمد تا مناظره کند و معتزلی خفیف العارضین بود و اشعری کنیف اللحیه بود. اشعری بر سبیل تعریض گفت: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يُخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خُبْتُ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِيدًا «۴»، معتزلی حالی جواب داد: قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أُعْجِبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، از خدای بترسی «۵» و عقاب او، ای خداوندان عقل به اجتناب معاصی و ادای «۶» طاعات تا باشد که فلاح و بقا و ظفر و نجاج یابید «۷».

قوله تعالى:

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَ إِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لَا سَائِبَةٍ وَ لَا وَصِيلَةٍ وَ لَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ

قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُو عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُوهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ (۱۰۶) فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ آيْمَانُ بَعْدَ آيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

[ترجمه]

ای آنان که

(۱). اساس: در متن قربت و در حاشیه مزیت، بم، آف، آن: قربت.

(۲). آف: آن. یمكن.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مح افزوده شد.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۸.

(۵). بترسی / بترسید.

(۶). مح، وز، مت: اداء.

(۷). لت+ و فوز به ثواب ابد و نعیم دایم.

ص: ۱۷۰

بگرویدید «۱» مپرسید از چیزهایی که اگر پیدا کنند شما را غمناک «۲» کند شما را و اگر بپرسی از آن آنکه که بفرستند قرآن پدید کند شما را عفو کرد خدا از آن و خدا آمرزنده و بردبار است.

[۴۲- ر]

خواستند آن را گروهی از پیش شما پس در روز آمدند به آن کافران.

نکرد خدا از شتر گوش شکافته و نه از فرو گذاشته و نه پیوند کننده و نه بازدارنده و لکن آنان که کافر شدند می‌بافند «۳» بر خدا دروغ و بیشترشان خرد ندارند.

چون گویند ایشان را بیایی «۴» به آنچه فرستاد خدا به رسول، گویند بس است ما را آنچه یافتیم بر او پدران خود را بودند پدران ایشان ندانستند چیزی و راه نیافتند.

ای آنان که ایمان آوردید «۵» بر شما، تنهای شما رنجی ندارد شما را آن که گمراه شود چون راه راست داری شما با خداست بازگشت شما جمله، خبر دهد شما را به آنچه کردی باشی «۶».

ای آنان که بگرویده «۷»

(۱). لت: گرویده‌اید.

(۲). لت: دژم.

(۳). آن: می‌بافتند.

(۴). بیایی / بیایید.

(۵). مع، مت، لت: بگرویدید.

(۶). کرده باشی / کرده باشید.

(۷). مع، مت، وز، بم: بگرویدید.

ص: ۱۷۱

گوای میان شما چون حاضر آید به یکی از شما موت مرگ وقت اندرز دو مرد خداوند راستی از شما یا دوی دیگر از جز شما اگر شما مسافر باشی «۱» در زمین برسد به شما رسیده مرگ باز داری ایشان را از پس نماز تا «۲» سوگند خورند به خدا اگر شک آرید شما را که ما نخیریم به آن بها «۳» و اگر باشد خداوند نزدیکی، و ما پنهان نکنیم گواهی خدا را که پس ما از بزهکاران باشیم.

[۴۲- پ]

اگر مطلع شوند بر آن که ایشان مستحق شدند بزه «۴»، دوی دیگر که باشند «۵» به جای «۶» ایشان از آنان که مستحق باشند از آنان دو اولتر سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست تر از گوی ایشان و ما ظلم نکردیم که ما از جمله بیدادگران باشیم.

آن که بود نزدیکتر «۷» را بیارند به گواهی بر وجه خود یا بترسند که رد کنند سوگندها پس سوگندشان و بترسی «۸» از خدا و بشنوی «۹» و خدای هدایت ندهد گروه فاسقان را.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ**، مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند. زهری و قتاده «۱۰» روایت کردند از انس و ابو صالح از ابو هریره که:

جماعتی از رسول - علیه السلام - چیزها می پرسیدند، تا رسول - علیه السلام - به خشم آمد برخاست «۱۱» و بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت: اکنون می پرسی «۱۲» از آنچه

(۱). مج، مت، وز: باشید.

(۲). مج، مت، وز: یا.

(۳). مج، مت، وز: بهای.

(۴). مج، مت، وز: دروغی را.

(۵). مج، مت، وز: بایستند.

(۶). مج، مت، وز: بر.

(۷). مج، مت، وز: کمتر.

(۸). بترسی / بترسید.

(۹). بشنوی / بشنوید.

(۱۰). آج + فاسقان را.

(۱۱). آج، لب، بم، مر: برخواست.

(۱۲). مت، آج: پرسید، لب: می پرسیدید.

ص: ۱۷۲

می خواهی به خدا «۱» که در این مقام مرا هیچ نپرسی و آلا بیان کنم شما را، اصحاب رسول بترسیدند از خشم رسول و اندیشه کردند که مبادا که عذابی فرود آید. هر کسی در خانه رفت «۲» و می گریست. مردی قرشی از بنی سهم برخاست نام او عبد الله بن حذافه و مطعون بود در نسب و مردم گفتندی که او منسوب نیست با پدرش و گفت: یا رسول الله، من ابی؟ پدر من کیست؟ گفت:

حذافه بن قیس الزهری.

مادرش گفت: ما رایت ولدا اعق منک، من فرزندی از تو عاق تر ندیده ام، از کجا ایمن بودی که مادرت کرده باشد که در جاهلیت کردندی بر ملا از رسول خدا «۳» پرسیدی «۴» اگر چنان بودی او خبر دادی نه مادرت رسوا شدی؟ گفت: و الله که اگر مرا به بنده سیاه الحاق کردی که گردن نهاد «۵» می امر او را.

مردی دیگر برخاست «۶» گفت: یا رسول الله، این انا، من کجام. گفت: به دوزخ. جماعتی صحابه برخاستند «۷» و پای رسول برگرفتند و بوسه «۸» دادند و گفتند: یا رسول الله رضینا بالله ربنا و بالإسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما «۹»، ما مردمانی ایم قریب عهد «۱۰» به جاهلیت، ما را عفو بکن که خدای تعالی تو را عفو بکناد. رسول - علیه السلام - دل خوش شد و گفت: به آن خدای که جان من به «۱۱» امر اوست که در این ساعت بهشت و دوزخ در برابر من مصور کرده بودند و من در وی «۱۲» نگریدیدم «۱۳» و اهل آن را در آن جا دیدم «۱۴».

عبد الله عباس گفت: قومی رسول را - علیه السلام - یک بار سؤال کردند «۱۵» به

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: که به خدایی.

(۲). مج، مت، وز: هر کسی سر در جامه پیخت، مر: هر کسی سر در جامه پیچید.

(۳). مج، مت، وز، لت، مر: خدای.

(۴). آج، لب، مر: پرسیدی.

(۵). لب: بنهادی.

(۶). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواست.

(۷). اساس، آج، لب، بم، مر: برخواستند.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر+ بر او.

(۹). آج لب: کتابا.

(۱۰). آج، لب: قریب العهد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: در.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر: او.

(۱۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: نگریدم.

(۱۴). مج، مت، وز، لت، مر: می دیدم.

(۱۵). آج، لب: کردند.

ص: ۱۷۳

تَعَنَّتْ و یک بار به استهزاء «۱»، یکی می گفتی: من اُبی؟ و یکی می گفتی: این مکانی؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

روایت از امیر المؤمنین - علی علیه السلام - که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی حج واجب «۲» کرد مردی از بنی اسد برخاست «۳» نام او عکاشة بن محسن و گفت: اُ فی کلّ عام یا رسول الله، گفت: هر سال باید کردن [۴۳- رسول - علیه السلام - روی بگردانید، دیگر «۴» باره گفت «۵». جواب نداد، سیم «۶» بار باز گفت.

رسول گفت:

ویحک و ما یؤمنک «۷» ان اقول نعم،

چه ایمنی از آن که گویم «۸» آری، و اگر بگویم واجب شود و اگر نکنی هلاک شوی، چرا رها نکنی! نمی دانی که آنان که پیش شما بودند به سؤال بسیار هلاک شدند، چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنی «۹».

مجاهد گفت: آیت آنکه آمد که کافران و جماعتی مسلمانان رسول را - علیه السلام - از بحیره و سایبه و وصیله و حام پرسیدند، نبینی که در آیت ذکر آن کرد نهی کرد خدای تعالی در این آیت مؤمنان را از آن که از رسول - علیه السلام - سؤالی

کنند که ایشان را به کار نیاید، گفت: ای گرویدگان مپرسی «۱۰» از چیزها «۱۱» که اگر بر شما آشکارا کنند غمناک کند شما را.

و در وزن اشیاء چند قول گفتند: کسائی گفت: وزن او افعال است، جز آن است که صرف «۱۲» او بستند «۱۳» تشبیها بحمراء و صفراء.

قول دوم اخفش گفت: وزن او «أشیاء» است کقولهم: هین «۱۴» و اهناء، و زجاج گفت: برای آن «هیین» را بر «أهناء» جمع کردند که وزن او «هیین»

(۱). مج، مت، وز، لت، مر+ و.

(۲). مج، مت، وز، بواجب.

(۳). آج، لب، بم، لت، مر: برخواست.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: دگر.

(۵). مج، مت، وز، لت، مر: بگفت.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: سهام، آج، سیوم.

(۷). لب، بم: یوما.

(۸). مج، مت، وز، لت، مر: گویم.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت، مر: کنید.

(۱۰). مج، مت، وز، آج، لب، مر: مپرسید.

(۱۱). مج، مت، وز، لت، مر: چیزها.

(۱۲). مج، مت، وز، لت، مر+ از.

(۱۳). کذا: در اساس، مج، مت، وز، آج، لت، مر: بستند.

(۱۴). اساس، لب، بم: هین، با توجه به مج تصحیح شد.

بود علی وزن فعیل، کنصیب و انصباء. بر این قول «شیء» «شیء» باشد علی وزن «هین».

قول سیوم، سیبویه و خلیل گفتند: وزن او «فعلا» است مقلوب از افعال، و اصل «شیئا» بوده است، قلب کردند با اشیاء، چنان که قلب کردند «اینق» را از «أنوق» و «قسی» را عن «قووس».

إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ يَقَالُ: بَدَا إِذَا ظَهَرَ، وَ أْبَدَا إِذَا أَظْهَرَ «۱».

تَسْؤُلُكُمْ، یقال: ساءه یسوءه اذا اخزنه، و اگر رها کنی «۲» تا آنگاه که قرآن فرود آید به حسب مصلحت، چون قرآن آمده باشد خود پیدا کند «۳» شما را و بیان کند «۴» برای شما «۵»، یعنی خدای تعالی در قرآن بیان کند. نهی است مؤمنان را از تعجیل سؤال و استکشاف از چیزها که خدای تعالی به وقت خود خواهد تا بیان کند تا «۶» صلاح در آن باشد که آن پوشیده یا مجمل باشد.

عَفَا اللَّهُ عَنْهَا، خدای تعالی عفو بکرد از آن. در ضمیر «عنها» دو قول گفتند، قولی آن که: عاید است با مصدر لا تَسْأَلُوا، و آن مسأله باشد، ای عفا الله عن مسألتکم. و قولی دیگر آن که: راجع است با اشیاء.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ، و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است، گناه برحمت بیامرزد و بفضل تعجیل عقوبت نکند، چه تعجیل آن کس کند که از فوت ترسد.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكَ، جماعتی که پیش شما بودند از مثل این سؤالها کردند، چون قوم صالح که از او ناقه خواستند، و قوم عیسی که از او خوان خواستند، و قوم موسی که از او سؤال رؤیت کردند. سدّی گفت، این قوم گفتند رسول را که: از خدا در خواه تا کوه صفا «۷» باز کند. ابو علی گفت: پیغامبران «۸» را از چیزها پرسیدندی، چو «۹» ایشان گفتندی چنین است، ایشان گفتند: نه چنین است کافر

(۱). اساس، آج، لب، آف، مر: ظهر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آف: کنید.

(۳-۴). مج، وز، مت، لت: کنند.

(۵). آج، لب: شما را.

(۶). مج، وز، مت، آج، لت: یا.

(۷). مر+ را.

(۸). وز: پیغامبر.

(۹). مج، وز، آج، لب: چون.

ص: ۱۷۵

شدندی. رمّانی گفت: سؤال طلب چیزی باشد اما به احضار یا بیان، برای آن که سؤال خواستن باشد و پرسیدن باشد، یکی چون سؤال مال باشد و یکی چون سؤال علم. سؤال مال به احضار «۱» باشد و سؤال علم به بیان باشد، و نزدیک «۲» محققان چنان است که رسول - علیه السلام - چون از خدای سؤالی خواهد کردن به حضرت قومش روا نباشد تا «۳» دستوری نخواهد، که باشد که مصلحت در ترک اجابت او باشد، پس مؤدّی باشد با تنفیر و چون فیما بینه و بین الله سؤال کند اگر پیغامبر باشد و اگر نه به شرط انتفاء وجوه قبیح «۴» باید «۵» اما در لفظ و اما در ضمیر. پس بر این قاعده نشاید که یکی از ما پیغامبر را سؤال کند که پدر من کیست، برای آن که خدای تعالی صلاح در آن شناخت که آن کس که بر فراش کسی بزیاید الحاق کنند او را به او، و اگر چه نه از آن «۶» او باشد. پس بخلاف مصلحت شناخت [۴۳- پ] خدای «۷» سؤال کردن سفاهت باشد.

قوله: **ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ**، این آیت من ادلّ «۸» الدلیل است بر بطلان مذهب قول مجبّره، که ایشان گفتند: اعمالی که بندگان می‌کنند از کفر و ایمان و طاعت و معصیت و مباح و قبیح فاعل آن بر حقیقت خداست، و در این آیت خدای تعالی تصریح کرد که: آنچه مشرکان کردند و گفتند و نهادند، نه من گفتم و نه من نهادم.

و آیت اقتضای آن می‌کند که مشرکان با شرک جبر گفتند: بحیره و سایبه و وصیله و حام بنهادند، و احکامی بر او نهادند عجب و در آن وضع «۹» طرفه بنهادند، آنگه با خدای حواله کردند تا خدای تعالی به ردّ و تکذیب ایشان بفرستاد. **ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحِيرَةٍ**.

و دلیل دیگر بر آن که مشرکان مجبّر بودند، آن است که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که ایشان خواهند گفتن: **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا**

(۱). آج، لب، لت+ مال.

(۲). آج، لب، آف: بنزدیک.

(۳). مج، مت، لت: یا.

(۴). مت: قبیح.

(۵). مج، وز: بیاید.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر: آب.

(۷). آج، لب+ را.

(۸). بم، آف، لت، مر: ادل.

(۹). مج، وز، مت، لت: وضعی.

ص: ۱۷۶

وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ ... «۱»، اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردیم «۲» و نه پدران ما، و چیزی به آن حرام نکردیم «۳» بدون او، در دگر آیت گفت: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ «۴». پس هم مشرک بودند هم قدری تا در حق ایشان این مثل معنی «۵» محقق شد «۶» که: مع کفره قدری.

ما «۷» جَعَلَ اللَّهُ، معنی «جعل» در آیت حکم است، ای حکم الله بذلک و لا نزل «۸» به سلطانا، گفت: خدای تعالی نکرد و نفرمود و نهاد و حکم نکرد از بحیره- و آن شتری باشد که گوش او بشکافند «۹» شکافی فراخ، و البحر الشَّقَّ، و منه بحر الماء لسعته.

و دریا را برای فراخی بحر خوانند، و رجل متبخر إذا كان متوسعا في العلم. و «بحیره» فعلیه است به معنی مفعوله. و مفسران گفتند: عرب چون اشتری از آن ایشان پنج بطن بزادی، و آخرین آن بچگان نر بودی، آن شتر ماده را گوش بشکافتندی بعلامت، و آزاد کردندی از کشتن و نشستن و کار فرمودن، و او را منع نکردندی از هیچ آبی و گیاهی.

بعضی دگر گفتند: چون اشتر دوازده بچه ماده بزادی، او را آزاد کردندی و سایبه کردندی و فرو گذاشتندی، گوشت و شیر و نشست او بر خود حرام کردندی و شیر او به مهمان دادندی و جز مهمان بر نشستی او را. چون بچه دیگر بزادی و ماده بودی گوش او بشکافتندی و او را هم چون مادرش آزاد کردندی، کس شیر او نخوردی و مویش «۱۰» نبریدندی و بر او نشستندی، و روا نداشتندی مگر برای مهمان، پس او بحیره بودی و مادرش سائبه.

عبد الله عباس گفت: چون شتر پنج بطن بزادی، در پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی، و اگر ماده بودی گوشش بشکافتندی

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸.

(۲). مج، وز، مر، مت، لت، مر: نیاورد مانی.

(۳). مج، وز، مر: نکردی.

(۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۵.

(۵). آج، لب: مثل این معنی.

(۶). مج، وز، مت: شود.

(۷). وز + ما.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، لت: أنزل.

(۹). آج، لب: بشکافد.

(۱۰). لت: پشمش.

ص: ۱۷۷

و رها کردند و به رکوب و موی و شیر او انتفاع نگرفتندی، و بار بر او نهادندی جز مردان، و «۱» بر زنان حرام بودی. چون بمردی مردان و زنان او را بخوردندی «۲».

اما «سائیه» آن بودی که مردی شتر خویش «۳» از مال خود جدا کردی، چنان که یکی از ما وقفی کند، و به سدنه کعبه دادی و گفتی: این را نگاهدار تا رهگذریانی که فرو مانند بر او نشینند، و اگر بکشند گوشت او جز رهگذری نخوردی، و شیر او هم ابناء سبیل خوردندی. و بعضی دگر گفتند: «سایه» «۴» آن بودی که در جاهلیت کسی نذر کردی که: اگر از سفر باز آید یا از بیماری به شود، شتری را یا بیشتر به سایه کند، یعنی آزاد کند [۴۴-ر] از رکوب و بار نهادن. چون مراد او حاصل شدی، شتر را سایه کردی و فرو گذاشتی تا هر کجا خواستی رفتی و کس او را از آب و گیاه منع نکردی، بمثابت آن که مردی بندهای آزاد کند و از ولای او بیزار «۵» شود و از جریره او تیرا کند، نه ولایش او را باشد نه جریره‌یش «۶» بر او بود، آن برده را سایه خوانند، و تأنیث شاید که با رقبه شود این جا «۷» با نفس چون برده «۸» باشد، و گفتند:

سایه به معنی مسیبه است، فاعله به معنی مفعوله، کقولهم: ماء دافق، و عیشة راضیه، و اگر بر ظاهر خود رها کنند نیک است و با این حاجت نیست «۹»، سیبته فسابت «۱۰»، ای اهملتها و خلیتها فسارت و صارت کذلک.

امّا «وصیله» گوسپندی که هفت بطن بزاید، اگر هفتم نر باشد بکشند و به هدی بتان کنند، و اگر به یک شکم نری و ماده‌ای باشد، نکشند «۱۱» و گویند: وصلت اخاها، پیوست با برادرش. پس این فعلیه باشد به معنی فاعله.

(۱). وز، مَج، آج، لب، لت + او.

(۲). مَج، لب: نخوردندی.

(۳). مَج، بر خویشتن، وز: خویشتن.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف: ابناء السبیل، با توجّه به مَج، وز تصحیح شد.

(۵). آج، لب: آزاد.

(۶). مَج، مت: جریرتش.

(۷). مَج، وز، مت، لت + یا.

(۸). مَج، وز، مت، لت + بنده، آج: چون به برده‌ای شده باشد.

(۹). مَج، وز، آج، مت + برای آن که.

(۱۰). اساس: فسابتنه، با توجّه به مَج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مَج، مت، لب، آف، بم: بکشند.

ص: ۱۷۸

امّا «حام» فحلی باشد که هفت بچه او آن جا رسند که همه را بر نشیند، و بعضی دگر گفتند که: چون فرزند فرزند او [را] «۱» بر نشیند، گویند:

حمی ظهرة، پشت خود را حمایت کرد، او را منع نکنند از آب و گیاه «۲» و آزاد کنند.

وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، و لكن آنان که کافراند «۳» فرا می‌بافند «۴» بر خدای دروغ «۵»، افترا افتعال باشد من الفریة و فریه دروغ بی سر و بن باشد و اصل او از «فری» باشد و آن قطع بود، یقال: انه لیفری الفریّ ای یأتی بالعجب و فری اذا قطع علی وجه الصّلاح و افری اذا قطع علی وجه الفساد. ای عجب مشرکان دروغی بر خدای نهادند از احکامی که ایشان نهادند! و

گفتند: و آن در عقل زشت نبود خدای تعالی از ایشان باز گفت: **وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**، مجبّر هر قبایح و فضایحی که در عقل زشت تر است و به اهل مروّت و حرمت حواله نشاید کردن به خدای حواله کردند، دگر مشرکان چهار دروغ به خدای حواله کردند از بحیره و سایبه و وصیله و حام، حق تعالی این همه در حق ایشان بگفت همانا با مجبّر کم از این نباشد که چهارصد بار چهار صد «۶» هزار فعل زشت با خدای حواله کردند.

تعالی علوا کبیرا «۷»، آفت ایشان و اینان از جهل آمد که: **وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**، بیشتر عقل ندارند، یعنی بیشتر عقل را کار نمی‌بندند و در اندیشه به وعظ «۸» کار نمی‌کنند. و قتاده و شعبی گفتند: با اکثر عوام ایشان را خواست که ندانستند که آنچه وضع محال است پنداشتند که آن خدای نهاده است و کمتر، که رؤسای ایشان بودند دانستند، ابو علی گفت: بیشتر جاهلند و باقی که کمتراند معانداند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ، چون گویند ایشان را یعنی آنان که این محال «۹» اعتقاد کردند

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس، آج، لب، آف، بم: گیا/ گیاه.

(۳). آج، لب: کافراند.

(۴). مع، وز، مت: فرو می‌بافند.

(۵). آف + را.

(۶). وز: چهار هزار.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۸). مع، مت، وز، آج، لت: عقل.

(۹). مع، مت، وز، لت + به.

ص: ۱۷۹

از بحیره و سایبه که، بیایی «۱»، و اصل این کلمه از «علو» باشد تعالی تفاعل بود از او پنداری آن را که تو دعوت می‌کنی، او در هبوط «۲» و نشیبی است از کار خود او را بر بلندی می‌خوانی از صواب رأی که تو بر آنی آنگه بسیار شد در استعمال تا به جای «هلم» به کار داشتند و اگر چه آن را که تو می‌خوانی جای او از جای تو بلندتر باشد یا رأی او از رأی تو قویتر

باشد. **إِلَى مَا أَنْزَلَ [۴۴- پ] اللَّهُ**، بیای این کتاب قرآن که خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - فرو فرستاد. **وَإِلَى الرَّسُولِ**، و پیغامبر او آی محمد، نبینی که هم کتاب و هم رسول بر درجه اعلانند از پایه و مرتبه و خیر «۳» و علو درجه، برای آن لفظ «تعالوا»، گفت، ایشان جواب دهند که: **حَسْبُنَا**، بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را، این چنان «۴» است که به زبان ما گویند: بدبختی را گفتند بیا تا نیک بخت کنم «۵»، گفت: مرا بدبخت می‌شاید ما را طریقه آبا و اسلاف بر تقلید و عمیا و جهالت می‌شاید چشم بر نکنیم و فکر برنگماریم «۶» و علمی «۷» حاصل نکنیم، و به این جهل و کوری قناعت «۸» پدران خود قناعت کنیم که ما را این بس است. تا به این جایگاه حکایت سؤال و جواب ایشان است از آن جا رد است بر ایشان. **أَوْ لَوْ كَانُوا**، پس اگر پدران ایشان چیزی «۹» ندانستند و مهتدی نبودند و ضال بودند، ایشان را نه علمی و نه هدایتی و آن را که علم نباشد چه اهتدا باشد، که هر چه نه بر علم و بصیرت بود بر عمی و جهالت بود و آن ضلال بود هدی نبود. و در آیت دلیل است بر فساد «۱۰» تقلید که خدای تعالی ذم کرد آن «۱۱» را که تقلید پدران کردند و گفتند: **حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا**.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**، قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - چون حدیث کافران و گمراهان بکرد و آنچه ایشان کردند، باز نمود که: آنچه ایشان کردند شما

(۱). بیایی / بیاید.

(۲). مج، مت، وز، لت: هبوطی.

(۳). آف، آن: جز.

(۴). مج، وز، مت، لت + مثل.

(۵). مج، مت، وز، آف، لت، مر: کنیم.

(۶). آج، لب: نگمارم.

(۷). آج، لب: عمل.

(۸). مج، مت، وز، لت: و اقتداء.

(۹). لب: خبری.

(۱۰). آج، لب: رضا.

(۱۱). مج، وز، لت: آنان را.

را زیان ندارد چون شما بر طریقه ایشان نباشید، و مورد آیت آن است که:

خدای تعالی زید را به گناه عمر [و] «۱» نگیرد. و «۲» این جمله دلیل نکند که امر معروف و نهی منکر نباید کردن، و آیت که از پیش این است بر این جمله دلیل می‌کند و بعضی دگر از علما گفتند که: در آیت تقدیری محذوف «۳» است، و آن آن است که (لا یضركم من ضل اذا امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر). و «انفسکم»، نصب بر اغراست، یعنی احفظوا انفسکم، خویشتن نگاه داری. و این را از اسماء افعال گویند که عمل فعل کند، یقول «۴»: «علیک «۵» زیدا ای الزم زیدا و دونک زیدا ای خذه و ایتاک و الفعل التبیح، ای احذره.

عبد الله مسعود گفت: آیت محمول است بر تقیّه، و مراد آنان‌اند که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن ایشان را گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبت کنید که اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان «۶» نیست و دلیل این تأویل حدیث حسن بصری است که مرّة بن ربیع «۷» از او روایت کرد که او این آیت بخواند و گفت:

الحمد لله بها و الحمد لله علیها ما کان مؤمن فیما مضی و لا مؤمن فیما بقی الّا و الی جانبه منافق یکره عمله، گفت: سپاس خدای را به این آیت و برین آیت در روزگار گذشته و آینده هیچ مؤمن نبود و الّا در پهلوی او منافقی بود که مؤمن عمل او را کاره بود، یعنی اگر امر معروف و نهی منکر نتواند به دل منکر باشد آن را.

و ابو البحری «۸» روایت کرد از حذیفه که او گفت: چون آیت [بخواند] «۹» اذا امرتم و نهیتم. قیس بن حازم «۱۰» روایت کند از بعضی صحابه که او این آیت بخواند و گفت:

شما این آیت می‌خوانی «۱۱» و به جای خود نمی‌نهی «۱۲» و معنیش نمی‌دانید، و من از

(۱). اساس: عمر، با توجه به آج افزوده شد، مج، وز، لت: کسی را به گناه کسی.

(۲). مج، مت، وز، لت + بر.

(۳). مج، مت، وز، لت: محذوفی.

(۴). مج، مت، وز، لت: تقول.

(۵). آف: علیکم.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: تابان.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: ضمره بن ربیعہ، با توجّه به ضبط طبری تصحیح شد.

(۸). مع، مت، وز، لت: ابو البختری.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به مع افزودن شد.

(۱۰). آف: قیس بن جازم.

(۱۱). می خوانی / می خوانید.

(۱۲). نمی نهی / نمی نهید.

ص: ۱۸۱

رسول - علیه السّلام - شنیدم که گفت: مردمان چون منکری بینند و تغییر نکنند، خدای تعالی عقاب عام فرستد ایشان را، امر معروف و نهی منکر کنید و تهاونه «۱» مکنید در این معنی و به این آیت معذور «۲» مباشید که گویی چو من کار خود کرده باشم مرا با کسی سبیلی نیست که به خدای اگر امر معروف و نهی منکر کنی «۳» و اَلَا خدای تعالی [۴۵- ر] مسلط کند بر شما بترین «۴» خلقان و بر شما نهد عذاب. بدان که نیکان شما ذلیل شوند ایشان را، و چون دعا کنند خدای تعالی اجابت نکند.

و ابو هریره گفت ما رسول خدای را گفتیم: یا رسول الله، اگر ما همه معروف به جای آریم و امر نکنیم و از همه منکر اجتناب کنیم و نهی نکنیم ما را زیان دارد؟

رسول - علیه السّلام - گفت: امر معروف کنید و اگر چه همه معروف به جای نیارید، و نهی منکر کنی «۵» و اگر چه از همه منکر اجتناب نکنی «۶».

بعضی دگر گفتند معنی آیت آن «۷» است که: بر شما باد که خود را نگاه داری «۸» چه اگر امر معروف و نهی منکر کنی «۹» و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد.

شقیق بن عقال «۱۰» گفت، عبد الله عمر را گفتند: اگر بنشینى «۱۱» در این روزگار و امر معروف نکنى «۱۲» و این آیت کاربندی «۱۳» که: عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا یَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ.

عبد الله عمر گفت: مراد به این آیت نه منم و اصحاب من، برای آن که رسول - علیه السّلام - گفت:

الا فلیبلّغ الشّاهد الغایب

، الا و باید که شاهد «۱۴» به غایب رساند، ما حاضر بودیم و شما غایب، ما را به شما می‌باید رسانید «۱۵»، انما «۱۶»

(۱). لت: تهاون.

(۲). لت: مغرور.

(۳-۵-۹). کنی / کنید.

(۴). آف: بدترین.

(۶). نکنی / نکنید.

(۷). مج، مت، وز: این.

(۸). داری / دارید.

(۱۰). آج، لب: سعید بن عقال، چاپ شعرانی (۴ / ۳۵۲): سعید بن عقار.

(۱۱). لب: نبشتی، لت: بنشینید.

(۱۲). مج، وز، لت: امر معروف و نهی منکر نکنی، لت: نکنید.

(۱۳). کاربندی / کاربندید.

(۱۴). مج، وز: حاضر.

(۱۵). مج، وز، مت، لت، آن: رسانیدن.

(۱۶). اساس: انما، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

ص: ۱۸۲

مراد «۱» آیت آنان‌اند که از پس ما آیند که چون بگویند از ایشان قبول نکنند.

حسن «۲» و ربیع و ابو العالیه روایت کردند از عبد الله مسعود که: او را از این آیت پرسیدند، گفت: این نه آن روزگار است، می‌باید گفتن و امر معروف و نهی منکر می‌باید کردن «۳» ما دام تا بر آن کار می‌کنند «۴» و قبول می‌کنند، چون قبول

نکنند به کار خود مشغول باید بودن و احوال خود را مراعات کردن. آنگه گفت: این آیت قرآن بر وجوه مختلف فرود آمد، بعضی آن است که پیش از آن که فرود آمد تأویل آن گذشته بود، و بعضی آن است که تأویل آن در عهد رسول - علیه السلام - برفت، و بعضی آن است که تأویل هنوز پدید آمده نیست، و بود که در آخر زمان باشد و بود که تأویل آن روز قیامت بود از آیات حساب و کتاب و ثواب و عقاب «۵» ما دام تا دلها تان و هواتان «۶» یکی باشد، و متفرق نباشی «۷»، هر کسی را با خود کار بود عند آن تأویل آیت باشد.

ابو ثعلبة الخشنی گفت: رسول - علیه السلام - را ازین آیت پرسیدم، گفت: امر معروف و نهی منکر می‌کنید «۸» تا آنگه که ببینید «۹» که مردمان دنیا بر دین بگزینند «۱۰» و در فرمان بخیل شدند و متابعت هوای نفس بر دست گرفتند و هر کس به رأی خود معجب و مستبد شدند، آنگه هر کسی حصّه نفس خود و آنچه به خاصّه او بازگردد نگاه دارید «۱۱» و عوامّ را رها کنید «۱۲» به کار خود که از پس شما روزگاری خواهد بودن که «۱۳» ایام صبر باشد، در آن ایام هر کس که به طاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد، بل ضلال و هلاک او بر او باشد. و آن کس که در آن روزگار مثل عمل شما کند، یک طاعتش را پنجاه ثواب باشد، و هر مردی را از ایشان پایه پنجاه مرد از شما دارند.

گفتند: یا رسول الله! یکی از ایشان و پنجاه از ما؟ گفت: یکی از ایشان و پنجاه

(۱). مج، وز+ به.

(۲). مج، وز: حسن بصری.

(۳-۱۳). مج، وز، مت، لت، مر: منکر بی‌کران.

(۴). لب: می‌کند.

(۵). آج، لب+ تا.

(۶). مج، وز، مت: دلها تان و هواتان.

(۷). نباشی / نباشید.

(۸). مج، وز، مت، مر: کنی.

(۹). مج، وز، مت، مر: بینی.

(۱۰). مج، وز، مت، لت: بگزیدند.

(۱۱). مج، وز، مت، داری / دارید.

(۱۲). مج، وز، مت: کنی / کنید.

ص: ۱۸۳

از شما، و به روایت دیگر گفت: نه، یکی از ایشان و پانصد از شما. بعضی دگر گفتند: آیت در اهل اهواء و بدع آمد.

ضَحَاک گفت: علیکم انفسکم اذا اختلفت الأهواء ما لم یکن سیف أو سوط، گفت: خویشتن نگاه داری «۱» چون هواها مختلف شود ما دام تا تیغ و تازیانه نباشد، یعنی چون تیغ و تازیانه آمد، تو را نیز بتقیّه متابعت رأی ایشان باید کردن. سعید جبیر گفت: آیت در اهل کتاب آمد، یعنی لا یضرکم من ضلّ من اهل الکتاب.

کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عباس که: رسول - علیه السلام - نامه با اهل هجر نوشت و منذر بن ساوی التمیمی از قبل رسول - علیه السلام - آن جا بود، گفت:

دعوت کن ایشان را با اسلام، اگر قبول کنند، و الا جزیتی بر ایشان نه. او نامه رسول - علیه السلام - عرضه کرد «۲» بر عرب، و جهودان و ترسایان و گبرکانی «۳» که آن جا بودند، [۴۵- پ] ایشان گفتند: ما جزیت قبول کنیم و اسلام نیاریم. او رسول - علیه السلام - را خبر داد. رسول به او بنوشت که: اما از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ، فاما «۴» جهودان و ترسایان و گبرکان «۵» یا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند. او «۶» نامه عرضه کرد، عرب ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند. منافقان در این حدیث طعنه زدند، گفتند: عجب نیست کار محمد، می گوید: مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا بگویند «لا اله الا الله»، آنکه از گبرکان «۷» هجر و اهل کتاب جزیه می ستاند و ایشان را بر کفر رها می کند، چرا ایشان را بر اسلام اکراه نمی کند و یا از عرب جزیه قبول نمی کند؟ مسلمانان را سخت آمد، خدای تعالی این آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ، بعد ان بلغ محمد و اعذر و انذر، گفت: ای مؤمنان گرویده «۸»: بر شماست که خویشتن «۹» و احوال خویشتن مراعات کنید، شما را آن زیان ندارد ضلال آن کس که او ضال و گمراه شود چون شما مهتدی «۱۰»

(۱). آج، لب، مر: دارید.

(۲). آج، لب: عرض کرد.

(۷-۵-۳). آج، لب: گوران.

(۴). مج، وز، مت، لت: و اما.

(۶). مج، وز، مت: و.

(۸). مج، وز، مت: گرونده.

(۹). آج، لب+ نگاه دارید.

(۱۰). مج، وز، مت، لت+ باشید.

ص: ۱۸۴

و بر هدایت باشی «۱» و رسول - علیه السلام - دعوت کرده باشد و اعدار و انذار کرده. آنکه گفت: **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً، مرجع و بازگشت [شما] «۲»** با خداست جمله ضال و مهتدی را. **فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**، خبر دهد شما را با آنچه کرده باشی «۳» از نیک و بد. و خبر دادن «۴»، کنایت است از جزا برای آن که در خبر فایده نبود و خیری و شری چون جزا با او مقرون نباشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ - الاية. واقدی گفت و جماعتی از مفسران که: آیت در سه مرد آمد که ایشان به تجارت از مدینه به شام شدند: یکی عدی زبیدی «۵» بود و یکی تمیم بن أوس الداری - و ایشان ترسا شدند - [و بدیل] «۶» مولى عمرو ابن العاص مسلمان بود و از جمله مهاجر بود و در کنیت پدرش خلاف کردند، کلبی گفت پدرش [بدیل بن] «۷» ابی ماریه بود. قتاده و ابن سیرین و عکرمة گفتند: ابن ابی ماریه [محمد بن اسحق گفت: ابن ابی یم. و از باقر - علیه السلام - چنین آمد:

تمیم الداری و برادرش عدی نام این دو ترسا، و سلمان ابن ابی ماریه «۸»]، چون به شام شدند این مرد مسلمان بیمار شد. نسخه بنوشت متاعی را که او داشت بتفصیل کرد و در میان بار خود تعبیه کرد و آن ترسایان را نگفت. و چون بیماری سخت شد بر او، ایشان را حاضر کرد و وصایت «۹» کرد ایشان را که [ابن] «۱۰» متاع من به مدینه بری «۱۱» و به وارثان من سپاری «۱۲» و از دنیا برفت. ایشان سربار او باز کردند و اینایی سیمین زر خو نهینده «۱۳» وزن آن سیصد درم، از میان بار او «۱۴» برگرفتند «۱۵» [و بار بیستند و ندانستند که

(۳-۱). باشی / باشید.

(۲). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: و خبر این جا.

(۵). کذا: در اساس، آج، لب، لت، آف، آن، مج، وز، مت، مر: عدی بن سدی، تفسیر قرطبی (۶/ ۳۴۶) عدی بن بداء.

(۱۰-۷-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). اساس، مج، وز، مت، آف، آن: ندارد، با توجه به آج، لت، مر افزوده شد.

(۹). آج، لب: وصیت.

(۱۱). بری / برید.

(۱۲). سپاری / سپارید.

(۱۳). اساس: زر خوسه، مج: زر خوشه‌نیده، وز: زر خونیده، لت، آج: زرکوب، لب، بم، آف، آن، زر خوسه، مر:

زربهجده.

(۱۴). آج: آن.

(۱۵). مج، مت، وز، لب، مر: بگرفتند.

ص: ۱۸۵

در میان بار نسخه‌ای هست چون بازرگانی خود بکردند بار برگرفتند [«۱» و با مدینه آوردند و با «۲» اهل او تسلیم کردند. ایشان بار بگشاندند «۳» و آن نسخه بیافتند و برخواندند موافق بود مگر این اناء سیمین که بر جای نبود این «۴» ترسا را گفتند این مرد در شام تجارتی کرد و چیزی فروخت، گفتند، نه گفتند: معاوضه کرد با کسی؟ گفتند نه گفتند در بیماری خرجی کرد؟ گفتند: نه، روزکی چند بیمار بود. گفتند: اکنون از بار او سیمینه در «۵» می‌باید وزنش سیصد درم و به خط او نوشته است. ایشان گفتند: ما خبر نداریم و آنچه او به ما داد به شما رسانیدیم. به حکومت پیش «۶» رسول «۷» آمدند، خدای تعالی آیت فرستاد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ. «شهادة»، مرفوع است به ابتداء و «بینکم»، ابو علی فارسی گفت: هو من الظرف المتسع فيه، یعنی بین ظرف است، با تساع در جای اسم نهاد برای آن که بر حقیقت او از آن ظرف نیست که تارة اسم باشد و تارة ظرف، کالیوم و اللیلة و غدو الشهر و السنّة، لا تقول هذا بین حسن أو واسع کما قلت هذا مکان واسع فلا یجری وجوه الاعراب، و لکن چون اتساع گردد و آن را جاری مجرای اسم کرد بر توسع، مجرور کرد آن را با ضافت، و علی هذا قراءه من قرأ لقد تقطع بینکم بالرفع [۴۶-ر] و فسره بعضهم علی الوصل، فقالوا البین من الاضداد یكون بمعنى الفراق و بمعنى الوصال، قال الله تعالی: لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ «۸»، «۸»، ای وصلکم. این قولی دیگر است در آیت لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ «۹»، بر این [قول] «۱۰» خود اسم صریح باشد و بر ظرف متسع آمد، قول الشّاعر:

فصادف بین عینیه الجبوبا

و الجيوب الارض و خير او اثنان باشد على تقدير حذف المضاف و اقامة

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۲). لت: به.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، آف، مر: بگشادند، لت: بگشودند.

(۴). مج، وز، مت، لت + دو.

(۵). مج، وز، مت، مر: ندارد.

(۶). لت: نزد.

(۷). آج، لب + عليه السلام.

(۸-۹). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۸۶

المضاف إليه مقامه، أي شهادة [اثنين] «۱» كقوله تعالى: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۲»، أي اهلها.

قولى دیگر در رفع او آن است که: خبر مبتدا محذوف است، و آن ظرفی مقدم است و رفع او هم بر ابتداست، و التّقدير: عليكم شهادة بينكم، قولى دیگر آن است که: شهادة مرفوع است به ابتدا. و إذا حضر، در جای خبر اوست بر تقدیر آن که: اقامة **شهادة بينكم** وقت الحضور على تقدير وقت شهادة بينكم وقت الحضور، و این قول ضعیف است برای آن که وقت اقامه شهادت وقت حضور مرگ موصی نباشد، بل وقت دعوی المدعی باشد و عند الحاجة الى الشهادة. و اثنان مرفوع باشد به فاعلیت از فعلی محذوف که دلّ علیه لفظ الشهادة و التّقدير فليشهد اثنان. و بعض دگر گفتند تقدیر چنین است که: شهادة بینکم ان يشهد اثنان، این قریب است به قول اول از روی معنی. و قوله: **إذا حضر أحدكم الموت**، چون حاضر آید به یکی از شما مرگ «حضور» به معنی قرب است به هر حال، برای آن که اگر مرگ حاضر آید و مرد بمیرد وصیت نتواند کردن و گواه گرفتن، و نظیره قوله: **حتى إذا حضر أحدهم الموت قال رب**

ارْجِعُونَ ﴿٤﴾، چون مرده باشد نتواند این سخن گفتن، و کذا قال: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا ﴿٥﴾، و مراد در این مواضع مقاربت است.

و در معنی «شهادت» سه قول گفتند: یکی آن که گوی «٦» است که عند اقامت آن استخراج حقوق کنند، و یکی آن که حضور است من قولهم: شهدت کذا اذا حضرته، و منه قوله تعالى: وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٧﴾، و سیوم «٨» آن که به معنی سوگند است من قولهم: اشهد بالله اى احلف بالله، و قوله تعالى: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ، و قول اول قویتر است و لا یقتدر است، به قصه آیت.

و قوله: حِينَ الْوَصِيَّةِ، نصب او بر ظرف است و نشاید که عامل در او شَهَادَةُ

(١). اساس، آف: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(٢). سوره یوسف (١٢) آیه ٨٢.

(٣). سوره نساء (٤) آیه ١٨.

(٤). سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٩٩.

(٥). سوره انعام (٦) آیه ٦١.

(٦). مج: گواهی، آج، لب: گواهی.

(٧). نور (٢٤) آیه ٢.

(٨). مج، وز، لت: سهام، مر: سیم.

ص: ١٨٧

يُنَبِّئُكُمْ، باشد برای آن که او در «اذا» عمل می‌کند، و یک عامل در دو معمول عمل نکند. در او سه وجه محتمل است: یکی آن که «موت»، در او عامل باشد، دگر آن که «حضر» در او عامل باشد، اى إذا حضر «١» الموت حين اى وقت الوصية، و سیم «٢» آن که بدل از «اذا» باشد، و این بدل الكلّ من الكلّ باشد.

و قوله: ذَوَا عَدْلٍ، صفت «اثنان» است، یعنی اثنان عدلان در «منکم» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن است که من المسلمین، و بعضی گفتند: مراد آن است که من اقرباء الموصی، از خویشان وصیت کننده، و قول اول قول عبد الله عباس

[است] «۳» و سعید بن المسيّب و عبیده السّلمانی «۴» و مجاهد و یحیی بن یعمر است و قول باقر و صادق است - علیهما السّلام - و قول دوم «۵» قول حسن و عکرمه است «۶».

أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ، یعنی او شاهدان آخران من غیرکم] «۷»، یا دو گواه دیگر که نه از شما باشند. در او دو قول گفتند: یکی آن که نه اهل ملت شما باشند، و این قول باقر و صادق است - علیهما السّلام - و عبد الله عبّاس و ابو موسی اشعری و سعید مسیب و سعید جبیر و شریح و ابراهیم و ابن سیرین و مجاهد و ابن زید، قول دوم «۸» عکرمه گفت و عبیده و ابن شهاب و حسن: من غیر عشیرتکم، یعنی جز از قبیله و خویشان شما که وصیت خواهی کردن «۹» [۴۶- پ]. حسن گفت: برای آن که عشیرت او احوال او بهتر دانند از دیگران و این اختیار زجاج است، گفت: [دگر] «۱۰» برای آن که گوی کافران نشاید شنیدن «۱۱» با آن که کافر و فاسق باشند، و معنی او این جا تفصیل است نه «۱۲» تخییر، برای آن که معنی آن است که: أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ ان لم یکن منکم، اگر از شما گواه نباشد از جز شما که مسلمانانی «۱۳»، و این قول باقر و

(۱). مج، وز، مر: حضره.

(۲). مج، وز، مت: سهام.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: عبید السّلمانی.

(۵-۸). مر: دویم.

(۶). مج، وز، مت: قول حسن بصری است و عکرمه.

(۷). اساس، آج، لب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مج، وز، مت: خواهید کردن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). اساس، بم: شاید شنیدند، مج، وز، مت: نتواند شنیدن، با توجّه به آج، لب تصحیح شد.

(۱۲). مج، مت: ندارد.

(۱۳). مسلمانانی / مسلمانانید.

صادق است - علیهما السلام - و شریح و یحیی بن یعمر و عبد الله عباس و سعید جبیر و سدّی، و بعضی دگر گفتند: «أو»
تخییر راست بر حسب آن که موصی وصایت کند «۱» و گواه گیرد و امین «۲» دارد اگر کافر بود [و] «۳» اگر مسلمان، و
بعضی مفسران گفتند:

مراد به «آخران» دو وصی اند، [نه] «۴» دو گواه، برای احتیاط را گفت وصایت به دو وصی کنند «۵» از «۶» تهمت و خیانت
دورتر باشد، و این قول ضعیف است بمخالفة سیاقه الایة.

إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، اگر شما در زمین ضرب کنید، یعنی اگر مسافر باشید و در زمین سیر کنید. فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ
«۷»، به شما رسد مصیبت مرگ، یعنی مرگ به شما رسد. تَحْبِسُونَهُمَا، در کلام محذوفی هست تا معنی مستقیم شود، و آن این
است: و قد أوصیتهم و اشهدتم علی وصایتکم شاهدین فاتّهم الورثة الشّاهدين وقت اقامة الشّهادة ینبغی ان تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ
الصَّلَاةِ، که مرگ به شما رسد و شما وصایت کرده باشی «۸» و مال با ایشان داده باشی «۹» و ایشان ادا کنند و ورثه را
ریبی و شکّی حاصل آید که آن مال بتمامی ادا کردند یا نه، و ایشان را متّهم دارند و بر ایشان دعوی کنند، حکم آن است که:
ایشان را باز دارند از پس نماز. و مراد به «حبس» وقف است یعنی یستوقفونهما «۱۰» من بعد الصّلوة.

خلاف کردند که «۱۱» کدام نماز است - بر سه قول: باقر و صادق «۱۲» گفتند و شریح و سعید جبیر که نماز دیگر است
برای کثرت مردم که حاضر آیند، و برای تخویف ایشان به حرمت وقت نماز چون از نماز فارغ شده باشند. حسن بصری
گفت: نماز پیشین یا دگر «۱۳»، و قول سیم «۱۴» عبد الله عباس گفت: نماز اهل دین ایشان، بر آن قول که

(۱). آج، لب: وصیت کند.

(۲). مج، وز، مت: امیر.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: کند.

(۵). وز + همه.

(۶). آج، لب: لمخالفة.

(۷). مج، وز، لت + و.

(۸-۹). باشی / باشید.

(۱۰). مج، وز: تستوقفونهما.

(۱۱). مج، وز، لت + این، مر + آن.

(۱۲). بم، آف، مر + علیهما السّلام.

(۱۳). لت، مر: دیگر.

(۱۴). آج، لب، آف: سیوم.

ص: ۱۸۹

گفت: **مِنْ غَيْرِكُمْ**، مراد کافراند برای [آن که] «۱» ایشان وقت نماز ما را حرمت ندارند، و از این جا گفت شریح که: چون مرد به زمین غربت باشد و کسی را نیابد که فرا او «۲» وصایت کند و گواه کند، او را بر وصایت شاید که از اهل ذمه دو کس را گواه کند و گواهی ایشان مقبول باشد، و هیچ جای «۳» گواهی «۴» کافر مقبول نباشد الا در باب وصیت در سفر لمکان هذه الایة.

و شعبی گفت: مردی مسلمان را به دقوفا وفات نزدیک «۵» رسید، چون رنجور شد کس را نیافت که بر وصایت خود گواه کند، دو مرد را از اهل کتاب گواه کرد.

ایشان به کوفه آمدند «۶» بنزدیک ابو موسی اشعری و گواهی بدادند، او گفت: این حکمی است که پس از آن که در عهد رسول افتاد دگر نیفتاد، و ایشان را بفرمود تا سوگند خورند «۷» و حکم براند، و مذهب ما هم چنین «۸» است که گواهی کافران در هیچ جای بر مسلمان قبول نکنند الا در وصیت در حال ضرورت.

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ، ایشان - یعنی آن دو گواه - سوگند خورند به خدای. و گواه را در این موضع برای آن سوگند می دهند که او خصم است - مدعی علیه ایشان، اعنی ورثه بر اینان «۹» که گواهی «۱۰» وصیت بودند دعوی خیانت کردند و گواه نداشتند «۱۱»، لا بد ایشان را سوگند بایست خوردن که و الیمین علی من انکر.

إِنْ ارْتَبْتُمْ، اگر شما را که ورثه «۱۲» شک افتد در آن که ایشان خیانت کردند و سوگند بر این خوردند که این گواهی «۱۳» بخلاف راستی نمی دهیم تا بدین «۱۴» عوضی اندک بستانیم یا حقی از آن کسی ببریم «۱۵» یا حق را منکر شویم، و قوله: «به»، روا باشد

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مج: ها او، آج، لب: با او.

(۳). مج، وز: جایگاه.

(۴). آج، لب، لت: گواهی.

(۵). مج، وز: ندارد.

(۶). اساس+ و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). مج، وز، آج، لب: خوردند.

(۸). مج، وز: هم چونین.

(۹). مج، وز، مت: ورثه اینان، لت: ورثه برایشان.

(۱۰). آج، لب، لت، مر: گوده، بم، آف: گواهی.

(۱۱). مج، وز، مت: بداشتند.

(۱۲). آج، لب، آف، لت، مر: ورثه‌اید.

(۱۳). آج، لب، بم، آف، لت: گواهی.

(۱۴). مج، وز، مت، لت، مر: بر آن.

(۱۵). اساس: بریم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۱۹۰

که راجع باشد با قسم که سوگند است یعنی ما این سوگند به عوض آن چیزی اندک که بر ما دعوی می‌کنند نخواهیم کردن، و شاید «۱» که راجع باشد [۴۷-ر] با چیزی متعلق به شهادت یعنی بتحریف شهادتنا عن وجهها، برای آن «به»، گفت: «بها» نگفت که حذف مضافی تقدیر کرد.

و قوله: لا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا، در او دو وجه گفتند: یکی آن که مراد به «اشتراء» معاوضه است برای آن که در بیع و شری به معنی معاوضه باشد، یعنی ما سوگند را و «۲» تحریف شهادت خود برابر متاع اندک ننهیم. و وجه دیگر آن که مراد آن است که:

لَا نَسْتَرِي بِهِ ثَمَنًا، أَي ذَا ثَمَنٍ، بَرَى أَن كَه بَهَا نَخْرِنْد، مَتَاعٌ «٣» بَه بَهَا خَرِنْد، يَعْنى تَحْرِيمٌ «٤» چِيزِى كَه أَن رَا بَهَاى اَنْدَك بَاشَد، يَعْنى حَطَامِ دُنْيَا وَ مَتَاعِ اَوْ كَه اَنْدَك اَسْت بَه سَوْگَنْد بَه تَحْرِيمٌ «٥»، وَ كَذَلِك قَوْلُهُ: اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا «٦»، اِى ذَا ثَمَنٍ، اِى مَتَاعًا ذَا ثَمَنٍ قَلِيلٍ، وَ اَيْنِ وَجْهِي غَرِيبٌ اَسْت وَ لَطِيفٌ، دَر اَيْنِ اَيْتِ وَ دَر هَر اَيْتِ كَه اَيْنِ لَفْظِ اَيْدِ دَر اَوْ.

وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى، وَ اِگر چَه مَشْهُود لَه أَن رَا كَه بَرَى اَوْ گَوَاى «٧» مِى دَهِيْمِ خُوِيْشِي نَزْدِيْكَ بَاشَد، وَ تَخْصِيْصِ «ذُو الْقُرْبَى» «٨»، بَرَى اَيْنِ اَنْ كَرْد كَه مِيْلِ مَرْدَمِ بَه اَوْ بَاشَد.

وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ، وَ گَوَاهِي خُدا پَنَهَانِ بَاز نَكْتِيْمِ، وَ وَجْهٍ اَضَافَه شَهَادَتِ بَا خُداى تَعَالَى اَز اَيْنِ جَاسْتِ كَه اَز فَرْمَانِ اَوْسْتِ وَ نَهَادِ شَرْعِ اَوْ، وَ شَآيْدِ كَه اَضَافَه بَه مَعْنَى «لَامٌ» بُوْد، اِى شَهَادَةَ اللّٰهِ، وَ «لَامٌ» اِخْتِصَاصِ رَا بَاشَد وَ مَعْنَى رَاجِعِ بَا اَيْنِ كَه اَوَّلِ كَفْتِيْمِ، وَ شَعْبِي دَر شَاذِّ خَوَانْدِ: وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ، بِنَوِيْنِ اللّٰهِ، بَه جَرِّ عَلِيٍّ تَقْدِيْرِ وَ اللّٰهِ بَه حَذْفِ حَرْفِ قَسْمِ، وَ مَا هِيْجِ گَوَاى «٩» پَنَهَانِ بَاز نَكْتِيْمِ بَه حَقِّ خُداى، وَ پَسِ اَز اَيْنِ دَر كَلَامِ مَحْذُوْفِي اَسْت وَ تَقْدِيْرِ اَيْنِ اَسْت كَه: فَآنَا اِنْ كَتَمْنَاهَا، اِنَا اِذَا اِذَا لِمَنْ الْاِثْمِيْنَ، چَه اِگر گَوَاهِي پَنَهَانِ كُنِيْمِ اَز جَمْلَه بَزْهَكَارَانِ بَاشِيْمِ. وَ اَبُو جَعْفَرِ خَوَانْدِ بَه

(١). بَم، آف، نَشَايْد، اَيْنِ: بِنَشَايْد.

(٢). مَج، وَز، مَت، لَت: سَوْگَنْد اَوْ.

(٣). لَت: مَتَاعِي.

(٤). لَت: نَخْرِيْمِ.

(٥). لَت: بِنَخْرِيْمِ.

(٦). سُورَه تُوْبَه (٩) اَيَه ٩.

(٧-٩). اَج، لَب، بَم، آف، لَت، مَر: گَوَاهِي.

(٨). مَج، مَر: ذَا قُرْبَى.

ص: ١٩١

تَنْوِيْنِ: وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ، چِنَانِ كَه قَسْمِ تَعَلَّقِ بَه كَلَامِ اَوَّلِ نَدَارْدِ، اَيْنِ جَا وَ قَفِ كَه شَهَادَةَ، اَنْگَه اَبْتَدَا كَنْد «١» [بَه سَوْگَنْد] «٢» كَه: اللّٰهُ اَنَا اِذَا لِمَنْ الْاِثْمِيْنَ اِنْ فَعَلْنَا ذَلِكِ وَ كَتَمْنَا الشَّهَادَةَ، وَ يَعْقُوْبِ خَوَانْدِ بَه تَنْوِيْنِ وَ «الْف» اَسْتَفْهَامِ دَر «اللّٰهُ» بَه عَوْضِ [حَرْفِ] «٣» قَسْمِ كَه بِيْفِگَنْدِ وَ جَرِّ «اللّٰهُ».

چون آیت فرود آمد، رسول - علیه السّلام - این دو ترسا را بخواند، و چون نماز دیگر گزارده بود «۴» ایشان را بنزدیک منبر برداشت و سوگند بداد که ایشان از این اِناء سیمین که بر ایشان دعوی است بی‌خبراند و خیانتی «۵» نکرده‌اند، سوگند بخوردند.

رسول - علیه السّلام - رها کرد ایشان را چون سوگند خورده بودند، آنکه اِناء بر دست ایشان ظاهر شد، سعید جبیر گفت از عبد الله عبّاس که: اِناء بر دست کسی با دیدار آمد «۶»، از اهل مکّه در او آویختند، گفتند: ما از تمیم و عدی خریدیم و بعضی دگر گفتند: بر دست ایشان پدید آمد. وارثان مرد در آن «۷» آویختند، ایشان دعوی کردند که: ما این از او خریدیم «۸»، گفتند: پس چرا اوّل نگفتی «۹»؟ گفتند: برای آن که گواه نداشتیم این دعوی نکردیم. ایشان بیامدند و رسول - علیه السّلام - را خبر دادند، خدای تعالی این آیت فرستاد. گفتند: وارثان در اِناء «۱۰» آویختند و دعوی کردند گواه «۱۱» نداشتند، رسول - علیه السّلام - به ظاهر شرع ایشان را سوگند داد که سوگند «۱۲» بر مدّعی علیه باشد.

قوله: **فَإِنْ عَثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا**، اگر اطلاع افتد و واقف شوند، و اصل «عثار» شکر فیدن «۱۳» و افتادن باشد، چنان که در عبارت ما گویند، من به سر آن کار افتادم، و اعشی می‌گوید در عثار به معنی سقوط «۱۴».

(۱). مج: انتفا کند.

(۲-۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، بم: گذارده بود.

(۵). اساس، بم: کلمه به صورت «جنایتی» هم خوانده می‌شود.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: پدید آمد.

(۷). آج، لب: در آنان، لت: در ایشان در.

(۸). مج، مت: بخریدیم.

(۹). آج، لب، مر: نگفتید.

(۱۰). آج، لب، لت: آنان.

(۱۱). مج، وز، مت: و گواه.

(۱۲). لت: که بیّنه.

(۱۳). مج، وز، مت: سکر فیدن.

(۱۴). مج، وز، مت + شعر.

ص: ۱۹۲

فالتَّعَسِ ادنی لها من ان أقول لعا

بذات لوث عفراة اذا عثرت

و اعثرت غیرى «۱» على كذا اذا اطلعتة عليه و منه قوله: وَ كَذَلِكَ أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ «۲»، و العثير الغيار الساطع. عَلَى أَنَّهُمَا، بر آن که ایشان دو «۳»، یعنی آن دو وصی با «۴» آن دو گواه، اسْتَحَقَّ إِثْمًا، مستحق بزه و عقوبت شدند به سوگند دروغ که خوردند، و معنی آن است که: چون معلوم شود که ایشان سوگند به دروغ خوردند، فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا، دو مرد دیگر از جمله ورثه به جای ایشان بایستند.

مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ، حفص خواند: «استحق» به فتح «تا» و «حا» [۴۸- ر] على الفعل المستوى، و معنی آن که «استحق» آى حقّ و وجب عليهم الاثم، يقال:

حقّ و استحقّ و وجب بمعنى واحد، و باقى قرأء «استحقّ» خواندند به ضمّ «تا» و كسر «حا» على الفعل المجهول، و معنی قراءت مجهول آن باشد [که] «۵»: من الَّذِينَ اسْتَحَقَّ فِيهِمْ و لأجلهم الاثم [و آن وارثان مرد باشند برای آن که حالف بر مال ایشان سوگند می خورد، چون سوگند به دروغ بود به سبب ایشان باشد که مستحق اثم] «۶» گردد فهذا معنى القراءتين اعنى قراءة الحفص و قراءة الباقيين، و حمزه و ابو بكر و يعقوب و خلف خواندند: «الأولين» بتشديد «واو» على الجمع جمع اوّل و فتح «نون» على أنه نون جمع السلامة، و باقى قرأء: «الاوليان» به سكون «واو» و «نون» مكسورة على أنها نون التثنية من بناء افعال التفضيل، حسن بصرى خواند در شاذّ: «الاولان» على تثنية الأوّل.

و در معنی «أوليان» سه قول گفتند: یکی سعيد جبیر گفت و ابن زید: مراد آن است که دو کس آنان که بمرده و میراث اولیتراند، قول دوم عبد الله عباس گفت و شریح: دو کس که اولیتر باشند به گواهی یعنی سوگند من قوله: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ «۷»- الایة قول سهام «۸» زجاج گفت: دو کس برخیزند از آنان که اولیتر باشند به آن که سوگند دهند خصم را یعنی آن دو ترسا که اوّل سوگند خوردند اکنون سوگند دهند که

(۱). اساس، لب: غیر، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱.

(۳). مج، وز، مت: بو، آج، لب: هر دو.

(۴). آج، لب: یا.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۶.

(۸). آف: سیوم، مر: سیم.

ص: ۱۹۳

ایشان ولیّ سوگنداند و در رفع «اولیان» چند قول گفتند: یکی آن که: اسم ما لم یسمّ فاعله است بر قراءت آن کس که استحقّ خواند علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، و التّقدیر استحقّ علیهم اثم الاولین ای استحقّ منهم.

دوم آن که: بدل ضمیر است فی یقومان المعنی یقوم الاولیان مقامها، و گفتند: بر «۱» معنی امر باشد، ای فلیقم الاولیان اللّذین استحقّ علیهم الوصیّة و این اختیار زجاج است.

سهام «۲» آن که بدل «آخران» است. و ابو علی فارسی گفت: رفع او شاید که بر ابتدا بود و او مبتدای مؤخر بود، و تقدیر چنین باشد: فالاولیان بامر المیتّ آخران من اهله او من اهل دینه یقومان مقام الخائنین اللّذین عثر علیهما کقولهم، تمیمیّ أنا، این وجه چهارم است و وجهی نیکو است.

و وجه پنجم ابو علی گفت: روا باشد که خبر مبتدا باشد محذوف و تقدیر آن که: فأخران یقومان مقامهما الاولیان. و قول ششم ابو الحسن اخفش گفت: صفت «آخران» باشد، با آن که آخران نکره است و اولیان معرفه است به «لام» تعریف، برای آن که اگر چه نکره است به وصف معرفّ «۳» و مخصوص شده من قوله: یقومان مقامهما.

و اما قراءت آن کس که «اولین» خواند به جمع از اتباع اللّذین باشد و محلّ او جرّ بود، و تقدیر آن بود که: من الاولین اللّذین استحقّ علیهم الایضاء و الاثم.

و در «علیهم» چند قول گفتند: یکی آن که: «علی» به معنی «من» باشد. ای استحقّ منهم، كما قال الله تعالى: اللّذین إذا اکتالوا علیّ الناس «۴» ای من الناس، دوم آن که: معنی آن باشد که «۵» استحقّ علیهما مال بالشّهاده و معنی علی وجوب باشد برای آن که به گواهی «۶» گواهان «۷» [حق] «۸» واجب شود بر مدّعی علیه چون گواهی به

(۱). وز: این.

(۲). بم، آن: سیم، آف: سیوم.

(۳). مج، وز، مت: معروف.

(۴). سوره مطفین (۸۳) آیه ۲.

(۵). آن + ای.

(۶). آج، لت: گوی.

(۷). مج، وز، مت، آج، آن: گواهان.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۹۴

دروغ داده باشند آنچه به گواهی «۱» ایشان از مدعی علیه بستانند «۲» غرامت «۳» بر ایشان واجب بود. سیم «۴» آن که: «علی» به معنی «فی» باشد چنان که خدای تعالی گفت:

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ﴿٥﴾، أَىٰ فَىٰ مَلِكِ سَلِيمَانَ، وَ بَر عَكْسِ چنان که «فی» به معنی «علی» آمد فَىٰ قَوْلِهِ: وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِى جُدُوعِ النَّخْلِ ﴿٦﴾، أَىٰ عُلَىٰ جُدُوعِ النَّخْلِ، أَن جَا «علی» به معنی «فی» آمد یعنی الَّذِينَ اسْتَحَقَّ فِيهِمْ وَ لِجَلْهِمِ الْاِثْمِ وَ هُم وَرَثَةُ الْمَيْتِ اسْتَحَقَّ الْحَالِفَانِ بِسَبَبِهِمْ. اِگر گویند: رَوَا بَاشَد كَه اَوَّلِيَانِ «۷» مَرْفُوعٌ بَاشَد بَاسِنَادِ «۸» اسْتَحَقَّ [۴۸- ر] بَا اِيشَانِ؟ گوییم: نَه، بَرَاى اَن كَه مَسْتَحَقٌّ وَصِيَّتْ اسْتِ يَا «۹» اَنچَه از وصيَّتْ در چيزى بَاشَد وَ اَوَّلِيَانِ مَسْتَحَقٌّ نَتَوَانَد بُوَدن تَا اسِنَادِ اسْتَحَقَّ بَا اِيشَانِ كَنَد.

زجاج گفت: این آیت دشوارتر آیتی است در قرآن به اعراب، و چون اعراب دشوار باشد معنی مشتبه بود، چه معنی از اعراب استخراج توان کردن و خلاصه این است که: اگر مطلع شوند بر آن که آن گواهان یا وصیان که سوگند خوردند بر وجهی خوردند که مستحق اثمی و عقوبتی شدند- با «۱۰» آن که بخلاف راستی خوردند- دو مرد «۱۱» باید که اولیتر باشد به متوقی و به میراث آن «۱۲» به آن که گوی و شهادت را قیام نمایند به معنی سوگند، یعنی که سوگند خوردند چه خصم و مطالب ایشان باشند که ببینند و سوگند خوردند به خدا «۱۳» که شهادت ما، یعنی سوگند ما حقتر و درست تر است از سوگند آن دوگانه که پیش از این سوگند خوردند، و ما در این سوگند اعتدا و ظلم نمی‌کنیم، چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم.

اگر گویند اولیای مرده از کجا مطلع شوند بر خیانت ایشان یا ایمن باشند که

(۱). مج، مت، وز: گوائی، آف، آن: گواهی.

(۲). لب: ستانند.

(۳). مج، مت، وز، آج، لت + آن.

(۴). مج، وز، مت: سهام، آج، لب: سیوم.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۶). سوره طه (۲۰) آیه ۷۱.

(۷). لب + مستحقّ.

(۸). وز + و.

(۹). وز: به.

(۱۰). مج، وز، مت: به.

(۱۱). مج، وز، مت: دیگر.

(۱۲). مج، وز، مت: او.

(۱۳). وز، مت: خدایی.

ص: ۱۹۵

سوگند خورند و دروغزن نباشند؟ گوییم: امّا به آن که در او دعوی کرده باشند در دست ایشان بینند یا آن که ایشان انکار کرده باشند علم و خبر آن را یا آن که ایشان اعتراف دهند یا به آن که گواهی «۱» دهند دو عدل بر ایشان به خیانت، قوله: «إِذَا» و «لَا» «۲» جواب شرطی محذوف باشد، و التّقدیر: ان اعتدینا انا اذا لمن الظالمین.

قوله: ذَلِكْ اَدْنٰی اَنْ يَّاتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَّجْهِيْهَا - الآیة، «ذلک» اشارت است به سوگند خوردن «۳» یا به حکم، یعنی آن سوگند یا آن حکم نزدیک گرداند و داعی باشد خداوند گواهی «۴» را که گواهی «۵» بر وجه [خود] «۶» به راست یا

سوگند به راست خورد برای آن که چون داند که در شرع حکمی «۷» هست که ردّ الیمین کنند با مدّعی و سوگند «۸» مقبول خواهد بودن او را ردع و زجر کنند «۹» از آن که سوگند به دروغ خورد یا گواهی «۱۰» به دروغ دهد خلاف کردند در آن که بر گواه سوگند باشد هیچ جا «۱۱» یا «۱۲» نباشد. عبد الله عباس گفت: چون گواه کافر بود بر او سوگند بود و دگر جایگاهها بر او سوگند نبود- و این مذهب ماست. و بعضی دگر گفتند که «۱۳»: بر هر دو گواه که وصی باشند و در حقّ ایشان تهمتی حاصل شود «۱۴» ایشان را سوگند باید خوردن.

و خلاف کردند مفسّران در آن که آن دو آیه مقدّم حکم آن منسوخ است یا نه.

عبد الله عباس و نخعی و جبّایی گفتند که: حکم آن آیتها منسوخ است، و حسن بصری و دگر مفسّران گفتند: حکم آن منسوخ نیست، و آنچه اخبار ما و مذهب ما اقتضا می‌کند این است. و ابو القاسم بلخی گفت: بیشتر اهل علم بر آنند که منسوخ نیست، و اجماع علماست بر آن که سوره المائده به «۱۵» آخر قرآن آمد هیچ از آن منسوخ نیست، و رسول- علیه السلام- در خطبه حجّة الوداع گفت:

انّ سورة المائدة من

(۱۰-۵-۴-۱). مج، وز، مت: گواهی، آج، لب، آف، آن: گواهی.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب: لام.

(۳). بم: خوردند.

(۶). اساس، بم، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مج: حکم.

(۸). مج، وز، مت، لت+ او، مر+ آن.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، مر: زجر کند.

(۱۱). مج، وز، مت، مر: جای.

(۱۲). مج، وز، مت: ما.

(۱۳). اساس+ که، که زاید می‌نماید.

(۱۴). لب: حاصل آید.

(۱۵). مع، وز، مت، لب: تا، آن: من.

ص: ۱۹۶

آخر القرآن نزولا فأحلوا حلالها و حرّموا حرامها

، و آن کس که گفت منسوخ است، گفت: برای آن که در شرع هیچ جای بر گواه سوگند نیست، این آنکه بود که از شرط گواه عدالت نبود چون فرود آمد: وَ أَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ ﴿۱﴾، این حکم منسوخ شد و ذی عدل نباشد و نه از گواهان پسندیده گوئیم. اما آنچه گفتمی از سوگند برای آن است که ورثه مطلع شوند بر خیانت ﴿۲﴾ بر او دعوی خیانت کنند ﴿۳﴾ او مدّعی علیه شود.

چو ایشان ﴿۴﴾ گواه ندارند، او را سوگند باید خوردن که و الیمین علی المدّعی علیه.

و اما تعدیل شهود قوله: مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ﴿۵﴾، روا باشد که در شرع جای بود که اضطرار ﴿۶﴾ حمل کند بر آن که گواهی ﴿۷﴾ اهل ذمه قبول باید کردن برای استظهار [۴۸-پ] ایشان را سوگند باید دادن به وقت عبادت و ﴿۸﴾ نماز ایشان تا رادع باشد ایشان را از آن که ﴿۹﴾ سوگند به دروغ خورند. و قوله: أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ، یا ترسند یعنی وصیان ذمی که ردّ سوگند کنند با خصمان ایشان که اولیای مرده‌اند. و قوله: بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ، ضمیر اهل ذمه ﴿۱۰﴾ است، چه ﴿۱۱﴾ ایشان اول سوگند خورده‌اند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا، و از خدای بترسی ﴿۱۲﴾ و از معاصی او و گواهی به دروغ و سوگند به دروغ و خیانت کردن در وصیت و جز آن و بشنوی ﴿۱۳﴾ و عظم خدای تعالی، و خدای تعالی هدایت ندهد فاسقان را اما بر سیبل عقوبت به وجه خذلان و اما در قیامت ره بهشت نماید ایشان را، و فاسق خارج باشد از طاعت خدای تعالی و اما حکم نکند با ﴿۱۴﴾ آن که مهتدی است و نام هدایت بر او ننهد.

قوله تعالی ﴿۱۵﴾:

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۲۰]

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ

الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (١١٠) وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (١١١) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ أَتَقْوُونَ اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١١٢) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (١١٣)

قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لأولنا وآخرنا وآية منك و ارزقنا و أنت خير الرازقين (١١٤) قال الله إني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فإني أعدبه عذاباً لا أعدبه أحداً من العالمين (١١٥) و إذ قال الله يا عيسى ابن مريم أ أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا أعلم ما في نفسك إنك أنت علام الغيوب (١١٦) ما قلت لهم إلا ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي و ربكم و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم و أنت على كل شيء شهيد (١١٧) إن تعدبهم فإنهم عبادك و إن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم (١١٨)

قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجرى من تحته الأنهار خالدون فيها أبداً رضي الله عنهم و رضوا عنه ذلك الفوز العظيم (١١٩) لله ملك السماوات و الأرض و ما فيهن و هو على كل شيء قدير (١٢٠)

[ترجمه]

(١٠٩-١٢٠ / ٥)

(١). سورة طلاق (٦٥) آيه ٢.

(٢). مع، وز، مت، آج، لب، لت، مر+وصى.

(٣). لت: كند.

(٤). مع، وز، مت، لت، مر: اينان.

(٥). سورة بقره (٢) آيه ٢٨٢.

(٦). آج، لب: اضطراب.

(٧). مع، وز، مت: گواهی.

(٨). مع، وز، مت+ به.

(۹). مع، وز، مت، لت، مر: آنچه.

(۱۰). آج، لب: فدیة.

(۱۱-۱۴). مع، وز، مت، لت: مر: به.

(۱۲). بترسی / بترسید.

(۱۳). بشنوی / بشنوید.

(۱۵). وز: عزّ و اعلا، مت: عزّ و جلا.

ص: ۱۹۷

آن روز که جمع کند خدای پیغامبران را گوید چه جواب دادند «۱» شما را گویند نیست هیچ علمی ما را تویی که داننده کارهای پنهانی. «۲» [۴۹-ر]

چون گفت خدا ای عیسی «۳» مریم یاد کن نعمت من بر تو و بر مادر تو چون قوّت دادم ترا به جبرئیل، سخن می‌گفتی با مردمان در گهواره و پیر «۴»، و چون پیاموختم تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل و چون می‌کردی از گل چو شکل «۵» مرغ به فرمان من در می‌دمیدی در او می‌شد مرغی به فرمان من و عافیت می‌دادی نابینای مادر زاد را و پیس را به فرمان من و چون بیرون می‌آوردی مردگان را به فرمان من، و چون بازداشتی «۶» فرزندان یعقوب را از تو چون به ایشان آوردی حجّتها، گفتند آنان که کافر بودند از ایشان: نیست این مگر جادویی آشکارا.

و چون وحی کردم «۷» به حواریان «۸» که ایمان آری «۹» به من و پیغامبر من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانانیم «۱۰».

چون گفتند حواریان «۱۱»: ای عیسی پسر

(۱). آج، لب: اجابت کردند.

(۲). لت: پوشیده.

(۳). مع، وز، مت، آف، لت + پسر.

(۴). آج، لب: کهولت.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن: چون.

(۶). مج، وز، مت: پاداشتم.

(۷). آف: کردیم. آج، لب: فرستادیم.

(۸). آج، لب: یاران.

(۹). آری / آرید.

(۱۰). لت: مسلمانییم.

(۱۱). آج، لب: یاران.

ص: ۱۹۸

مریم بتواند «۱» خدای تو که فرو فرستد بر ما خوانی «۲» از آسمان. گفت: بترسی «۳» از خدا اگر شما ایمان دارید.

گفتند می خواهیم تا بخوریم از آن و ساکن شود دل‌های ما و بدانیم که تو با ما راست گفتی و باشیم در آن از جمله گواهان.

گفت: عیسی پسر مریم، ای بار خدای ما بفرست بر ما خوانی از آسمان تا باشد ما را عیدی «۴» اوّل ما را و آخر ما را و علامتی از تو، و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهندگانی.

گفت: خدای من بفرستم آن را بر شما هر که کافر شود پس از آن من عذابی کنم او را که نکرده باشم کس را از جهانیان.

[۴۹-پ]

و چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم تو گفتی مردمان را بگیری «۵» مرا و مادر مرا دو خدا از فرود خدا گفت منزهی تو نباشد مرا که گویم آنچه نبود مرا بحق، و اگر گفته بودمی تو دانستی دانی آنچه در نفس «۶» من است و من ندانم آنچه در نفس «۷» تو است تو دانای غیبیایی. «۸»

(۱). آج، لب: هیچ تواند، لت: تواند.

(۲). آج، لب+ آراسته.

(۳). بترسی / بترسید.

(۴). آج، لب: زمان شادی.

(۵). بگیری / بگیریید.

(۶). آج، لب: ضمیر.

(۷). آج، لب: معلوم ذات.

(۸). آج، لب: نیک دانند اسرار نهانی.

ص: ۱۹۹

نگفتم ایشان را مگر آنچه فرمودی مرا به آن که بپرستی «۱» خدای را خدای من و خدای شما و بودم بر ایشان گواه تا بودم در ایشان چون وفات دادی مرا بودی تو نگاهبان بر ایشان و تو بر همه چیزی گواهی.

اگر عذاب کنی ایشان را ایشان بندگان تواند و اگر بیامری ایشان را تو غالبی و محکم کار «۲».

گفت خدا این روز است [که] «۳» سود دارد راست گویان را راستی‌شان، ایشان راست بهشتها می‌رود از زیر آن جویها همیشه باشند در آن، خشنود بود خدا از ایشان و خشنود باشند ایشان از خدا آن رستی «۴» بزرگ بود.

خدای «۵» راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آن جاست و او بر همه چیزی تواناست.

قوله: **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ**، در عامل نصب «یوم» دو قول گفتند، یکی آن که:

فعلی محذوف است و تقدیر آن است که «اذکروا» و «احذروا»، یاد کنی و بترسی «۶» از روزی، دگر زجاج گفت: «و اتقوا الله» که در آیت اول است. قول سهام «۷» مغربی گفت، قوله: **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي**، خدای در آن روز هدایت نکند، یعنی راه بهشت ننماید فاسقان را. و بر قول زجاج و بر قول اول طرف نباشد، [۵۰-ر] بلکه مفعول به باشد و ظرف «۸» مفعول فیه باشد، و بر هر دو قول «حذر» و «تقوی» و «ذکر» تعلق به مضافی محذوف داشته باشد، و تقدیر این بود که: هول یوم و عقاب یوم، حق تعالی گفت:

(۱). آج، لب: پرستید.

(۲). آج، لب: تویی غالب و توانا، درستکار و درست گفتار.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: رستگاری.

(۵). آج، لب: مر خدای.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: یاد کنید و بترسید.

(۷). آف: سیوم، آن، مر: سیم.

(۸). اساس، آف، بم: ظفر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

ص: ۲۰۰

بترسی «۱» از روزی که خدای تعالی در آن روز پیغامبران را جمع کند و از ایشان بپرسد به حضور امتنان مکذّب که: ما ذا أُجِبْتُمْ، شما را فرستادم به اینان رفتی «۲» و دعوت کردی «۳»، ایشان چه جواب دادند [شما را] «۴» با آن که خدا «۵» به آن عالمتر باشد، و لکن غرض توییخ و تفریع و تخجیل آن مکذّبان کافران باشد که تکذیب پیغامبران کرده باشند. صورت استفهام است و معنی تقریر با پیغامبران است، و غرض تفریع کافران است و رسوایی ایشان بر سر جمع.

رسولان جواب دهند که «۶»: لا عِلْمَ لَنَا، ما را علمی نیست. در این سه قول گفتند: حسن بصری و مجاهد و سدّی گفتند از عظم «۷» هول آن روز هر چه دانند فراموش کنند تا چون این سؤال شنوند جواب ندانند دادن، دوم عبد الله عباس گفت، معنی آن است که: علم «۸» تو نیست بنزدیک ما جز آن که تو از ما به دانی، پس علم ما با ضافت با علم تو چون معدوم باشد با ضافت با موجود. قول سهام «۹» آن است که:

علمی نیست ما را به باطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بر آن باشد، چیزی است که تو دانی ما ندانیم. قولی دیگر آن است که: لا علم لنا بما احدثوا بعدنا، ما را علمی نیست با آنچه «۱۰» پس ما احداث کردند، علم تو راست «۱۱» که علّام الغیوبی و علم غیبها و کارهای پوشیده بنزدیک تست. و «فعّال» بنای مبالغه باشد، و روا بود که برای آن گفت که اضافه با جمع کرد، لقولهم «۱۲»: فتّاح الابواب.

قوله: إِذْ «۱۳» قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ - الاية، عامل در إِذْ «۱۵». مقدّری باشد،

(۱). همه نسخه بدلها: بترسید.

(۲). همه نسخه بدلها: رفتید.

(۳). مج، وز، مت: دعوی کردند، لت، آن، مر: دعوت کردید.

(۴). اساس، آف آن: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، لت: خدای.

(۶). مر+ قالوا.

(۷). اساس، آج، لب بم، آف، آن: عظیم، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز: علمی.

(۹). مر: سیم.

(۱۰). مج، وز، مت، لت+ از.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: ترا.

(۱۲). مر: کقولهم.

(۱۳). اساس، مج، وز، آج، لب، بم، مل: و إذ، با توجّه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۴). لت، آن مر: عیسی بن.

(۱۵). اساس آج، لب، آف، او، مر: آن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

ص: ۲۰۱

و التّقدیر: اذکر اذ قال اللّٰه، و روا بود که عامل در او **يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ** باشد، و مثال او در کلام چنان باشد که کسی گوید: وردنا بلد کذا و صنعنا فيه و فعلنا فبینا نحن اذ صاح بک صائح فاجبته و ترکنی، و بر این قول این حدیث روز قیامت باشد، گفت:

یاد کن ای محمّد [تا] «۱» چون روز قیامت باشد، خدای گوید: ای عیسی پسر مریم «۲»، و محلّ عیسی نصب است، و بصریان گفتند: فتح باشد چون این در میان دو اسم علم افتد بنا کنند بر فتح بنای عارض، چنان که: یا زید بن عمرو. و اگر دو اسم علم نباشد بر ضمّه خود بماند چنان که: یا زید بن أخینا، و ابن به همه حال منصوب باشد برای آن که مضاف است و صفت منادی است، و قال الحرمازی:

انت الجواد بن الجواد بن الجواد

یا حکم بن منذر بن جارود

حق تعالی در این آیت حکایت خطابی می‌کند که با عیسی کرد یا خواهد کردن به قیامت در باب تذکیر «۳» نعمتهای من بر تو «۴» و بر مادرت، و مراد به واحد جمع است چنان که گفت: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا «۵»، و المعنى نعم الله، برای آن که احصاء و عدد «۶» در واحد صورت نبندد، و از آن نعمتها که بر او کرد آن است که او را تأیید و تقویت کرد به جبرئیل - علیه السلام. و تأیید تفعیل باشد من الاید و هو القوة، و مجاهد خواند: «اذ آیدتک «۷»» بر وزن فاعلتک «۸»، مفاعله باشد از اید و معنی آن که:

عاونتک. و روح القدس نام جبریل است کعبد الله، برای آن که روح نام اوست، و قدس من اسماء الله اضافه کرد «۹» او را با خود اضافه التخصیص و التشریف، کبیت الله و ناقة الله و اضافه الفعل الى فاعله.

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا، با مردم سخن می‌گفتی و تو در گهواره «۱۰»، حسن بصری گفت مراد به گاهواره «۱۱» کنار مادر است چه آن جا که مریم بود یا جز آن «۱۲» حال

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). مع، وز، مت: عیسی مریم.

(۳). مع، وز، مت: تذکر.

(۴). مع، وز، مت: خود بر او.

(۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۸.

(۶). وز: عد.

(۷). وز، مع، مت: اتیک.

(۸). مت، آن: فعلتک.

(۹). آج، لب: بکرد.

(۱۰). مر+ بودی.

(۱۱). آف، آن: گهواره.

(۱۲). مج، وز، مت آج، لب، لت، مر: با چنان.

ص: ۲۰۲

گهواره ساخته نبود «۱» و بعضی [۵۰-پ] دگر گفتند که: مراد آن است که در حالی که اهل گهواره بودی و اگر چه در گهواره نبودی و نیز به کهولت «۲» یا و کهل آن بود که میان پیر و جوان، قیل: تکلّم النَّاسِ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا و کهلا نبیًّا.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی عیسی را به سی سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغامبری کرد، و دگر مفسران گفتند: خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد «۳» و پیغامبر کرد- و قصّه این در جای خود بیاید. إن شاء الله- در سوره مریم.

وَ إِذْ عَلَّمْنٰكَ، و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من چون تو را کتاب انجیل در آموختم و احکامی که در انجیل بود. و گفتند: مراد به «کتاب» جمع است چنان که در نعمت گفتیم و مراد کتب اوایل، و گفته اند: مراد به «کتاب» کتابت «۴» است، یقال، کتبت الكتاب کتابا و کتبا و کتابه، برای آن که توریت و انجیل باز «۵» آورد، تا تکرار نباشد و بر این قول مراد به حکمت کلمات حکمت است که پند باشد و وصایا.

وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ، و نیز یاد کن آن نعمت که تو خلق می کردی و این خلق تقدیر باشد نه خلق احداث، برای آن که جسم مرغان که از گل بود نه فعل عیسی بود، فعل خدای بود- جلّ جلاله- و حدّ خلق اخراج مقدور بود از عدم به وجود با ضربی تقدیر، و بر این قاعده افعال خدای تعالی همه خلق خوانند و مخلوق برای آن که هیچ نباشد الا مقدور بر وجه حکمت و صواب. و از این جاست که یکی را از ما بر اطلاق، خالق خوانند جز بر تقیید، و خدای را- جلّ جلاله- بر اطلاق خالق خوانند که افعال او تعالی همه «۶» مقدور بود بر وجه خود. و یاد کن چون تو می کردی و می انداختی از گل به هیأت و شکل مرغ. مفسران گفتند: شبیازه «۷» بود و طیر، هم واحد باشد و هم جمع و هم جنس، آن که گفت: جمع است گفت واحدش طایر است کراکب و رکب و ضائن و ضآن «۸» و آن کس که گفت واحد است، گفت:

(۱). مج، وز، مت: شناخته نبود.

(۲). اساس: کهو، با توجه به مج و فحوای کلام تصحیح شد.

(۳). مج، وز، مت، لت: بکرد.

(۴). اساس، بم، کنایست.

(۵). مج، وز، مت: به او.

(۶). مج، وز، مت: همیشه.

(۷). اساس، بم، آف، آن: شبیاره، مج، وز، لب، شغیازه، مت: شغیازه.

(۸). اساس: صائن و صان، با توجه به مج تصحیح شد.

ص: ۲۰۳

جمعش اطيبار و طیور باشد، مثل: قیل و اقیال و ذیل و اذیال و بر فِعُول کفحل و فحول و دخل و دخول، و گفتند: اطيبار جمع طایر باشد، کصاحب و أصحاب و شاهد و أشهاد، و آن که «۱» جنس گفت، برای «لام» گفت. **بِإِذْنِي**، به فرمان من و اراده من نه به فرمان و اراده خود. **فَتَنْفَخُ فِيهَا**، در او دمیدی تا مرغ گشت به فرمان من.

در خبر چنین است که عیسی - علیه السلام - از گل، مرغی که خواستی بکردی به شکل آن مرغ و باد «۲» در او دمیدی خدای تعالی او را مرغ کردی از گوشت و خون و روح در او دمیدی تا پیریدی، و روا بود که این کنایه باشد از آن که به دعای او خدای تعالی روح در او آفریدی، و اگر آن جا «۳» نفخی حقیقی نبود و نفخ برای تشبیه نفخ گفت با روح، **فَانَّ الرُّوحَ رِيحٌ** و چنان باشد که خدای تعالی گفت در حق آدم: **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** «۴»، و چنان که رسول - علیه السلام - گفت در حق جنین:

انَّ اللَّهَ يَبْعَثُ إِلَيْهِ مَلَكًا عِنْدَ تَمَامِ مِائَةِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا فَيَنْفَخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيَكْتُبُ أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَشَقِي هَذَا وَسَعِيدِ

، گفت: جنین را در شکم مادر خود چون صد و بیست روز «۵» تمام شود خدای تعالی فرشته «۶» بفرستد تا روح در او دمد و اجل و روزیش بنویسد و شقاوت و سعادتش. و معلوم است که فرشته در شکم مادرش نشود، و آنما خدای تعالی بیافریند فرشته را و اعلام کند فرشته را.

وَتُبْرِئُ الْاَلْكَمَةَ وَ الْاَبْرَصَ بِإِذْنِي، و نیک می‌کردی نابینا مادرزاد را و پیس را و این دو چیز است که اطبا از علاج آن عاجز باشند، و نسبت این چیزها با عیسی برای آن کرده که به دعای او بود. **وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى**، و چون برون می‌آوردی مردگان «۷» را [۵۱- ر] از گورها «۸» زنده کرده، یعنی [من] «۹» به دعای تو زنده می‌کردم ایشان را. «۱۰» و

(۱). آن: کس.

(۲). مج، وز، مت+ از دهن، لت، مر: از دهن خود.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: اگر چه آن را، آج، لب: اگر چه آنجا.

(۴). سورة حجر (۵) آية ۲۰.

(۵). لت مر+ بر او.

(۶). معج، وز، مت، آج، لب، مر+ را.

(۷). وز، معج، مت: مردمان.

(۸). اساس، بم: گوروا، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۹). اساس، بم: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). مر+ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ.

ص: ۲۰۴

چون بازداشتن بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا ترا نکشند و ایذا نکنند «۱». آنگه تو به ایشان آمدی به ادای رسالت با بیّنات و معجزات با کفر و عناد ایشان «۲». و روا بود که منع ایشان به الطافی باشد از قبل او- جلّ جلاله- و روا باشد که «۳» به قهر و غلبه بود «۴»، و روا بود که آن خواست که چون قصد کشتن او کردند، خدای تعالی شبه او بر یکی از ایشان افگند تا او را به جای او بیاویختند.

آنگه باز نمود که: چون تو که عیسی «۵» به بنی اسرائیل آمدی با معجزات «۶»، کافران ایشان گفتند: نیست این مرد الا ساحر مبین، مگر جادوی آشکارا. و این قراءت کسائی و حمزه و خلف است این «۷» جا، و در اوّل سوره یونس و در هود و در سوره الصّفّ. این کثیر و عاصم در سوره یونس موافقت کردند ایشان را بر این قراءت، «هذا» اشارت باشد به عیسی و بر قراءت باقی قرآ که سحر خواندند اشاره به اظهار آیات و بیّنات و معجزات باشد.

مجاهد روایت کرد از عبید «۸» بن عمیر که: در این وقت که خدای تعالی این نعمتها بر عیسی شمرد، در آن وقت جامه پشمین پوشیدی «۹» و گیاه زمین خوردی، و اگر چیزی بودی او را بدادی و برای فردا ذخیره نکردی و خانه‌ای نداشت که اندیشه کردی که ویران «۱۰» شود و نه فرزندی که [گفتی] «۱۱» بمیرد، هر کجا شب دریافتی او را آن جا بختی.

قوله: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ، و نیز یاد کن ای محمد چون من وحی کردم به حواریان. و این «وحی» گفتند: الهام است، چنان که در حقّ نحل گفت:

وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ، و گفتند: به معنی امر است، چنان که در حقّ مادر

(۱). مر+ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ.

(۲). آج، لب: اینان.

(۳). مج، وز، مت: بود که.

(۴). مج، وز، مت، مر: باشد.

(۵). مج، مت: چون تو به عیسی، باز نمود که تو که عیسی.

(۶). مر+ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا.

(۷). آج، لب، بم: آن.

(۸). اساس، مر: عبیده، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۹). مج، مت: جامه پوشیدی پشمین.

(۱۰). مج، وز، مت: بیران.

(۱۱). اساس، آج، لب، مر: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸.

ص: ۲۰۵

موسی گفت: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ «۱»، و گفتند: به معنی القاست، كما قال الشاعر:

بأذنه السماء واطمأنت

الحمد لله الذي استقرت

اوحى لها القرار فاستقرت

و روی وحی لها القرار، و هما لغتان، و ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که اوحیت الی عیسی فی الحواریین، و نیز این نعمت یاد کن که چون من وحی کردم به حواریان- و آن خواصّ اصحاب عیسی بودند. حسن بصری گفت: گازران بودند

برای آن ایشان را حواری خواندند لتحویرهم الثیاب، اُی تیبضهم. مجاهد گفت: صیّادان بودند، و بعضی دگر گفتند: ملّاحان بودند. قتاده گفت: وزرای عیسی بودند، بعضی گفتند: چهل مرد بودند. عکرمة گفت، دوازده مرد بودند: فطرس و یعقوب «۲» و بخنس و اندرائیس «۳» و فیلس «۴» و تلمّا و منتا و توماس و یعقوب «۵» خلقانا و قداوسیس «۶» و قنایا «۷» و تودس. وحی کردم به ایشان که ایمان آری «۸»: [به من] «۹» و پیغامبر من عیسی - علیه السّلام. ایشان گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانییم.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ، نِيز ياد کن چون گفتند حواریان: یا «۱۰» عیسی هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ، کسائی خواند: هل تستطيع ربّك، بر تقدیر هل تستطيع ان تسأل ربّك و تدعو ربّك [به تاء] «۱۱»، و نصب «ربّك» و بتوان «۱۲» کردن که تقدیر این محذوف نباید کردن، و معنی آن بود که: ممکن باشد تو را و رونده بود تو را و اعتماد داری که اگر بگویی روان باشد، چنان که یکی از ما گوید: هل تملك فلانا، هل تستطيعه، و هل

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷.

(۲). آج، لب: یعقوبیس، چاپ شعرانی (۴/ ۳۶۹): یعقوبیس.

(۳). اساس: انداس، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۴). آج، لب: قیلِس.

(۵). مج، وز، آج، لب + بن.

(۶). مج، وز: قداوستیس.

(۷). وز: قنایا.

(۸). آری / آرید.

(۹ - ۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: یا عیسی، مر: یا عیسی ابْنِ مَرِيْمَ.

(۱۲). مر: نتوان.

ص: ۲۰۶

تقدر علیه، فلان را به دست داری که برای تو این کار بکند و بر [او] «۱» اعتماد و امان آن داری که اگر بگویی تو را باز نزند. و باقی قرآء خواندند: هل يستطيع ربك، به «یا» و رفع «باء» [از] «۲» ربك باسناد الفعل الیه. تواند خدای تو که فرو فرستد؟ و در آن که حواریان چرا گفتند که خدای تو تواند و شاک بودند در قدرت خدای تعالی یا نبودند، در این سه قول گفتند: یکی آن که این در اول حال گفتند که هنوز خدای را نیک نشناخته بودند که «۳» چه بر او روا باشد و چه روا نباشد [۵۱-پ] از آن سبب «۴» عیسی بر ایشان انکار کرد، بقوله: اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

و قول دوم آن است که حسن بصری گفت: معنی آن است که هل يفعل ربك و یختاره، خدای تو این کند و اختیار کند و حکمت راه دهد که این کند، چنان که یکی از ما گوید: توانی که بیایی تا فلان را بیرسیم «۵»، و این کار بتوانی کردن برای من و او شاک نباشد در قدرت او، و لکن به این معنی گوید که اشارت کردیم.

قول سهام آن است که: هل يستجیب لك ربك، و بر این معنی قوله استطاع به معنی اطاع باشد و اطاع به معنی أجاب باشد، چنان که شاعر گفت «۶»:

ربّ من انضجت غیظاً صدره قد تمنى لی موتاً لم یطع

أی لم یجب، و اطاع و استطاع سیبویه گفت: به یک معنی باشد، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی باشد، و مثل این وجه در قراءت کسائی برود که گویند: استطاع به معنی استجاب باشد، و معنی آن بود که: هل يستجیب ربك، أی هل تسأله الاجابة، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی نباشد «۷»، بل استجاب بمعنی طلب الاجابة باشد، و «سین» طلب را بود و این وجهی دگر مستأنف باشد در وجه قراءت کسائی این قول زجاج است. و فرق «۸» میان استطاعت و قدرت آن است که استطاعت انطیاع «۹» الجوارح للفعل باشد، و قدرت آن بود که ایجاب قادری کند،

(۲-۱). اساس ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، لت: نشناختند و ندانستند که.

(۴). مج، وز، مر: از این کار را.

(۵). بم: بیرسم.

(۶). مج، وز، مت + شعر.

(۷). اساس: باشد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مع، وز، مت + از.

(۹). اساس به صورت «از طباع» هم خوانده می‌شود.

ص: ۲۰۷

برای آن خدای تعالی را «۱» قادر خوانند و مستطیع نخوانند، تواند خدای تو ای عیسی «۲» که فرو فرستد برای ما «۳» خوانی از آسمان. «مائده» خوان باشد و لکن آنکه مائده خوانند [او را] «۴» که بر او طعام باشد، و چون بر او طعام نباشد آن را مائده نخوانند، چنان که کأس آن اناء را گویند که در او شراب باشد، و تا در او شراب نباشد آن را کأس نخوانند. و اریکه «۵» تخت آراسته بود و تا آراسته نبود اریکه «۶» نخوانند، و اصل او من «۷» ماد یمید اذا تحرک و مال «۸» باشد، قال الله تعالی: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۹»، ای تمیل بکم و تحرککم، برای آتش چنین خوانند که تمیل بأهلها إليها، اهل خود را به خود میل دهد، و گفته‌اند: فاعله به معنی مفعوله است، کقولهم: ماء دافق و عیشة راضیة [ای مرضیة] «۱۰»، برای آن که مردم به او میل کنند، و بعضی دگر گفتند: اصل او من ماده و امتاده اذا اعطاه است، و منه قول رؤبة:

الی امیر المؤمنین الممتاد

یهدی روس المترفین الانداد

ای المعطی، و یقال: ماد القوم یمیدهم اذا اطعمهم علی المائدة. قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ، عیسی - علیه السلام - گفت: از خدا بترسی «۱۱» اگر ایمان داری «۱۲»، و بعضی مفسران گفتند: این سؤال، جهله قوم عیسی کردند بر زبان حواریان که اینان را با عیسی این انبساط نبود، گفتند: عیسی را بگوی تا از خدای در خواهد تا خوانی از برای ما از آسمان بفرستد چنان که قوم موسی از خدای رؤیت خواستند بر زبان موسی.

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا، در معنی اراده «۱۳» دو قول گفتند: یکی آن که به معنی میل طبع است و محبت، و یکی آن که به معنی قصد است و مراد آن که غرض ما در این کار آن است که از این خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و

(۱). مع، وز، مت: خدای را تعالی.

(۲). مر+ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ.

(۳). مع، وز، مت: بر ما.

(۱۰-۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶-۵). اساس، مج، وز، مت، آج، لب، بم، آف: ارایکه، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها و معنی درست کلمه تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت: از.

(۸). مج، وز: و اَمال.

(۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

(۱۱). بترسی / بترسید.

(۱۲). داری / دارید.

(۱۳). مج، وز: ارادت.

ص: ۲۰۸

دل ما به علم ساکن شود، و بر این وجه سؤال قوم باشد بر زبان حواریان. و وجهی دگر در **تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا**، آن باشد که از کلام حواریان باشد جاری مجرای قول ابراهیم، و لکن **لِيطْمَئِنَّ قَلْبِي**، یعنی تا مرا یقین بر یقین بیفزاید و طمأنینه بر طمأنینه و آنچه به دلیل می‌دانیم به ضرورت بدانیم بر وجهی [۵۲-ر] که شبهت را در او مجال نباشد. **وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا**، و بدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی. **وَنَكُونَنَّ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ**، و بر آن از جمله گواهان باشیم.

قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا، گفت عیسی مریم: بار خدایا و پروردگارا «۲»، **أَنْزِلْ عَلَيْنَا**، فرو فرست بر ما خوانی از آسمان. **تَكُونُ «۳» لَنَا عِيداً** در جای صفت مایده است و جواب **أَنْزِلْ** نیست، چه اگر چنان بودی مجزوم بودی و تقدیر آن است که مائده کائنه عیداً لنا و مثله قوله: **فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي «۴»**، ای وارثا لی. و قوله: **فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي «۵»**، ای مصدقاً لی، و عبد الله مسعود و اعمش خواندند: (تکن «۶» لنا عیداً)، به جزم علی جواب الامر، تا باشد ما را «۷» عیدی یعنی روزی مبارک مشهور که ما آن را عید گیریم و اولین و آخرینان «۸» آن را روز برکت و سرور گیرند و این قول قتاده و سدّی و ابن جریر است. و قولی «۹» دیگر آن است که روزی که در او خیری و عایدتی باشد و نفعی «۱۰» ما را در او و این روزها را که روز فطر واضحی است در شرع برای آن عید خوانند که روز «۱۱» خیر و برکت عاید است با خلقان از ثواب خدای تعالی، و اشتقاق او من «عاد یعود» باشد و عید نام هر چیزی باشد که بعادت با تو آید و عید هر سال یک دو بار باز آید و از آن جا خیال را عید گویند و انشد الفراء:

اذ اعتاد قلبی من امیمة عیدها

فواکبدي من لاعج الحبّ و الهوی «۱۲»

(۱). اساس، مج، وز، مر: عیسی بن.

(۲). مر: پروردگار ما.

(۳). اساس، وز: یکون، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۶.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۴.

(۶). مج، مت، آج، لب، لت، آن: یکن.

(۷). لب، آن: مرا.

(۸). مج، وز، مت: آخرین، آج، لب: آخرین.

(۹). آج، لب، مر: قول.

(۱۰). مج، وز، مت، مر+ باشد.

(۱۱). مج، وز، مت، مر: در او، لت: در آن.

(۱۲). لت: النوی.

ص: ۲۰۹

ای خیالها، و قال تابط شرّاً:

و مرّ طیف علی الأهوال طرّاق

یا عید مالک من شوق و ایراق «۱»

و اصل عید عود بوده است و او را «باء» کرده‌اند لکسرة ما قبلها کالمیعاد و المیقات و اصلها موعاد و موقات من الوعد و الوقت.

سفیان گفت: روزی کنم «۲» آن روز را که اندر «۳» او نماز کنیم خلیل بن احمد گفت عید هر روز مجمعی باشد ابو بکر انباری «۴» گفت برای آن عید خوانند روز چنین را که خلق عود کنند از ترح «۵» با فرح نبینی که این روز زندانیان را از زندان رها کنند و کودکان را از مکتب و گفته‌اند برای آن عید خوانند این روز را که در این روز هر کس با مرتبه خود شوند از درویش و توانگر «۶» نبینی اختلاف احوال ایشان در مآکل و ملبس و افعال و احوال، بهری مضیف و بهری «۷» مضاف بهری راحم و بهری مرحوم، و گفتند: برای آن عید خوانند که روزی شریف و بزرگوار است تشبیه به عید و آن فحلی بود نجیب کریم معروف در عرب که شتران «۸» نیک را «۹» به او نسبت کنند یقولون ابل عیدیه، قال الراعی.

طی القناطر قد نزلن نزولا «۱۰»

عیدیه طویت علی زفراتها

لِأَوْلِنَا وَآخِرِنَا، اوّل و آخر ما را، یعنی ما را و آنان را که از پس ما باشند.

عبد الله عباس گفت: مراد آن است که آخر مردمان آن «۱۱» بخورند چنان «۱۲» که اوّل مردمان. وَ آيَةٌ مِنْكَ، آیتی «۱۳» و دلالتی و علامتی و حجتی. وَ ارزُقْنَا، و ما را روزی کن آن، و تو بهتر «۱۴» روزی دهندگانی.

(۱). اساس، آج، بم: ابراق، با توجه به مح تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کنیم، مر: گفتیم.

(۳). مر: در.

(۴). مت: ابو بکر انبازی.

(۵). آف، آن: برج.

(۶). اساس، بم: تو نگر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس: بهر، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، مت: شتر.

(۹). مج، مت: نیک باشد.

(۱۰). مج، مت: بزلن بزولا، وز: بزل بزولا.

(۱۱). مج، وز، مت، مر: او، چاپ شعرانی (۴/ ۳۷۲): از آن.

(۱۲). مج، مت: چنانچه.

(۱۳). مت: و آیتی.

(۱۴). مج، وز، مت، آج، لب، مت، مر: بهترین.

ص: ۲۱۰

قال الله تعالى خدای تعالی، گفت به جواب عیسی که: من این خوان بفرستم.

مدنیان و شامیان و عاصم خواندند: **مُنَزَّلَهَا** بالتشدید، از تفعیل برای تکثیر فعل گفتند برای آن که چند بارها فرود آمد، و در خبر هست که: چهل بامداد فرود می آمد «۱»، و باقی قرآء خواندند: «منزلها» بالتخفیف من الانزال، و لکن شرط آن است که هر که [۵۲- پ] پس از آن، یعنی پس از «۲» نزول آن کافر شود من او را عذابی کنم که هیچ کس را از جهانیان چنان عذاب نکرده باشم. خدای تعالی خوان بفرستاد و ایشان کافر شدند و خدای تعالی ایشان را مسخ کرد با خوک و بوزینه «۳» کرد.

عبد الله عمر گفت: از اهل دوزخ آنان که ایشان را عذاب «۴» سخت «۵» باشد منافقان باشند و آنان که کافر شدند به مائده از قوم عیسی و آل فرعون. علما خلاف کردند در آن که [مائده] «۶» فرود آمد یا نیامد [مجاهد گفت: فرود نیامد، و این مثلی است که خدای تعالی بزد. حسن بصری گفت: مائده فرو نیامد] «۷» برای آن که قوم چون این شرط بشنیدند که: **فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**، استغفار خواستند و گفتند: نخواهیم «۸». و درست آن است که گفتند:

مائده «۹» فرود آمد برای آن که ظاهر قرآن دلیل آن می کند، خدای تعالی گفت: **إِنِّي مُنَزَّلُهَا**، من فرو فرستم آن را، و این خبری است مطلق و در اخبار او تعالی خلاف نبود. دگر اخبار متواتر آمد از صحابه و تابعین و اهل علم.

کعب الأحبار گفت: روز یک شنبه فرود آمد، برای آن ترسایان آن را عید گرفتند. مفسران خلاف کردند در کیفیت آن و آنچه بر او بود از طعام.

قتاده روایت کرد از «۱۰» خلاس «۱۱» بن عمرو عن عمّار بن یاسر که رسول - علیه السلام - گفت: مائده فرود آمد بر او نان و گوشت بود، و ایشان درخواستند از

(۱). مج، وز، مت، آج، لب: فرود آمد.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). مج، وز، مت: بوزنه.

(۴). آج، لب: عذاب ایشان.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: سخت تر.

(۶-۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۸). وز: بخواهیم.

(۹). مج، وز، مت: خوان.

(۱۰). مج، وز، مت: عن.

(۱۱). مج، وز: خلاص، آف: خلاش.

ص: ۲۱۱

عیسی طعامی که از آن می‌خوردند «۱» و آن را بن «۲» در نیاید عیسی - علیه السّلام - گفت:

این چنین باشد مادام تا خیانت نکنی «۳» و پنهان چیزی برنگیری «۴» و ذخیره نکنی «۵»، شرط کردند، چون فرود آمد روز به شب نرسید تا خیانت کردند «۶» و پنهان کردند و ذخیره نهادند «۷». اسحاق بن عبد الله گفت: بعضی از آن بدزدیدند و گفتند نباید که دگر فرود نیاید، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد. عبد الله عبّاس گفت: عیسی - علیه السّلام - بنی اسرائیل را گفت: سی روز روزه دارید آنگه چیزی که می‌خواهی بخواهی «۸». ایشان سی روز روزه داشتند. چون مدّت به سر آمد، گفتند: یا روح الله! روزه بداشتیم «۹» و گرسنگی بردیم، و آن کس که «۱۰» عملی کند مزدی توقع کند، و ما عملی کردیم توقع می‌کنیم که: از خدای در خواهی تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان. عیسی - علیه السّلام - دعا کرد و فرشتگان «۱۱» می‌آمدند خوانی برگرفته بر آن «۱۲» جا هفت نان نهاده و هفت ماهی تا پیش عیسی بنهادند، جمله قوم از آن بخوردند اول و آخرشان.

عطاء بن السّائب روایت کرد عن زادن و میسره که ایشان گفتند: خدای تعالی خوانی فرستاد و پیش عیسی بنهاد، آنگه بفرمود تا انواع طعام بر آن بیارند «۱۳» از هر جنسی مگر گوشت که بر او نبوده سعید جبیر گفت از عبد الله عبّاس که: بر آن خوان همه چیزی نهاده مگر نان و گوشت. عطاء گفت: بر او گوشت نبود و ماهی، عطیّة العوفیّ گفت: بر آن جا ماهی بود بزرگ که در او «۱۴» طعم همه چیزی «۱۵» بود قتاده و عمّار گفتند: بر آن خوان از میوه‌های بهشت بود. وهب منبه گفت: بر او نانی چند بود از جو و ماهی چند بود، خدای به برکت مضاعف می‌کرد تا همه قوم از آن «۱۶» بخوردند.

-
- (۱). وز، آج، لب، لت: می‌خورند.
- (۲). اساس، آف: این، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.
- (۳-۵). نکنی / نکنید.
- (۴). برنگیری / برنگیرید.
- (۶). اساس، آن: کردن، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.
- (۷). مج، وز، مت: کردند.
- (۸). می‌خواهی بخواهی / می‌خواهید بخواید.
- (۹). مج، وز، مت: ما روزه داشتیم.
- (۱۰). مج، وز، مت + او.
- (۱۱). مج، مت: فریشتگان.
- (۱۲). آج، لب: و آن.
- (۱۳). مج، وز، مت: بیارید.
- (۱۴). اساس، بم، آف، آن بر آن جا، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.
- (۱۵). مج، وز: هر چیزی.
- (۱۶). مج، وز، مت: از او.

ص: ۲۱۲

کلبی و مقاتل گفتند: چون ایشان از عیسی خوان خواستند، خدای تعالی گفت: «۱» بفرستم، و لکن شرط آن است که هر که ایمان نیارد او را عذابی سخت کنم.

عیسی - علیه السّلام - شمعون صفا را بخواند - و او وصیّ عیسی بود - و او را گفت:

بنزدیک تو طعامی هست؟ گفت: بلی، شش نان و دو ماهی کوچک. گفت: بیار، بیاورد. عیسی - علیه السلام - آن نانها پاره کرد و آن ماهیان «۲» پاره کرد و بر سر آن دعا کرد تا خدای تعالی بر آن برکت کرد، و آن نانها درست بکرد هر پاره نانی شد [۵۳-ر] و هر پاره «۳» ماهی شد «۴». آنگه عیسی - علیه السلام - برخاست و به دست خود هر یکی را پاره‌ای از آن «۵» پیش می‌نهاد، آنگه گفت: بخورید به نام خدای، آن طعام می‌فزود تا به زانوی ایشان برسید چندان که توانستند بخوردند و پنج زنبیل بماند، و حاضر «۶» پنج هزار مرد و پسر بودند، شکر خدا بگزارند «۷» و یک بار دگر بخواستند.

عیسی - علیه السلام - دعا کرد، خدای تعالی خوانی بفرستاد چند نان بر او و چند ماهی. عیسی - علیه السلام - چنان «۸» [کرد] «۹» که در اول کرده بود «۱۰». ایشان از آن بخوردند و با شهرها و دیهه‌های «۱۱» خود رفتند «۱۲» و دیگران را خبر دادند باور نداشتند ایشان را، و گفتند: شما را مسحور کرد و چشمهای شما خطا دید. عیسی - علیه السلام - بر ایشان دعا کرد، خدای تعالی ایشان را مسخ کرد.

قتاده گفت: آن خوان هر بامداد و شبانگاه فرود می‌آمد «۱۳» هر جا که ایشان بودند چنان که من و سلوی بر قوم موسی.

عطاء بن ابی رباح روایت کرد از سلمان فارسی - رحمه الله «۱۴» - که او گفت:

و الله که عیسی - علیه السلام - هیچ چیزی را از مساوی متابعت نکرد، و هرگز هیچ یتیم

(۱). مج، وز، مت، لت، آن، مر+ من.

(۲). آج، لب: ماهی.

(۳). لت، آن، مر+ ماهی.

(۴). چاپ شعرانی (۳۷۴/۴): ماهی، ماهی درست شد.

(۵). مج، وز، مت: هر یکی را از آن پاره‌ای در.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب، مر: حاضران.

(۷). مج، مت، لب، بم، آن: بگزارند.

(۸). مج، وز، مت، مر: همچنان.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس: بودند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز، مت: دهها.

(۱۲). مج، وز، مت، آج، بم، لت، مر: شدند.

(۱۳). مج، مت: فرود آمدی، وز: فرود می آمدی.

(۱۴). مج، وز، آج، لب، آف: رحمة الله عليه.

ص: ۲۱۳

را باز نزد و به قهقهه نخندید، و مگس از روی خود نراند، و از بویهای کریه بینی به دست نگرفت «۱»، و هرگز بازی نکرد، و چون حواریان از او خوان خواستند. جامه صوف در پوشید و بگریست و گفت:

اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء فارزقنا «۲» عليها طعاما نأكله، و انت خير الرازقين

، خدای تعالی سفره سرخ بفرستاد از میان دو ابر «۳» و ایشان در او می نگریدند که از هوا می درآمد «۴» و «۵» بیش ایشان فرود آمد عیسی - علیه السلام - بگریست و گفت:

اللهم اجعلني من الشاكرين

، بار خدایا ما را «۶» از جمله شاكران کن «۷».

اللهم اجعلنا رحمة و لا تجعلها مثلة و عقوبة

، بار خدایا رحمت کن و مثله و عقوبت مکن. و جهودان می نگریدند «۸» در او «۹» بتعجب و بویی شنیدند از او که از آن خوشتر نبود. عیسی - علیه السلام - گفت: کسی که «۱۰» نیکو عملتر «۱۱» است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان «۱۲» برگیرد «۱۳». شمعون صفا «۱۴» گفت:

یا روح الله تو اولیتری. عیسی - علیه السلام - وضوی نماز تازه کرد و نمازی دراز کرد «۱۵» و بسیاری «۱۶» بگریست، آنکه به نام خدای «۱۷» دست فراز کرد و دستار از روی خوان برگرفت و گفت:

بسم الله خير الرازقين

، بر آن جا «۱۸» ماهی بود بریان کرده بر او فلس نبود و در او شوک نبود روغن از او «۱۹» می چکید، بنزدیک سرش نمک نهاده بود و بنزدیک پایانش «۲۰» سرکه نهاده بود، و پیرامنش انواع تره بود جز گندنا و بر آن جا پنج نان «۲۱» بود: بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی گاو روغن «۲۲» و بر یکی پنیر و بر

(۱). وز، آج، لب: بینی نگرفت.

(۲). مج، وز، مت، لت: و ارزقنا.

(۳). مج، وز، مت: ابروی.

(۴). بم، آف، آن: در می آمد.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: تا.

(۶-۷). مج: مرا، که بر اساس مرجح می نماید.

(۸). مج، وز، مت: می نگرند.

(۹). لت: آن.

(۱۰). لت + از همه.

(۱۱). لت + صالح تر باشد.

(۱۲). لت + که از آسمان آمده است.

(۱۳). لت: بردارد.

(۱۴). لت: شمعون بن صفا که وصی عیسی علیه السلام بود.

(۱۵). لت: بگزارد.

(۱۶). مت، آج، لب، بسیار، لت + دعا و زاری کرد و.

(۱۷). لت + تعالی.

(۱۸). لت: خوان.

(۱۹). آن: وی.

(۲۰). لت، مر: دنبالش، آن: پایش.

(۲۱). لت + نهاده.

(۲۲). مج، مت: کاف.

ص: ۲۱۴

یکی قدید «۱». شمعون «۲» گفت: یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام بهشت؟

گفت: نه از طعام دنیاست و نه از طعام آخرت، و لکن طعامی است که خدای تعالی در هوا مخترع بیافرید «۳». گفت: بخوری به نام خدا گفتند: یا روح الله، اگر ما را در این آیت آیتی دیگر «۴» باز نمایی؟ عیسی - علیه السلام - دعا کرد، خدای تعالی آن ماهی زنده کرد، و به جنبش آمد «۵» و فلس و خار «۶» بر او پدید آمد، ایشان «۷» بترسیدند. عیسی - علیه السلام - گفت: عجب از کار شما چیزی بخواهی «۸»، چون بدهند شما را کاره شوی «۹» آن را. گفتند: یا روح الله، دعا کن تا با «۱۰» حال اول شود. عیسی دعا کرد «۱۱»، ماهی همچنان بریان شد. گفتند: یا روح الله اول تو بخور «۱۲». گفت: معاذ الله «۱۳» من بخورم آن را «۱۴» آن کس خورد که خواست، ایشان بترسیدند و نیارستند «۱۵» خوردن «۱۶».

عیسی - علیه السلام - بیماران را و خداوندان آفات و عاهات را بخواند تا از آن بخوردند و شفا «۱۷» یافتند، هیچ نابینا نخورد الا بینا شد «۱۸»، و هیچ مقعد نخورد الا به رفتن آمد، و هیچ درویش نخورد و الا توانگر شد. مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند بر او.

عیسی - علیه السلام [۵۳- پ] نوبت نهاد میان ایشان، چهل روز بامداد فرود «۱۹» آمدی وقت چاشت تا آن گاه که سایه بگردیدی از بس «۲۰» نماز پیشین نهاده بودی و گروه گروه «۲۱» به مناوبه می آمدندی و از «۲۲» او می خوردندی، آنکه به «۲۳» آسمان شدی و ایشان «۲۴»

(۱). بم، آف: قدیر.

(۲). لت: شمعون صفا.

(۳). مج، وز، مت، لت + آنکه.

(۴). لت: دگر.

(۵). لت: درآمد.

(۶). مج، وز، مت: تپه.

(۷). لت + از آن.

(۸). مج، مت: نخواهید، وز، آج، لب، آف، لت: بخواهید.

(۹). مج، وز، مت: شوید.

(۱۰). آن: به.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مر + تا.

(۱۲). مج، وز، مت، لت، مر + او.

(۱۳). لت + که.

(۱۴). لت: این.

(۱۵). آج، لب، آف، نیارستن.

(۱۶). مج، وز، مت: بخوردن. مر: بخورند.

(۱۷). لت + صحّت.

(۱۸). لت: گشت.

(۱۹). آج، لب، آن: فرو.

(۲۰). مج، وز، مت: کس.

(۲۱). لت + فوج فوج.

(۲۲). لت + طعام.

(۲۳). لت: با.

(۲۴). لت + جمله.

ص: ۲۱۵

در او می‌نگریدندی تا از چشم ایشان «۱» ناپدید شدی «۲» و گفتند: بغبّ فرود آمدی، روزی آمدی و روزی نه، چو ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی نه.

خدای تعالی گفت: من این خوان «۳» برای درویشان «۴» فرستادم. توانگران را در آن «۵» نصیب نیست از آنچه از شک و نفاق ایشان شناخت «۶»، عند آن اظهار کفر کردند و گفتند: این چه محال باشد، کس دید خوانی که از آسمان «۷» فرود آید خدای تعالی وحی کرد به عیسی «۸» که «۹»: من بر مکذبان شرط هلاک کرده‌ام. عیسی - علیه السلام - گفت: ای قوم مستعد باشی «۱۰» عذاب خدای را: عیسی - علیه السلام - گفت: **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**، آنگاه عذاب فرستاد و سیصد و سی و سه مرد را از ایشان مسخ کرد با قرده «۱۱» و خنازیر. به شب بختند «۱۲» به «۱۳» حال صحّت و سلامت بامداد برخاستند «۱۴»، به این صفت در راهها و تونها «۱۵» می‌گشتند و پلیدی می‌خوردند. مردم چون آن دیدند فزع کردند با عیسی و با او گرویختند «۱۶» و بر ایشان بگریستند و عیسی - علیه السلام - یک یک را از ایشان به نام می‌خواند و ایشان جواب نمی‌توانستند «۱۷» دادن، به سر اشاره می‌کردند سه روز همچنین «۱۸» بماندند، آنگاه هلاک شدند. و قولی دیگر به روایت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - برفت در خبر «۱۹» **دراز فی قوله تعالی: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ «۲۰»**، به اعدا

(۱). لت: همه‌شان.

(۲). لت: گشتی.

(۳). لت + از.

(۴). لت + مستحقان.

(۵). لت + روزی.

(۶). لت: شناختم.

(۷). لت + زمین.

(۸). لت + علیه السلام.

(۹). لت + ای عیسی.

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، مر: باشید.

(۱۱). آج، لب: قروده.

(۱۲). مج، وز، مت: بختند.

(۱۳). مج، وز، مت، لت: با.

(۱۴). اساس، آن: برخاستند، با توجه به مج تصحیح شد، مج، وز، مت، لت: در روز آمدند.

(۱۵). لت + صحراها.

(۱۶). مج، وز، مت، آف، لت: گریختند.

(۱۷). آن: نمی دانستند.

(۱۸). لت: این چنین.

(۱۹). مج، وز، مت، لت: خبری.

(۲۰). مج، وز، مت، لت، مر: معنی آن که.

ص: ۲۱۶

حاجت نباشد.

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ياد کن ای محمد چون گفت، یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت عیسی مریم را که تو گفتی مردمان را که مرا و مادرم را به خدایی «۱» گیری «۲» بدون خدای تعالی. و بعضی «۳» گفتند: معطوف است علی ما قبلها، و عامل در او یَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ «۴»، ثم قال و ذلك اذ يقول الله «۵» له يا عيسى ابن مريم «۶» اذكر نعمتي و يقول له: أأنت قلت للناس. ابو القاسم بلخي «۷» گفت: این ماضی است بر حال و صورت خود، و این آنکه بود که خدای تعالی «۸» عیسی را به آسمان برد، و هم ابو القاسم بلخي گفت: «اذ» به معنی «اذا» استعمال کنند تا آیت محمول بود بر آن که این قول روز قیامت باشد، و مثله قوله تعالی: وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ «۹»، كأنه تعالی قال: اذا يفرعون، و قال الله تعالی: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ «۱۰»، و قوله: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «۱۱»، قال ابو النجم:

ثمّ جزاه الله عَنَّا اذ جزى

جنّات عدن فى علاليّ العلى

و المعنى «اذا»، و قال الأسود:

و الان اذ هازلتهنّ و أنّما

يقنن الا لم يذهب المرء مذهبها

هذا البيت اخرم. فامّا استعمال «اذا» به معنى «اذ» يقول بعض اهل اليمن:

و ندمان يزيد الكأس طيبا

سقيت اذا تغوّرت النجوم

مراد ماضى است آن «١٢» جا، و امّا لفظ ماضى به معنى مستقبل «١٣» بسيار است در

(١). لت، مر: به خدای.

(٢). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، مر: گیرید.

(٣). مج، وز، مت + دگر، لت + مر + دیگر.

(٤). لت + است.

(٥). لت + تعالی.

(٦). اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید افزوده شد.

(٧). لت + قدس سره.

(٨). لت: خداوند تبارک و تعالی.

(۹). سوره سبا (۳۴) آیه ۵۱.

(۱۰). سوره سبا (۳۴) آیه ۳۱.

(۱۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲.

(۱۲). لت: این.

(۱۳). لت+ در میان عرب و اهل نجات.

ص: ۲۱۷

قرآن نحو «۱» قوله: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ «۲»، وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ «۳»، و بر عکس مستقبل گویند و مراد ماضی چنان که «۴» گفت: «۵»

فذا مررت بقبره فانحر به

خصوص الرکاب و کلّ طرف سابح

فلقد یكون اخادم و ذبائح

و انضح جوانب قبره بدمائها

ای لقد کان. اگر گویند: شاید که خدای [۵۴- ر] تعالی ملامت کند عیسی را- علیه السّلام- به چیزی که او را در آن گناه نبود، و غرض در این استفهام و تقریر چه باشد، و خدای تعالی دانست که عیسی - علیه السّلام- این نگفته باشد؟ جواب آن است که گوئیم: این صورت استفهام است و مراد تقریر و توییح آن قوم «۶» که این اعتقاد کرده بودند، و این چنان باشد که یکی از ما گوید کسی را که: تویی که فلان کار کردی، کاری که داند که او نکرده است، به حضور آن کس که دعوی کند و حواله کند آن کار بر او و غرضش تکذیب او باشد.

جوابی «۷» دیگر از این سؤال آن است که: عیسی - علیه السّلام- بی خبر بود از آن که ترسایان «۸» در حقّ او و مادر او گفتند از پس او، خدای تعالی این بگفت به صورت استفهام و مراد اعلام عیسی «۹» تا او بداند که قوم او از پس او در او چه محال گفتند.

عیسی - علیه السلام - جواب دهد: سبحانک، منزّهی و دور از عیب «۱۰» مرا نباشد که چیزی گویم که حقّ من نباشد اگر من گفته بودمی تو دانستی که گفته من است «۱۱»، برای آن که آنچه در نفس من است تو دانی و آنچه در نفس توست «۱۲» من ندانم.

بدان که لفظ «نفس» در لغت منقسم «۱۳» بود بر اقسامی «۱۴» مختلف: نفس نفس آدمی باشد و جز آن از حیوان و آن به معنی روح و حیات و مهجه «۱۵» بود چون آن باطل

(۱). لت: نیز آمده است.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۴). لت + شاعر.

(۵). مج، وز، مت + شعر.

(۶). لت + را.

(۷). آج، لب: جواب.

(۸). اساس، بم: درسایان / ترسایان.

(۹). آج، لب، لت + بود.

(۱۰). آن: غیب.

(۱۱). مر + تَعْلَمُ ما فی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فی نَفْسِکَ.

(۱۲). اساس + تست.

(۱۳). مت، آن: مستقیم.

(۱۴). آج، لب: اقسام.

(۱۵). مج، بم، آن: بهجت.

شود آدمی از آن بشود «۱» که حی باشد، و منه قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «۲». و نفس تن و جان به یک جای «۳» باشد، چنان که: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ «۴»، و نفس شیء و ذات او و عین او یکی باشد، و منه قولهم: فعل فلان نفسه و جاءني «۵» الآخر بنفسه، و «نفس» به معنی انفت «۶» باشد و حمیة، چنان که گویند: لیس لفلان نفس ای حمیة، و انفة «۷» و نفس به معنی ارادت و عزم باشد فی قول الشاعر:

فنفسای نفس قالت انت ابن بحدل
تجد فرجا من کلّ عمی تهاپها

و نفس تقول اجهد نجاك لا تكن
كخاضبة لم یغن یوما خضاپها

مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت: من حج نکرده‌ام، یک نفس مرا می‌گوید حج کن دیگر نفس می‌گوید زن کن. حسن گفت: نفس یکی است و لیکن تو را دو همّت است یکی می‌گوید: حج کن و یکی می‌گوید زن کن، و او را حج فرمود، و قال الممزق العبدی «۸»:

الا من لعین قد تأها حمیها
و أرقنی بعد المنام همومها

قیاتت له نفسان شتی همومها
فنفس تعزیها و نفس تلومها

و از اقسام او چشم «۹» بد که به مردم رسد آن را نفس خوانند «۱۰» و در خبر است که رسول - علیه السلام - در رقیه گفت «۱۱»:

بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کلّ داء هو فیک من عین عاین و نفس نافس و حسد حاسد.

ابن الأعرابي گفت: نفوس آن باشد که مردم را به چشم بزند و اعرابی مردی را وصف کرد و گفت: کان و اللّٰه حسودا کذوبا «۱۲» نفوسا، و قال عبد اللّٰه بن قيس الرقیات «۱۳»:

یتقی «۱۴» اهلها النّفوس علیها
فعلى نحرها «۱۵» الرّقی و التّمیم

(۱). مج، مت: شود.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۵.

(۳). مج، وز، مت، لت: جا.

(۴). سوره المدثر (۷۴) آیه ۳۸.

(۵). اساس، لت، آن، مر: جانی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶-۷). اساس، لب، بهم، آن: انفسه، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت، آج، لت، مر: الممزق العبدی.

(۹). اساس بهم، آن: جسم، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۰). لت: گویند.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفتم.

(۱۲). مج، وز، مت + و.

(۱۳). آن: عبد اللّٰه بن قيس الرقیاب.

(۱۴). آن: بقی، مج، وز، مت: تبقی.

(۱۵). لب، لت: بحرها.

و نفس از دار و دباغ آن مقدار باشد که «۱» به او دباغت کنند. اما در آیت مراد به «نفس» غیب است، یعنی آنچه در دل و غیب من است تو دانی، و آنچه در غیب و علم تو است من ندانم. و گفته‌اند: از اقسام نفس یکی عقوبت است فی قوله: وَ يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ «۲»، ای عقوبته، و گفته‌اند: مراد به این «نفس» ذات است، و معنی آن است که: و يحذركم الله «۳» ایاه.

اگر گویند: «غیب» را چرا نفس خواند؟ گوییم: برای آن که محل آن در تن پوشیده باشد چون محل نفس که حیات است و اگر نفس در حق عیسی - علیه السلام - حقیقت است و در حق قدیم تعالی بر سبیل ازدواج هم وجهی دارد «۴». إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، که تو داننده غیبها و کارهای پوشیده‌ای.

قوله تعالی: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ، عیسی جواب آنچه خدای تعالی گفت: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ، گفت: بار خدایا من نگفتم ایشان را الا آنچه تو مرا فرمودی: [۵۴-پ] أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ. در معنی و محل او خلاف کردند. سببویه گفت:

«أن» به معنی ای مفسره است. نبینی که این تفسیر و بیان آن است که خدای تعالی فرمود او را و مثله قوله: وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا «۵»، یعنی ای امشوا، برای آن که مفسر آن است که پیش اوست. و روا بود که محل او نصب بود به آن که بدل «ما» ست، و «ما» در محل نصب است، و شاید که در محل جر بود به آن که بدل باشد از «به» به تقدیر اعدت حرف جر «ما امرتني به، بان اعبدوا الله».

و شاید که محل او رفع بود خبر مبتدای محذوف، و التقدیر و هو ان اعبدوا الله. بار خدایا من ایشان را هیچ نگفتم مگر آنچه مرا فرمودی از دعوت ایشان با عبادت خدای که خدای من است و خدای شما، وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا، و تا در میان ایشان بودم گواه بودم بر ایشان، با آنچه می‌کردند. فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي، چون مرا بمیرانیدی و جان برداشتی. و گفتند: این لفظ دلیل است بر آن که خدای تعالی عیسی را بمیرانید و آنگه زنده کرد و به آسمان برد، و کذلک قوله: إِيَّيْ مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعَكَ إِلَيَّ «۶». و

(۱). مع، وز، مت، مر + یکبار.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۸.

(۳). آج، لب + و.

(۴). مع، وز، مت، لت، مر: باشد.

(۵). سوره صاد (۳۸) آیه ۶.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۵.

بعضی دگر گفتند: توفی قبض باشد، بر قبض روح حمل نباید کردن چون مطلق بود مگر به قرینه، نبینی که خدای تعالی این لفظ فرمود در قرآن و مراد به آن نه قبض روح فی قوله تعالی: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا «۱». خفته را که مرده نباشد متوفی خواند «۲» و قول اول درست تر است برای آن که اگر چه در وضع لغت توفی بر اطلاق، قبض باشد، به عرف مخصوص شده است به مرده و این عرفی مستقر است و مستمر، نبینی «۳» که آن کس که گوید: فلان متوفی است از اطلاق او هیچ مقبوض ندانند و [نه] «۴» نیز خفته جز مرده؟ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ، بار خدایا «۵» چون مرا وفات دادی و از میان ایشان بردی، تو نگهبان بودی بر ایشان. و «رقیب» نگهبانی باشد که نیک محافظت کند بر آنچه او را رقیب آن کرده باشند، يقال: رقبه یرقبه رقبا و رقبه، قال: علی رقبه من سائل و مسؤول، بار خدایا نه آن است که تو نگهبان ایشان، تو به همه چیزی حاضری و بر همه چیزی گوی «۶» و رجوع معنی همه «۷» با عالمی باشد.

قوله تعالی: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ - الایة، آنگه عیسی - علیه السلام - چون خدای تعالی گفت: فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ «۸»، گفت: بار خدایا: اگر عذاب کنی ایشان را بندگان تواند، کس را نبود و نرسد که تو را منع کند از آن و بر تو اعتراض کند. وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ، و اگر بیامری ایشان را تو خداوند عزیزی «۹» و حکیمی. اگر گویند: نه در این آیت «غفور «۱۰» رحیم» لایق و بهتر بودی از «عزیز حکیم» گوییم: نه، برای آن که غرضی عیسی - علیه السلام - در این جا «۱۱» استغفار ایشان است و استرحام برای ایشان، دگر آن که غفران و رحمت بر دو وجه

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

(۲). آج، لب، لت: خوانند.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: نبینی.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). آف: خدای.

(۶). مج، وز، مت، گوائی، آف، آن: گواهی، لت: گواه.

(۷). مج، وز، مت، لت: هر دو.

(۸). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۵.

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: خداوندی عزیز، آج، لب: خداوند عزیز.

(۱۰). اساس، آف، لت، آن + و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مر + نه.

ص: ۲۲۱

باشد از فاعلش: بر وجه حکمت باشد و بر وجهی بود که حکمت اقتضا نکند، پس این لفظ عامتر است و در فایده شاملتر. دگر آن که غرض عیسی - علیه السلام - آن است که باز نماید که اگر تو عذاب کنی ایشان را، تو را عزت و غلبه و قهر «۱» است، و با آن که چنین است بحکمت و صواب [کنی، و اگر بیامرزی هم بر وجه حکمت و صواب] «۲» باشد.

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، نافع خواند: «یوم» به نصب، و باقی قرأ به رفع. حجت آنان که به رفع خواندند آن است که: «هذا» مبتدا بود و «یوم» خبر او، و حجت نافع آن است که نصب باشد علی الظرف من «قال»، کانه تعالی قال: ان هذا القول يقع منه يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ، و «یوم» مضاف است با جمله فعلی، و تقدیر آن است که: هذا يوم ينفع الصادقين قولهم، و «قال» به معنی يقول است - چنان که گفتیم، و قوله: هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، تعلق دارد به این قصه که از پیش رفت من قوله: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ «۳»، و به جواب عیسی - علیه السلام - که گفت: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ، بار خدایا! من نگفتم ایشان را الا آنچه [۵۵- ر] تو فرمودی مرا، و این سخن راست باشد، و درست آن است که صدق راجع نیست با روز قیامت، بل راجع است با دنیا، و تقدیر آن است: که يوم ينفع الصادقين صدقهم فی الحیوة الدنیا، برای آن که صدقی و تصدیقی که در قیامت کنند بر آن ثواب نباشد برای آن که ملجأ باشند با آن و علم ضروری حاصل باشد «۴» ایشان را که اگر ایشان خواهند تا معصیت کنند تمکین نکنند ایشان را و منع کنندشان از آن، و دگر مضرت عظیم عاجل از عذاب دوزخ معلوم و معاینه باشد، و این هم سبب الجاست، نبینی که حق تعالی از ابلیس حکایت کرد: وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقَّ «۵» - الایة، و این جمله حکایت که از او کرد هم راست است، و با آن که راست است هیچ نفع نکند ابلیس را. و آنکه جزا و ثواب صادقان گفت که ایشان را چه باشد: لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي، ایشان را بهشتها باشد که

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: قهر و غلبه.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۴). مج، مت: شود، وز، لت، مر: بود.

(۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۲.

ص: ۲۲۲

در زیر درختان آن جویها می‌رود و ایشان در آن جا مخلّد و مؤبّد و منعم باشند بر وجهی که نعیم مقیمان «۱» را زوال نبود. آنگه ایشان را در بهشت چیزی باشد به از بهشت «۲»، و آن رضای خداست از ایشان، خدای تعالی از ایشان راضی باشد به طاعات و ایمان ایشان در دار دنیا، و ایشان از خدای تعالی راضی باشند به ثواب و نعیم که داده باشد «۳» ایشان را و آن فوز و ظفر بزرگ باشد، یقال: فاز بكذا اذا ظفر به و حازه.

آنگه گفت «۴»: ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است همه خدای راست و در تصرف اوست، و او بر آن قادر است که چنان که خواهد می‌گرداند و می‌دهد و می‌ستاند، و کس را نرسد که او را از آن منع کند یا بر او اعتراض کند، و بیرون آن بر همه چیز قادر و تواناست از آنچه مقدرات اوست بر هر وجه که صحیح بود که مقدر باشد.

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: مقیمشان، آج، لب، بم: مقیم آن.

(۲). مر + رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ.

(۳). مج، وز، مت: نعیم بی‌داد و بود.

(۴). مر + لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

ص: ۲۲۳

سورة الأنعام

عبد الله عباس و مجاهد و قتاده [گفتند] «۱»: این سورت مکی است، و یزید بن رومان گفت: بهری مکی است و بهری مدنی است، و شهر بن حوشب گفت: سورت مکی است مگر دو آیت: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ «۲»، و آن آیت که از پس این است.

عبد الله عباس گفت: سورة الانعام به یک بار فرود آمد به مکه هفتاد هزار فرشته «۳» با آن بودند به تسبیح و تهلیل و تحمید. و این سورت صد و شصت «۴» و پنج آیت است در عدد کوفیان، و شش در عدد بصریان و هفت در عدد مدنیان. و انس مالک روایت کند که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: هیچ سورت بر من فرود نیامد به یک بار مگر سورة الأنعام که چون فرود آمد پنجاه فرشته «۵» او «۶» پنجاه هزار - شک «۷» از راوی «۸» است - با آن بودند و در پیرامن آن بودند، ایشان را زجلی و آوازی بود به تسبیح و تهلیل بر من خواندند «۹» و در دل من قرار دادند آن را چنان که آب را در حوض قرار دهند، و خدای تعالی مرا و شما را به این سورت عزّی داد که پس از [آن] «۱۰» ذلّ نبود، در این سورت دحض حجّت مشرکان کرد و وعده داد، وعده‌ای که خلاف نکند.

کعب الأحبار گفت: خدای تعالی افتتاح توریت به معنی

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۳). وز: فریشته.

(۴). مع، وز، مت: شصت، آج، لب، بم، آف، آن، مر: بیست.

(۵). مع، وز، مت: فریشته.

(۶). مر: با او.

(۷). مر: و این شک.

(۸). لت، مر: واقدی.

(۹). مع، وز، مت، مر: خواند، آج، لب، بم، بر می خواندند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

ص: ۲۲۴

[این] «۱» آیت کرد که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ «۲»، و ختمش به معنی این آیت کرد: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا «۳»، چون «۴» این سورت جبرئیل علیه السلام - بر رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - خواند «۵»، رسول گفت:

سبحان الله العظيم

، و به روی در آمد به سجده، [۵۵-پ]، آنکه کاتب را بخواند تا هم در شب بنوشت.

اما فضل قراءت او، عبد الله عباس روایت کند از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: سورة الانعام انزله کرد بر من دفعة واحدة، به یکبار، در شيعت او هفتاد هزار فرشته «۶» از آسمان بر «۷» زمین آمدند. هر که این سورت بخواند، [آن] «۸» هفتاد هزار فرشته «۹» بر او صلات «۱۰» فرستند به عدد هر آیتی که در این سورت است شبانه روزی «۱۱».

جابر بن عبد الله انصاری روایت کند از رسول - علیه السلام - که «۱۲» گفت: هر که او از سوره الانعام سه آیت بخواند از اوّل او الی قوله: وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ «۱۳»، خدای تعالی چهل هزار فرشته را بر وی «۱۴» موکّل کند تا مثل ثواب عبادت خود می‌نویسند او را تا به روز قیامت، و فرشته «۱۵» را از آسمان هفتم فرو فرستد با عمود آهنین تا بر او موکّل باشد، چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل او کند «۱۶»، یکی از آن عمود بر او زند، چندانش بیندازد که از میان او و او هفتاد حجاب باشد. چون روز قیامت باشد، قدیم تعالی گوید: بنده من! در سایه من برو و از بهشت من می‌خور و از آب کوثر نوش می‌کن و از چشمه سلسبیل غسل می‌کن که تو بنده منی و من خداوند توام.

(۱). اساس، آف، آن: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱.

(۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۱.

(۴). آج، لب: و چون.

(۵). مج، وز، مت، لت: بخواند.

(۶-۹). وز: فریخته.

(۷). مج، وز، مت: به.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، آف: صلوات.

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب: شبان روزی شبانروزی.

(۱۲). مج، مت + او.

(۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۳.

(۱۴). مج، وز، مت، لت: برو/ بر او.

(۱۵). بهم، لت، مر: فرشته‌ای.

(۱۶). مج، وز، مت: فکند، لت: افگند.

ص: ۲۲۵

قوله تعالى:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۱۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴)

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَا بَنِي آدَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (۶) وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (۸) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹)

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰)

[ترجمه]

سپاس «۱» خدای را آن که بیافرید آسمانها و زمین «۲» و بیافرید «۳» تاریکیها و روشنایی «۴» پس آنان که کافر شدند به خدایشان شرک می آرند.

. اوست آن که آفرید شما را از گل پس حکم کرد وقتی و وقتی نام نهاده نزدیک او پس شما شک می کنی «۵».

و اوست خدا در آسمانها و در زمین می داند «۶» نهان شما و آشکار شما و می داند آنچه می کنی «۷» شما،

و نیاید به ایشان از آیتی «۸» از آیتهای خدایشان مگر بودند از آن برگردیده گان «۹».

بدروغ داشتند حق را چون آمد به ایشان زود بود که بیاید به ایشان خبرها آنچه به آن فسوس کردند «۱۰».

(۱). مل، مر: ترجمه آیات ندارد.

(۲). مج، وز، مت: زمینها، آج، لب+ را.

(۳). مج، وز، مت، لت: آفرید، آج، لب: پدید آورد، آن: بیافریدی.

(۴). آج، لب: روشنی، آن: رشنایی.

(۵). مج، وز، مت، لت: می‌کنید.

(۶). مج، وز، مت، لت: داند.

(۷). مج، وز، مت، لت، آف: می‌کنید، آج، لب: می‌اندوزید.

(۸). آج، لب: هیچ دلیل از دلایل قدرت.

(۹). مج، مت، لت: برگردنده، آج، لت: روی گردانندگان.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: کردند، بهم، آن کردن.

ص: ۲۲۶

ندیدند که چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهی که ممکن کردیم «۱» ایشان را در زمین آنچه نکردیم «۲» شما را و بفرستادیم باران بر ایشان شباروزی «۳» و کردیم جویها روان از زیر «۴» ایشان هلاک کردیم ایشان را به گناهانشان و بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگر.

اگر بفرستیم بر تو کتابی «۵» در کاغذی بسایند «۶» به دستهایشان «۷» گویند آنان که کافر شدند نیست این مگر جادوی پیدا «۸».

گفتند چرا فرود نیامد بر او فرشته و اگر بفرستیم فرشته بگزاراند «۹» کاری پس مهلت ندهند ایشان را.

و اگر کنیم او را فرشته کنیم او را مردی و بپوشانیم بر ایشان آنچه می‌پوشانند.

و بدرستی که فسوس داشتند پیغامبرانی از پیش تو در رسید به آنان که فسوس داشتند از ایشان آنچه بودند که به آن فسوس داشتند.

قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، مقاتل گفت: سبب نزول سوره «۱۰» آن «۱۱» بود که مشرکان با رسول - علیه السلام - محاجّه کردند گفتند من ربك خدای تو

(۱). مج، مت، وز، لت: تمکین کردیم، آج، لب: جای دادیم.

(۲). آج، لب: جای ندادیم.

(۳). مج، مت: بارنده، وز: برنده، آج، لب: ریزان.

(۴). آج، لب: فرود جایها.

(۵). مج، مت، وز، لت: نامه، آج، لب: نبشته.

(۶). اساس، بم، آف: بنسایند، با توجه به مج، وز تصحیح شد، آج، لب: پس بسایند.

(۷). آج، لب+ هر آینه.

(۸). مج، وز، مت، لت: روشن، آج، لب: هویدا، بم، پیدا.

(۹). مج، وز، مت، آف، آن: بگذارند، لت: بگزارید.

(۱۰). آف+ آیه، وز+ این آیه.

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد.

ص: ۲۲۷

کیست؟ ای محمد «۱»؟ گفت خداوند آسمانها و زمینها، ایشان جحود کردند و تکذیب او کردند در این حدیث خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها و زمین است.

مفسران گفتند: خدای تعالی آسمان به دو روز آفرید یک شنبه و دوشنبه و زمین به دو روز آفرید سه شنبه و چهار شنبه، وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، «جعل» آن جا به معنی «خلق» است برای آن که متعدی است به یک مفعول، و بعضی علما گفتند:

«جعل» صله است، أعنی زیاده، و تقدیر آن است که: خلق السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ. سدی گفت: مراد به ظلمات و نور شب و روز «۲» است، قتاده گفت:

مراد بهشت و دوزخ است، بعضی دگر گفتند: مراد حقیقت روشنایی است و تاریکی، و این اولیتر است برای دو وجه «۳»: یکی برای عموم را و دیگر برای حمل کلام علی ظاهره و حقیقه. بعضی دگر گفتند تقدیر آن است که: خلق السَّمَوَاتِ [و

الارض] «۴» و قد جعل الظلمات و النور، فایده «قد» این جا «۵» تقریب الفعل من الوجود «۶» باشد یعنی آسمان و زمین بیافرید و ظلمات و نور آفریده بود پیش از آن بر این قول «واو» حال باشد، عطف نباشد.

قتاده گفت خدای تعالی آسمان پیش از زمین آفرید «۷» و بهشت پیش از دوزخ آفرید و ظلمت پیش از نور و کیفیت [۵۶-پ] خلق آسمان و زمین در مجلد اول رفته است.

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، قطرب گفت: در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بعد هذا الشَّانِ بِرَبِّهِمْ يعدلون پس کافران بعد از این بیان بتان و معبودان خود را که جماداتند «۸» با «۹» خدای تعالی برابر می‌کنند. و «عدل» برابر کردن چیزی با «۱۰» چیزی باشد، يقال: عدلت الشيء بالشيء فاعتدل، و

(۱). مج، وز، مت، آج، لب: ندارد.

(۲). بم، آف، آن: قدر.

(۳). مج، وز، مت، مر + را، لت: چیز.

(۴). اساس، بم: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). آج، لب، بم، آف، آن: آنجا.

(۶). وز: الوجوه.

(۷). مج: بیافرید.

(۸). مج، وز، مت، آف، لت، آن: جماداتند.

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: به.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: به، آن: بر.

ص: ۲۲۸

«عدل» که خلیف «۱» جور «۲» باشد از آن جاست برای آن که راستی بود، و «عدل» تنگ «۳» باشد برای آن «۴» که معادل آن دیگر بود، و نصر بن شمیّل گفت: «با» به معنی «عن» است این جا، و تقدیر آن است که: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عن رَبِّهِمْ يعدلون، من العدول، پس کافران از خدایشان عدول و اعراض می‌کنند و عرب با آن که [«باء» را «۵»] یک بار به معنی

«عن» گویند و یک بار به معنی «من» چنان که خدای تعالی گفت: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ «۶»، و المعنی منها چنان که عنتره گفت: «۷»

زوراء تنفر عن حياض الدَّيْلِم

شربت بماء الدَّحْرَضِينَ فاصبحت

و المعنی شربت من ماء الدَّحْرَضِينَ.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، او آن خداست «۸» که بیافرید شما را از گل، یعنی پدر شما را که آدم بود و اصل شما بود و اگر گویند نه این مناقضه بود که در یک آیت گفت آدم را از خاک آفریدم و در این آیت گفت: از گل. و در دگر آیت از حمأ «۹»، و در دگر آیت از صلصال، این مناقضه به چه زایل خواهی کردن؟ جواب آن است که گوییم: در اخبار چنین آمد که خدای تعالی بفرمود تا خاک آدم بر در بهشت بیفگندند «۱۰»، و به یک روایت دیگر میان مکّه و طایف چهل سال [خاک بود چون چهل سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبان روز باران بر او بارانیدند «۱۱» تا گل شد چهل سال گل بماند] «۱۲» آنکه متغیّر شد «۱۳» حمأ مسنون شد، گل سیاه رنگ سالخورده چهل سال چنان بماند، آنکه خشک شد صلصال گشت، خدای تعالی صورت آدم بر آن صلصال نگاشت «۱۴» و جثّه آدم از آن مصوّر کرد چنان که صورت و شکل آدمی است. فرشتگان «۱۵» بر او گذر «۱۶» می کردند «۱۷» و می گفتند: خدای ما خلقی خواهد

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: خلاف.

(۲). آف: جود.

(۳). لت: تنگ بار.

(۴). مج، وز، مت: از.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز، افزوده شد.

(۶). سوره دهر (۷۶) آیه ۶.

(۷). مج، وز، مت + شعر.

(۸). مج، مت: خدایی، وز، لت، مر: خدای.

(۹). وز: جماد.

(۱۰). آف: بیفکند.

(۱۱). وز: باریدند، آج، لب، لت: بیارید.

(۱۲). اساس، بم: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۳). مج، وز، مت، لت، مر: کشت.

(۱۴). مج، مت: بکاشت، لت: بنگاشت.

(۱۵). مج، وز: فریشتگان.

(۱۶). اساس، آن: گزر.

(۱۷). آج، لب: کردند.

ص: ۲۲۹

آفریدن «۱».

ابلیس روزی با جماعتی فرشتگان «۲» بر او بگذشت گفت: خدای تعالی از این خاک و گل خلقی خواهد آفریدن، اگر شما را طاعت او فرماید «۳» چه خواهی کردن «۴»؟

گفتند: انقیاد و سمع و طاعت. ابلیس گفت: اما من طاعت ندارم این را که من می بینم که اصل او چیست تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بود و لکن نفاق می ورزید. آنگه روح در آدم دمید و او را خلقی سوی تمام بیافرید، **ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ**، پس حکم کرد بر او اجلی و وقتی، و اجلی «۵» نامزد کرده بنزدیک اوست.

حسن و قتاده و ضحاک گفتند: اجل اوّل از وقت خلق او بود تا به وقت مرگش، و اجل دوم از وقت مرگ است تا به وقت بعث مدّت مقام در برزخ، برای آن گفت:

«عنده» که در آن وقت به منزل اوّل باشد از منازل آخرت و روی به سرای حکم خدای دارد که دار جزاست.

مجاهد و سعید جبیر گفتند: «اجل» اوّل اجل دنیاست و «اجل» دوم اجل آخرت «۶»، برای آن گفت: «عنده» که آن جا حکم او را باشد دگر کس را آن جا حکم نباشد، و عطیّه گفت از عبد الله عباس که: مراد به اجل اوّل خواب است که پیشه

الموت و هو أخوه، او را در خواب بدارد تا به وقت بیداری، و مراد به اجل دوم وقت مرگ است و برای آن گفت «عنده» که علم آن بنزدیک اوست، و بعضی دگر گفتند: هر دو اجل یکی است، و تقدیر کلام آن است که: قضا لکم اجلا و هو اجل مسمی عنده، شما را وقتی و اجلی بر زد و آن وقت و اجل، مسمی است بنزدیک او، کس علم آن نداند مگر او و کس از آن در نگذرد.

و گفته‌اند: برای آن گفت «عنده» که آجال در لوح محفوظ نبشته «۷» است و آن آن جاست که کس را حکم نباشد جز او را. و بعضی دگر گفتند: به اجل اول

(۱). بم، آف: آفرید.

(۲). مج، وز: فریشتگان.

(۳). لت: فرمایند.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مر: خواهید کردن.

(۵). آج، لب: اجل.

(۶). مج، وز، لت + است.

(۷). آف: بنوشته.

ص: ۲۳۰

[۵۷-] ر اجل آنان خواست که پیش ما بودند و رفتند، و به اجل دوم اجل آنان که مانده‌اند و از پس ما آیند.

اما «اجل» وقت باشد من قولهم: دین مؤجل، ای موقت. و «وقت» عبارت است از حرکات فلک، و گفته‌اند: وقت حادثی باشد یا آنچه تقدیرش تقدیر حادث بود «۱» که حدوث غیره به او تعلق دارد.

اما حادث چنان بود مثلا که قدوم زید مؤجل کنند به طلوع آفتاب، چون قدوم زید معلوم نباشد و طلوع آفتاب معلوم بود «۲»، این حادثی است معلق به حادثی، و آنچه تقدیرش حادث باشد «۳» و اگر چه بر حقیقت او حادث نبود و چنان بود که قدوم زید مشروط کنند به انتفای دخول عمرو در شهر یا «۴» به انتفای حیات شخصی، و این امری «۵» مجدد باشد و حادث نبود بل در تقدیر حادث بود، و معنی آن که: اگر «۶» در وجود داشتی حادث بودی، پس چون چنین باشد اجل دین وقت و جوب قضایش باشد، و اجل مرگ وقت حصول مرگ باشد، و اجل قتل وقت حصول قتل باشد. و اجل بنزدیک ما یکی باشد مرد را اگر وفاتش به مرگ باشد و اگر به قتل و آن وقت «۷» که اگر او را بنکشندی «۸» تا به آن وقت بماندی آن را

بر مجاز اجل خواندند «۹» برای آن که چون حدوث فعل در آن وقت نباشد [آن را اجل آن فعل گفتن مجاز باشد چنان که آن را که در معلوم چنان بود که اگر به او دهند صلاح او باشد و نداده باشند] «۱۰» از مال و ملک آن را رزق و ملک [او] «۱۱» نخوانند الا بر مجاز.

و ابو القاسم بلخی گفت «۱۲»، و بغدادیان نیز گفتند: اجل دو است، یکی آن که قتل در او حاصل شود، و یکی آن که در معلوم باشد که اگر بنکشندی او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن «۱۳» وقت بماندی، و به این آیت تمسک کردند «۱۴» که ما در

(۲-۱). مج، وز، مت: بدلها: باشد.

(۳). آج، لب: بود.

(۴). مج، وز، مت: ندارد.

(۵). آج، لب، آن: امر.

(۶). مج، وز، مت، لت + در، چاپ شعرانی (۴ / ۳۸۶) + این قول

(۷). مج، وز، مت، لت + را.

(۸). مج، وز، مت: بنکشتی.

(۹). مج، وز، مت، لت: خوانند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، مت: ندارد.

(۱۲). مج، وز، مت، آف، لت: تا.

(۱۳). مج، وز، مت، آف، لت: او را تا به آن.

(۱۴). مج، وز، مت: کرد، کج، لب، کردند.

اویمیم «۱» من قوله: ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، تفسیر بر آن داد که أجل اول وقت قتل است یا مرگ به غرق و هدم، و أجل دوم آن وقت است که خدای داند که اگر بنکشند او را یا به آن آفت بنمردی تا به آن وقت بماندی، و دگر به این آیت تمسک کردند «۲» که گفت: وَ أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ «۳»، و جواب از آن آیت آن است که گفته شد از اقوال مفسران که: یکی أجل مرگ است و یکی أجل حیات - بر اختلافی که رفت. و جواب از این آیت دوم آن است که: این را خدای تعالی بر مجاز أجل خواند، و کذلک قوله: وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى «۴»، و قرآن از مجاز خالی نیست.

أَمَّا تَبْقِيَةُ الْمَقْتُولِ، و آن که او را اگر بنکشند بماندی یا در حال بمردی قطع نیست بر هیچ دو، [و] «۵» هر دو مجوز است، چنان که یکی از ما «۶» هر ساعت و هر وقت مجوز است و ممکن که بمیرد یا بماند، چه این به مصلحت تعلق دارد و روا بود که مصلحت او «۷» مرگ باشد یا زندگانی باشد و ما را به آن طریقی نیست. پس قطع کردن بر او محال باشد، بل روا بود که مصلحت در حیات بود او را خدای تبقیه کندش، و روا بود که در احترام بود او را وفاتش دهد پس قطع را وجهی نبود و اگر چنان بودی که آن را که بکشند «۸» اگر او را بنکشند لا محال هم در حال بمردی واجب کردی که آن کس که او جمله چهار پای او را «۹» به ظلم بکشتی بایستی تا «۱۰» منعم «۱۱» بودی بر او و احسان کرده بودی «۱۲» و او را شکر او واجب بودی، چه اگر او «۱۳» بنکشتی در حال بمردی «۱۴» و تلف شدی بر وی و خلاف این معلوم است و ما دانیم بضرورت که «۱۵» مستحق دم و عقوبت و لعنت باشد از ما و از خدای تعالی دگر واجب

(۱). مع، وز، مت: در آنیم.

(۲). مع، وز، مت، لت: کرد.

(۳). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱۰.

(۴). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد.

(۶). آج، لب: از ما یکی.

(۷). مع، وز، مت، لت: که او را مصلحت.

(۸). مت: بکشند.

(۹). مع، وز، مت، لت: چهار پای کسی را.

(۱۰). مج، وز، مت: که.

(۱۱). مج، مت: متعجب.

(۱۲). آج، لب، لت+ بر او.

(۱۳). آف+ را.

(۱۴). مج، وز، مت، لت: بمردندی.

(۱۵). مج، وز، مت، لت+ او.

ص: ۲۳۲

کردی که آن ظالم که کسی را به ظلم می‌کشد «۱» مستحقّ ذم و عقاب نبودی، چه اگر او بنکشتی او را او خود در حال بمردی قطعا و یقینا، و خلاف این معلوم شده است عقلا و شرعا.

قوله: **ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ**، خطاب است با مشرکان، گفت: پس از این همه نعم و آیات و بینات از خلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع [۵۷- پ] و اظهار انواع صنایع در او [و] «۲» «خلق شما از آدم و خلق آدم از گل و هر یکی را اجلی و وقتی نهادن و حکم و قضا کردن با این همه نعمت هم شک می‌کنی «۳» در وجود و الهیّت و وحدانیّت من و نظر و تفکّر نمی‌کنی «۴» تا شما را علم حاصل شود و شکّ برخیزد.

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، این آیت محتمل دو معنی است: یکی آن که او خداست در آسمانها و زمینها، یعنی معبود است و منفرد به تدبیر و تقدیر در او، کس را [با او] «۵» در آن شرکت نیست چنان که یکی از ما گوید: هو الامیر فی البلد و الملک فی الولاية، و مراد نه حلول و نزول باشد، و کذا «۶» هو الخلیفة فی الشّرق و الغرب، و محال است وجود او در یک حال به مشرق و مغرب «۷»، پس معنی این باشد که گفتیم که: او مدبّر است در شرق و غرب و پادشاه است «۸» بر بحر «۹» و بر «هو» مبتداست و «الله» بدل است از او، و **فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ**، در محلّ خبر مبتداست، و تقدیر آن که: هو الله المعبود فی السّموات و فی الارض المدبّر فیهما «۱۰»، و روا بود که خبر بعد خبر باشد چنان که گفت: **وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ «۱۱»**، کقولهم: هذا حلّو حامض، و تقدیر آن بود: **وَاللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَ اللّٰهُ فِي الْاَرْضِ**.

وجه دوم «۱۲» در معنی آیت آن است که: کلام تمام باشد عند قوله: **وَ هُوَ اللَّهُ**، و این

(۱). مج، وز، مت: می‌بکشد.

(۵-۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). می کنی / می کنید.

(۴). آف: نمی کنید.

(۶). مج، وز، مت، لت: کذلک.

(۷). آج + بود.

(۸). اساس: پادشاست.

(۹). مت: در بحر.

(۱۰). مج، وز، مت، لب، لت: فیها.

(۱۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

(۱۲). لب، مر: دویم.

ص: ۲۳۳

جمله باشد از مبتدا و خبر، آنگه ابتدا کرد و گفت: **فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ**، و تقدیر آن که: **یعلم سرکم و جهرکم فی السَّموات و فی الارض**، و این ظرف باشد من قوله: **یعلم سرکم و جهرکم فی السَّموات**، برای آن که خلقان یا جن و انس اند یا فرشتگان، اینان [در] «۱» آسمان اند و آنان «۲» در زمین، و قدیم تعالی به احوال همه عالم است و هیچ بر او پوشیده نیست، یعنی اگر در آسمان باشی «۳» و اگر در زمین باشی «۴» من سرتان و جهرتان «۵»، پنهان و آشکارتان «۶» دانم و بر من پوشیده نماند، آنچه در دل داری «۷» و آنچه بر زبان رانی «۸» و آنچه کنی «۹» از خیر و شر و اندک و بسیار «۱۰».

مورد آیت مورد زجر و تهدید است، یعنی من دانم و بر من پوشیده نیست تا هر یکی را جزا دهم به حسب عمل خود تا باشد که ایشان را وعظی بود و زجری از آنچه می گویند و می کنند.

آنگه خبر داد از ایشان و سوء صنیعتشان «۱۱» و در باب عدول و اعراض و تولی و انحراف از آیات و بیّنات و اعلام «۱۲» معجزات و حجج و دلالات، گفت: هیچ آیت از آیات من به ایشان نیامد، و مراد به آیت دلالت و حجّت است الا ایشان اعراض می کنند و عدول می نمایند و انقیاد نمی نمایند «۱۳» و «من» اول زیادت است، نه آن که بی فایده است، بل فایده او تأکید نفی است، این را مؤکّده النّفی گویند، چنان که یکی از ما گوید: ما جاءنی من رجل. و «من» دوم تبعیض باشد، چنان که: **زید من القوم**.

آنکه گفت: برون «۱۴» آن که اعراض می‌کنند تکذیب می‌کنند حق را و حق به دروغ می‌دارند. و آن تکذیب از آن اعراض می‌آید که چون نظر و تأمل نمی‌کنند، علم

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). معج، وز، مت، لت: ایشان.

(۳). آف: باشید.

(۴). باشی / باشید.

(۵-۱۰). معج، وز، مت، لت + و.

(۶). معج، وز، مت: آشکارایتان.

(۷). آف مر: دارید.

(۸). آف، مر: رانید، معج، وز، مت: آری / آرید.

(۹). آف، مر: کنید.

(۱۱). معج، وز، مت، لت، مر: صنیعشان.

(۱۲). مت + و.

(۱۳). معج، وز، مت، لت: نمی‌کنید.

(۱۴). معج، وز، مت، آج، لب، مر: بیرون.

ص: ۲۳۴

حاصل نمی‌شود ایشان را، لا جرم حق را به دروغ می‌دارند، «۱» به ایشان آید خبر «۲» آنچه به دروغ می‌دارند سخریت و استهزاء می‌کنند و فسوس می‌دارند، و این هم «۳» کنایت است از تهدید و وعید، چنان که یکی از ما گوید: خیرش با تو آید و ببینی «۴» و بدانی آنچه کرده‌ای، یعنی مقاسات کنی جزای آن را. و مراد به «حق» دین اسلام است و کتاب قرآن و محمد

مصطفی - صلی الله علیه و آله - آنچه شما را بازی و فسانه و فسوس می‌آید فردای «۵» قیامت علم آن بدانی «۶» و خبر آن به شما رسد و عاقبت آن بدانی «۷» و وبال «۸» مآل آن بچشی «۹».

قوله: [۵۸- ر] **أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ**، همزه استفهام راست و مراد تقریر و تقریب است و ملامت، و «لم» حرف جزم است و علامت جزم سقوط «نون» است، گفت: نمی‌بینند این کافران، یعنی نمی‌دانند که ما چند هلاک کردیم، یعنی بسی هلاک کردیم. و «کم» تکثیر را باشد - پیش ایشان. من قرن، «من» اول ابتدای غایت است و دوم تبیین راست. و «قرن» گفتند: جماعتی مردمان باشند، و گفتند: مدتی از زمان باشد حسن بصری گفت: بیست سال باشد، ابراهیم گفت: صد «۱۰» سال باشد، ابو میسره گفت: ده سال باشد، زجاج گفت: اهل روزگاری باشد که در او پیغامبری باشد «۱۱» یا معروفانی از اهل علم، گفته‌اند: هشتاد سال بود، و گفته‌اند: صد «۱۲» سال بود، و بر این اقوال مراد اهل قرن باشد. **مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ**، آن تمکین کردیم ایشان را که شما را نکردیم و آن مکنت و قوت و استطاعت دادیم ایشان را که شما را ندادیم.

عبد الله عباس گفت: مراد به تمکین امهال «۱۳» و طول عمر است ایشان را عمرهای

(۱). اساس + و آن تکذیب از آن اعراض می‌آید چون، که با توجه به مع، وز زاید می‌نماید.

(۲). وز، لت، آج: جزای.

(۳). وز: حکم.

(۴). اساس: بینی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۵). آن: فردا در.

(۶-۷). آج، لب، آف: بدانید.

(۸). آج، لب + و.

(۹). آج، لب، آف: بچشید.

(۱۰). مع، وز، مت: چهار، لت، مر: چهل.

(۱۱). مع، وز، مت: یا سیدی.

(۱۲). لت: صد و هشتاد.

(۱۳). اساس، لب، بم، آف، آن: اهمال، با توجه به مج تصحیح شد.

ص: ۲۳۵

دراز دادیم که شما را ندادیم و قوت اجسام که شما را نیست و مدد اموال و فرزندان چندان که شما را نیست چون قوم نوح و عاد و ثمود، يقال: مکنته و مکنت له وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا، حقیقت آسمان این است که ما از بالای خود می‌بینیم آنگه بر مقاربت «۱» ابر را سماء خوانند برای آن که سموی دارد یا برای آن که به آسمان نزدیک است، آنگه باران را برای آن که از ابر باشد «۲» سما خوانند. و کلّ ما کان فوقک فاطلک فهو سماءک و کلّ ما کان تحتک فاقلک فهو ارضک، و این معنی مستقصی برفته است. و «مدرار» مفعال باشد از در، و درّ مصدر درّ یدرّ درّاً و درورا و الدرّ اللّبن لآنه یدرّ و فی الدّعاء درّ درّه ای کثر «۳» لبنه، آنگه مستعمل شد «۴» تا در همه چیزی «۵» استعمال می‌کنند، و کذا قولهم: لله درّه، ای لله خیره، و اصله فی اللّبن حقّ تعالی باز گفت از نعمتها که بر ایشان کرد و بارانها «۶» که ایشان را داد و آنچه ثمره باران باشد از خصب و سعه و نعمت و مفعال بناء مبالغه باشد کقولهم معطار و مذکار و مئاث «۷» و مؤنث و مذکر در او یکی باشد بی‌تاء تانیث وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، و جویهای روان ساختیم در زیر آن یعنی در زیر قصور و ذرو «۸» ایشان، آنگه به این همه نعمتها و تمکین و پایدگی که ایشان را دادیم. فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، ایشان را هلاک کردیم به گناھانی «۹» که کردند و گروهی دگر را بیافریدیم به بدل ایشان. و انشاء ابتدای کار باشد، يقال: انشأ فلان يفعل كذا، ای ابتداء. و انشاء الشعر ابتداء، آغاز کردن شعر را و گفتن و انداختن آن را انشاء خوانند، و آن کس که از خویشتن نامه نویسد بر طریقه مترسّلان او «۱۰» را منشی خوانند. و «کم» در آیت استفهام است و محلّ او نصب است باهلکنا، برای آن که او را صدر کلام باشد جز فعلی در او عمل نکند که از پس او بود.

قوله: وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ، این جواب آنان است که «۱۱» از جمله

(۱). مج، وز، مت، لت، شعرانی ج ۴ ص ۳۸۹: مقارنه.

(۲). مج، وز، مت، مل، آف، لت، مر+ آن را.

(۳). آج، لب: کثیر.

(۴). مج، وز، مت: باشد.

(۵). وز: خیری.

(۶). آف: باران را.

(۷). همه نسخه بدلها: میناث.

(۸). مج، وز، مت، مل، مر: دو ور.

(۹). آج، لب: گناهان.

(۱۰). لت: آن.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مر + گفتند.

ص: ۲۳۶

مشركان. وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ «۱»، خدای تعالی گفت:

اگر چنان که ما کتابی بر تو فرو فرستیم بر کاغذی نوشته ایشان به دست بیساوند «۲».

مفسران گفتند: یعنی اگر کتابی خدای تعالی بفرستد بر آن جا نوشته که: یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله الیک آمن بمحمد «۳»، ای فلان پسر فلان این نامه ای است از خدای تعالی به تو که ایمان آر به محمد، با این همه هم ایمان نیارند و گویند این جادوی و سحر است «۴». مقاتل و کلبی گفتند: سبب نزول «۵» آیت آن بود که نضر بن الحارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خوید گفتند: یا محمد ما به تو ایمان نیاریم تا کتابی نیاری خاص برای ما با «۶» چهار فرشته که گواهی «۷» می دهند و می گویند این از نزدیک خداست و تو رسول خدایی. خدای تعالی این آیت فرستاد.

وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ، گفتند: چرا فرشته «۸» بر او نمی فرستد «۹». آنگه خبر داد از عناد و جحود [۵۸-پ] ایشان و گفت: اگر چنان باشد که ما فرشته ای را فرو فرستیم «۱۰» بر حسب اقتراح ایشان، ایشان هم ایمان نیارند و آنگه مصلحت اقتضای تعجیل هلاک ایشان کند بر آن که «۱۱» ایشان را مهلت ندهند «۱۲» در هلاک، و این خلاف مصلحت باشد. و قوله: لَقَضَى الْأَمْرُ، زجاج گفت: معنی آن است که اتم «۱۳». و قضا بر معانی «۱۴» آمده است و مرجع و معانی جمله به اتمام کار رفتست «۱۵». قوله: فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ، و کما قال ابو ذؤیب:

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۳.

(۲). مج، مت: نیابند، وز: بسایند، آج، لب: بساوند، لت: بسایند، مل، مر: می ساینند.

(۳). وز: من لمحمد، مل: ام من محمد.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر: سحر و جادوی است.

(۵). مج، مت، وز، مر + این.

(۶). مت: یا.

(۷). مج، وز، مت، لت: گوائی.

(۸). مج، مت، وز، مل: فریشته را.

(۹). مل، لت: فرو نمی فرستند.

(۱۰). مج، مت، وز: فرو فرستم.

(۱۱). کذا در اساس، آج، لب، آف، دیگر نسخه بدلها: و آنکه.

(۱۲). مج، مت، وز: بدهند، آج، لب: دهد.

(۱۳). اساس، بم، آف، آن: اقم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح گردید.

(۱۴). وز، لت، مر: مرجع معانی.

(۱۵). مج، مت، وز، مل، لت، مر: به اتمام کار است، آج، لب: به اتمام کار رفت.

ص: ۲۳۷

و علیهما مسرودتان قضاهما

داود او صنع السّوابغ تبّع

أی احکم و اتم نسجهما، مجاهد گفت: مراد به قضی الأمر آن است که قیامت برخیزد و وقت عذاب ایشان در آید و نیز مهلت ندهند ایشان را. آنکه گفت: اگر مراد ایشان بدهیم «۱» و فرشته «۲» فرو فرستیم «۳» هم به صورت مردی باشد. و «ها» راجع است فی قوله: جَعَلْنَاهُ، با رسول الله - علیه السّلام - بر یک قول «۴»، و بر دگر قول راجع باشد الی المرسل الیهم کلّ رسول کان، اگر ما پیغامبری که به ایشان فرستیم او را «۵» فرشته کنیم هم بر صورت مردی باشد تا ایشان او را بتوانند دیدن، چه مادام تا او به صورت فرشته «۶» باشد از لطافت ترکیب - و اینها قلیل الشّعاع باشند - فرشته را نتوانند دیدن.

نبینی که جبرئیل - علیه السّلام - که بنزدیک رسول آمدی بر صورت دحیة الکلبی آمدی و آن فرشتگان که بر ابراهیم رفتند به صورت مهمانان رفتند «۷»، و آن فرشتگان که بنزدیک داود رفتند بر صورت دو خصم بودند. و چون چنین باشد و ایشان بر صورت مردان باشند، ایشان ندانند که آن فرشته است «۸» بر ایشان ملتبس شود و آنکه آن لبس را با خود «۹» حواله کرد

برای آن که خلق آن فرشته بر صورت مرد از فعل او بود. گفت: ما بر ایشان بپوشانیم آنچه بر عوام و ضعفا بپوشانیدن «۱۰». چه ایشان عوام را و ضعیف رایان را گفتندی: اگر این محمّد پیغامبر بودی فرشته بودی یا با او فرشته بودی.

و بعضی دگر گفتند: مراد به التباس آن است که ایشان اعتقاد کرده‌اند «۱۱» که فرشتگان دختران خداوند و به صورت زنان‌اند و این اعتقادی «۱۲» فاسد است. اگر ما فرشته به زمین فرستیم به صورت مردی باشد بر ایشان ملتبس بود «۱۳»، یقال لبست الثوب البسه لبسا و لباسا و لبست علیهم الامر البسه لبسا و لبست علیهم الامر تلبیسا و البسته ثوبا

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: بدهم.

(۲). مج، مت، وز، لت: فریشته را.

(۳). آج، لب: فرو فرستم.

(۴). آج، لب: با رسول ما به یک قول.

(۵). آج، لب+هم.

(۶). مج، مت، وز: فریشته‌ای.

(۷). مج، مت، وز، مل، لت، مر: بودند.

(۸). آج، لب: که ایشان فرشته‌اند.

(۹). آج، لب: بر خود.

(۱۰). کذا: در اساس، بم، آن و دیگر نسخه بدلها: بپوشانیدند.

(۱۱). مج، مت، وز، مل، لت، مر: کرده بودند.

(۱۲). آج، لب: اعتقاد.

(۱۳). آج، لب: باشد، مل: شود.

ص: ۲۳۸

الباسا و اللبوس ما یلبس من الثیاب و اللبیس، الثوب الذی قد لبس «۱» و استعمل.

اگر گویند: نه این «۲» آیت دلیل آن می‌کند که خدای تعالی تلبیس ادله کند و چیزی به صورت چیزی دگر نماید؟ جواب گوئیم: بر این تفسیر که ما دادیم این سؤال لازم نیاید. دگر آن که: حق تعالی نگفت من چنین کردم یا کنم یا روا دارم که کنم، بلکه گفت: اگر کنم چنین باشد. و این تقدیر باشد و تقدیر محال روا بود چو مستمر «۳» علم باشد گفت «۴» کنم و نکرد. چون نکرد، تلبیس نکرده باشد و این را نظیر بسیار است، منها قوله: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ «۵»، اگر خدای خواستی تا فرزندی گیرد، برگزیدی از خلقان خود آن را که خواستی، و این نکرد خدای تعالی و محال است بر او، و كذلك قوله: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۶» و قوله: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ «۷» و مانند این از آیات، وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ «۸». آنگه بر سبیل تسلیه «۹» رسول - علیه السلام - و دلخوشی او این آیت فرستاد و گفت: یا محمد اگر این کافران بر تو فسوس می‌دارند و سخریه می‌کنند، پیش از تو بر رسولان دیگر هم فسوس داشته‌اند «۱۰» لکن به خود «۱۱» زیان کرده‌اند هم اینان و هم ایشان و جزا و وبال آنچه کردند از استهزاء به ایشان بازگشت و الحقیق، اشتغال المکروه علی الانسان بفعله، و حقیق آن باشد که [۵۹-] ر آدمی را وبال فعل بد بر او مشتمل شود، قال الله تعالی: وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ «۱۲»، ای لا یحیط و لا یلحق، به ایشان رسید آنچه سزا و جزای ایشان بود و عقوبت کردار بد ایشان بود در دنیا، چون عذاب قوم نوح و قوم لوط «۱۳» و عاد و ثمود با آن که ایشان را نهاده است از عذاب آخرت.

(۱). اساس، بم، و آن: یلبس، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج: گویند از این، لب: گویند زین.

(۳). چاپ شعرانی (۴/ ۳۹۱)، آیه ۴.

(۴). مج، مت، وز، لت، مر+ اگر.

(۵). سوره زمر (۳۹)، آیه ۴.

(۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲.

(۷). سوره زخرف (۴۳)، آیه ۸۱.

(۸). سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۴۱.

(۹). لت: تسلیه.

(۱۰). آج، لب، آن: داشتند.

(۱۱). آج، لب: با خود.

(۱۲). سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۳.

(۱۳). آج، لب: نوح و لوط.

ص: ۲۳۹

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱ تا ۲۰]

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۱۱) قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵)

مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶) وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

[ترجمه]

بگوی بر روی «۱» در زمین پس بنگری «۲» چگونه بود آخر کار آنان که بدروغ داشتند رسولان را.

بگو که راست آنچه در آسمانها و در زمین؟ بگوی خدای راست. بنوشت بر خود رحمت خود را جمع کند شما را روز قیامت. شک نیست در او آنان که زیان «۳» کرده باشند، ایشان نگرند.

او راست آنچه ساکن شود در شب و روز، او شنوا و داناست.

بگوی که جز خدای بگیرم یاری؟ آفریننده آسمانها و زمین، او طعام دهد «۴» و او را طعام ندهند بگو که مرا فرموده‌اند که باشم نخستین که «۵» اسلام آورد و مباش از جمله انبازگویان.

بگوی من می ترسم اگر نافرمانی کنم خدایم را عذاب روزی بزرگ.

هر که بگردد از او آن روز بر او رحمت کرده باشند و آن ظفری پیدا بود «۶».

اگر برساند به تو خدای بلا «۷» گشاینده نباشد آن را مگر او، و اگر برساند «۸» به تو نیکی، او بر همه چیزی قادر است.

و او قهر کننده است بالای

(۱). مج، وز، مت، آف: بروید.

(۲). آج، لب: نگرید.

(۳). مج، مت، وز، لت + خود.

(۴). آج، لب: او حوزش می دهد.

(۵). آج، لب: نخست کسی که.

(۶). آج، لب: و این صرف عذاب پیروزی ظاهر است.

(۷). آج، لب: گزندی را.

(۸). بم: برسانند.

ص: ۲۴۰

بندگانش و او محکم کار است و داناست.

بگو چه چیز بزرگتر است بگواهی؟ بگوی خدای گواست «۱» میان من و میان شما و وحی کردند به من این کتاب تا بترسانم شما را به آن و هر که برسد شما گواهی می دهید که با خدا خدایان دیگر هستند؟ بگو که من گواهی نمی دهم، بگو او یک خداست و من بیزارم از آنچه انباز می گیرید.

آنان که دادیم ایشان را کتاب، شناسند او را چنان که شناسند پسرانشان را، آنان زیان کردند خود را ایشان ایمان نمی آرند.

قوله: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ** - الایة، امر کرد این مکذبان را که در زمین بروید «۲» و بنگری عاقبت آنان که مرا و آیات و پیغامبران مرا به دروغ داشتند که با ایشان چه رفت! بهری را به باد هلاک کردم و بهری را به آب هلاک کردم و بهری را به صاعقه هلاک کردم، بهری را به صیحت هلاک کردم و بهری را به سنگ هلاک کردم و بهری را به خسف هلاک کردم و بهری را به مسخ. آنگه بگو ایشان را و پیرس از ایشان که کر است «۳» آنچه در آسمان و زمین است؟ اگر جواب دهند بصواب بر ایشان حجّت است و اگر ایشان جواب ندهند، تو جواب ده که خدای راست به ملک و ملک، برای آن که او آفریده است. و

از عدم او به وجود آورده است از حیوان و جماد. و «ما» ما لا یعقل «۴» را باشد و لکن برای تغلیب را که ما لا یعقل بیشتر از ما یعقل است، «ما» گفت «۵»، «من» نگفت. کَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، رحمت بر خود

(۱). آج، لب: گواه است.

(۲). لت: بروی.

(۳). اساس، بم، آف، آن: کدامست، با توجه به مج و فحوای آیه تصحیح شد.

(۴). اساس، بم، آف، آن: ما لما یعقل، مج، مت، وز: ما لا یعقل، با توجه به آج تصحیح شد.

(۵). آج، لب+ و.

ص: ۲۴۱

نوشته است، یعنی حکم کرده است به آن بر خود و واجب گردانیده. و مراد به «نفس» در حقّ خدای تعالی ذات او باشد. و این عبارت است از آن که آن جا واسطه در میان خدا و بنده نیست. چون خواهد که بر بنده رحمت کند و این لفظ استعطف کرد بندگان را و استمالت تا به طاعت او نزدیک شوند و روی با درگاه او نهند.

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی نوشته‌ای نوشت از بالای عرش و آن این است که:

ان رحمتی سبقت غضبی.

عمر خطاب از کعب الأحبار پرسید که: اوّل چیزی که خدای تعالی نوشت چه نوشت؟ گفت: کتابی نوشت نه به قلم و مداد «۱»، بل به زبرجد و لؤلؤ و یاقوت که «۲»:

انی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی.

سلمان فارسی «۳» - رحمه الله - روایت کرد که خدای را - جلّ جلاله - صد جزء رحمت است «۴»: یکی از آن میان بر اهل «۵» دنیا «۶» قسمت کرد بر جنّ «۷» و انس و فرشته و وحوش و طیور هر چه میان ایشان رفته «۸» است و رحمت و شفقت، همه از آن یک جزو رحمت است چون روز قیامت باشد آن یک جزو رحمت پراکنده را ضم کند با دیگران و جمله بر سر گناهکاران بدارد و ایشان را به رحمت پیامرزد قوله: لِيَجْمَعَنَّكُمْ، «لام» جواب قسمی محذوف است و تقدیر آن که: و الله لیجمعنکم، این «لام» و این «نون» مشدّد برای آن تأکید است و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که در کلام تقدیم و تأخیری هست و معنی آن که: لیجمعنکم یوم القیمة الی الذین خسروا انفسهم، یعنی جمع کنم روز قیامت میان شما و ایشان و جمع کنم، میان اوّل و آخر کفار تا به هم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز ریبی و شکّی نیست، و قول دوم

(۱). مج، مت، وز، لت، مر: کتابتی نوشت به قلم و مداد.

(۲). مج، مت، وز+ فی.

(۳). مج، وز، مت، مل، لت: پارسی.

(۴). وز+ چون.

(۵). مج، مت، وز، مر: میان اهل.

(۶). مل+ را.

(۷). آن+ و یکی.

(۸). اساس، مل: رقت، با توجّه به وز، مج تصحیح شد، آف، رأفت.

ص: ۲۴۲

آن است که کلام «۱» بر ظاهر خود است و معنی آن که جمع کنم میان شما [و] «۲» روز قیامت یعنی حساب و احوال و احوال و عذاب قیامت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه.

آنکه ابتدا کرد و گفت: **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**، «الَّذِينَ» مبتدا «۳»، «فَهُمْ» مبتدای دوم [۶۰- ر] باشد «۴». لا **يُؤْمِنُونَ**، خبر مبتدای دوم باشد. آنکه جمله دوم در جای خبر مبتدای اول باشد، مثال «۵» آن که: زید ابوه منطلق، و این قول بهتر است و با ظاهر موافقت.

آنکه گفت: هر چه در شب و روز ساکن است یعنی هر چه [شب] «۶» و روز بر او مشتمل است، بر سبیل توسّع شب و روز را مسکن کرد و این [از] «۷» جمله عبارات فصیح و استعارات ملیح باشد که کلام خدای تعالی از آن خالی نیست [و] نابغه گفت - شعر: [«۸»]

و ان خلت انّ المتنأى عنك واسع

فانك كالليل الذي هو مدركي

شب را بمتابه کسی کرد که به دنبال او باشد در طلب و آن که دریابد او را و مثله «۹»:

و سالت باعناق المطیّ الاباطح

و این را نظایر بسیار باشد و این بابتی فراخ است حق تعالی گفت: هر چه در شب و روز آرام دارد و این اوقات بر او مشتمل است همه مراسم. [ابو روق گفت:

مراد آن است که هر که در شب مستقرّ باشد و در روز منتشر همه مراسم] «۱۰». عبد العزیز بن یحیی و محمد بن جریر گفتند: آنچه آفتاب بر او آید و فرو شود، یعنی جمله آنچه در زمین است از جماد و حیوان برای آن که هیچ چیز نیست و الاّ شب و روز بر او مشتمل است، بعضی دگر گفتند: معنی آن است که هر کس و هر «۱۱» چیز که شب و

(۱). وز، مج، مت، مل، لت + خود.

(۲). اساس، بم، مل، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت + باشد.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، مر + و.

(۵). مج، وز، مت، لت + او.

(۶-۷-۸-۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۹). مج، وز + شعر.

(۱۱). مج، وز، مت: همه.

ص: ۲۴۳

روز بر او «۱» می‌گذرد همه خدای راست. بعضی «۲» اهل معانی گفتند که مراد آن است که: و له ما سکن و تحرک فی اللیل و النهار، هر چه در حیّز وجود است از ساکن و متحرک همه او راست. آنچه ذکر متحرک بیفکنند لدلالة الکلام علیه، چنان که دگر «۳» جا گفت: سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ «۴»، و مراد آن است که تقیکم الحرّ و البرد، و لکن اکتفا کرد «۵» به ذکر یکی از دیگر وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، أَى السَّمِيعُ لَأَقْوَالِهِمُ الْعَلِيمُ باحوالهم، او گفتار ایشان می‌شنود و احوال ایشان می‌داند. کلبیّ گفت

سمیع است به مقاله «۶» ناسزای قریش که در حق او می‌گویند علیم است به صلاح در تبقیه ایشان و روزی دادن «۷» ایشان.

قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا، کلبی گفت: سبب نزول «۸» آیت و آن که پیش از این است آن بود که کفار قریش گفتند: یا محمد، ما می‌دانیم که تو را درویشی و حاجت بر این «۹» داشته است تو از این گفتن امساک کن که ما مالهای [خود] «۱۰» با تو مقاسمت کنیم، اندی «۱۱» که تو خدایان ما را بخوانی یا «۱۲» بی‌پرستی، خدای تعالی این آیتها فرستاد که رسول مرا به مال می‌فریبی «۱۳» و هر چه شب و روز بر او «۱۴» می‌گذرد «۱۵» مراست و او را با عبادت جز من می‌خوانی «۱۶» بگو ای محمد که من خدای را بی‌پرستم «۱۷» یا جز او یاری و خداوندگاری گیرم «۱۸»؟ پس از آن که بدانسته‌ام که او آفریننده آسمانها و زمینهاست. و «فطر» ابتدای آفریدن باشد، و فطر، نیز شکافتن باشد «۱۹». إِذَا السَّمَاءُ

(۱). مل + می‌گردد.

(۲). اساس: یعنی، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). مع، وز، مت، لت: خدا.

(۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱.

(۵). مع، وز، مت، آف: کردند.

(۶). وز: به مقابله.

(۷). مل: روزی رسانیدشان.

(۸). مع، وز، مت، مل، لت، مر + این.

(۹). مل: آن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). وز، لب: امدی.

(۱۲). مع، وز، مت: تا.

(۱۳). آج، لب، مل، آف، مر: می‌فریبید.

(۱۴). مج، وز، مت: بر آن.

(۱۵). اساس: می‌گرزد.

(۱۶). آج، لب، آف، مر: می‌خوانید.

(۱۷). مج، وز، مت، مر: جز خدا خدای پرستم.

(۱۸). آج: نگیرم.

(۱۹). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر + منه قوله.

ص: ۲۴۴

أَنْفَطَرْتُ «۱»، و قوله: هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ «۲»، أَى مِنْ شَقُوقٍ، وَ الْفَطْرَ الْعَجْنَ وَ مِنْهُ الْفَطِيرُ، فَعِيلٌ بِهْ مَعْنَى مَفْعُولٌ.

عبد الله عباس گفت: من معنی «فاطر» نمی‌شناختم تا دو مرد از عرب در حکومت چاهی «۳» بر من آمدند یکی دعوی کرد، دیگر «۴» گفت: انا فطرتها، من بدانستم که فطر ابتدا کرد [ن] «۵» باشد. و «فاطر» مجرور است بر صفت «الله» و رفع و نصب روا باشد در عربیت و کس نخواند «۶» به رفع بر خیر مبتدای محذوف و نصب بر مدح. وَ هُوَ يُطْعِمُ، او روزی دهد و طعام دهد و اطعام «۷» کند و او را طعام و روزی ندهند «۸»، چنان که گفت: ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ «۹»، و عكرمه و أعمش خواندند «۱۰»: و لا يطعم، أَى لا يَأْكُلُ الطَّعَامَ، يقال: طَعَمْتُ الطَّعَامَ وَ اطعمته غيري [۶۰- پ] و اشهب العقيلي خواند: و هو يطعم و لا يطعم، أَى يرزق و يحرم، او طعام دهد آن را که خواهد و آن را که خواهد ندهد.

ابو منصور الأزهريّ گفت: هو يطعم و لا يستطعم، معنی آن است که او طعام دهد و طعام نخواهد از کس، عرب گوید: اطعمت بمعنی استطعمت، و قال الشاعر «۱۱»:

أَنَا لِنَطْعَمِ عِنْدَ الصَّيْفِ مَطْعَمًا
و فِي الشِّتَاءِ إِذَا لَمْ يُونَسِ الْقَرَعِ

أَى مَسْتَطْعَمًا. وَ الطَّعْمَةُ مَا يُوَكَّلُ وَ الطَّعْمَةُ الضَّيِّعَةُ، وَ الطَّعَامُ اسْمٌ لِمَا يُوَكَّلُ، وَ الْإِطْعَامُ اطْعَامُ الْغَيْرِ، وَ الْإِسْتِطْعَامُ سُؤَالُ الطَّعَامِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا «۱۲»، قَالَ «۱۳»:

غيرها کسب علی کبره

مطعم للصيد ليس له

و قال علقمة بن عبیدة «۱۴»:

-
- (۱). سورة انفطار (۸۲) آیه ۱.
 - (۲). سورة ملك (۶۷) آیه ۳.
 - (۳). آف، لت، آن: جای.
 - (۴). آج، لب، لت، آن: دیگری.
 - (۵). اساس: ندارد، با توجّه به میج افزوده شد.
 - (۶). کذا در همه نسخه‌ها، ظاهرا «بخواند»، تصحیح می‌نماید.
 - (۷). مر: ندهد، لب: بدهند.
 - (۸). میج، وز، مت، مل، آف، لت، مر: انعام.
 - (۹). سورة الذاریات (۵۱) آیه ۵۷.
 - (۱۰). میج، وز، مت: خواند.
 - (۱۱). میج، وز، مت، لت، مر+ شاهد لهذا.
 - (۱۲). سورة كهف (۱۸) آیه ۷۷.
 - (۱۳-۱۴). میج، وز+ شعر.

ص: ۲۴۵

أنی توجّه و المحروم محروم

و مطعم الغنم يوم الغنم مطعمه

ای مستطعمه.

آنکه گفت بگوی ای محمد که: مرا فرموده‌اند تا اوّل مسلمان که گردن نهد فرمان خدای را و انقیاد نماید اوامر او را من باشم، برای آن که آنچه او دعوت می‌کرد خلق را به آن اوّل مکلف به آن [او] «۱» بود، چه اگر او ایمان نداشتی «۲» به آن، کس از او قبول نکردی و او را اجابت نکردی. **وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، التَّقْدِيرُ وَقِيلَ لِي «۳»:** لا تكونن من المشركين، و نیز مرا گفتند که از جمله مشرکان مباش که با او انباز گیری «۴»، و معنی [آن که] «۵» رسول - علیه السلام - مأمور است به هر دو: به اسلام پیش از همه جهانیان، و به ترک کفر و شرک. و رسول به یکی مأمور است و آن «۶» یکی منهی اُعنی شرک، و در آیت دلیل است در آن که خدای تعالی مرید ایمان است و کاره شرک، برای آن که به این امر می‌کند و از آن «۷» نهی می‌کند، و امر به ارادت آمر باشد و نهی به کراهت، اُعنی بارادة الامر المأمور به و کراهة النَّهْيِ المنهْي عنه.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ، بگو ای محمد که: من می‌ترسم اگر در خدا عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ - یعنی روز قیامت، چه «۸» من با پایه و منزلت خود از عصیان او ترسم شما اولیتری «۹» که از آن بترسی «۱۰»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که او گفت: هر که معلوم از حال او آن باشد که او عصیان نکند، و عید قرآن متناول نبود او را، برای آن که معلوم از حال رسول - علیه السلام - [عصمت است] «۱۱» و آن که او هیچ معصیت نکند، با همه می‌گوید «۱۲»: می‌ترسم، و تا و عید متناول نباشد او را نترسد.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ، قراء کوفه خوانند «۱۳» - مگر حفص و یعقوب: «بصرف» به

(۱۱ - ۵ - ۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز، مت: بداشتی.

(۳). مج، مت + و.

(۴). آج، لب: انبازی گیری.

(۶). آج، لب، مل: از.

(۷). آج، لب، لت: و به آن.

(۸). مج، وز، مت، مل: چون، لت: چو.

(۹). آج، لب، آف: اولیتید، لت، مر: اولیتر.

(۱۰). آج، لب، لت: که از عصیان او بترسید.

(۱۲). مل + که.

(۱۳). مج، وز، مت، بم، مل: خواندند.

ص: ۲۴۶

فتح «یا» و کسر «را» بر فعل مستقیم، یعنی من یصرف الله عنه العذاب، هر که خدای تعالی عذاب از او بگرداند اندر «۱» روز قیامت بر او رحمت کرده بود «۲». و باقی قرآء خواندند: «من یصرف» به ضم «یا» و فتح «را»، علی ما لم یسم فاعله، و معنی آن که هر که عذاب از او بگردانند بر او رحمت کرده بود خدای تعالی، و بر قراءت آن کس که «بصرف» «۳» خواند، تقدیر بر ضمیر مرفوع مستکن کرد تا راجع بود با نام خدای تعالی فی قوله: **إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي** «۴»، و نیز ضمیر منصوب متصل محذوف است، و تقدیر آن که: من یصرفه یا «۵» ضمیر راجع بود با عذاب فی قوله: **عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ**، و شرح تقدیر این که: من یصرف الله العذاب عنه يوم القيمة «۶» فقد رحمه، و این مانند آن نیست که گفت: **أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ** «۷»، و التقدیر بعثه الله، و قوله: **وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى** «۸»، ای اصطفاهم برای آن که این جا ضمیر با موصول می شود، و در آیت ما ضمیر با «من» نمی شود، بل با عذاب می شود، پس این جا حذف «۹» ضمیر مستبدعتر است، و در قراءت ابی ضمیر آمد- و او چنین خواند: من یصرفه عنه [یومئذ] «۱۰» فقد رحمه الله، این وجه مقوئی قراءت آنان است که ایشان «بصرف» خواندند بر فعل مستقیم، برای آن که این فعل نیز مستوی است، مصروف [نیست] «۱۱» از فاعل به مفعول، **وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ**، و این فوزی و نجاتی و ظفری باشد به مراد روشن ظاهر، و یقال: فاز بكذا اذا حازه و ظفر به. و «فوز» و «حوز» متقارب است به معنی.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، حق تعالی در این آیت تنبیه کرد «۱۲» غفلت مشرکان را بر آن که معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضرر

(۱). مج، وز، مت، بم، مل، لت: ندارد.

(۲). مج، وز، مت: کرده شود.

(۳). آج، لب، مل، لت: من یصرف.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۵.

(۵). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر: تا.

(۶). آج، لب: عنه یومئذ.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱.

(۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۵۹.

(۹). اساس: کلمه به صورت «حرف» نیز خوانده می‌شود.

(۱۰). اساس، میج، وز، مت: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به میج، وز افزوده شد.

(۱۲). میج، وز، مت + و.

ص: ۲۴۷

قادر نه‌اند [۶۱-ر]، گفت: یا محمد اگر خدای تعالی به تو ضرری و آفتی و بیماری و درویشی و نکبتی رساند، کشف آن کس نتواند کردن مگر هم او، و اگر تو را خیری رساند و راحت و منفعت، او بر همه چیز قادر است.

عبد الله عباس روایت کرد که: رسول را - علیه السلام - کسری پارس شتری فرستاد به هدیه. یک روز رسول - علیه السلام - بر آن شتر نشسته بود و مرا ردیف کرده در راه رو با من نگرید، مرا گفت: ای غلام! گفتم: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. گفت:

احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده امامك، تعرّف الى الله في الرّخاء يعرفك في الشّدّة و اذا سألت فأسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله، قد مضى العلم بما هو كائن فلو جهد الخلائق أن ينفعوك بما لم يقضه الله لك لما قدروا عليه و لو جهدوا ان يضرّوك بما لم يكتبه الله عليك لما قدروا عليه فان استطعت من العمل بالصّبر مع اليقين فافعل فان لم يستطع فاصبر فان في الصّبر على ما تكره خيرا كثيرا، و اعلم انّ النّصر مع الصّبر و أنّ الفرح مع الكرب و أنّ مع العسر يسرا

، مرا گفت: ای غلام خدای را نگاه دار تا تو را نگاه دارد و خدای را نگاه‌دار تا در پیش خودش یابی و با خدای در راحت، آشنایی در افگن «۱» تا در شدت تو را شناسد، و چون خواهی از خدای خواه، و چون یاری طلبی از او طلب. علم او برفت به هر چه بودنی هست، اگر خلاقیت جهد کنند تا تو را نفعی کنند که خدای تعالی به آن قضا نکرده باشد تو را نتوانند، و اگر خواهند تا «۲» مضرّتی کنند به تو که خدای تعالی آن بر تو نوشته نباشد نتوانند، اگر توانی تا صبر کنی با یقین به یک جای بکن، و اگر نتوانی صبر کن که صبر بر آن که تو آن را کاره باشی آن را در او خیری بسیار است، و بدان که نصرت با صبر است و فرج «۳» با اندوه است و با دشواری خواری است.

آنکه حق تعالی گفت: وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، او قاهر و غالب است بر بالای بندگانش، کس او را قهر نتواند کردن، و او حکیم است، آنچه کند به حکمت کند تا [کسی را] «۴» گمان نبود که آن قهر که کند به ظلم کند، بل به عدل کند و خبیر

(۱). آج، لب: در آن کن.

(۲). آج، لب+ تو را.

(۳). مل، لت، آف: فرج.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

ص: ۲۴۸

است و عالم به احوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شرّ و نفع و ضرّ و صحّت و سقم و ضیق و وسعت، تا به حسب آنچه داند می‌فرماید کرد.

قُلْ أَىُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ، کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که:

مشرکان مکه بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا محمد! هیچ پیغامبر این نگفت که تو می‌گویی و کس را نمی‌بینیم که تو را تصدیق می‌کند بر آن «۱» که تو می‌گویی، و ما جهودان و ترسایان را بیرسیدیم «۲» از احوال تو، گفتند: ما ذکر او در کتاب «۳» نمی‌یابیم آخر گواه تو کیست؟ بر این دعوی خود گواهی بیار، او گفت: گواهی من خداست، گفتند: ما گواهی خدا نمی‌بینیم در حقّ تو، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت:

بگو ای محمد که چه چیزی است که عظیمتر است به گواهی از خدای - جلّ جلاله.

بیرس از ایشان و بگو چیست که گواهی او بزرگتر است اگر ایشان جواب دهند و الاّ هم تو جواب ده، بگو: خدای است که چنین است، و بگوی که: خدا گواه است میان من و شما و در آیت دلیل است بر آن که لفظ شیء بر خدای تعالی اجرا کنند که خدای تعالی در «۴» آیت خود را شیء خواند. وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ و بگوی که این قرآن بر من وحی کرده‌اند و فرستاده تا «۵» من شما را به آن بترسانم. وَمَنْ بَلَغَ، و نیز آن کس را که این قرآن به او رسد یعنی اهل عصر خود را و آنان را که از پس من باشند تا به دامن قیامت، و تقدیر این است که: (و من بلغه)، یعنی هذا القران. و عرب ضمیر مفعول از کلام بیفگنند «۶» چون عاید باشد با صله از «الذی»، و «من» و «ما» و این از باب آن است که أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا «۷»، و المعنى بعثه الله، تقول «۸» الَّذِي ضَرِبْتَ زَيْدًا و من اكرمت «۹» عمرو: اخذت مالك، و التَّقْدِيرُ ضَرِبْتَهُ و اكرمته و اخذته [۶۱-پ] و در آیت دلیل است بر آن که اهل عصر رسول - علیه السلام - و آنان

(۱). مع، وز، مت: به قراین.

(۲). مج، وز، مت: پیرسیم، آج، لب: مر، پرسیدیم. بم، آف: نپرسیدم.

(۳). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر+ خود.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر+ این.

(۵). آج، لب: با.

(۶). لت: می‌فکنند.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱.

(۸). آف: اکرته.

(۹). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا «تقول» صحیح است.

ص: ۲۴۹

که «۱» پس «۲» ایشانند تا به دامن قیامت به قرآن مکلفند و مخاطبند و اگر چه از روی ظاهر خطاب به «۳» اهل عصر رسول تعلق داشت. **أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ** آنگه گفت: شما می‌گویید «۴» و گواهی می‌دهی «۵» که با خدای تعالی خدایانند دگر، رسول - علیه السلام - گفت:

بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً

از من برسانی «۶» و اگر همه آیتی باشد و هر کس «۷» که آیتی از قرآن به او رسد فرمان خدای به او رسیده باشد.

حسن بن صالح گفت: مجاهد را پرسیدند که کس هست که دعوت رسول به او نرسیده باشد «۸»؟ گفت: هر کجا قرآن رسیده باشد دعوت رسیده باشد، و قرآن در خود نذیر است. آنگه این آیت برخواند. مقاتل گفت: هر کس که قرآن به او رسید «۹» اعذار و انذار به او رسید «۱۰».

محمد بن کعب القرظی گفت: هر کس که قرآن به او رسید همچنان باشد که رسول را - علیه السلام - دیده و از او شنیده. آنگه گفت: شما گواهی می‌دهی «۱۱» که با خدای تعالی خدایانند، و برای آن «آخری» گفت و آخرین نگفت که آن را صفت جمع کرد و جمع مؤنث باشد، و مثله قوله: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** «۱۲»، و قوله: **فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى** «۱۳». آنگه گفت: بگو که من این گواهی نمی‌دهم و بگوی که خدا یکی است و جز یکی نیست و نیز بگو که من بیزارم از آنچه شما او «۱۴» را به انباز او کرده‌اید.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ، تا به این جا از اوّل سوره احتجاج است بر مشرکان از این جا حدیث اهل کتاب آغاز کرد و آن جهودان و ترسایانند و مراد به «کتاب» تورات و انجیل است، گفت: آنان که ایشان را کتاب دادیم «۱۵». يَعْرِفُونَهُ، می‌شناسند

(۱). آج، لب + از.

(۲). آف + پس.

(۳). مج، وز، لت، مت، مر: با.

(۴). مج، وز، مت، لب، مل، آف، آن، مر: می‌گویید.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، آن، مر: می‌دهید.

(۶). مج، وز، مت، مل، آف، مر: برسانید.

(۷). مج، وز، مت، لت، مر + را.

(۸). مج، وز، مت، رسیده است.

(۹). لب: رسد.

(۱۰). لت، مر: رسیده.

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت، آن، مر: می‌دهید.

(۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰.

(۱۳). سوره طه (۲۰) آیه ۵۱.

(۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: آن.

(۱۵). مل، لت: دادم.

او را، یعنی محمد مصطفی را- صلی الله علیه و آله- به نام و نعت و صفت و عین و نسبتش چنان که فرزندان خود را شناسند. کلبی گفت: چون رسول- علیه السلام- هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد، عمر خطاب گفت عبد الله سلام را که: تو پیغامبر را چگونه شناسی؟ گفت: و الله «۱» او را چنان شناسم به اسم و عین و صفت که پسر خود را و بلکه او را به از آن شناسم که فرزند «۲» خود را، و چون او را بدیدم پنداشتی که دگر بارش «۳» دیده‌ام از قوت معرفت من او را، و چگونه نشناسم او را و خدای تعالی او را در کتاب ما وصف کرده است بلیغتر وصفی. عمر گفت: صدق الله و صدق رسوله و فک الله یا بن السلام خدای تعالی همچین فرستاد در کتاب مجید و این آیت برخواند: الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، آنان که ایشان زیان کردند خود را ایمان نیارند ایشان. این جمله‌اند «۴» از مبتدا و خبر و خبر او هم جمله است چنان که گفتیم.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۳۲]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۵)

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶) وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۷) بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَلَوْ تَرَى إِذِ وَقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰)

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ (۳۱) وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲)

[ترجمه]

کیست ستمکارتر از آن که فرا «۵» بافد بر خدای دروغی یا دروغ دارد حجتهای او را ظفر نباشد «۶» بیدادکاران «۷» را.

و آن روز که ما جمع کنیم «۸» جمله «۹» را پس گوئیم «۱۰» آنان را که شرک آوردند «۱۱» کجاند انبازان شما آنان که شما دعوی می‌کردی «۱۲».

پس نباشد «۱۳» عذر ایشان مگر آن که گویند به خدا که خداوند ماست ما نبودیم انباز گویندگان «۱۴».

(۱). مج، وز، مت، لت، مر+ که.

(۲). آج، آف: فرزندان.

(۳). لت: دگر بار.

(۴). لت: آن جمله‌ای است.

(۵). مج، وز، مت، لت: فرو بافد، آج، لب: از خود پدید کند.

(۶). مج، وز، مت، لت: نیابد.

(۷). آف: بیدادگران.

(۸). آج، لب: گرد آریم.

(۹). آف: همه.

(۱۰). آج، لب+ مر.

(۱۱). لت: آرند.

(۱۲). مج، وز، مت، آف: می‌کردید.

(۱۳). آج، لب: نبود.

(۱۴). مج، وز، مت، لت، انباز گیرنده، آف: گیرندگان، آج، لب: اهل شرک.

ص: ۲۵۱

[۶۲-ر]

بنگر که چگونه دروغ گفتند بر خویشان «۱» و گم شد «۲» از ایشان آنچه فرا می‌بافند «۳».

و از ایشان کس هست که گوش وا کند «۴» با تو «۵» و کردیم ما بر دل‌های ایشان پوششها که بدانند «۶» او را و در گوشه‌هایشان گرانی و اگر ببینند هر حجّتی ایمان نیارند به آن تا به تو آیند خصومت می‌کنند با تو، می‌گویند «۷» آنان که کافر شدند نیست این مگر افسانه «۸» پیشینیان.

و ایشان نهی می‌کنند از او و دور می‌شوند از او و هلاک نمی‌کنند «۹» مگر خود را و نمی‌دانند.

و اگر ببینی چون بدارند ایشان را بر دوزخ گویند ای کاش ما را باز پس برندندی «۱۰» و به دروغ نداشتی «۱۱» آیات خدای ما و بودیمی «۱۲» از گرویدگان «۱۳».

بل پدید آمد ایشان را آنچه «۱۴» می‌پوشیدند «۱۵» از پیش آن «۱۶» و اگر باز آرند ایشانرا، با سر آن شوند که «۱۷» نهی کرده‌اندشان از آن و ایشان دروغ‌زان‌اند.

و گفتند نیست [این] «۱۸»

(۱). مج، وز، مت، لت: خود.

(۲). آج، لب: غایب شوند.

(۳). مج، وز، مت: فرو بافند، لت: فرو بافتند.

(۴). مج، وز، مت، لت: باز کند، آج، لب: گوش می‌کنید.

(۵). آج: سوی تو.

(۶). اساس، آف، آن: ندانند، با توجه به مج تصحیح شد، آج، لب: دریابند.

(۷). مج، وز، مت: می‌گوید.

(۸). مج، مت، آج، لب: افسانه.

(۹). مج، وز، مت، آن: می‌کنند.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، آن: بردندی، آف: بردی.

(۱۱). وز، لت: نداشتمانی.

(۱۲). مج، وز، مت، لت: بودمانی.

(۱۳). مج، وز، لت: از جمله مؤمنان.

(۱۴). مت + پنهان.

(۱۵). آج، لب: آنچه بودند که نهان می‌داشتند.

(۱۶). مج، وز، پیش از آن.

(۱۷). مج، وز+ که اینان را.

(۱۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، افزوده شد.

ص: ۲۵۲

مگر زندگانی دنیا «۱» و نیستیم ما برانگیختگان.

و اگر بینی چون بدارد [ند] «۲» ایشان را بر خدایشان، گوید نیست این درست؟ گویند: آری، به خدای ما، گوید: بجشی «۳» عذاب به آنچه کافر شدید.

«۴»

زبان کردند آنان که به دروغ داشتند «۵» ثواب خدای تا چون آید به ایشان قیامت ناگاه، گویند: ای حسرت ما بر آنچه تقصیر کردیم در آن و ایشان برگیرند بارهای گران «۶» بر پشت‌هایشان بد بر می‌گیرند بارهای گران.

«۷» «۸»

نیست زندگانی دنیا «۹» مگر بازی و هزل و سرای باز پسین بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند، [خرد نداری شما] «۱۰».

قوله: **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**، حق تعالی در این آیت بر سبیل تعجب گفت: کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آن کس که دروغ بر خدای تعالی فرا بافتد «۱۱» یا آیات او را تکذیب کند و به دروغ دارد، یعنی در جهان از اینان ظالمتر و حظّ نفس خود نقصان کننده‌تر و واضعتر چیزی را نه به موضع خود نباشد. **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** «۱۲»، ظالمان و بیدادگران فلاح و ظفر «۱۳» نیابند، و ظلم این جایگه «۱۴» کفر

(۱). مج، وز، نزدیکتر.

(۱۰-۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، افزوده شد.

(۳). بچشی / بچشید.

(۴). مج، وز، مت: کفروا.

(۵). مج، وز، مت: که کافر شدند به.

(۶). مج، مت: گرائشان.

(۷). مج، وز، مت: ما الحیاء.

(۸). اساس، مج: یعقلون، با توجّه به دیگر نسخه بدلهای و ضبط قرآن مجید آورده شد.

(۹). مج، وز: نزدیکتر.

(۱۱). مج، وز، لت، مل: فرو بافد.

(۱۲). وز: الظالمین.

(۱۳). مج، وز: بهره.

(۱۴). مج، وز، مت، لت، مل، مر: جایگاه.

ص: ۲۵۳

است «۱».

وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ، یعقوب «یحشرهم» خواند به «یا»، ثمّ یقول، و باقی قراء خواندند به «نون». آن که به «یا» خواند رد کرد علی اسم الله تعالی فی قوله عَلَی اللّٰهِ، و آن که به «نون» خواند ابتدای کلامی باشد. قوله: یَوْمَ، نصب او بر ظرف، و عامل در او فعل مقدّر، یعنی اذکر، یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم، یعنی جمع کنیم جمله را. و نصب «جمیعا» بر حال است، ای مجتمعین، و روا باشد «۲» که تأکید باشد از ضمیر منصوب متصل فی هم. آنکه گوئیم آنان را که مشرک شدند و با خدای تعالی انباز گرفتند کجاند آن انبازان شما که دعوی کردی «۳» شرکت ایشان با خدای تعالی.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ، حمزه و کسایی و یعقوب خواندند: «یکن» به «یا» لتقدّم الفعل و لأنّ الاسم هو «ان» مع الفعل، و باقی قرآء به «تا» خواندند. ابن کثیر و ابن عامر و عاصم خوانند «۴»: فتنتهم، بالرفع علی اسم کان، و باقی قرآء به نصب خوانند علی أنّه خبر کان. حمزه و کسایی و خلف خوانند: «و الله ربّنا»، به فتح «با» علی حذف حرف النّداء، و التّقدير: یا ربّنا. و باقی قرآء به جرّ «با» خوانند.

حجّت آن کس که «یکن» خواند به «یا» و به نصب «فتنة» آن است که آن مع الفعل در جای اسم نهاد، و مثله: ما كان حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۵»، و بر قراءت آن کس که به رفع «فتنة» خواند، «یا» برای آن گفت که فعل مقدّم است و تأنیث نه حقیقی است، و آن کس که به «تا» خواند و رفع «فتنه» برای آن که فتنه مؤنث اللفظ است و اسم کان است و آن مع الفعل در محلّ نصب باشد و «۶» و خبر کان، و تقدیر این بود که: لم یکن «۷» فتنتهم الّا قولهم. و آن کس که «و الله ربّنا» خواند، لفظ «الله» را صفت «ربّ» کرد، و آن که به نصب خواند بر تقدیر «الله» به حذف حرف قسم، و «ربّنا» بدل باشد یا صفت. و وجهی دگر آن است که: به تقدیر حذف حرف

(۱). اساس، بم، آف، آن: نیست، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت، لت: بود.

(۳). کردی / کردید.

(۴). اساس: خوانند، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت: بر، مر: وبر.

(۷). مج، وز: لم تکن.

ص: ۲۵۴

ندا، و التّقدير و الله [یا] «۱» ربّنا و این وجه قریبتر است و وجهی دگر آن است که و الله اعنی ربّنا به تقدیر فعلی مضمّر و «ربّنا» فصل باشد بین القسم و المقسم علیه.

و معنی آیت آن است که چون خدای تعالی ذکر مشرکان کرد و افتتان ایشان به شرکشان و اقامت اصرارشان «۲» بر آن گفت محمول «۳» این همه جز آن نبود که تبراً کردند از کفر و شرک خود و گفتند و الله ربّنا ما کنا مشرکین [یعنی با این هم «۴» چنین فتنه بودند بر کفر عاقبت آن بود که تبراً کردند از او و گفتند یعنی فتنه اعتذار است اینجا یعنی لم تکن معذرتهم الّا ان

قالوا، بیش از این عذر نداشتند که گفتند و الله ربنا ما كنا مشركين. [«۵» بیان کردیم که اصل فتنه اختبار باشد، اگر گویند مذهب شما آن است که اهل آخرت ملجأ باشند به ترک قبیح و از ایشان قبیح در وجود نیاید که «۶» آن جا معارف ضروری باشد و ایشان بضرورت دانند که اگر محاوله «۷» آن کنند. حیل بینهم و بین ذلک، دگر آن که ثواب و عقاب و «۸» بهشت و دوزخ در برابر باشد و به هر یکی از آن عاقل ملجأ شود به فعل واجب و ترک قبیح. پس چون است که در این آیت از ایشان حکایت کرد که ایشان جحد کنند و انکار «۹» خود را و بر آن سوگند خوردند تا خدای از ایشان باز گوید: **انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ**، جواب گوئیم در این چند وجه گفتند: یکی آن که ابو القاسم بلخی گفت: این جماعت دروغ گویند بر خویشان بر حقیقت «۱۰» و لکن ندانند که آن که «۱۱» می گویند دروغ است «۱۲»، برای آن که پندارند که ایشان در آن گفتار صادقند که ایشان باعتقاد و ظن و یقین «۱۳» خود مشرک نباشند چون

(۱). اساس، معج، وز، مت، آج، لب، بم، مل: آف، لت، آن: ندارد، با توجه به مر افزوده شد.

(۲). معج، وز، مت: اضرار.

(۳). وز، مت، مر: محصول.

(۴). وز، آج، لب، لت، مر: همه.

(۵). اساس، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). معج، وز، مت، لت: از آن جا که.

(۷). معج، مت، لت، آن: مجادله.

(۸). وز: بر.

(۹). معج، وز، مت، لت، مل + شرک.

(۱۰). آج، لب: به حقیقت.

(۱۱). آج، لب: آنچه.

(۱۲). آج، لب + از.

(۱۳). معج، وز، مت، مل، لت: بر نفس.

جهودان و ترسایان و از خویشتن نفی شرک و بت پرستی کنند و ندانند «۱» [۶۳-ر] که آن اعتقاد که ایشان دارند در تثلیث هم شرک است، و این بر «۲» حقیقت دروغ باشد، برای آن که دروغ چیزی «۳» باشد که مخبر به خلاف آن «۴» باشد «۵» سواء اگر گویند و دانند «۶» که چنان است و اگر ندانند. «۷» و لکن برای آن تعاطی کنند که ندانند «۸» که دروغ است از این وجه ملجأ نباشند «۹».

جواب دیگر «۱۰» آن است که ابو علی گفت: این خبری است که خدای تعالی داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا، گویند: و اللّٰه ربّنا ما کنا مشرکین فی الدّٰتیا فی ظنونا و عند انفسنا ما در دار «۱۱» دنیا چنان گمان بردیم که ما بر کاری ایم و بر عملی و این بتان را برای شفاعت می پرستیم و ظنّ ما به مذهب و اعتقاد ما نکو «۱۲» بود، امروز آن معبودان ما از ما گم شدند و عمل و عبادت ما ایشان را باطل شد «۱۳» فذلک قوله: وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَفْتُرُونَ.

جواب سیوم از او آن است که: ایشان در قیامت که گویند در حال دهش «۱۴» و تحیر و بی عقلی گویند که از احوال و آفات قیامت بدیشان چیزی «۱۵» رسد که به آن عقل ایشان بر جای نماند، پس به مثبت مست و دیوانه باشند، بیانش قوله تعالی: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ «۱۶»، و این جواب ابن الاخشاد است، و مذهب نجار «۱۷» است که اهل بهشت و اهل دوزخ روا باشد که در

(۱). مج، وز، مت: بدانند.

(۲). آج، لب: بهر.

(۳). لت: خبری.

(۴). آج، لب: خبر.

(۵). مل، لت: گوید.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت: گوینده داند.

(۷). مج، وز، لت، مل، لت: ندانند.

(۸). مج، وز، مت، مل، لت: تعاطی کند که نداند، آف: تعاحلی کنند که ندانند.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت: نباشد.

(۱۰). مج، وز، مت + این، مل + از این.

(۱۱). آج، لب، آن: ندارد.

(۱۲). مج، وز، مت، آن: نیکو.

(۱۳). مل: گم شد.

(۱۴). آف: دهشت.

(۱۵). آف، آن: خبر.

(۱۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲.

(۱۷). مج، وز، مت، آج، مل، لت، مر + آن.

ص: ۲۵۶

بهشت و دوزخ کافر شوند «۱» و آن جا هم چنان تکلیف و اختیار «۲» باشد «۳» که این جا هست و این مذهب باطل است از وجوهی که ذکر آن در کتب اصول مشروح است.

و جواب دیگر از این آن است که: لفظ کذب مراد به او خبیث است و آن چنان باشد که چون اهل دوزخ «۴» را در عذاب کشند «۵» استغاثت «۶» کنند به کلماتی که گمان برند که ایشان را در آن نجاتی خواهد بود چنان که حکایت فرمود از ایشان که گویند: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا «۷» - الایة، و قوله: لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ «۸»، و چنان که: رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجَعُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا «۹» - الایة، [و قوله: لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ] این از آن جمله است که بر سبیل تعلل «۱۰» گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و پندارند که این گفتار ایشان را «۱۱» سود خواهد داشتن چون ظنّ و امل ایشان دروغ شود «۱۲» نوید شوند حق تعالی از این جا گفت:

أَنْظُرُ كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ، أَي كَيْفَ خَابُوا فِيمَا أَمَلُوا وَ كَذَّبَ ظَنَّهُمْ وَ أَمَلَهُمْ فِيهِ، قَالَ الشَّاعِرُ: «۱۳»

مراغمة ما دام للسيف قائم

كذبتهم و بيت الله [لا «۱۴»] تأخذونها

و قال اخر: «۱۵»

أی کذبکم «۱۸» املکم: وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَ آن دروغ و فریه و

(۱). لت: شود.

(۲). اساس، لب، بم، آف، آن: احبار، با توجه به میج وز، تصحیح شد، مر: اختبار.

(۳). میج، وز، مت، لت، مر+ چنان.

(۴). میج، وز، مت، لت، مر: آخرت.

(۵). میج، وز، مت: کشتند.

(۶). میج، وز، مت، آج، لب: استعانت.

(۷). سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

(۸). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۱.

(۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۹.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۱۰). آن: تقلد.

(۱۱). میج، وز، مت: ندارد.

(۱۲). میج، وز، مت، آج، لب، مت، مر+ و.

(۱۳-۱۵). میج، وز، مت+ شعر.

(۱۶). میج، وز، مت: تمر، لت: قصر.

(۱۷). مج، وز، مت، آج، لب: تخلص.

(۱۸). وز، آج، لب: کذبتم.

ص: ۲۵۷

اقتراحات «۱» و اعتقادات باطل و معبودان مزور ایشان از ایشان گم شوند «۲» و سعی ایشان باطل شود.

و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، کلبی گفت: سبب نزول «۳» آیت آن بود که ابو سفیان و ولید مغیره و عتبه و شیبه - پسران ربیعہ - و امیہ و ابی - پسران خلف - و نضر بن الحارث و حارث بن العامر بیامدند و حدیث رسول - علیه السلام - بشنیدند و قرآن که می خواندند، سماع کردند آنکه با یکدیگر گفتند: چگونه می دانی «۴» این که محمد می خواند و می گوید؟ نضر گفت: از جنس آن اساطیر است که من با شما گویم، و نضر بن الحارث مردی بود که اخبار گذشتگان «۵» یاد داشت و بسیار گفتی، خدای «۶» تعالی این آیت فرستاد «۷» گفت [۶۳- پ]: وَ مِنْهُمْ، از ایشان یعنی از کافران. مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، کس هست که گوش با سخن تو می کند و «من» کلمتی «۸» است موحد اللفظ، مجموع المعنی برای آن گفت يَسْتَمِعُ به لفظ واحد، و آنکه گفت: عَلِي قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةٌ أَنْ يَفْقَهُوهُ، و او نکره موصوفه «۹» است آن جا «۱۰» مجاهد گفت: مرادش قریش اند، و بلخی گفت: مرادش مشرکان و جهودان و ترسایان اند، حق تعالی گفت:

سخن تو می شنوند و لکن اندیشه نمی کنند، لا جرم علم حاصل نمی شود ایشان را، پس بمثابه کسی اند که بر دل پوششی دارد که مانع «۱۱» بود از آن که چیزی بداند و علم در او شود از آن که با کفر و ضلال الفت دارند و سخن تو در گوش ایشان جای گیر نیست، و این بر سبیل تشبیه است. و از این بلیغتر آن که گفت: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا «۱۲»، و از هر دو بلیغتر إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ «۱۳»، نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی

(۱). لب: افراحات.

(۲). مج، وز، مت: شدند.

(۳). مج، وز، مت، مر+ این.

(۴). آج، آف، مر، لب: می دانید.

(۵). اساس: گذشتگان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت: حق.

(۷). مج، وز، مت، لت، مر: بفرستاد.

(۸). لت: کلمه.

(۹). آج، لب: موصوف.

(۱۰). آج، لب، لت: این جا.

(۱۱). آف + آن.

(۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹.

(۱۳). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷.

ص: ۲۵۸

علم گفت: دل ندارند، برای آن که دل برای دانستن باید چون نمی‌دانند همان انگار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان، گفت: در ناشنودن چون غایبانند چون مستمع «۱» نمی‌شوند، انگار که نمی‌شنوند، چون نمی‌شنوند انگار که خود نیستند، حضور و غیبتشان یکی است، مرگ و زندگانی‌شان یکسان است. سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ «۲»، و یزید أنَّ شهودهم كالغیاب، از ایشان توقع علم چگونه کنی که ایشان گویی دل ندارند که محل «۳» علم باشد.

فقر الحمار بلا رأس الی رسن

فقر الجهول بلا قلب الی ادب

أَكِنَّةٌ، جمع «کنان» باشد و آن غطاء و پوشش باشد به مثال و معنی، کنان و اکنه، كغطاء و اعطيه. أَنْ يَفْقَهُهُ، أی من ان يفقهوه، از آن که ندانند، أی من العلم و الفقه. وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، أی و جعلنا فی آذانهم «وقرا» و «وقر» گرانی گوش باشد و «وقر» حمل باشد، يقال: وقرت اذنه توقر «۴» وقرا و قال «۵»:

اذنی منه و مالی من صمم

و کلام سیئی «۶» قد وقرت

اوقرت الذّابّة اذا اثقلتها بالحمل، و قر الرجل من الوقار فهو وقور، وقرت اذنه توقيرا وقرت من الوقار ايضا و قال شاهدا للأول: ولى اذن قد وقر الصّوت سمعها. و اين نیز هم بر طريق مبالغه در تشبيه باشد، يعنى در قلت سماع و استماع و فهم و انتفاع با كسى مانند كه گوش ندارند «۷» يا گوشش گران باشد، و مثله قول الشّاعر: «۸»

اعمى اذا ما جارتى خرجت حتى يوارى «۹» جارتى الخدر

و يصمّ عمّا كان بينهما اذنى و ما بى غيره وقر

و «جعل» نیز به معنى حكم و تسميه باشد، يقال: جعل القاضى فلانا عدلا و جعله مفلسا، أى حكم به و سمّاه، و منه قوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ

(۱). مج، وز، مت، مل، مر: منتفع.

(۲). سوره جاثيه (۴۵) آيه ۲۱.

(۳). آن: محمل.

(۴). اساس: يوقر، با توجه به مج تصحيح شد، لب، بم، آف آف: يوقر.

(۵). مج، وز، مت + شعر.

(۶). مج، وز، مت، آن: شىء.

(۷). مج، وز، مت، آف، لت: ندارد.

(۸). مج، وز، مت + شعر.

(۹). اساس: توارى، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. آج، لب آف، آن: توارى.

الرَّحْمَنِ إِنَاءً «۱»، قال الشاعر:

أَتِي لِأَسْمَحَ كَفًّا مِنْكَ فِي اللَّزْبِ

جعلتني باخلا كلًا و ربّ مني

ای سمّیتی، و ابو علی گفت: این عبارت باشد از خذلان و منع لطف از ایشان علی سبیل العقوبة علی کفرهم فی الزّمان الماضي و این نیز هم وجهی «۲» از وجوه که گفتیم آیت را از آن به در آرد که مجبّر را به او تمسک باشد، و بیان این قول: وَ إِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا «۳»، گفت [اگر] «۴»: هر آیت که در جهان هست ببینند ایمان نیارند. آیت در حق کسانی است که معلوم از حال ایشان آن است که بر کفر میروند «۵» تا رسول - علیه السلام - دل عزیز خود به ایمان ایشان معلق ندارد و امید بردارد و از ره انتظار برخیزد و مستریح شود از آن بند که الیاس احدی الرّاحتین، آنکه مبالغه زیاده کرد گفت: کار ایشان در این باب - اعنی عناد و اصرار بر کفر و ضلال و تمادی در غی، [۶۴- ر] به حدی است که به تو می آیند و با تو جدل و خصومت می کنند و می گویند: این نیست الا افسانه «۶» پیشینیان و حدیث اولینان. **يُجَادِلُونَكَ**، در جای حال باشد و تقدیر «۷» این است: جاءوك مجادلين لك، و «يقول» هم حال است، و «ان» به معنی مای نفی است. و «أساطير» جمع اسطاره و اسطوره باشد، کاقليم و اقاليم و اقنوم و اقانيم، و اشتقاق او من سطرت الكتاب اذا اكتتبه «۸» باشد قال الرّاجز: «۹»

لقائل يا نصر نصر «۱۰» نصرا

أَنِي و اسطار سطرن سطرًا

و «سطر» هم مصدر باشد هم اسم. چون اسم باشد جمعش اسطار بود، و اساطير جمع جمع بود.

آنکه حق تعالی وصف کرد این کافران را که ذکرشان برفت گفت: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مردمان را از او و از ایمان به او و

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۲). مع، وز، مت، آج، لب، لت + باشد.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع افزودن شد.

(۵). مج، وز، مت: می‌میرند.

(۶). آف + مگر افسانه.

(۷). آج، لب: آن.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: کتبتہ.

(۹). مج، وز، مت + شعر.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر + در، آن + به.

ص: ۲۶۰

سماع کلام او و مجالست به او و نظر در معجزات او نهی می‌کنند و ایشان نیز از آن دور می‌باشند، و این قول بیشتر مفسران است.

و قولی دگر آن است که: آیت در أبو لهب آمد که اگر «۱» مجمعی و موسمی حاضر بودی کسی خواستی که رسول را ایذا کند یا طعن زند او رها نکردی و ذبّ و نهی کردی برای خویشی را و لکن خویشتن «۲» از او و «۳» ایمان «۴» دور داشتی و مخالفان در تفسیر آورده‌اند که: آیت در شأن ابو طالب آمد که او حمایت رسول کردی و مردم را از ایذاء او نهی کردی و به او ایمان نیاوردی، و در این باب حدیثی و شعری متناقض روایت کنند، و آن آن است که گفتند «۵» رسول - علیه السلام - گفت: یا عمّ چرا به من ایمان نیاری «۶»؟ گفت:

من می‌دانم که تو رسول خدایی و صادقی در نبوت و لکن من از ملامت مردمان احتراز می‌کنم و چون جماعت قریش خواستند که رنجی به او رسانند، گفت: «۷»

حتّی اوسد فی التراب دفینا

و الله لن یصلوا الیک بجمعهم

و ابشر و قرّ بذاک منک عیونا

فاصدع بامرک ما علیک غضاضة

و عرضت دینا لا محالة أنه

من خیر ادیان البریة دینا

و دعوتی و زعمت أنك ناصحی

و لقد صدقت و كنت ثم أمینا

لولا الملامة او حذاری سبة

لوجدتني سمحا بذاک مبینا

هر عاقل که این «۸» ابیات را تأمل کند داند که بیت آخرین ملحق است و نه ملایم ابیات اول است نه به قوت و متانت و به معنی «۹»، و مناقضه که حاصل است میان این بیت با ابیات اول، برای آن که بیت اول متضمن نصرت و هوا خواهی است و قطع طمع کفار است از آن که رنجی به او رسانند و با وجود او و تا او زنده باشد. بیت دوم [امر] «۱۰» است او را به ادای رسالت و تحریض و تقویت او به آن و این نه از

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: نصرا، با توجه به کتب ادب عرب تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت: خویشی.

(۳). لت + از.

(۴). مج، وز، مت، لت + به او، مر + او.

(۵). آج، لب، بم، آف + که.

(۶). آن: نمی آری.

(۷). مج، وز، مت + شعر.

(۸). مج، وز، مت: ندارد.

(۹). مل، مت، مر، لت: نه به معنی.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

ص: ۲۶۱

نشان «۱» کافران باشد، و نیز متضمّن بشارت و روشنایی چشم است او را به رسالت و نبوت که او دعوی می‌کرد.

اما بیت سیوم «۲» که گفت:

و لقد صدقت و كنت ثمّ امینا

این عین ایمان است برای آن که در لغت هیچ فرق نباشد میان «امنت بک» و «صدقتک» و میان آن که گویند: آنک صادق فی دعوک، پس این ایمان باشد و اگر این دلیل کفر کند یا لیت شعری که ایمان چه باشد.

اما بیت چهارم که گفت:

من خیر ادیان البریة دینا

و اقرار به آن که دین او بهترین دینهاست، هم ایمان باشد و اگر این کفر باشد پس در جهان ایمان نباشد پس ایات جمله دلیل ایمان او می‌کند و این بیت بازسین همه عقلا دانند که مجانس آن نیست بل مناقض آن است، و چون او مردی محال است که در بیستی چند «۳» مناقضه گوید. و قوله: یَنَّاوَنَ، اُی یبعدون من النَّأی و هو البعد.

وَ اِنْ یُهْلِكُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ، «ان» به معنی «ما» ی نافی است و هر «ان» که در عقب او «الّا» آید به معنی «ما» ی نفی باشد. وَ ما یَشْعُرُونَ، «ما» هم نفی است - و نمی‌دانند که زیان و هلاک به خود می‌کنند.

وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَیَاتُنَا «۴»، آنگه حکایت گفتار ایشان کرد که ایشان گفتند:

اِنْ هِيَ، و المعنی ما هی، نیست این زندگانی الّا زندگانی دنیا، یعنی هم این حیات است که ما در آنیم. نموت و نحیا، زنده‌ایم اکنون و پس بمریم و پس از مرگ ما را بعثی و نشوری نباشد، آنگه گفت [۶۴-پ]: در آیت دلیل است بر اصحاب معارف

برای آن که خدای گفت ایشان خود را در هلاک - که عقاب دوزخ است - نهاده‌اند و نمی‌دانند که معارف ایشان ضروری بودی خدای تعالی نگفتی که نمی‌دانند، آنگه بر سبیل تعجب گفت: یا محمد، اگر بینی «۵» ایشان را در آن حال که

(۱). لت: شأن.

(۲). مج، وز، مت: سهام، آج، لب، آن، مر: سیم، لت: سئوم.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت: چند بیت.

(۴). سوره انعام (۶) آیه ۲۹.

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: بینی، لب: نبینی.

ص: ۲۶۲

ایشان را بر کنار دوزخ بدارند فی قوله: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ**، و وقف هم لازم است هم متعدی، يقال: وقفت الدابة، و وقفت للمساكين وقفا بمعنى جعلته واقفا لا يبرح عن حكمه و لا يجرى عليه حكم الملك و وقفت انا وقوفا، و وقفت على كذا بمعنى علمته. و حمل این لفظ بر هر دو وجه شاید کردن هم بر حقیقت خود که ایشان را بر شفیر دوزخ بدارند، و هم بر آن که چون اعلام کنند ایشان را و واقف گردانند بر عذاب دوزخ.

و وجهی دگر را محتمل است و آن آن است که: چون ایشان را بر آتش دوزخ وقف کنند، و این عبارت باشد از لزوم و خلود ایشان در دوزخ، من قولهم: وقفت وقفا للمساكين، چون حال «۱» چنین باشد گویند و تمنا کنند: **يَا أَيُّهَا نَرْدُ وَلَا نُكْذَبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا، كَاشِ «۲»** ما را با دنیا بردندی و ما تکذیب نکردیمی «۳» آیات خدای را و از جمله مؤمنان بودیمی «۴».

حمزه و يعقوب و حفص خواندند: و لا نكذب و نكون، به نصب «با» و «نون» از این دو فعل مضارع، و ابن عامر در «نکون» به نصب موافقت کرد ایشان را، و باقی قرأء هر دو به رفع خواندند. آن کس که به رفع خواند، قراءت «۵» او را دو وجه باشد:

یکی آن که معطوف بود علی «نرد»، بر این وجه داخل باشد در تمنا، یعنی کاشکی ما را با «۶» دنیا بردندی و کاشکی ما تکذیب نکردیمی «۷»، و کاشکی مؤمن بودیمی «۸»! تمنا به هر سه تعلق دارد. و وجه دیگر آن است که: کلامی مستأنف بود و داخل نبود در تمنی، بل تقدیر آن باشد که: و نحن لا نكذب و نكون، و قول اول اختیار بلخی و جبایی و زجاج است. و مثال وجه دوم این باشد که: دعنی و لا اعود، ای فانی ممن لا يعود، و این اختیار ابو عمر است، و گفت دلیل آن که داخل نیست در تمنی آن است که گفت: **وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**، و «کذب» در تمنا نشود در خبر باشد. و اما آن کس که «۹»

(۱). مج، وز، مت: حالت.

(۲). مج، وز، مت: کاشکی.

(۳). لت، مر: نکردمانی.

(۴). لت، مر: بودمانی.

(۵). اساس: مراد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مج، مت: در.

(۷). لت، مر: نکردمانی.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: بودمانی.

(۹). مر+ به.

ص: ۲۶۳

نصب خواند در «نکذب» «۱» و نکون» حجت او آن است که «واو» جاری مجرای «فا» کرد و در جواب تمنّا و جواب تمنّا به «فا» منصوب باشد، چنان که گفت: یا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً «۲»، بر این قول تمنّا به همه تعلق دارد، [جمله در تحت تمنّی آید، هم ردّ و هم انتفاء تکذیب و هم ایمان، و روا باشد که «واو» به معنی «واو» جمع باشد، چنان که: «لا تأکل السمک و تشرب اللبن»، المعنی مع «أن» ای لا تجمع بینهما، و تقدیر آن باشد که: یا لیتنا نردّ مع أن لا نکذب و نکون.

بر این وجه «۳» تمنّی به همه تعلق دارد [«۴» و آن که نکذب و نکون خواند دوم را حمل کرد «۵» بر استیناف.

اگر گویند: چگونه شاید که ایشان تمنّای رجوع با دنیا کنند و معارف ایشان ضروری باشد و بضرورت داند استحالته این؟ گوئیم: واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد، بل معرفت ایشان به خدای - جلّ جلاله - و ذات و صفات او ضروری باشد از آن جا که هر آیت و حجت که ایشان از احوال آخرت به خبر شنیده باشند، از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان هم معاینه بینند، چون خبرشان عیان شود گمانشان یقین شود. اما دگر چیزها واجب نبود که به ضرورت داند و روا دارند که روا باشد که «۶» ایشان را با دنیا آرند.

و جواب دیگر آن است که: تمنای محال علم ضروری را خلل نکند، برای آن که یکی از ما در دار دنیا تمنای محال بسیار کند و علم و عقل از او مانع نبود با آن که داند که محال است اما بگوید و به «۷» زبان راند و در دل آرد و هیچ منع نباشد از آن علم و عقل را، و در قرآن از این بسیار است که ایشان تمناهای صحیح و محال کنند،

(۱). اساس: تکذیب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳.

(۳). آج، لب، لت، مر + هم.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس، آن: گردن، آج، لب، آف: کردند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۶). مت: روا دارند کسی را که.

(۷). مع، وز، مت، لت: بر.

ص: ۲۶۴

منها قوله: یا لَیْنِی کُنْتُ تُرَاباً «۱»، یا لَیْنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً «۲»، یا لَیْنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً «۳»، یا وِیْلَتِی لَیْنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِیلاً «۴»، یا لَیْتُ قَوْمِی [۶۵- ر] یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِیْنَ «۵»، و ابو عمرو و حمزه و کسائی اماله کردند «تری» را.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ، «بل» برای اضراب باشد عن الأول الى الثانی، یعنی اعرض من ذلك المحال و اخذ «۶» فی هذا، تمنای محال ایشان رها کن، این بگو که پیدا شود ایشان را آنچه پوشیده می داشتند.

در او چند قول گفتند: یکی آن که «۷» احوال و احوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که رؤسای کفار و معاندان ایشان از سفله و ضعفا پوشیده می داشتند. قولی دیگر آن که پیدا شود ایشان را آنچه از خود پوشیده می داشتند و بر خود تلبیس می کردند و می گفتند: همانا باشد که نه چنین باشد، که محمد - صلی الله علیه و آله، می گوید: و بر این وجه اخفای از خویشان مجاز باشد، چنان که خیانت با خویشان فی قوله:

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ «۸»، و وجه سیم «۹» آن است که: آن معاصی که ایشان پوشیده داشتندی از خلقان فردا آن ظاهر شود خلقان را از آن که نامهای ایشان بر این «۱۰» گواهی دهد و اعضای ایشان بر آن سخن گوید. قول چهارم ابو علی گفت:

مراد به آیت منافقان‌اند که در دار دنیا نفاق کردند و کفر پنهان «۱۱» داشتند و اظهار ایمان کردند، فردا پیدا شود آنچه ایشان نهان می‌داشتند از کفر و نفاق.

قوله: **مِنْ قَبْلُ** مبنی است بر ضمّ «۱۲» بنای عارض برای حذف مضاف الیه «۱۳» به او

(۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۷۳.

(۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۸.

(۵). سوره یس (۳۶) آیه ۲۷.

(۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۴۰۹): آخذ.

(۷). مج، وز، مت + یکی.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۷.

(۹). لت: سئوم.

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب: بر آن.

(۱۱). مج، وز، مت: نهان.

(۱۲). مج، وز، مت، لت: ضمیر.

(۱۳). مج، مت + مج، مت، آج، لب، بم، لت، مر + چه اگر مضاف الیه.

ص: ۲۶۵

دهند با حال اعراب شود، و تقدیر آن است که: من قبل ذلك، و کذا قوله: **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ** «۱»، و کذا الجهات کلها، و کوفیان این را رفع علی الغایة خوانند، و مذهب بصریان درست است.

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، آنکه حق تعالی از ایشان و احوال ایشان گفت:

این گویند و اگر ایشان را با دنیا برند هم با سر کفر و معاصی شوند و با طریقه اوّل که بر آن بوده باشند. **وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**، و ایشان دروغزن‌اند. در این سه قول گفتند:

یکی آن که این خود صفت ایشان است امروز در دار دنیا که حق تعالی وصف کرد ایشان را به آن، گفت: عادت و سیرت ایشان است دروغ گفتن، نه آن که این دروغ در قیامت گویند چه آن جا دروغ نگویند و ملجأ باشند به دروغ ناگفتن.

قولی دگر آن است که ابو القاسم گفت: خدای تعالی خبر داد از حقیقت کار و این وصف ایشان است در قیامت، و لکن در عزم ایشان نباشد آن «۲» ساعت که این حدیث دروغ کنند جز که چون خدای تعالی از مآل «۳» کار ایشان دانست که ایشان وفا نکنند، گفت: دروغ می‌گویند.

قول سیم «۴» آن است که: این کذب راجع باشد با وقت عود ایشان با دنیا و، این قول ضعیفتر اقوال است. اما مذهب ما و مذهب اهل عدل آن است که: اهل آخرت قبیح نکنند و کفر نیارند و معارف ایشان ضروری بود. و در این چند طریقه گفتند:

یکی آن که وجه الجاء ایشان آن باشد که ایشان به ضرورت دانند که اگر خواهند تا کنند «۵» فرشتگان منع کنند ایشان را از آن بقره، چنان که یکی از ما ملجأ است که روز بار که «۶» پادشاه بار عام دهد پیش تخت او نرود و تاج از سر او بر ندارد و بر سر خود ننهد و او را بر نخیزاند و به جای او نشیند «۷» اگر چه او را آن آرزو بود و تمنا باشد و لکن ملجأ باشد به آن که نکند از آن جا که داند که اگر کند منع کنند میان او و آن فعل.

(۱). سوره روم (۳۰) آیه ۴.

(۲). مع، مت، وز، لت: این.

(۳). آن: حال.

(۴). مع، وز، مت، مر: سهام، آف: سیوم، لت: سؤم.

(۵). لب: نکنند.

(۶). اساس: کی / که.

(۷). بم، آف: نشیند.

و وجهی دگر آن که گفتند: اگر اهل آخرت ملجأ نباشند به ترک قبیح، باید تا مزجور باشند از فعل قبیح به امر و نهی و ثواب و عقاب و آلا مغرا باشند به قبیح، و اگر چنین باشد آن سرای تکلیف باشد نه سرای جزا و محال است که آن جا تکلیف باشد، برای آن که تکلیف با الجاء محال بود و مکلف مخیر باید تا فعل آنچه او را تکلیف کرده باشند از او حاصل آید علی ما کلف به.

و وجهی دگر در الجاء اهل آخرت حضور و حصول ثواب و عقاب باشد [۶۵-پ] بر آن اوصاف که بهشت و دوزخ هست، و ما دانیم که اگر آتشی برافروزند یکی را از ما گویند «۱»: فلان کار کن و فلان مکن اگر نه «۲» تو را در این آتش افکنند، او ملجأ باشد به فعل و ترک. و همچنین اگر گویند او را: کلمه‌ای بگوی که در آن رنجی نباشد، یا کاری کن که در آن رنجی اندک باشد و چندان که ملک دنیاست بستان، ما دانیم که ملجأ شود و لا محال آن فعل که از او در خواهند از فعل و ترک به جای آرد. پس این جمله دلیل است بر آن که اهل آخرت مکلف نباشند و ملجأ باشند به ناکردن قبیح، خلاف آن که مذهب نجار است.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، آنکه خبر داد از منکران بعث و نشور که ایشان گفتند در دار دنیا، «إن» به معنی «ما» ی نفی است، یعنی ما هی و «هی» کنایت است از حیات، یعنی ما «۳» الحیوة الآ حیاتنا الدنیا، زندگانی نیست ما را مگر این زندگانی دنیا. و دنیا تأنیث ادنی «۴» باشد نزدیکتر، یعنی این زندگانی عاجل که در سرای دنیاست. و مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ، و ما را بعثی و نشوری نخواهد بودن. این آنگاه گفتند «۵» که رسول- علیه السلام- ایشان را به قیامت و بعث و نشور و عقاب دوزخ بترسانید، ایشان این گفتار بگفتند از آن جا که اعتقاد ایشان «۶» بود.

حق تعالی ردّ بر ایشان گفت بر سبیل تعجب و مبالغه: وَ لَوْ تَرَى، ای محمد اگر بینی که ایشان را بدارند. عَلٰی رَبِّهِمْ، بر خدایشان، یعنی بر آن موعود که

(۱). مج، وز، مت: گوید.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: و آلا.

(۳). آن+هی.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: ادون، با توجه به فحوای کلام و کتب لغت تصحیح شد.

(۵). آج، لب: بگفتند.

(۶). مج، وز، مت+آن.

خدای تعالی کرده باشد از ثواب و عقاب و آن خبر که داده باشد از حشر و نشر و بعث و حساب و کتاب - علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و قیل «۱»: علی حکم الله و قضائه، و معنی کلمه آن که گفتیم پیش از این خدای تعالی عند آن گوید ایشان را، **أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ**، این حق هست و درست «۲»؟ نه حق و درست این که می بینی «۳»، ایشان گویند: **بَلَىٰ وَرَبِّنَا**، آری به خدای ما که حق است و صدق است.

حق تعالی گوید: اکنون بواجب و استحقاق بجشی عذاب آنچه به آن کافر بودی، و در آیت **حَجَّتِي** نیست نه مشبهه «۴» را و نه اشاعره «۵» را در اثبات رؤیت برای آن که مخصوص است به کفار و به اتفاق کافران خدای را نخواهند دیدن. و اما آنچه مشبهه «۶» گفتند از تجسیم ظاهر فساد است برای آن که مشاهده و وقوف حقیقت جز با اجسام و الوان صورت نبندد و خدای تعالی «۷» به صفت اجسام و الوان نیست - تعالی «۸» **عَلَوْا كَبِيرًا** «۹».

آنکه گفت: زیانکارند آنان که لقای من و ثواب و عقاب من به دروغ دارند. و لقاء و ملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقاربه «۱۰»، و این بر خدای تعالی روا نباشد و لا بد حمل باید کردن بر آنچه ملاقات بر او روا باشد از اجسام چون بهشت و دوزخ.

بِلِقَاءِ اللَّهِ، ای بقاء ثواب الله و عقابه، بر حسب آنچه آیت یا خبر اقتضا کند. اما قوله:

مَنْ «۱۱» كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ «۱۲»، معنی آن است که: **يَرْجُوا لِقَاءَ ثَوَابِ اللَّهِ**، و کذا قوله:

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ «۱۳». و اما قوله: **فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ «۱۴»**، ای یلقون عذابه، و کذا

قوله - عليه السلام: لقي الله و لا وجه له عنده

، و این در حق

(۱). مج، وز، مت: قل.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر + هست.

(۳). آج، لب: می بینید.

(۴). اساس: مشبهه، با توجه به آف تصحیح شد، مج، وز، مت: مشبهیان، مر: مشبهان.

(۵). مج، وز، مت: اشعریان، مر: اشعری.

(۶). اساس: مشبهه، با توجه به میج تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، لب، مر: جلّ جلاله.

(۸). مر+ الله عن ذلك.

(۹). مر+ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ.

(۱۰). مج، وز، مت: مقارنه.

(۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، متن قرآن مجید: (من)

(۱۲). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵.

(۱۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴.

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۷۷.

ص: ۲۶۸

کافران است و دلیل بر آن که چنین است، این خبر متفق علیه است من

قوله - عليه السلام: من احب لقاء الله احب لقاءه و من کره لقاء الله کره لقاءه

، هر که لقای خدا دوست دارد خدای تعالی لقای او دوست دارد، و هر که لقای خدای تعالی کاره بود «۱» خدای تعالی لقای او را کاره بود، معنی آن است که: هر کس «۲» که خواهد که با جوار رحمت خدای شود، خدای تعالی او را خواهد که با جوار رحمت خود برد، و هر که این خیر به خود نخواهد خدای تعالی با او نخواهد، به آن معنی که چون این راه نسپرده باشد از ایمان و طاعت، خدای تعالی کاره باشد ثواب او را. پس محال است در این خبر حمل «لقاء» بر رؤیت کردن برای آن که [۶۶- ر] احبّ الله لقاءه و کره الله لقاءه، از این طرف محمول نتواند بودن به رؤیت، پس معلوم شد که مراد به «لقاء» خروج است با سرای آخرت آن جا که حکم خدای را باشد - جلّ جلاله. حق تعالی گفت: زیانکار شوند «۳» آنان که دروغ داشتند حشر و نشر و ثواب و عقاب را. **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً**، تا کار به جایی رسید «۴» که قیامت به ایشان آید ناگه، يقال: بغته «۵» الامر یبغته بغتا و بغتة اذا فاجأه، قال الشاعر:

و افضع «۷» شیء حین یفجأک البغت

و لکنهم بانوا «۶» و لم اخش بغتة

چون حال چنین باشد، گویند: **یا حَسْرَتًا**، **أى حسرت ما پندارى حسرت را مى بخوانند به منزلت آن کس که او را بخوانند، گویند: بیای که جای تو است و وقت تو است، و این عبارت باشد از شدت «۸» ندَم، و اصل او من حسر البعير اذا كلّ و اعياء، و منه قوله: يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ «۹»،** **أى کلیل، پندارى که نادم از بس «۱۰» پشیمانی که خورده است خسته و مانده شده است چنان که چهار پای در راه بماند و این حسر «۱۱» بر این نهاد برای مبالغه باشد و معنی تنبیه مخاطب باشد بر غایت**

(۱). **مَج، وِز، مَت:** خدای را کاره باشد.

(۲). **وِز:** کسی.

(۳). **مَج، وِز، مَت:** شدند.

(۴). **مَج، وِز، مَت:** آج، لب، بم، مل، لت، مر: رسد

(۵). **مَج، وِز، مَت:** لب: بغتته.

(۶). **مَج، وِز، مَت:** باتوا.

(۷). **مَج، وِز، مَت:** و اقطع.

(۸). **اساس + و، با توجّه به مَج و دیگر نسخه بدلهای زاید مى نماید.**

(۹). **سوره ملک (۶۷) آیه ۴.**

(۱۰). **مر: ندارد، مَج، وِز، مَت:** پس.

(۱۱). **مَج، وِز، مَت، لت، مر:** سخن، لب: خبر.

ص: ۲۶۹

پشیمانی آن کس که حکایت از او رود.

عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا، بر آن تقصیر که ما کردیم و تضييع. در ضمير خلاف کردند که راجع با چیست «۱»، بعضی گفتند: راجع است با طاعت، بعضی دگر گفتند: راجع است با ساعت، یعنی قالوا فى السّاعة أى فى القيامة: (یا حسرتنا على ما فرطنا و قصرنا) «۲» **محمد بن جرير گفت:** راجع است با صفتت و اگر چه ذکر صفتت نرفته است، چون ذکر خسران رفته است و ربح

و خسران در صفت و بیعت باشد، یقال خسرت صفقته و ربحت صفقته و تعلق دارد به خسر، و التقدیر: قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ، فی صفقتهم بعضی دیگر «۳» گفتند: «فیها» راجع است با حیات دنیا، و المعنی فرطنا فی الدنیا «۴» فی اوامر الله و نواهیة. سدّی گفت: مراد آن است که فرطنا فی عمل اهل الجنة فی الدنیا، بیانش آن خبر که ابو هریره و ابو سعید خدری روایت کنند که «۵» رسول - علیه السلام - گفت: فردای قیامت که اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت بینند، گویند: یا حَسْرَتْنَا عَلٰی مَا فَرَطْنَا فِيهَا.

وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ، و ایشان بار گران بر پشت دارند. و «أوزار» جمع وزر باشد، و وزر ثقل و گرانی باشد و روا بود که مراد به ثقل «۶» عقوبات گناه باشد.

سدّی گفت و عمرو بن قیس که: چون مؤمن از گور برخیزد، شخصی به استقبال او آید با صورتی هر کدام نیکوتر و بوی هر کدام خوشتر «۷»، او را گوید: مرا شناسی؟ گوید: نه، جز آن که دائم که خدای تعالی صورت رویت «۸» نیکو آفریده است و بویت خوش است، او گوید: من عمل صالح توام، دیری است «۹» که در دار دنیا من بر تو نشستهام امروز تو بر من نشین، و بر خواند: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا «۱۰»، ای رکبانان. و کافر چون از گور برخیزد، شخصی پیش او آید با

(۱). مج، وز، مت، مر: راجع است با چه.

(۲). مج، وز، مت، مل + و.

(۳). مج، وز، مت: دگر.

(۴). آج، لب + و.

(۵). آج، لب: از.

(۶). آج، لب + گرانی.

(۷). مج، وز، مت + و.

(۸). آج، لب: خدای تعالی صورت.

(۹). وز: دیرست / دیر است.

(۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۵.

صورتی زشت و بویی ناخوش «۱»، او را گوید: مرا شناسی؟ گوید: نه، جز آن که خدای تعالی صورت تو گریه آفریده است و بوی تو ناخوش، گوید: من عمل بد توام دیر «۲» است تا تو بر من نشسته‌ای «۳»، امروز من بر تو خواهم نشست «۴»، فذلک قوله:

يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ، و این بر وجه تشبیه و توسّع باشد و آیت همچنین، برای آن که گناه مانده باشد به بار گران [۶۴-پ] از آن جا که او را رنج و مشقّت باشد بر صاحبش، و بار بر پشت کشند، و در دعای ائمه آمد:

هربت الیک بنفسی باتقال الذنوب علی ظهري.

زجاج گفت: معنی آن است که از ایشان خالی نباشد چنان که گویند: انت نصب عینی و شحن قلبی **ألا ساء ما یزرُونَ**، بد چیزی است آنچه ایشان برگرفته‌اند از گناه، و لکن در هر حمل استعمال نکنند جز در گناه که اشتقاق او از وزر است و قوله:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «۵»، ای لا تحمل نفس حامله ثقل اخرى، یعنی هیچ نفسی بار دیگری بر نگیرد، یعنی به گناه دیگری دیگری را نگیرند. و «وزر» ملجأ و معتصم باشد، و «وزیر» را از آن «۶» جا گویند که ملجأ پادشاه باشد، و وزر الرجل اذا اثم فهو موزور و منه الحديث ارجعن موزورات غیر مأجورات زنانی را «۷» که برای مزد به جنازه‌ای «۸» رفته بودند، گفت: بازگردی «۹»، بزه «۱۰» کار نه مستحقّ مزد.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، «ما» نفی است، حق تعالی مذمت و منقصت کرد زندگانی دنیا را تا مردمان در او رغبت نکنند و دست از اعمال آخرت بدارند «۱۱»، گفت: نیست زندگانی دنیا مگر بازی. و فرق از میان «لعب» و «لهو» آن است که لعب بازی باشد که کودکان کنند، کالعبث «۱۲» الذی لا فائدة فیه. و لهو بازی جوانان باشد از سماع و ضرب ملاحی و مانند آن. و وجه تشبیه آن است که این را نیز

(۱). مج، مت: ناخوش بوی.

(۲). آج، لب: دیری.

(۳). آج، لب: نشسته بودی.

(۴). مج، وز، مت، مر: خواهم نشستن.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر: این.

(۷). مج، وز، مت، مر + گفت.

(۸). مج، وز، مت: چاره‌ای.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: گردید.

(۱۰). مج، وز، مت: بر.

(۱۱). مر: بنه دارند.

(۱۲). مج، مت: کالبعث.

ص: ۲۷۱

عاقبتی «۱» و ثباتی نباشد، چنان که لعب و لهو را. **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ**، و سرای باز پسین یعنی بهشت، و این لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آن جا که در او حشر مردم بود از عرصه قیامت و به قرینه حمل کنند بر بهشت و دوزخ، و سرای باز پسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را. جمله «۲» **قَرَأَ** خواندند «۳»: **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ**، به دو «لام» و «دال» مشدد، و آخرت به رفع بر آن «۴» که آخرت صفت «دار» باشد، مگر ابن عامر که او خواند: و لدار الاخرة، به یک «لام» و تخفیف «دال» و جرّ آخرت علی الاضافة، و چون اضافه کنند صفت دار نباشد برای آن که صفت را با موصوف اضافه نکنند از آن جا که آن هر دو چیز یکی باشد و صفت بدون موصوف چیزی مستقل نباشد، و این بمنزله اضافه الشیء الی نفسه باشد، گفتند تقدیر آن «۵» است که: و لدار السّاعة الاخرة، و اگر چه دنیا و آخرت صفت است بمنزله اسم است از آن جا که استعمال کنند مفرد بی موصوف و به جای موصوف بدانند کالابطح و الابرق، و قوله:

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى «۶»، و کقول الشّاعر:

أَمَّا الدُّنْيَا مَتَاعٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ

أَمَّا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسَجْتَهُ الْعَنْكَبُوتُ

و

قوله - عليه السّلام - الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ

، و این را حدی نیست. فرأ گفت:

اگر چه صفت است و با موصوف یکی باشد چون لفظ مختلف شد اضافه روا داشتند و بمنزله دو اسم کردند و مثله: حقّ الیقین و یوم الخمیس و مسجد الجامع، چنان که در عطف روا داشتند، لاختلاف اللفظین فی قوله: و هند اتی من دونها النّای و البعد و قوله: و الفی قولها کذبا و مینا «۷»، و این مذهب کوفیان است و درست در این باب «۸» مذهب بصریان است که اول گفتیم.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عقل ندارند اینان، یعنی عقل کار نمی‌بندند. اهل مدینه و ابن عامر و حفص و یعقوب خواندند: افلا تعقلون به «تا» ی خطاب، کانه عدل عن ذلک

(۱). آن: عاقبت.

(۲). مع، وز، مت: ندارد.

(۳). مع، وز، مت: خوانند.

(۴). لت: برای آن.

(۵). مع، وز، مت: این.

(۶). سوره ضحی (۹۳) آیه ۴.

(۷). آف: میتا.

(۸). مع، وز، مت: ایبات.

ص: ۲۷۲

و خاطب جمیع الخلائق و عطا لهم و تذکیرا [۶۷- ر] بهذه الموعظة. و آن که به «یا» خواند بر مغایبه، گفت: مراد کافرانند که اندیشه نمی‌کنند. و العقل و النّهی و الحجی و الحجر واحد برای آتش عقل خوانند که عقل باشد صاحبش را و برای آتش نهی خوانند که نهی کند صاحبش را و برای آن حجی خوانند که فرود آرد صاحبش «۱» را از نابایست، یقال: حجا إذا مکث، قال الشّاعر:

فهنّ یعکفن به اذا حجا

ای مکث، و برای آنش حجر خوانند که حجر کند خداوندش را.

قوله تعالى «۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۳ تا ۴۵]

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) وَ إِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷)

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أُمَّتَالِكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأِ يُجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَتَسَوَّنَ مَا تَشْرِكُونَ (۴۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲)

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵)

[ترجمه]

ما می دانیم که اندوهگین «۳» می کند «۴» تو را «۵» آن که ایشان می گویند ایشان به دروغ «۶» نمی دارند تو را و لکن کافران «۷» به آیات خدا انکار می کنند.

و به دروغ داشتند «۸» بیغامبران را از پیش تو صبر کردند «۹» بر آنچه ایشان را بدروغ داشتند «۱۰» و برنجانیدند تا آمد به ایشان یاری ما و بدل کننده «۱۱» نباشد سخنها «۱۲» خدای را و «۱۳» آمد به تو از خبر فرستادگان «۱۴».

(۱). مج، وز: خداوندش.

(۲). مج، مت، عز و جلا.

(۳). مج، وز، مت: دژم.

(۴). آج، لب، لت: می گرداند.

(۵). آج، لب، لت + هر آینه.

(۶). آج، لب، لت + نسبت.

(۷). آج، لب، لت: مشرکان.

(۸). آج، لب، لت: به حقیقت تکذیب نمودند.

(۹). مج، وز، مت: شکیبایی.

(۱۰). آج، لب، لت: تکذیب نمودند.

(۱۱). آج، لب، لت: به او هیچ تغییر کننده نیست.

(۱۲). آج، لب، لت: مواعید.

(۱۳). آج، لب، لت + بحقیقت.

(۱۴). آج، لب، پیغمبران فرستاده علیه السلام.

ص: ۲۷۳

و اگر بزرگ می‌آید بر تو بر گردیدن «۱» ایشان اگر توانی تا بجویی پناهی در زمین یا نردبانی در آسمان بیاری به ایشان حجّتی و اگر خواهد خدا «۲» گرد آرد ایشان را بر ایمان، مباش از جمله نادانان «۳».

اجابت کنند آنان که بشنوند و مردگان را زنده کند «۴» خدا پس به او شوند «۵».

و گفتند چرا «۶» نفرستاد بر او «۷» حجّتی از خدایش بگو که خدا تواناست بر آن که فرو فرستد حجّتی «۸» و لکن بیشتر «۹» ایشان نمی‌دانند.

و نیست هیچ جنبه‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که ببرد «۱۰» به بال خود مگر جماعات اند چون شما، تقصیر نکردیم در نوشته از چیزی پس با خدایشان «۱۱» جمع کنند.

[۶۷- پ]

و آنان که دروغ داشتند ایات ما را کرانند و گنگانند در تاریکیها و هر که خواهد خدا گمراه کند او را و هر که خواهد کند او را بر راه راست.

بگو ببینی «۱۲» اگر آید به شما عذاب خدا یا آید به شما قیامت جز خدای را خوانی «۱۳» اگر راست گویانی «۱۴»؟

(۱). آج، لب: روی گردانیدن.

(۲). آج، لب، لت + هر آینه.

(۳). آج، لب، لت: سر قدر.

(۴). آج، لب، لت: بر انگیزاند ایشان را.

(۵). آج، لب، لت: پس سوی جزای او باز گردانند ایشان را.

(۶). آج، لب، لت + فرو.

(۷). آج، لب + محمد ص.

(۸). آج، لب: آیتی.

(۹). مج، وز، مت: بیشترین.

(۱۰). آن: بر پرد.

(۱۱). آف: خدایشان.

(۱۲). آف: ببینید.

(۱۳). آف: خوانید.

(۱۴). مج، مت: راست گیری، وز: راست گیرید، آج، لب: راست گویان، آف: راست گویانید.

ص: ۲۷۴

بل او را خوانی «۱» تا برگشاید آنچه خوانی «۲» او را اگر خواهد و فراموش کنید آنچه انباز گرفته باشید «۳».

و بفرستادیم به اَمْتانی «۴» پیش از تو بگرفتیم ایشان را بسختی و درویشی «۵» تا مگر اینان زاری و لابه کنند.
چرا چون آمد به ایشان عذاب ما زاری نکردند و لکن سخت شد دلهاشان و بیا راست ایشان را دیو آنچه می کردند.
چون فراموش کردند آنچه یاد دادند به آن بگشادیم بر ایشان درهای «۶» هر چیزی تا چون شاد شدند به آنچه دادند ایشان را بگرفتیم ایشان را ناگاه که دیدند ایشان نومیدان.
ببریدند اصل گروه آنان که بیداد کردند «۷» و سپاس خداوند جهانیان را.

قوله: **قَدْ نَعْلَمُ**، حق تعالی به این آیت تسلیت و دلخوشی رسول - علیه السلام - داد، گفت: ما دانیم که تو را دلتنگ می کند «۸» آنچه ایشان می گویند و مثله قوله: **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ**، و این آیات و مانند این متضمن باشد دو معنی را: یکی تسلیت رسول - علیه السلام - و دیگر «۹» وعید کفار، گفت: ما می دانیم و بی خبر نه ایم «۱۰» از آنچه این کافران می گویند و دل تو به آن تنگ می کنند و تو را

(۲-۱). آف: خوانید.

(۳). آج: شرک می آرید، لب: شرکی می آرید.

(۴). آج، لب: گروهها.

(۵). آج، لب: فقر.

(۶). آج، لب+ خیر و نعمت.

(۷). مج، وز، مت: بیدادکاران.

(۸). آن می کنند.

(۹). مج، مت: ذکر، وز: و دگر.

(۱۰). اساس آن: نیثم، مج، وز، مت: نه ایم.

ص: ۲۷۵

محزون و غمناک می‌دارند تو دل خوش‌دار که به حق ایشان برسیم و سزای ایشان بدهم و جزای ایشان در کنارشان کنم، چه آنچه ایشان تو را می‌گویند و به «۱» آن نسبت می‌کنند از سحر و کهنات و جنون و تعلّم و مانند آنچه او را گفتند پوشیده نیست بر من.

جمله قراء خواندند: «لیحزنک» به فتح «یا» و ضمّ «زا» من حزنه یحزنه حزنا فهو حازن و المفعول محزون، مگر نافع که او خواند: «لیحزنک» به ضمّ «یا» و کسر «زا» من «۲» الاحزان یقال حزن الرجل و حزنته و احزنته [۶۸-ر] بمعنی، فعل لازم باشد و فعل و افعال متعدّی باشد و خلیل فرق کرد بین حزنته و احزنته به آن که گفت:

احزنته متعدّی باشد حزن را کما تقول «۳»: دخل و ادخلته و خرج و اخرجته، اى جعلته داخلا خارجا، و نه چنین است حزنته، که حزنته آن باشد که جعلت فیه حزنا کما تقول: کحلته و دهنته، اى جعلت فیه کحلا و دهننا. و «حزن» و «احزن» مستعمل است، جز آن که حزن بیشتر است از احزن.

سیبویه گفت: این لغت بعضی عرب است که ایشان گویند: افنت الرجل و احزنته و ارجعته و اوقفته و اعورت عینه، اى جعلته كذلك. فَإِنَّهُمْ لَا يُكذِّبُونَكَ، نافع و کسائی و اعشى خواندند اَلَا نَقَّار «لا یکذبونک» به ضمّ «یا» و تخفیف «ذال» من الاكذاب، و این روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین و از صادق - علیهما السلام و باقی قراء به تشدید خواندند من التّکذیب. بعضی اهل لغت گفتند: «کذب» و «اکذب» یکی باشد، هر دو متعدّی کذب باشد چنان که اخرجته و خرّجته و افرحته و فرّحته و مانند این. و بعضی دگر فرق کردند، گفتند: افعلته اذا نسبته الى ذلك الفعل اى لا ینسبونک الى الکذب، یقال: اکفرتّه و افسقته اذا نسبته الى الکفر و الى الفسق، قال الکمیت: «۴»

و طائفة قالوا مسيء و مذنب

فطائفة قد اکفرونی بحبکم

و مثله: ابخلته و اجبنته اذا نسبته الى البخل و الجبن و فعلته جعلته كذلك و

(۱). مج، وز، مت: با.

(۲). مج، وز، مت، مر+ احزنه یحزنه فهو محزن و المفعول محزن.

(۳). مج، وز، مت: یقول.

(۴). مج، وز، مت+ شعر.

در معنی متقاربانند و بر تحقیق فرقی حقیقی نیست، بل چنان است که قلّته و اقلّته و کثرتّه و اکثرته. کسائی گفت: فرق آن است که «اکذبت» آن باشد که خبر دهی که جاء یکذب و کذبته اذا قلت انه کذاب محصول آن است که کذب بلیغتر می‌نماید از اکذب.

اگر گویند چگونه گفت: فانهم لا یکذبونک، ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند، و معلوم است بضرورت که ایشان تکذیب کردند رسول را؟ گوئیم از این چند جواب است: بر قراءت آن کس که بتخفیف خواند، صادق - علیه السلام - گفت معنی آن است که ایشان چیزی نیارند و شبهتی «۱» که تو را به آن دروغزن کنند و حقّ تو به آن باطل کنند، و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که تو را دروغزن نیابند، چنان که گویند: سألته فما ابخلته و قابلته «۲» فما اجبنته، ای ما وجدته بخيلا و لا جبانا، فراء گفت: معنی آن است که ایشان تو را با کذب نسبت نکنند که بر تو دروغی نیازموده‌اند این را که تو آورده‌ای از کتاب و نبوت منکرند و می‌گویند نمی‌شناسیم و این قول ضعیف است برای آن که این معنی تکذیب باشد. و بر قراءت آن که به تشدید خواند، معنی آن است که: ایشان حجّتی نیارند و نتوانند آوردن که تو را به آن دروغزن کنند، و این معنی قول صادق است - علیه السلام - که در قراءت بتخفیف «۳» برفت.

و وجهی دگر آن است که: تو را به دروغزن نمی‌دارند که ایشان تو را پیش از این به تصدیق «۴» و امانت آزموده‌اند و وصف کرده، چنان که در اخبار آمد که: کافران رسول را - علیه السلام - پیش از دعوت نبوت محمد امین خوانند «۵» و به این معروف بود تا ابو طالب - رحمه الله - در حقّ او گفت: انّ ابن امانة الامين محمدا، و وجهی دگر آن است که: معنی این است که آیت مخصوص است به قومی معاندان که دانستند که او راست می‌گوید و لکن جحود و عناد پیشه گرفتند و به زبان منکر شدند آن را که به

(۱). آف: تهمتی.

(۲). مج، وز، مت، آج: قاتلته.

(۳). مج، وز، مت: مخفف.

(۴). مج، وز، مت، مر: صدق.

(۵). آج، لب، لت، خواندند.

ص: ۲۷۷

دل می‌شناختند، و جواب معتمد و قول بهتر در این باب آن است که حق تعالی این بر سبیل تسلیت گفت رسول را - علیه السلام - گفت: این تکذیب نه با تو می‌کنند و نه در حقّ تو می‌کنند با من است برای آن که تو رسول منی و مؤدّی از منی چنان که یکی از ما گوید نایبش را چون به او بی‌حرمتی کنند: این بی‌حرمتی نه تو را دادند مراست، و این بر من است و به

جواب و جزای آن مرا [۶۸-پ] قیام باید کردن، و ظاهر دلیل این می‌کند. و دیگر اقوال متعسف است آنچه خلاف قول صادق است، بیانش:

وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ، این نه تکذیب تست، و لکن جحد و انکار آیات من است. آنگه هم بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت: اگر با تو این معامله کنند دل تنگ مکن که با آنان که پیش تو بودند هم این کردند.

وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، به دروغ داشتند پیش از تو ای محمد رسولانی را که بودند از آن من، ایشان صبر کردند بر آن تکذیب و ایذاء و رنج نمودن که با ایشان کردند و انتظار فرج کردند تا نصرت و یاری من به ایشان آمد که ان النصیر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب، نصرت با صبر یکجا بود و فرج با غم بود. و إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱»، و با سختی آسانی بود، و تو نیز یا محمد صبر کن که آنچه من گفتم آن را کس بدل نتواند کردن و در آن خلاف نبود.

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ، به تو آمد خبر پیغامبران پیشین. «من» زیادت است و شاید که تبعیض را بود، برای آن که جمله اخبار پیغامبران بکلی به رسول ما نرسید و خدای تعالی با او نگفت، بیانش: مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ «۲».

وَإِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ، ای محمد اگر بر تو بزرگ می‌آید و تو را سخت می‌آید اعراض و عدول اینان، اگر توانی که راهی در زیر زمین بسازی یا نردبانی فرا آسمان نهی «۳» و برای ایشان آیتی و علامتی «۴» آری که ایشان را الجا کند «۵» به

(۱). سوره انشراح (۹۴) آیه ۶.

(۲). سوره مؤمن (۴) آیه ۷۸.

(۳). مر + فتاتیمهم بآیه.

(۴). مج، وز، مت: کلامتی.

(۵). مج، وز: ابا.

ص: ۲۷۸

ایمان، و جواب «۱» از کلام محذوف است بیفگند برای دلالت کلام بر او و المعنی فافعل. اگر توانی کردن بکن، و این بر سبیل تسلیت رسول - علیه السلام - گفت و قطع «۲» طمع او از ایمان ایشان. و مراد به آیت آیتی است که ملجی باشد ایشان را با ایمان و آلا آیاتی که اگر ایشان نظر کنند در آن که ایمان آرند و به علم رسند خدای تعالی بسیار کرده است، چه اگر

خدای تعالی دانستی که در معلوم آیتی و دلالتی هست که ایشان عند آن ایمان آرند، واجب بودی که اظهار کردی و لکن این جماعت اند که خدای تعالی از ایشان داند که هر آیت که در مقدور است با ایشان بکند ایمان نیارند، و مثله قوله: **وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ «۳»**، و قوله: **وَلَيْنُ اتَّيَّتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ «۴»**، آنگه چون این گفته بود، خواست تا از اله ابهام کند تا بی اندیشه گمان نبرد که ایشان را به اصرار بر کفر و ترک اجابت با ایمان که می کنند تعجیز خدای کرده اند، گفت: **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى «۵»**، اگر خدا خواهد ایشان را جبر کند **«۶»** بر ایمان و به اکراه و قهر بر ایمان دارد، چه او قادر است بر این، و لکن برای آن نمی کند که حکمت مانع است از این، و مثله قوله: **إِن نَشَاءُ نُنزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ «۷»**، و کذلک قوله: **وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا «۸»**، و اما بر وجه ایثار و اختیار خدای تعالی مرید است ایمان همه کافران را به دلالت آن که آمر است به آن، و آمر لابد مرید باشد مأمور به را علی ما بین فی غیر موضع.

اما قوله: **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ**، نهی است رسول را- علیه السلام- از آن که کار جاهلان کند، از جزع **«۹»** و ناشکیبایی بر آن که ایشان ایمان نمی آرند، و این دلیل نکند بر آن که جهل کند یا کار جاهلان کند، چه نهی از آن کنند که مرد نکرده

(۱). مج، وز، مت، مر+ آن.

(۲). مج، وز، مت+ و.

(۳). اساس: و لو انزلنا عليهم الملائكة، با توجه به ضبط قرآن مجید و نسخه مج تصحیح شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۳۵.

(۶). مج، وز، لت، آن: خبر کند.

(۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۴.

(۸). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳.

(۹). آف: حزن، آن: حیرت.

ص: ۲۷۹

باشد و قادر باشد برای آن که چون نکرد از آن برفت که نهی به آن تعلق دارد **«۱»**، اگر او را نهی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه **«۲»** از آن، و مثله قوله: **لَيْسَ شَرُّكُمْ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكُمْ «۳»**، گفت: اگر شرک آری عملت باطل شود [۶۹-ر]،

این دلیل نکند که او وقتی شرک آورد، اما بیان آن می‌کند که عمل با شرک بموقع قبول نیوفتند «۴». و «نفق» منفذی باشد در زمین که گذرگاه دارد و منه النافقاء لجحر الیربوع، و منه المنافق لأنه کالیربوع فی نفقائه «۵» لا یدری من آی «۶» ابوابها یدخرج.

و سلم را اشتقاق از سلامت است لأنه یسلک الی مصعدک، تو را برساند به مصعد تو، پس او آلت تسلیم است که تو را به سلامت برساند.

قوله: إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ، آنکه حق تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان به قَلَّتْ فهم و علم و انتفاع به وعظ و ترک استماع به آن «۷»، گفت: جواب آن دهد و اجابت دعوت آن کند که چیزی شنود، فاما آن کس که مرده باشد از او «۸» توقع کردن که چیزی شنود؟ و ایشان بر حقیقت مرده نبودند، و لکن بمنزله مرده بودند در ترک استماع و قَلَّتْ انتفاع، چنان که در دگر آیت گفت: فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ «۹»، و چنان که شاعر گفت:

لقد «۱۰» أسمع لو ناديت حيا
و لكن لا حياة لمن تنادي

و بحتری گفت «۱۱»:

على نحت القوا في من مقاطعها
و ما على اذا لم يفهم البقر

و الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ، اما مردگان را خدای زنده تواند کردن، یعنی ایشان

(۱). آج، لب، بم + و.

(۲). مج: ندارد.

(۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

(۴). مج، آج، لب، بم، آف، مر: نیفتند.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، بم، مر: نافقائه.

(۶). اساس: این، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۷). مع، وز، مت، مر: با آن.

(۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴ / ۴۲۰) + چه.

(۹). سوره روم (۳۰) آیه ۵۲.

(۱۰). اساس: او، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها و منابع دیگر تصحیح شد.

(۱۱). مع، وز، مت + شعر.

ص: ۲۸۰

بمنزلت مردگانند، جز که خدای تعالی با ایشان فعلی کند به جبر که ایشان ایمان آرند و الا با اختیار با ایمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع دعای تو و اجابت تو با مردگان مانند. آنکه گفت: رجوعشان بعاقبت با من است به جزای ایشان بسزا برسم چنان که من دانم که ایشان مستحقّ اند.

مجاهد گفت: **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ**، معنی آن است که اجابت دعوت تو مؤمنان کنند که گوش با دعوت تو کنند، اما کافران بمتابیت مردگان اند خدای ایشان را با مردگان برانگیزد. حسن بصری گفت: معنی آن است که اجابت آن کند که سماع کند و اندیشه کند در دلالت، اما کافران «۱» چون مردگان اند، خدای تعالی ایشان را به قیامت زنده کند از «۲» این جهل که اندر او اند تا معارف ضروری حاصل شود ایشان را، و قول اوّل است که معتمد است - و الله الموفق للصواب.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ، گفتند: یعنی کافران لولا نزل «۳» ای «۴» هلا نزل، چرا فرو نفرستادند بر او یعنی بر محمد (ایة)، آیتی و علامتی و دلالتی از آن مقترحات ایشان که کردند که چرا فرشته فرو نیاید «۵»؟ و چرا کتابی برای هر یکی نیارد؟ و چرا چشمه آب برای ما از زمین بر نیارد «۶»؟ و آنچه گفت فی قوله: **لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا** «۷»، تا به آخر آیت، برای آن که آیات و بینات دگر خدای تعالی فرستاده بود، حاجت نبود به سؤال کردن و به اقتراح درخواستن «۸».

جواب ده یا محمد و بگو که: خدای تعالی قادر است بر آن که این آیت که شما می خواهید بفرستد «۹».

ابن کثیر خواند: «ينزل» بتخفيف من الانزال، و دیگران بتثقیل من التنزیل.

بعضی دگر گفتند: مراد آن است که چرا آیتی نفرستد چنان که پیغامبران مقدم را بود

(۱). مج، وز، مت: امّا مشرکان که.

(۲). آج، لب، بم: در.

(۳). اساس، آج، لب، آف، لت، آن: انزل، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز، مت: ندارد.

(۵). آن، مر: نیامد.

(۶). مج، وز، مت: برنیارند.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۰.

(۸). مج، مت: درخاستن.

(۹). مج، مت: بفرستید.

ص: ۲۸۱

از فلق دریا و ید بیضاء و احیای موتی و مانند این، حق تعالی گفت «۱»: قادرم، و لکن بیشتر «۲» ایشان نمی دانند.

خلاف کردند در آن که چه نمی دانند. بعضی گفتند: شکّاند در قدرت من از آن جا که مرا به صفات کمال نمی شناسند. بعضی دگر گفتند: نمی دانند که [اگر] «۳» من آن آیت که ایشان می خواهند بفرستم هم ایمان نیارند [که معلوم از حال ایشان خلاف این است. بعضی دگر گفتند: نمی دانند که اگر من آن آیت بفرستم و ایشان ایمان نیارند] «۴»، کلمه عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را استیصال باید کردن.

آنکه گفت: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ**، «ما نفی است و «من» مؤکّد نفی است، گفت: نیست هیچ رونده «۵» در زمین و نه هیچ پرنده‌ای در هوا الا و ایشان امتان و جماعات اند «۶» همچون شما مخلوق «۷» مرزوق آفریده روزی خور. بعضی گفتند: وجه تشبیه این است «۸»، بعضی دگر گفتند: وجه تشبیه آن است که هم «۹» چون شما اجناس و اصناف و اشکال مختلف هر صنفی [۶۹- پ] مشتمل بر عدد بسیار نر ماده متوالد «۱۰» متناسل.

بعضی دگر گفتند: وجه تشبیه آن است که چنان که در خلق شما و حسن تقدیر و لطف تدبیر شما دلیل است بر آن که شما را خالقی و صانعی و مدبری و مقدری هست در هیچ صنف نیست، و الا متأمّل ناظر را دلیل است بر آن که او را خالقی قادر، عالم «۱۱»، حیّ، موجود است حاصل بر صفات کمال. بعضی گفتند: [معنی] «۱۲» آن است که همچون شما زنده‌اند و

همچون شما بمیرند و همچون شما زنده شوند برای انتصاف «۱۳» اعواض تا حق تعالی حق هر صاحب حقی به او رساند و هیچ مظلومی را

(۱). مج، وز، مت + من.

(۲). مج، وز، مت: بیشترین، مر: بیشترین.

(۱۲-۴-۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت: دونده.

(۶). مج، وز، مت: جماعتند.

(۷). آج، لب + مر.

(۸). مج، مت: عبارت «بعضی گفتند...» را ندارد.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آف، لت: من، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). مج، وز، مت: متولد.

(۱۱). مل: و عالم.

(۱۳). آج، لب، لت + و.

ص: ۲۸۲

حقی نماند بر ظالمی، چنان که «۱» گفت - علیه السلام:

ان الله تعالى ينتصف من الشاة القرناء الى الشاة الجماء

، گفت: عدل خدای تعالی تا آن جا باشد که فردای قیامت «۲» آن دو گوسفند «۳» را که یکی سرو داشته و یکی نداشته، از آن سرو دار بر آن بی آلت ظلمی رفته باشد هر دو را زنده کند و انتصاف کند میان ایشان و انتقام کشد از او برای این، برای آن که عوض الم از او بستاند و به این مظلوم دهد.

در خبر است که: روز قیامت چون خلاق را در موقف عرض بدارند، بساط عدل بگسترند و ترازوی عدل بیاورند منادی ندا کند از قبل ربّ العزّت: الا هر مظلومی که او حقّی دارد بر ظالمی برخیزند و داد خود از او بخواهند. که اگر امروز مثقال ذره‌ای ظلم ظالمی بر مظلومی برود، آن ظلم من کرده باشم. آنکه حق تعالی جمله حیوانات را که بر او عوض دارند یا بر یکدیگر عوض خواهند همه را جمع کند و انتصاف کند میان ایشان، آنکه ایشان را گوید: خاک شوید، خاک شوند علی ما رواه، ابو هریره و عطا گفتند: کافران چون آن بینند تمنّای حال ایشان کنند، گویند: یا لیتنی کُنْتُ تُرَاباً «۴»، و این خبر دلیل صحّت مذهب ما می‌کند بر انقطاع عوض خلاف آن که ابو القاسم بلخی گفت عوض چون ثواب مؤبّد «۵» باشد گفت برای آن که اگرشان «۶» بمیراند «۷» متأمّ شون و بدان «۸» نیز هم مستحقّ عوض شوند تا مسلسل شود بما لا نهایت له، و این نیک «۹» نیست برای آن که خدای تعالی تواند که ایشان را بمیراند، بی آن که الم رساندشان «۱۰».

بعضی دگر گفتند: امم «۱۱» فی التّصویر امثالکم فی التّسخیر همچون «۱۲» شما مصوّراند و همچون شما مسخّرند. عطا گفت: امثالکم فی الایمان فی المعرفة، همچون «۱۳»

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/ ۴۴۲) + رسول.

(۲). اساس: فردا قیامت.

(۳). مج، وز: گوسپند.

(۴). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰.

(۵). اساس، بم، آف، لت، آن: مؤثر.

(۶). لب: ایشان.

(۷). مج، وز، مت، مر: بمیراند.

(۸). مج، وز، مت: بر آن.

(۹). آج، لب: شک.

(۱۰). مج، وز، مت: رسد ایشان را.

(۱۱). بم، آف، آن، مر: اهم.

(۱۲-۱۳). آج، لب، لت: همچو.

شما مؤمن و معترف‌اند، و این خطاست برای آن که ایمان با کمال عقل و نظر در ادله باشد و این از بهایم و طیور بی عقل محال است.

اما قوله: **وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ** طاعنان قرآن گفتند: طیران جز به جناح نباشد، چرا گفت: **بِجَنَاحَيْهِ**، نه این حشو باشد؟ گوییم از این چند جواب است:

یکی آن که تأکید است، چنان که: رأیت بعینی و سمعت باذنی و تأکید در کلام فایده ظاهر است، و جواب دیگر از او آن است: تا بدانند که آن طیران حقیقت است و نه بر وجه استعاره و مجاز است برای آن که سفینه را طیاره خوانند به تیز رفتن تشبیها بالطائر الذی یطیر فی الجوّ، و نیز اسب تیز رو را طیار گویند، يقال: طار به فرسه و طارت به السفینة، قال: «۱»:

فطارت بی علی لقم الطریق

و قال آخر:

فلو أنها تجرى على الأرض ادرکت و لکنها تهفو بتمثال طائر

و قال اخر:

فطرت بمنصلی فی یعملات دوامی الأید یخبطن السریحا

أی اسرعت «۲».

مغربی گفت: برای آن که تا فرق باشد میان طیران به جناح و میان فوز و ظفر به حاجت، يقال: طار بکذا اذا فاز به و ظفر به و ذهب به، قال مزاحم العقیلی:

و طیری بمخراق أشم کانه سلیل جیاد «۳» لم تنله الزعانف [۷۰- ر]

ای فوزی و اغنمی.

بعضی دگر گفتند: تا فرق باشد میان مرغ هوا و ماهی آب که ماهیان را من طیارات الماء خوانند، جز آن که او بال ندارد و مرغ بال دارد.

ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، ما تقصیر «۴» نکردیم در کتاب. بیشتر مفسران

(۱). مج، وز، مت + شعر.

(۲). اساس، بم، آف، لت: سرعت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). اساس، بم، آف، لت، آن: حادم، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). آج، لب: تقصیری.

ص: ۲۸۴

گفتند: مراد به «کتاب» لوح محفوظ است، نظیره: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «۱»، و بعضی گفتند: مراد به کتاب قرآن است، یعنی از اتیان «۲» به احکام حلال و حرام و قصص و امثال و مواظ و اخبار در این کتاب تقصیر نکردیم، بهری مجمل بهری مفصل آنچه مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم که: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۳»، و آنچه متشابه است از آن بیانش به راسخان علم تفویض کردیم که جز ایشان ندانند، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ «۴».

و ابو القاسم بلخی گفت: مراد آن است که در این کتاب هیچ بازنگذاشتیم از احتجاج بر هر فرقه از فرق ضلالت و آلا بیان کردیم آنچه حجّت است اهل حق را بر اهل باطل. و امت بر وجوه مختلف است، و این «۵» بیان کرده شده است، و در این جا مراد جماعت است، نظیره قوله: وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ «۶»، و قوله: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ «۷».

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ، پس همه را با خدای تعالی حشر کنند و جمع کنند مکلفان را برای حساب و جزا از ثواب و عقاب، و نامکلفان را برای «۸» عوض - چنان که بیان کردیم.

أَمَّا أَنْ كَلَّفْنَا بَرَّاءَ بْنَ مَرْثَدَةَ خَدًّا عَوْضِي نَادِيًا، و کس را بر او عوضی نباشد، بر خدای واجب نیست که او را حشر کند و برانگیزد. وقفی تمام است عند قوله: إِلَّا أُمَّةٌ أُمَّثَلُكُمْ.

قوله: **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا**، آنکه وصف کافران و «۱۰» مکذبان کرد گفت: و آنان که آیات و بیانات مرا تکذیب کردند، کران و گنگان‌اند. در او دو قول گفتند:

یکی آن که از جهل و عمایت و نادانی بمنابه کران و گنگان‌اند که در تاریکی

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۵۹.

(۲). مج، وز، آج، لب: بیان.

(۳). سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

(۵). مج، وز، مت + را.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۴.

(۸). وز + حساب و جزا.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). مج، وز: ندارد.

ص: ۲۸۵

بمانند و ایشان را هدایتی نبود، گوش «۱» ندارند که «۲» بشنوند، زبان ندارند تا بگویند، و استعانت و استغاثت کنند و در تاریکی مانده باشند و راه نبینند، و این بر سبیل مبالغه در تشبیه است - چنان که گفتیم.

و قولی دگر «۳» آن است که: ایشان در قیامت کران و گنگان باشند، چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید، از بشارت کر باشند و از حجت گنگ باشند، و در ظلمات قیامت گرفتار باشند عقوبه لهم علی کفرهم.

مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ، هر که را خدای خواهد اضلال کند، و هر که را بخواهد بر راه «۴» راست بدارد لابد آیت را به ادله عقل و قرآن و سنت و اجماع تخصیص باید کردن، چه خدای تعالی اضلال پیغامبران و اولیاء نخواهد، و نه اضلال مؤمنان و آنان را

که اضلال ایشان کرد و خواست، در دگر آیت بیان کرد فی قوله: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۵»، و قوله: وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ «۶»، و آنان را که به ایشان هدایت خواست در آیات دیگر گفت «۷» و بیان کرد فی قوله: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى «۸»، وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۹»، و به استقصاء کلام در ضلال و هدی بگفته‌ایم، اما در این آیت محتمل باشد دو وجه را: یکی آن که هر که خدای تعالی خواهد که او را خذلان کند و لطف نکند با او بر سبیل عقوبت علی کفره المتقدم «۱۰» چون بسیاری ادله متواتر مترادف و آیات و براهین واضح بر او عرض کند و او تعرض نظر نکند در آن، و خویشتن در معرض اندیشه آن نهد، خدای تعالی خواهد که او را عرضه هلاک کند، و روا بود که مراد آن باشد که: هر که خدای خواهد او را از ره بهشت و ثواب گمراه کند، چون نه «۱۱» اهل بهشت و ثواب باشد، و آن را که خواهد به بهشت راه نماید چه اهل آن باشد «۱۲» با ایمان و طاعات «۱۳». و اضلال خود اهلک باشد

(۱). مج، وز: کش.

(۲). مج، وز، تا.

(۳). مج، وز، مت: قول دیگر.

(۴). مج، وز، مت: ره.

(۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۶.

(۷). مج، وز: ندارد.

(۸). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

(۹). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

(۱۰). آج، لب: المقدم.

(۱۱). آف + از.

(۱۲). مج، وز، مت: باشند.

(۱۳). مج، وز، مت، آج، لب: طاعت.

[۷۰- پ] بر اطلاق و ضلال هلاک، من قولهم: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب فيه فلم یتبّین، و بر این تفسیر «۱» دادند این آیت را. وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۲»، اى یهلکهم و یعدّبهم.

قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَسَائِي خواند «۳»: هر کجا این لفظ باشد و در او همزه استفهام بود. بتخفیف همزه، عین الفعل: أَرَأَيْتُمْ عین الفعل «۴» را حذف کند برای تخفیف اَریتم و اَریتمکم و مانند این. و باقی قراء تخفیف همزه کنند، مگر اهل مدینه که ایشان بین بین خوانند: بین التحقیق و التّخفیف، و چون همزه استفهام نباشد اجماع کردند بر تحقیق «۵» همزه، و مثله فی تخفیف الهمزة قولهم فی الکلام و یلمّه، و کما قال:

ان لم اقاتل فالبسونی برقعاً

اراد فالبسونی فحفف الهمزة و قال ابو الاسود یا بالمغیره ربّ امر معضل، اراد یا ابا «۶» المغیره، و در شاذّ خواندند به تخفیف همزه بی همزه استفهام و احتجاج کردند به قول راجز «۷»:

مرجلاً و یلبس البروداً

أریتم «۸» ان جئت به أملوداً

بدان که افعال شکّ و یقین از میان همه افعال تتعدّی بنفسها الی نفس الفاعل یقال «۹» رأیتنی و رأیتک و رأیتموکم و رأیتما کما و کذا الباقی، و در دگر افعال این جاری «۱۰» نباشد، لا تقول: ضربتک و لا قتلتک، انما یقال، ضربت نفسک و قتلت نفسک و کذا الباقی و این آنگاه باشد که رؤیت به معنی علم باشد من رؤیة القلب و تعدّی کند به دو مفعول قال:

کالشمس لا تخفی «۱۱» بکلّ مکان

انّی اذا خفی الرجال وجدتنی

(۱). اساس، بم، آف: تقدیر، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷.

(۳). آج، لب، بم: گفت.

(۴). اساس، مج، بم، آف، آن: عن الفعل، به با توجّه به وز و معنی عبارت تصحیح شد.

(۵). آف، لت، آن: تخفیف.

(۶). مج، وز، مت: با.

(۷). مج، وز، مت + شعر.

(۸). لب، بم، آن، مر: لریت.

(۹). مج، وز، مت: تقول.

(۱۰). مج، وز، مب، رونده‌ای مر: رونده.

(۱۱). وز، آج: لا تخفی.

ص: ۲۸۷

اما در آیت چنین نیست بل کاف حرف خطاب است و اسم نیست و زیادت است و از اعراب محلی ندارد و بمثابه «کاف» ذلک و هنا لک باشد، و تقدیر آن است که: اُرأیتُم، این قول زجاج و ابو علی فارسی است «۱» و محققان از «۲» نحویان، و فرّاء گفت: «کاف» اسم است و محلّ او نصب است و این خطاست «۳»، دلیل بر این آن است که «تا» خطاب را باشد اگر «کاف» هم ضمیر مخاطب باشد جمع کرده باشی بین ضمیری خطاب، و این روا نباشد چنان که جمع نکنند بین علامتی تأنیث، و مثله قوله: اُرأیتُکَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ «۴»، معنی آن است که: اُرأیتَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَهُ عَلَیَّ، چه محال است گفتن «۵» که معنی این باشد که: اُرأیتَ نفسکَ هَذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ سِوای، که اگر این روایت متعدّی باشد به دو مفعول باید که مفعول دوم هم مفعول اول بود و این «کاف» خطاب است با خدای تعالی، و الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ آدمی است، پس فساد آنچه فرّاء گفت پدید آمد، حق تعالی گفت: یا محمد بگو این کافران را که بینی اگر عذاب خدای به شما آید چنان که به کافران دیگر آمد پیش از شما از عاد و ثمود، یا قیامت به شما آید ناگاه.

زجاج گفت: «ساعت» نام آن وقت است که بندگان از آن وقت بجمله بمیرند و آن وقت بجمله زنده شوند و آن عند نفخ صور دوم و سیوم «۶» باشد در وقت چنان شما جز خدای را خوانی؟ «۷» چون در وقت درماندگی جز خدای را نخوانی «۸» چرا در وقت آسایش و راحت به او ایمان نیاری، در آن وقت شما «۹» جماد را خوانی «۱۰» که هیچ نشنوند و ندانند و هیچ جواب ندهند و بر هیچ خیر و شر قادر نباشند اگر راست گویی در دعوی الهیت معبودتان.

آنکه گفت: بَلْ إِبَّاهُ تَدْعُونَ، بل او را خوانی «۱۱»، یعنی خدای را - جلّ جلاله - تا «۱۲»

(۱). مج، وز، مت، مر: ابو علی الفارسی.

(۲). آج، لب: و.

(۳). اساس: خطاب، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). سوره اسراء (۶۳) آیه ۱۷.

(۵). مج، وز، مت: گفت.

(۶). مج، وز، مت: سرام، لت: سوم، آن، مر: سیم.

(۱۱ - ۱۰ - ۷). خوانی / خوانید.

(۸). نخوانی / نخوانید.

(۹). مج، وز، مت، بتان.

(۱۲). مج، وز، مت + او.

ص: ۲۸۸

کشف کند و برگشاید آنچه شما او را برای آن خوانده باشی «۱» [۷۱-] و دعا کرده از ضروب بلا «۲» اگر خواهد که کشف کند و مصلحت در آن داند. وَ تَسْوَنَ مَا تُشْرِكُونَ، در چنان حال معبودان خود را که به انباز «۳» او کرده فراموش کنید، حق تعالی این ملامتی است که کرد کافران را «۴» بر سبیل تنبیه ایشان بر آن که در عبادت اصنام مخطی‌اند آنگه گفت:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ، ما «۵» پیش از تو پیغامبران فرستادیم «۶» به امتان تا ایشان را دعوت کنند و با راه «۷» من خوانند و ما ایشان را بگرفتیم چون فرمان پیغمبران فرا «۸» نبردند و در ایشان عصیان کردند به بأساء، یعنی شدت «۹» و سختی و ضراء به مضرت. بعضی دگر گفتند: بأساء گرسنگی و قحط بود، و ضراء نقصان مال و نفس. بعضی دگر گفتند: بأساء خوف بود و ضراء درویشی بود. لَعَلَّهُمْ، تا باشد که ایشان تضرع کنند و لابه نمایند در من.

مفسران گفتند: «لعل» را معنی لکی «۱۰» باشد تا چنین کنند، و زجاج گفت: ترجی بر اصل خود است، و لکن راجع است با بندگان نه با خدای تعالی، نبینی که در حق فرعون با موسی و هارون چه گفت: لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى «۱۱»، یعنی بر این امید بر وی «۱۲» که او متذکر شود و بترسد چه اگر این امید ندارند ایشان را داعی نبود به رفتن.

فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا، المعنى فهلّا تضرّعا اذ جاءهم بأسنا، چرا تضرّع نکردند «۱۳» چون عذاب ما به ایشان آمد،
آنکه گفت و لکن دلهایشان سخت شده است و

(۱). آف، لت: باشید.

(۲). مج، وز، مت: ضروبا.

(۳). مج، وز، مت: به ابعاد، آن: انبازان.

(۴). مج، وز، مت، مر+ مشرکان.

(۵). مج، وز، مت: من.

(۶). مج، وز، مت: فرستاده‌ام.

(۷). آج، لب: اراده.

(۸). مج، وز، مت: ما.

(۹). مج، وز، مت: بشدّت.

(۱۰). اساس، آف، لت، مر: لکن، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۱۱). سوره طه (۲۰) آیه ۴۴.

(۱۲). مج، وز، مت: امید بردی، مر: امید بروید.

(۱۳). مج، مت+ ولایت، وز: لابه.

ص: ۲۸۹

شیطان اعمال ایشان بیاراسته است برای ایشان تا آن محال و باطل بر چشم ایشان مزین است، و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجرّه «۱» که گفتند: کفر بر چشم و دل کافر خدای بیاراست، و خدای تعالی گفت: من ایمان بر دل مؤمنان بیاراستم فی قوله: وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ «۲»، و اما کفر در دل کافر شیطان آراست و حواله بدو است از شیطان دور کردن و بر خدای تعالی بستن همانا بس نکو نباشد.

آنکه حق تعالی حکایت معامله خود کرد با ایشان «۳»، گفت: چون انواع نعمت با ایشان کردم و پیغامبران را با ایشان فرستادم تا ایشان را نعمتهای من یاد دادند که ایشان فراموش کرده بودند، ایشان متذکر نشدند و جز عناد و طغیان نورزیدند. ما بر سبیل استدراج «۴» ایشان و تظاهر حجج، نعمت مترادف «۵» کردیم بر ایشان و در خیرات و نعمت بر ایشان گشاده کردیم تا شادمانه شدند به آنچه دادند ایشان را. چون معصیت و کفر و عناد بیفزودند، من نعمت بر ایشان بیفزودم «۶» استظهار حجّت را «۷» تا هیچ عذر و حجّت نماند ایشان را. چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند که آن را نهایی نخواهد بود، ناگاه بگرفتیم ایشان را.

فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ، این را «اذا» ی مفاجات خوانند، و مثله قول القائل: فتحت الباب فاذا زيد بالباب، که نگاه کردی و چون دیدی مبلس شدند. بعضی مفسران گفتند: یأس شدند و شدید الحسرة، این قول زجاج است، بلخی گفت: ذلیل و خاضع باشد، فراء گفت: منقطع الحجّة باشد، مجاهد گفت: ابلاس «۸» خاموشی باشد از سر دلتنگی، و قوله: كُلُّ شَيْءٍ، مراد تکثیر است نه عموم، و مثله قوله: وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۹» يقول القائل: اكلنا عنده كل شيء، و رأينا عنده كل شيء، و كذا قوله: وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا «۱۰»، و معلوم است که خدای تعالی همه آیات خود که در مقدور

(۱). مج، وز، مت: مجبران.

(۲). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷.

(۳). مر + فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا.

(۴). مج، وز، مت: استراح.

(۵). اساس: مرادف، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت + به.

(۷). مج، وز، مت: ندارد.

(۸). مج، وز، مت: بلاس.

(۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۵۶.

اوست به فرعون نمود.

فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ [۷۱-ب] الَّذِينَ ظَلَمُوا، ای عقبهم و اصلهم «۱». سدی گفت:

این قول، قطرب گفت: اخرهم، بعضی دگر گفتند: معنی آن است: اخذ الّذی یدبرهم و یدبرهم «۲»، یعنی اخذهم و الّذی یأتی بعدهم، یعنی اصل و نسل ایشان را هلاک کرد. آنکه حمد کرد خود را بر آن که هلاک به مستحق رسانید «۳» و به جای خود نهاد و او بر همه حالی محمود و مشکور است.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۸]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يُمْسِكُهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (۵۲) وَ كَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَمْ هَؤُلَاءِ مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (۵۳) وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَ كَذَلِكَ نَفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۵)

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸)

[ترجمه]

بگوی نبینی «۴» اگر بگیرد خدای شنوایی شما و بینایی شما و مهر نهد بر دل‌های شما کدام خداست جز خدا بیارد آن را بنگر که چگونه می‌گردانیم حجتها را، پس ایشان بر می‌گردند.

بگو نبینی «۵» اگر آید به شما عذاب خدا بناگاه «۶» یا آشکارا، آیا هلاک کنند «۷» مگر مردمان ستمکار را؟

و نفرستیم «۸» ما پیغامبران را مگر بشارت دهنده و ترساننده «۹»، هر که بگردد «۱۰» و نیکویی کند «۱۱» ترسی نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند «۱۲».

و آنان که به دروغ

(۱). اساس، یم: أضلهم.

(۲). اساس، آج، لب، آف، آن: تدرهم.

(۳). مر+ قوله: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

(۴). نبینی / نبینید، مج، وز: نه بینید.

(۵). نبینی / نبینید، مج، مت: نه می بینید، وز: نه بینید، آف: بینید.

(۶). آج، لب+ پنهان.

(۷). آج، لب: هلاک کرده شوند.

(۸). آج، لب: و نفرستادیم.

(۹). آج، لب: بیم نمایندگان، آف: بیم کننده.

(۱۰). مج، وز، مت: هر که او ایمان آرد.

(۱۱). آج، لب: و به سامان آرد کار را.

(۱۲). مج، مت: دژم باشند، وز: درهم باشند.

ص: ۲۹۱

داشتند آیات ما را، برسد به ایشان عذاب به آنچه برون آمده باشند از فرمان خدا «۱».

بگو «۲» نمی گویم شما را که [تزدیک من است خزینه های خدای و نمی دانم غیب و نمی گویم شما را که] «۳» من فرشته ام نمی کنم پسر وی مگر آنچه را وحی کنند «۴» به من، بگو راست باشد کور و بینا، اندیشه نمی کنید!

و بیم کن «۵» به او آنان را که بترسند که حشر کنند «۶» ایشان را با خدای ایشان، نیست ایشان را جز او یاری و نه شفیع، مگر بترسند اینان.

مران آنان را که خوانند خدایشان را «۷» بامداد و شبانگاه. می‌خواهند رضای «۸» او نیست بر تو از شمار ایشان چیزی. و نیست از شمار تو بر ایشان چیزی.

برانی ایشان را، باشی از جمله ظالمان «۹».

[۷۲-ر]

همچنین بیازمودیم «۱۰». بهری را از ایشان به برخی تا گویند اینانند که منت نهاد خدای بر ایشان از میان ما؟ نیست خدای داناتر به سپاس دارندگان؟

(۱). مج، وز، مت: ما.

(۲). مج، وز، مت + که.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). اساس: کند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مت، لت: بترسان.

(۶). لت: برانگیزانند.

(۷). مج، وز، مت + بر، لت + به.

(۸). مج، وز، مت، لت: روی.

(۹). مج، وز، مت، لت: بیدادگران.

(۱۰). بم: بیاموزیم.

ص: ۲۹۲

و چون ببینند به تو آنان که بگریزند به حجّتهای «۱» ما بگو سلام بر شما باد بنوشت «۲» خدای شما بر خود بخشایش تا هر که کند از شما بدی بنادانی پس توبه کند از پس آن و نیکویی کند «۳» او آمرزنده و بخشاینده است.

و همچنین جدا کردیم «۴» آیات را تا پیدا شود راه گناهکاران.

بگوی که مرا نهی کردند که پرستم آنان را که می‌خوانی شما بجز خدا، بگوی که پسر وی نمی‌کنم هوای شما که گمراه شوم «۵» آنگاه و نباشم از راه یابندگان «۶».

بگو من که به حجّتام «۷» از خدایم و دروغ داشتی به آن، نیست نزد من آنچه شتاب می‌کنید به آن، نیست حکم مگر خدای را، حکم کند بدرستی و او بهترین حکم کنندگان است.

بگو اگر به نزدیک من بودی آنچه شما به آن شتاب می‌کنی، برگذارند «۸» کار میان من و شما و خدا داناست به ستمکاران.

قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ. حق تعالی به این آیت حجّت انگیخت بر کافران، می‌گوید: بگو ای محمد این کافران را ببینی «۹» شما که اگر

(۱). همه نسخه بدلها بجز بم: آیتهای.

(۲). آج، لب: فرض کرده.

(۳). مج، وز، مت، لت: مصلح شود.

(۴). مج، وز، مت، لت: تفصیل دهیم، آج، لب: تمیز کردن.

(۵). اساس: شوی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت: راه یافته‌گان.

(۷). مج، وز، مت، لت: بر حجّتم.

(۸). مج، مت: گذارنده شدی، وز: گزارنده شدی، بم: برگذارنده کار شدی، آج، لب: گذارنده شدی، آف:

برگزارنده کار شدی، لت: تا گزارند، آن: برگذارنده.

(۹). مج، وز: نه ببینی، مت: به ببینید، آج، لب: ببینید، آف: ببینید.

خدای تعالی شنوایی شما و بینایی شما باز ستاند و مهر بر دل‌های شما نهد تا چیزی نشنوی و نبینی و ندانی. **مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ**، کدام خداست بجز خدا- **جَلَّ جَلَالُهُ** «۱»- که آن بیارد یعنی آن با شما دهد سه چیز بگفت: «سمع» و «ابصار» و «ختم قلوب»، آنگه می‌گوید: **يَأْتِيَكُمْ بِهِ**، ابو الحسن أخفش گفت: کنایت راجع است الی ما اخذ الله من ذلك، با آنچه خدای فرا گرفته باشد «۲» از جمله آنان نه با جمله آنان. **فَرَّاءٌ** گفت: راجع است با «هدی» یعنی آن کس که این از او بستانند در ضلال باشد «۳» چون به او «۴» دهند به هدی رسد. کیست آن که «۵» هدی به شمار آرد؟ و این تعسفی بعید است، به این تنبیه کرد کافران را بر آن که جز او را نپرستند چون جز او بر این قادر نیست، واجب آن باشد که جز او را نپرستند.

آنگه گفت: **انظروا كيف نصرف الآيات** روایت ورش و مسیبی «۶» آن است که به انظر خوانند بضم «ها» به نقل حرکت همزه انظر کرد به او «۷» و باقی **قرآء** بر اصل خوانند به انظر بکسر «ها» [۷۲- پ] گفت: بنگر که ما چگونه می‌گردانیم آیت و بینات را «۸» و در «۹» **تصرف** می‌کنیم و آنگه ایشان را نگر که چگونه عدول و اعراض می‌کنند. **يقال: صدف عن كذا اذا اعرض عنه**.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ تَصْرَفُونَ بگو ای محمد ببینی «۱۰» و تقدیر «۱۱» **أَرَأَيْتُمْ كَمَا يَبْنُونَ** اگر عذاب خدا به شما آید ناگاه چنان که شما بی‌خبر باشید یا آشکارا چنان که ببینی «۱۲» و خبر داری «۱۳».

حسن بصری گفت: بگفته، یعنی به شب او جهره یا به روز. **هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ**، جز کافران «۱۴» را هلاک کند، و مراد به ظالم کافر است این جا و اگر در آن میان «۱۵» جماعتی مؤمنان یا اطفال هلاک شوند آن نه بر سبیل عقوبت باشد «۱۶» بر سبیل

(۱). لت: عزّ و جلّ.

(۲). مج، وز، لت، مت: ها گرفته باشد.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: ماند.

(۴). لت، مر: با او.

(۵). مج، وز، مت، لت، آن، مر: که آن.

(۶). آج، لب: مسیب، آن: مسیتی.

(۷). مج، وز، مت، لت، مر: با او.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: آیات را و بیّنات را.

(۹). مج، وز، مت، لت، آج، لب، مر+ او.

(۱۰). آف: بینید.

(۱۱-۱۲). مج، وز، مت، لت، مر: التقدير.

(۱۳). آف: خبر دارید.

(۱۴). لت: ظالمان.

(۱۵). مج، وز، مت، لت، مر: میانه.

(۱۶). مج، وز، مت، لت+ بل.

ص: ۲۹۴

امتحان باشد، و خدای تعالی عوض دهد ایشان را از آن الم، و این هم بر سبیل ترغیب بر ایمان و تحذیر «۱» از کفر گفت. آنکه گفت: ما این پیغامبران که فرستیم، نفرستیم الا بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب، و محلّ هر دو نصب است بر حال، هر که ایمان آرد و مصلح باشد احوال خود به صلاح باز آرد. **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**، بر ایشان ترسی نباشد و نه نیز اندوهگین شوند. بدین آیت رد کرد بر کافرانی که ایشان پیغامبران را تعنت «۲» نمودند و اقتراح کردند و معجزات خواستند و آیات طلب کردند، حق تعالی گفت: ایشان پیغام گزارانند «۳» از من به بشارت و انداز و اما آنچه شما می‌خواهی «۴» کار ایشان نیست و نه ایشان بر آن قادر باشند آن مقدور من است، هر که ایمان آرد به ایشان و بر ایشان تعنت نکند جزای او ایمنی باشد و شادمانی. و اما مکذبان را که آیت «۵» من به دروغ دارند عذاب من به ایشان رسد به آن کفر و فسق که ایشان در آن اند و خارج اند از فرمان خدای و رسول.

آنکه فرمود رسول را- علیه السلام- که بگو این کافران را که من نمی‌گویم و دعوی نمی‌کنم که خزاین خدای بنزدیک من است تا شما را توانگر کنم، و نمی‌گویم که من غیب دانم تا شما را از عواقب «۶» و مصالح و غایبات خبر دهم، و نیز نمی‌گویم شما را که من فرشته‌ام، بل آدمیم شما مرا می‌دانی «۷» و نسب من می‌شناسید. **إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحى** «۸»، من متابعت نمی‌کنم الا آن را که بر من وحی می‌کنند و مرا اعلام می‌کنند از اخبار غایبات و مصالح دینی در حلال و حرام و این برای آن گفت تا در تحکم و تعنت ایشان بسته شود بر او «۹» گمانهای باطل نبرند و او را تعنتهای ناوجب نمایند.

آنکه گفت: بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نایبنا با بینا؟ گفتند «۱۰»:

یعنی کافر با مؤمن و جاهل با عالم یعنی نباشد. **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ**، شما هیچ اندیشه

(۱). مج، وز، تحزیر.

(۲). مج، مت: لعنت.

(۳). آف: گزارندگان.

(۴). آف: می‌خواهید.

(۵). مج، وز، مت، لت: آیات.

(۶). آج، لب، بم، آف، آن: عقوبت.

(۷). آج، لب، آف، آن: می‌دانید.

(۸). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹.

(۹). لت + و.

(۱۰). آج، لب: گفت.

ص: ۲۹۵

نمی‌کنید تا «۱» انصاف بدهی «۲» از خود و این استفهام به معنی تقریر است تا مقرر کنند و اقرار ایشان بستانند «۳» که راست نباشد. و معتزله «۴» به «۵» این آیت تمسک کردند بر آن که فرشتگان به از پیغامبرانند، گفتند «۶»: این لفظ نگویند الا در جای تفضیل، نبینی که خزاین خدای را مالک شدن و علم غیب دانستن «۷» از جمله فضایل است، همچنین آن که از جمله فرشتگان باشد اگر او به «۸» از فرشته بودی این سخن متناقض بودی.

جواب «۹» این آن است که گوییم: این سؤال کسی است که مورد آیت و معنی «۱۰» و سبب نزول آیت نداند، کافران از رسول «۱۱» درخواستند بر سبیل تحکم و تعنت که: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا، چرا گنجی بر او فرو نمی‌آید، او از این جواب داد که: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ، گفتند «۱۳»: اگر پیغامبر است چرا غیب نمی‌داند او گفت من دعوی علم غیب نکردم. وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ، گفتند: مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ «۱۴»، چیست این رسول را که طعام می‌خورد [۷۳- ر] و در بازارها می‌رود، او گفت: من نگفتم که من فرشته‌ام طعام نخورم. وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ، آنچه کار من است و اختصاص و مزیت «۱۵» من است آن است که وحی می‌آید به من، من آن را متابعت می‌کنم. و در آیت و ظاهر و فحوی و معنی او این نیست «۱۶» که ثواب فرشته از ثواب او بیشتر است تا حکم کنند که فرشته به از اوست، بل معنی آیت

این است که بیان کرده شد، و با «۱۷» این که ما گفتیم در آیت شبهتی نماند که مخالف به «۱۸» آن تمسک کند- و الله الموفق.

قوله: وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ، حق تعالی در این آیت

(۱). مج، وز، مت: یا.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف: بدهید.

(۳). لت: بستاند.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: معتزلیان.

(۵). آن: با.

(۶). مج، وز، مت: گفت.

(۷). مج، وز، مت: داشتن.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب: نیز.

(۹). مج، وز، مت، لت + از.

(۱۰). مج، وز، مت: ندارد.

(۱۱). مج، وز، مت + علیه السلام.

(۱۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۲.

(۱۳). مج، وز، مت، لت: و گفتند.

(۱۴). سوره فرقان (۲۰) آیه (۷)

(۱۵). آج، لب، بم، آف، آن: مرتبه.

(۱۶). مج، وز، مت، آج، لب: است.

(۱۷). مج، وز، مت، لت: به.

(۱۸). آج، لب: با.

ص: ۲۹۶

امر کرد رسول را - علیه السّلام - که: بترسان به این قرآن و اعلام کن و انذار اعلام با تخویف باشد آنان را که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند و تخصیص ایشان به ذکر برای آن کرد با آن که پیغمبر - علیه السّلام - مأمور است به انذار جمله خلائق از مکلفان که اینان به انذار و تخویف منتفع «۱» باشند و به وعظ او متعظ شوند، و گفته [اند] «۲» خوف: این جا به معنی علم است، آنان که دانند ایشان را با خدای حشری خواهد بودن و علم در باب خوف بلیغتر باشد از ظن و اعتقاد، آنکه گفت:

ایشان را در این روز، ولی و یاری و ناصری نباشد و نه نیز شفاعت کننده بدون خدای تعالی «۳» بی‌اذن او و امر «۴» و رضای او کس را این نبود در قیامت، رد کرد به این جهودان و ترسایان که گفتند: نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَأَحْيَاؤُهُ «۵»، ما پسران خدا و دوستان خداییم و نیز بر مشرکان: هَوْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۶»، تا باشد که ایشان بترسند و متقی شوند و از معاصی اجتناب کنند تا از عقاب من دور شوند.

قوله: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، عبد الله مسعود گفت:

سبب نزول آیت آن بود که: جماعتی از مشرکان قریش به رسول - علیه السّلام - بگذشتند «۷». رسول را دیدند نشسته و بنزدیک او صهیب نشسته بود. بلال و خباب بن الأرت و سلمان «۸» و جماعتی از ضعفا و درویشان و موالی گفتند: یا محمد، تو به اینان راضی شده‌ای از ما و اینان را به بدل ما گرفته، اینان را دور کن که ما را ننگ آید که «۹» با ایشان نشینیم تا ما بیاییم و به تو ایمان آریم. و این بر سبیل مکر و خدیعه گفتند تا رسول - علیه السّلام - ایشان را براند و بیازارد و این گوینده «۱۰» خود ایمان نیارد تا رسول تنها ماند. حق تعالی از سر ایشان و مکر ایشان رسول را خبر داد و این آیت فرستاد.

(۱). آج، لب: مشفع.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۳). مج، وز، مت، مر + یعنی.

(۴). مج، وز، مت: امروز، مر: امر او.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۸.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

(۷). اساس: بگزشتند.

(۸). مج، وز، مت، مر: عمّار.

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: از آن که.

(۱۰). مج، وز، مت: گویندگان.

ص: ۲۹۷

سلمان روایت کند که: اقرع بن حابس التّمیمیّ و عیینة بن حصن الفزازیّ «۱» بگذشتند، ما بر رسول - علیه السّلام - نشستیم بودیم، جماعتی «۲» ضعفا چون بلال و صهیب و خبّاب و عمّار گفتند: یا محمّد بیشتر آنچه ما را منع می‌کند از ایمان به تو و آمد شد بنزدیک تو و نشستن با تو حضور اینان است پیش تو، دانی که ما را عیب باشد با اینان «۳» نشستن. اگر اینان را دور کنی، ما پیش تو آییم و به تو ایمان آریم، چه این جماعت گدایان ژنده جامگان‌اند «۴» و ما را استنکاف باشد از مجالست با اینان. رسول - علیه السّلام - گفت:

ما انا بطارد المؤمنین

، من اینان «۵» را برانم که اینان مؤمنان‌اند.

گفتند: نوبتی بنه که روزی ما را باشد و روزی ایشان را، گفت: نکم. گفتند:

اینان را فروتر کن «۶» تا ما بر تو نشینیم، خدای تعالی «۷» آیت فرستاد. و در روایتی دیگر رسول - علیه السّلام - همّت کرد از حرص بر ایمان ایشان که نوبه «۸» دهد «۹» میان ما و ایشان روزی و روزی، و بر این قرار دادند و گفتند: ببايد نوشتن این «۱۰» اقرار «۱۱» بر جایی.

رسول - علیه السّلام - امیر المؤمنین را حاضر کرد تا این اقرارنامه «۱۲» نویسد. جبریل آمد و این آیت آورد و گفت: دروغ می‌گویند اینان، غرض ایشان آن است تا تو اینان را دور کنی و ایشان بر تو نیایند و تو تنها مانی، اینان را که داری نگاه‌دار که اینان آمده‌اند و ایشان آنگه «۱۳» که بیایند «۱۴» آمده نباشند [۷۳-پ].

عکرمه گفت: عتبه و شبیه - پسران ربیعہ «۱۵» - و مطعم بن عدیّ و حارث بن نوفل با جماعتی اشراف بنی عبد مناف بنزدیک ابو طالب آمدند و گفتند: اگر پسر برادرت

(۱). مج، وز، مت: عیینة بن حارث الفزاری، آج، لب: عتیبة بن خضر الفزاری، مر: عتبه بن الحارث.

(۲). آج، لب: جماعت.

(۳). آج، لب: ایشان.

(۴). مج، وز، مت: جامه‌اند.

(۵). مج، مت: این.

(۶). مج، وز، لت: فروتر کنند، مل: فروتر کنید.

(۷). مج، وز، مت، مل، لت، آن + این.

(۸). آج، لب: نوبت.

(۹). آن: نهند.

(۱۰). مر: بر این.

(۱۱). مج، وز، لت، مل: قرار.

(۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: قرارنامه.

(۱۳). مل: هم آنگاه.

(۱۴). مل + هم.

(۱۵). مج، وز، مت، مل، لت، مر: عتبه ربیعه و شبیه ربیعه.

ص: ۲۹۸

این بندگان و مزدوران ما را دور کند، ما بنزدیک او آییم و با او مجالست کنیم و حدیث او بشنویم، و باشد که ایمان آریم.

ابو طالب «۱» بیامد و گفت: یا رسول الله! این جماعت چنین گفتند، چه مصلحت باشد؟ رسول - علیه السلام - گفت: من بر گفته «۲» ایشان اعتماد ندارم که ایشان دشمنان من اند؟ با خدای تعالی مشاورت کنم تا چه فرماید. جبریل آمد و این آیت آورد: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ «۳» وَالْعَشِيِّ**، مران آنان را که خدای خود را می خوانند «۴» بامداد و شبانگاه.

حمزة بن عیسی گفت: من از حسن بصری «۵» پرسیدم «۶» که مراد به این آیت قصاصند؟ گفت: حاشا، مراد آنانند که نماز بامداد و نماز «۷» دیگر و نماز شام در جماعت بگذارند «۸».

مجاهد گفت: نماز بامداد بکردم با سعید بن المسیب، چون سلام دادیم جماعتی می شتافتند به مجلسی که آن جا بود، من گفتم: چه مسرعد «۹» اینان به مجلس ذکر، می خواهند که از اهل این آیت باشند که: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ «۱۰» وَالْعَشِيِّ**. گفت: سهو است تو را، ایشان آنانند که این نماز بگذارند «۱۱» که ما کردیم، یعنی نماز بامداد «۱۲».

مفسران این دعا را بر نماز تفسیر دادند «۱۳»، و نماز خود دعا باشد، چون «۱۴» نماز در لغت دعا باشد، عجب نبود اگر دعا در شرع نماز باشد. ابراهیم گفت: یذکرون الله، ذکر خدای می کنند. باقر - علیه السلام - گفت: قرآن می خوانند.

(۱). مج، وز، مت، لت + رحمة الله عليه، مل + رضی الله عنه.

(۲). مج، وز، مت: گفت: مر: گفتار.

(۳-۱۰). اساس و ضبط همه نسخه بدلها: بِالْغَدَاةِ.

(۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر + به.

(۵). مج، وز، مت + به.

(۶). آن: شنیدم.

(۷). آن: و پیشین.

(۸). مج، مت، آج، لب، بم، مر: بگذارند.

(۹). اساس، بم آف: مراغند، آن: مراغند، آج، لب: مصرع اند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز، مت، لت: بگذارند.

(۱۲). مج، مت: بام داد.

(۱۳). آج، لب: کرده‌اند.

(۱۴). مج، وز، مت + اگر.

ص: ۲۹۹

بُرِيدُونَ وَجْهَهُ، غرض ایشان و مراد ایشان خداست و ذات خدا، و وجه الشیء ذاته و نفسه باشد، نظیره قوله: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۱»، و قوله: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ «۲»، اى بيقى هو جل جلاله و لا يبنى.

آنکه گفت: چرا برانى «۳» اینان را، ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، از شمار ایشان «۴» بر تو چیزی نیست و از شمار تو بر ایشان، بل حساب هر کس بر اوست نه بر دیگری تا برانى ایشان را. و نصب «تطردهم» برای آن است که جواب نفی است به «فا»، و «فا» در جواب شش چیز نصب کند «۵» به اضمار «أن»، و آن امر است و نهی و استفهام و عرض و جحد و تمنی.

فَتَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ، نصب است برای آن که جواب نهی است من قوله:

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ.

ابن عامر خواند: «بالغدوة» به «واو»، و جماعتی نحویان تضعیف قراءت او کردند و گفتند، سیبویه گفته است که: «غدوه» و «بکره» دو اسم علم است این وقت را از آن جا «لام» تعریف در او نبردند، نگویند: ائینه بالغدوة و البكرة، كما يقال: ائینه بالغدوة، و انما يقال: غدوة و بكرة. و چون «لام» تعریف در اوست، غداة باید خواند «۶»، برای آن که چون علم باشد «۷» علم «۸» او را علامت تعریف بود به «لام» حاجت نباشد تا جمع نکرده باشد بین علامتی تعریف، و انما در بعضی مصاحف «غداة» «۹» به «واو» نوشتند، كالصلوة و الزكوة. ابو القاسم بلخی گفت و ابو علی فارسی از سیبویه، و ابو علی گفت: وجه قراءت او آن است که سیبویه گفت: خلیل حکایت کرد از عرب که: بعضی از ایشان گفتند «غدوه» و «بکره» بمنزله ضحوه است، یعنی علم نیست، و معتمد آن است که اول گفتیم.

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

(۲). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۷.

(۳). آج، لب: گفت جواب.

(۴). آج، لب + را.

(۵). آج، لب مر: کنند.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر: خواندن.

(۷). آج، لب: شد.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: علمته، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۹). آج: عذواة.

ص: ۳۰۰

قوله: **وَ كَذَلِكَ فِتْنًا بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ**، حق تعالی در این آیت بیان کرد که: من امتحان و اختبار «۱» و آزمایش کردم توانگران را به درویشان، و درویشان را به توانگران تا درویشان در پایه و حال توانگران نگرند، بر آن فقر و فاقه خود صبر کنند جزای صابران یابند، و توانگران در حال درویشان و حال «۲» خود نگرند، بدانند که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرده «۳»، شکر کنند تا مزد شاکران یابند.

بعضی دگر گفتند [۷۴-ر]: مراد به فتنه آن است که خدای تعالی [گفت] «۴»:

من امتحان کردم «۵» این اشراف و توانگران را به آن که به عوض مال و حال ایشان درویشان را که به رسول - علیه السلام - ایمان داشتند، پایه قربت و خدمت و مجالست رسول دادم تا ایشان با اینان بڑهان «۶» شدند و تمنای مثل حال ایشان کردند و خواستند که از آن شرف و منزلت، ایشان را بهره‌ای بود، بیامدند «۷» تا مغالطه‌ای زنند و خدیعتی کنند و در آن پایه با ایشان مزاحمتی کنند من رها نکردم و رخصت ندادم به آیت «۸» که بفرستادم من قوله: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ**، تا کار ایشان به جایی رسید در حسد و غبطه که گفتند: **أَهْوُلَاءٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا**، اینان اند که خدای تعالی از میان ما بر ایشان منت نهاد و اینان را توفیق داد، و «لام» در آیت فی قوله: **لِيَقُولُوا**، اگر چه «لام» غرض را می‌ماند، «لام» غرض نیست، «لام» عاقبت است، برای آن که نکو نباشد که غرض خدای تعالی از فتنه و اختبار ایشان آن باشد تا چنین گفتار گویند، آنگه ایشان را به این گفتار مذمت و ملامت کند و سرزنش و عقوبت کند که این ظلم و سفه باشد - تعالی علواً کبیرا، و «لام» عاقبت در قرآن و کلام عرب بسیار است، منها قوله تعالی: **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا** «۹»، و معلوم است بضرورت که آل فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن بر گرفتند تا ایشان را دشمن باشد و غم و اندوه، بل برای آن کردند که خدای باز گفت: **قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا**

(۱). مج، وز، آج، لب: اختیار.

(۲). مج، وز، مت: و در مال.

(۳). مج، وز، مت، مل: کرد.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مع، وز افزوده شد.

(۵). مل: کرده‌ام.

(۶). لب: نرّهان، آج: پژمان.

(۷). مع، وز، مت، لت: بیامده‌اند.

(۸). مع، وز، مت، لت: پایه.

(۹). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

ص: ۳۰۱

تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا «۱»، تا ایشان را فرزند باشد و قرّة العین، و لکن چون مآل کار و انجام به این جا خواست رسیدن، حق تعالی گفت: پنداری «۲» که برای این برگرفتند او را، و این «لام» را اگر چه «لام» عاقبت می‌خوانند، از آن خارج نیست که «لام» غرض است، جز که بر مجاز از ره توسّع و مبالغه. نبینی که آن جایها که این «لام» در او استعمال کردند، من قول الشاعر:

لدوا للموت و ابنوا للخراب

له ملک ینادی کلّ یوم

و قول الاخر «۳»:

کما لحزاب الدّهر تبني المساکن

و للموت تغدو الوالدات سخالها

و قول الاخر «۴»:

فللموت ما تلدا لوالدة

و امّ سمّاک فلا تجزعی

و امثال این بسیار است، همه را معنی آن است که: اگر چه غرض زاینده و قصد بنا کننده نه مرگ است یا خراب، و لکن چون در معلوم آن است که مآل و عاقبت این مولود مرگ باشد لا محال عاقبت آن بنا خراب باشد علی کلّ حال بر وجهی که در او انحراف «۵» نیاید، ایشان بر سبیل توسّع و تشبیه «۶»، از طریق مبالغه گفتند:

مادر ما را برای مرگ زاده است و جهان برای خراب بنا کرده‌اند تا پنداری که غرض در این هر دو و «۷» این دو کار بوده است و این خارج نیست چون از این بنخواهد گردیدن. پس اگر گویند: «لام» غرض است و لکن نه بر حقیقت، بر توسّع از این وجه که ما گفتیم تا مخالف را نرسد که گوید «لام» عاقبت در کتب نحو و در کلام عرب نیامد، و این وضعی است که شما نهادی «۸» برای تقویم و اصلاح مذهب خود، پس بر این وجه که ما گفتیم در این اغراض «۹» بسته باشد.

ابو علی گفت: معنی «فتنه» در آیت تشدید تکلیف و محنت است که خدای تعالی تکلیف سخت بکرد بر اشراف قریش و سادات عرب به آن که ایشان را

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۹.

(۲). آج: پندارید.

(۳-۴). مج، وز+ شعر.

(۵). آج، لب، آف، آن: انحراف.

(۶). آج، لب: تشبیه.

(۷). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۸). نهادی / نهادید.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، لت: اعتراض.

ص: ۳۰۲

تکلیف کرد ایمان به رسول - علیه السلام - و اتقیاد فرمان او و به نشستن پیش او فرود آن درویشان و تفضیل ایشان بر اینان [۷۴- پ] برای سابقه ایمان و طاعت و تکلیف ایشان به حرمت داشت و تقدیم اینان به استحقاقی که داشتند اگر فرمان بردندی و بر این مشقّت صبر کردند به منزلت اعلا رسیدندی از ثواب، چه غرض قدیم تعالی «۱» در تکلیف تعریض ثواب است هر چه شاقتر بود ثواب بر آن بیشتر بود. خدای تعالی به ایشان خیری «۲» خواست که ایشان به خود ارزانی نداشتند، فذلک معنی قوله: **فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ**، و این وجهی سدید نیست.

آنکه حق تعالی جواب داد از اعراض ایشان فی قولهم: «أَهْوَلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا، بقوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ، خدای تعالی عالمتر نیست به آنان که شکر او گویند و شاکر نعمت او باشند؟ و این صورت استفهام است و معنی تقریر تا اقرار دهند و از بن دندان گردن نهند و بگویند چنین است. «باء» فی قوله «بأعلم» زاید است مؤکد نفی، مثلها فی قولهم: لیس زید بمنطلق. و «باء» دیگر فی قوله: بِالشَّاكِرِينَ، تعلق دارد «بأعلم»، یقال: فلان عالم بكذا و هو اعلم به منك «۳».

ابو سعید خدری روایت کند که: ما جماعتی ضعفا «۴» در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بعضی می پوشید و یکی از ما قرآن می خواند و ما سماع می کردیم. رسول - علیه السلام - درآمد و بایستاد. چون آن خواننده رسول را بدید خاموش شد. رسول - علیه السلام - [بر ما سلام کرد و گفت: در چه کارید شما؟ گفتند: ای رسول الله قاری از ما قرآن می خواند و ما سماع می کنیم] «۵» گفت: الحمد لله که در امت من جماعتی را پدید آوردند که مرا فرمودند که با ایشان بنشین و صبر کن. آنکه بیامد و در میان ما بنشست و خویشتن را در نشستن با ما برابر کرد. آنکه اشارت کرد به دست که: گرد من حلقه شوید. ما گرد رسول در آمدیم.

رسول - علیه السلام - در ما نگرید و گفت:

أبشروا صعا لیک المهاجرین بالنور التامّ یوم القیامة

، بشارت باد شما را ای درویشان هجرت کرده به نور تمام روز قیامت، فردای

(۱). مج، وز، مت، لت: قدیم جلّ جلاله.

(۲). آن: خیر.

(۳). آف + بکذا.

(۴). مج، وز، مت، لت + مهاجر.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

ص: ۳۰۳

قیامت پیش از توانگران به بهشت شوید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد.

انس روایت کند که «۱» رسول - علیه السلام - گفت: ای جماعت درویشان خدای تعالی مرا گفته است که با شما بنشینیم و به مجالست با شما تبرک کنیم و بر آن صبر کنیم که شما آنانی «۲» که خدای مرا «۳» می خوانی «۴» به بامداد و شبانگاه، و مجالس شما مجالس انبیاست و صالحان که پیش شما بودند.

معاویة بن قره روایت کند عن عائذ عمرو «۵» که: روزی ما «۶» جماعتی نشستیم بودیم، امیر المؤمنین «۷» - علیه السلام - بود و سلمان و بلال و صهیب، أبو سفیان بگذشت، ما گفتیم: کی باشد که شمشیرهای خدای جای خود بگیرد از گردن این جبار «۸» که دشمن خداست. ابو بکر حاضر بود، گفت: این سخن که را می‌گویی؟ «۹» [گفتند] «۱۰»:

پیر قریش «۱۱» و سید قریش را. خبر «۱۲» به رسول رسید «۱۳»، گفت: یا ابا بکر! برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش کن که اگر ایشان بر تو خصمناک شوند، خدای بر تو خشم گیرد. او بیامد و گفت: یا علی! برای خدای دل خوش کن از آن سخن. که من گفتم، اگر در دل تو را از آن چیزی هست. گفت: من دل خوش کردم، در دل من چیزی نیست، از ایشان نیز عذر خواه، او عذر خواست از ایشان نیز «۱۴».

قوله: **وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا - الْآيَةِ.** خلاف کردند در آن که آیت در که آمد. عکرمه گفت: در آنان که «۱۵» خدای تعالی پیغامبر را نهی کرد از طرد ایشان، گفت: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ** «۱۶».

چون رسول - علیه السلام - ایشان را دیدی، ابتدا به سلام، او کردی و گفتی:

(۱). مج، وز، مت: از، مل: کرد از.

(۲). مج، وز، مت: آنانید.

(۳). مج، وز، مت: را.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف: می خوانید.

(۵). مج، وز، مت، مل، لت، مر: عائذ بن عمرو.

(۶). آج، لب، مل، آف: پا.

(۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر + علی.

(۸). آف، آن: جناب.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، مل: می گوید.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، مت، مل، لت + را.

(۱۲). آج، لب: این خبر.

(۱۳). مل + زین سخن.

(۱۴). آج، لب: ندارد.

(۱۵). مج، وز، مت، مل: آنان آمد که.

(۱۶). سوره انعام (۶) آیه ۵۲.

ص: ۳۰۴

الحمد لله الذي جعل في امتي [۷۵-ر] من امرني بان ابداهم بالسلام

، الحمد لله «۱»، که در امت من خدای تعالی جماعتی [را] «۲» کرد که مرا فرمود که بر ایشان ابتدا کنم به سلام.

عطا گفت: آیت در امیر المؤمنین علی آمد و حمزه و جعفر و عمّار یاسر و ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و مصعب بن عمیر و عثمان بن مظعون و أرقم بن أبي الأرقم و أبو سلمة بن عبد الأسد «۳».

أنس مالک گفت: جماعتی بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما گناهی کرده‌ایم و اکنون از آن توبه می‌کنیم، خدای تعالی توبه ما قبول کند؟ رسول - علیه السلام - خاموش می‌بود، جبریل آمد و این آیت آورد. و حمل او کردن بر عموم اولیتر بود، و حق تعالی در این آیت رسول را - علیه السلام - فرمود به توقیر مردمان «۴» و احترام ایشان و پایه «۵» نهادن ایشان را و تسلیت دادن، گفت: چون به تو آیند آنان که به من و آیات من ایمان دارند، بگو ایشان را: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، سلام بر شما باد.

محمد بن زید گفت: «سلام» در لغت چهار معنی دارد: یکی مصدر باشد من قولک: سلّمت علیه سلاما و تسلیما، و یکی سلامت باشد، و گفته‌اند: جمع سلامت باشد من باب تمر و تمرّة، و یکی نام خداست - جلّ جلاله - و معنی او آن است که:

منزه است و پاک و با سلامت از عیوب، و گفته‌اند معنی آن است که: ذو السلام، أي تسلیم الخلاق من المکاره و «سلام» نام درختی است بزرگ من اشجار البادية سمیت بذلک لسلامتها من الافات. و «سلام» به کسر، سنگهای سخت باشد هم برای سلامت از آفات چنین خوانند او را. و «سلم» و «سلم» صلح باشد برای آن که در در «۶» سلامت دارد. و «سلم» هم دلوی باشد بزرگ که یک گوشه دارد چون دلو سقّیان. و «سلم سلف» را برای این «۷» گویند که تسلیم آن واجب باشد عند حلول

(۱). اساس، آج، لب، بم + الّذی، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۳). لت، آن: عبد السّلام.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت: مؤمنان.

(۵). مج، وز: رایت.

(۶). مت، مل: که در، آج، لب: که در او، مر: که در که.

(۷). مج، وز مت، آج، لب: آن.

ص: ۳۰۵

الأجل، فعل باشد به معنی مفعول. و «سَلِّم» نردبان باشد برای آن که تو را به آن جا رساند و «۱» سپارد که مصعد تو باشد به سلامت، چه اگر آن آلت نبود به آن جا رسیدن به سلامت دشخوار «۲» بود «۳».

أما قوله: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، رفع او به ابتداست، و ابتدا نشاید «۴» تا نکره بود آلا آنکه که منفی باشد یا مستفهم «۵» یا موصوف یا مخصوص، یا خبرش ظرف لازم التقدّم چنان که مشروح است در کتب نحو.

أما چون از این پنج شرط یکی نباشد، نشاید تا مبتدا نکره بود و در آن جا از این پنجگانه هیچ نیست، جواب از این آن است که: این در اصل نصب بوده است بر مصدر، و تقدیر آن که بر سبیل دعا «سَلِّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ»، یا بر سبیل خبر «اسَلِّمَ عَلَيْكَ سلاما» آنکه خواستند تا این را از دعای ببرند و به خبری کنند از خبری ثابت مستقر گفتند: سلام عليكم، أی سلام ثابت مستقر «۶» غیر متوقّع منتظر بل حاصل ثابت، چون از مصدری ببرند او را نصب او بستند و بر ابتدا رفع کردند او را و آن تنکیر در او رها کردند تا دلیل بود بر آن که در اصل مصدری منکر بوده است - ذکره سیبویه فی الکتاب.

آنکه فرمود رسول را که: ایشان را امید ده و دل خوش کن و بگو که: **كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**، خدای تعالی رحمت بر خود نبشته است. اهل اشارت گفتند: خدای تعالی چیزی بر خویشتن «۷» نوشت و چیزی بر تو، آنچه از باب تکالیف و مشاقّ بود بر تو نوشت فی قوله: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** «۸» و: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** «۹»، و:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ «۱۰»، و مانند این، و رحمت بر خود نوشت برای تو اگر تو با عجز و ضعف و مشقّت این افعال بر تو، به نوشته او وفا می کنی او اولیتر که با کرم و فضل و استغناى او از آن که بر خود نوشت، و نفی مشقّت به نوشته خود وفا کند با تو آنچه بر تو

(۲). مل: دشوار.

(۳). مل، مر: باشد.

(۴). مج، وز، مت + کردن.

(۵). مل: مستقیم.

(۶). مج، وز، مت + عنه.

(۷). مل، مر: برخورد.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸.

ص: ۳۰۶

نوشت، چون رنجگی «۱» به او تعلق [۷۵-پ] داشت از روزه و قتال و قصاص، اگر چه فعل او بود حوالت به خود نکرد، و نگفت که من نوشتم، بل «۲» به لفظ مجهول گفت:

كَتَبَ، نوشتند بر شما. چون به رحمت رسید گفت: من نوشتم، حوالت به خود کرد:

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، نظیرش در شراب قطیعه فرمود: وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ «۳»، گفت: در دوزخ ایشان را شراب حمیم دهند تا امعای ایشان مقطوع کند چون [به] «۴» شراب وصلت رسید، گفت: من دهم و تولّا من کنم، با هیچ پیغامبر رسل و فرشته مقرب نگذارم: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا «۵»، نظیر دیگرش حکایت از ابراهیم - علیه السلام: وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «۶»، چون من بیمار شوم او مرا شفا دهد چون در بیماری رنجی و کراهیتی بود، ادب نگاه داشت، و اگر چه فعل او بود به او حواله نکرد. و چون در شفا راحت بود حوالت به او کرد. ابراهیم روا نداشت که به لفظ آنچه در او ادنی مایه رنجی است به او حواله کند، عجب از مجبر «۷» که هر چه در جهان ناشایست و نابایست [است] «۸» به او حوالت می‌کند.

نویسندگان چهاراند: کرام الکاتبین که اعمال تو نویسند، و حفظه‌اند که احوال تو نویسند، و قلم است که اعمار و آجال تو نویسند و خدای است که رحمت برای تو بر خود نوشت، چنان است که گفت: بنده آنچه قلم نوشت بستم، که:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ «۹»، و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نوشتند بدل کنم که:

فَأُوْتِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ «۱۰»، آنچه من نوشتم کس محو نکند و تغییر و تبدیل به آن راه نیابد، ما يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدِيَّ
وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ «۱۱»، آنچه خدای نوشت لا محال بباشد و آن را تغییر نبود، گفت: وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ
«۱۲»، بر «۱۳»

(۱). مل: رنجی.

(۲). آج، لب: بلکه.

(۳). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱.

(۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۰.

(۷). مر: مجبّره.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹.

(۱۰). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

(۱۱). سوره ق (۵۰) آیه ۲۹.

(۱۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۳.

(۱۳). مج، وز، مت: بن، مر: من.

ص: ۳۰۷

بنی النضیر نوشت که نشیمن رها کنند و بروند برفتند اگر خواستند، اگر نه بر خود نوشت که رسولان او غالب آیند کافران را
فی قوله: كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِينَ أَنَا وَرُسُلِي «۱»، همچنان آمد که نوشت و سرای سرای تکلیف با ممانعت و منازعت آنچه او نوشت
به منع مانعی ممنوع نشد و به منازعه منازعی فرو نماند فردا که «۲» حکم او را باشد و همه پادشاهان از ولایت ممالک

معزول باشند حکم همه حاکمان باطل شود «۳» حکم جز او را نبود در آن جا رحمت او که بر خود نوشت به تو نرسد «۴» یا «۵» به دفع داعی از تو مدفوع شود حاشا که چنین باشد! سلیمان، آصف را گفت: نامه نویس به بلقیس. بنوشت: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۶»، به هدهد داد و «۷» ببرد و بینداخت او برداشت و برخواند و پیش تخت سلیمان آمد و اسلام آورد و گردن نهاد. آن جا که املا «۸» کننده سلیمان بود و نویسنده آصف «۹» و برنده «۱۰» هدهد و خواننده بلقیس «۱۱»، چندان «۱۲» کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس «۱۳» ناچیز شد، چه عجب آن جا که قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایت باشد و «۱۴» مداد از خزانه هدایت رحمت باشد، املا کننده مولی باشد آرنده «۱۵» جبریل «۱۶»، خواننده محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - که چندان کرامت پدید آید که هفتاد ساله وسوسه ابلیس «۱۷» باطل شود. نوشته من سه است «۱۸»: یکی کتاب من «۱۹»، یکی تکلیف من است بر تو، و یکی رحمت من است برای تو. آنچه کتاب من است در دست گرفتی و آنچه تکلیف من است بر دست گرفتی «۲۰» [لا جرم آنچه رحمت من

(۱). سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۱.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر: همه.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: باشد.

(۴). اساس، آن: برسد، با توجه به مج تصحیح شد، آف: رسد.

(۵). اساس، آج، لب: تا، با توجه به مج تصحیح شد.

(۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۰.

(۷). مج، وز، مت: ندارد.

(۸). اساس، آن: ابتلا، با توجه به مج تصحیح شد.

(۹). مج، وز، مت + بود.

(۱۰). لت: پرنده.

(۱۱). مج، وز، مت، مر + بود.

(۱۲). مج، وز، مت، لت: چندان، مر: جزای.

(۱۳). وز، آج، لب، آف، مر، شعرانی: بلقیس.

(۱۴). مج، وز، مت + مه.

(۱۵). مج، وز، مت + و.

(۱۶). مج، وز، مت، لت، مر + باشد.

(۱۷). مج، وز، مت، لت: ابلیس.

(۱۸). آج، لب: سراسر، مل: بیینه است.

(۱۹). مج، وز، مت، لت، مر + است به تو.

(۲۰). آج، لب، شعرانی: گردن.

ص: ۳۰۸

است دست مزد تو کنم از آنچه در دست گرفتی و دستگاه تو کنم از آنچه بر دست گرفتی] «۱» تا تکلیف من این جا شعارت [۷۶-ر] باشد و نامه من این جا نهنده و قارت باشد و رحمت «۲» این جا و آن جا نثارت باشد.

أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا، «أَنَّهُ» شَأْن «۳» و کار راست که کار چنین آمد و حکمت «۴» راه چنین داد که هر که او بدی کند به جهالت و نادانی. مجاهد گفت معنی آن است که: در وقتی که او حلال از حرام نشناسد «۵». بعضی دگر گفتند: مراد آن است که داند و لکن علم کار نبندد، جهل کار بندد و هر که او معصیتی کند به جهالت کند بعضی دگر گفتند: معنی آن است که او جاهل باشد به مآل و عقوبت آن. بعضی دگر گفتند: جاهل باشد چون اختیار معصیت کند بر طاعت. ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ، آنگه توبه کند از پس آن گناه و مصلح شود «۶» و آنچه به گناه افساد کرده باشد به توبه اصلاح کند برگزیده پشیمان شود، بر آینده عزم کند که مانند آن نکند. فَأَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ، خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است، بیامرزد و بپوشد «۷» و رحمت کند و ببخشد.

قرآء خلاف کردند در فتح و کسر «ان» و «ان» فی الموضعین فی قوله: أَنَّهُ مَن عَمِلَ وَ: فَأَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ، ابن کنیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی خواندند هر دو «۸»: به کسر علی الاستیناف، و عاصم و یعقوب به فتح خواندند برای آن که بدل رحمت باشد، و تقدیر آن بود که: کتب ربکم أَنَّهُ مَن عمل منکم سوءا بجهالة، و کتب ایضا:

أَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ.

ابو علی گفت: آن جا چیزی تقدیر باید کردن، و التقدیر، فله أَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ. و اهل مدینه «ان» اول مفتوح خواندند و دوم مکسور، برای «فا» اول محمول «۹» باشد

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). معج، وز، مت، لت، مر + من.

(۳). آف: اشارت.

(۴). آج، لب، شعرانی: حکم.

(۵). معج، وز، مت، مل، لت: بشناسد.

(۶). معج، نبود.

(۷). معج، وز، مت، لت، مر: باز پوشد.

(۸). آج، لب، بم، آف، لت، آن: سه.

(۹). بم، آف: مجهول.

ص: ۳۰۹

علی کتب، و دوم به «فا» ابتدا باشد، قال و منله قوله: وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ «۱»، و تقدیر آن است که اگر از پس او اسم آمدی «۲» مرفوع بودی به ابتدا، اى فالله ينتقم منه، قال و منله قول ابن مقبل «۳»:

و اَنى اذا ملّت ركابى مناخها فانى على حظّى من الامر خامج

اولّ محمول است على ما تقدّم، و دوم به «فا» مستأنف است.

قوله: وَ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ، ما همچنين كرديم و ديدى و رفت، آيات مفصّل كنيم و تفصيل دهيم آن را. بعضى دگر گفتند: مراد آن است که در اين سورت تفصيل آيات و بيّنات كرديم و دلايل و حجج [بر مشركان هم چنين تفصيل دهيم و بيان كنيم ادله و حجج] «۴» را براى اهل حق بر اهل باطل از هر بابى و هر نوعى و وجه تشبيه اين است: وَ لِيَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ، اهل كوفه خواندند مگر حفص به «يا» باقى قرأء به «تا» «۵». اهل مدينه «سبيل» خواندند به نصب، باقى قرأء به رفع خواندند، يقال بان الشيبى و ابان و استبان و تبين، اذا ظهر، و استبينته، و ابنته و بينته اذا اظهرته. پس استبان هم لازم باشد هم متعدّى چنان كه بينى.

و «سبیل» هم مذکر است و هم مؤنث. دلیل تذکیر، قوله: **وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا** «۴»، و دلیل تأنیث: **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي** «۷»، و قوله: **لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا** «۸»، آن که به «یا» خواند، ذهب الی التذکیر و آن که به «تا» خواند حکم تأنیث، و آن که به نصب «سبیل» خواند و «تا» در فعل، گفت: فعل متعدی است و معنی آن که:

لتعلم أنت يا محمد سبيل المجرمين. و بعضی گفتند: راجع است با امت، آی، لتعلم الامّة سبيل المجرمين.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ، رسول را- عليه السلام- فرمود در این آیت که بگو مشرکان را که:

خدای تعالی مرا نهی کرده است و زجر کرده است از آن که بتان و معبودان شما را

(۱). مج، وز، مت + که.

(۲). مج، وز، مت + و.

(۳). مج، وز، مت + شعر.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، لت، مل، مر + خواندند.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۶.

(۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۹.

ص: ۳۱۰

پرستم بدون او، و نیز گفته است بگو که: من متابعت [۷۶-پ] اهواء شما نکنم، چه اگر کنم گمراه باشم و مهتدی و ره یافته و بر ره صواب نباشم.

یحیی بن وثّاب و ابو رجاء العطاردی در شاذّ خواندند: «ضللت» به کسر «لام»، و جمله قرّاء «ضللت» و آن دو لغت است: ضلّ، یضلّ، چون قلّ یقلّ. و ضلّ یضلّ، چون ملّ یملّ.

و «إِذَا» در آیت جزء است شرطی محذوف را، و تقدیر آن است که: ان فعلت ذلك فاذا قد ضللت. آنکه گفت: نیز بگو که من بر بیئت و حجّتم از خدای خود و بصیرت و بیان. **وَكَذَّبْتُمْ بِهِ،** شما دروغ می‌داری «۱». بعضی گفتند: ضمیر عاید است با نام خدای - جلّ جلاله - من قوله: «رَبِّي»، و بعضی گفتند: راجع است با معنی «بیئته» که معنی «بیئته» بیان باشد، و مراد به «بیان» و «بیئته» قرآن است، یعنی من از قرآن بر بیئته و بیانم و شما تکذیب می‌کنی «۲» آن را.

ما عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، نیست بنزدیک من آنچه شما به آن استعجال می‌کنی «۳». در او دو قول گفتند: بعضی گفتند: عذاب بود که ایشان به آن استعجال می‌کردند، لقوله: **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ.** و بعضی گفتند: آن آیات است که اقتراح می‌کردند بر رسول، حق تعالی گفت: بگو که بنزدیک من نیست و به دست من نیست و به من تعلق ندارد، آن به خدای تعلق دارد، این «۴» به حکم اوست جز او را نیست.

«ان» به معنی «ما» ی نفی است. يقضى الحقّ، حکم کند به حق و درستی. و نصب او دو وجه را محتمل است: یکی مفعول به و دوم صفت مصدر محذوف بود، و التقدير: يقضى القضاء الحقّ. اهل حجاز و عاصم خواندند: يقضّ الحقّ، من القصّة، و بر این قراءت حق جز مفعول به نباشد. ابو عمر و اختیار «يقضى» کرد من القضاء، گفت برای قرینه آن که گفت «۵»: **وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ.** و فصل در قضا و حکم باشد، در قصّه نباشد. و اهل حجاز گفتند: فصل در هر دو باشد، هم در قول و هم در قضا، الا ترى الى قوله: **إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ** «۶»، و نیز گفتند عرب گوید: قضيت بالحقّ و

(۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن، مل، مر: می‌دارید.

(۲-۳). مج، وز، مت، آف، آن، مل، مر: می‌کنید.

(۴). مج، وز، مت، مل، مر: و.

(۵). لب: ندارد.

(۶). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳.

ص: ۳۱۱

نگویند: قضيت الحقّ. و هر دو قراءت نکوست و حجّت کافی «۱»، و در آیت دلیل است بر آن که خدای [قضای] «۲» کفر و معصیت نکند و آن به قضای او نباشد برای آن که گفت قضا به حق کند و کفر و معصیت باطل است، باید «۳» تا به قضای او نباشد.

آنکه گفت بگو این کافران را که: اگر آنچه شما به آن استعجال می‌کنید از عذاب به دست من بودی بکردمی و براندمی بر شما، و از میان من و شما کارگزارده شدی و از بلای شما برستمی، و لکن به دست من نیست به فرمان خداست و خدای عالمتر

است به ظالمان و احوال ایشان که که را «۴» تعجیل عذاب باید کردن و که را «۵» مهلت باید دادن و مصلحت به چه تعلق دارد.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیه ۵۹]

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۵۹)

[ترجمه]

و نزدیک اوست کلیدهای غیب، نداند آن را مگر او و داند آنچه در بیابان و دریاست و آنچه نیفتد از برگی و آلا او داند و نه دانه‌ای در تاریکی زمین و نه تری و نه خشکی مگر که در «۶» نوشته روشن [۷۷-ر].

آنکه گفت: نه این تنها چنین است که هر چه در پرده غیب است به علم من است، و کلید آن بنزدیک «۷» من است و ره گشایش آن به اعلام و اخبار «۸» من است.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، واحدش «مفتاح» باشد و ابن سمیع خواند: مفاتیح الغیب جمع «مفتاح» یعنی از من توان شناختن و از من به آن توصل توان کردن. لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، جز او کس نداند برای آن که هر که «۹» عالم به علم باشد آنچه داند از طریقی داند و چون به غیب طریقی نباشد او را، غیب نداند.

(۱). مج، وز، مت، لت، مل، مر: حجتها متکافی.

(۲). اساس، لب، بم، آف، آن: ندارد، با توجه به معنی از مج افزوده شد.

(۳). اساس، آج، لب، آف، آن: باین، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴-۵). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: اگر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مت + کتاب.

(۷). مت: به دست، مر: بنزد.

(۸). آن: اختیار.

(۹). آج، لب: یعنی هر که.

ص: ۳۱۲

مفسران خلاف کردند در آن که مراد به مفاتیح «۱» الغیب چیست: عبد الله عمر روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: که آن پنج چیز است که در آیت هست من قوله: *إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ* «۲» - الی آخرها. سدّی گفت: مفاتیح «۳» غیب خزاین غیب است. ضحاک و مقاتل گفتند: خزاین زمین خواست و علم نزول «۴» عذاب و آن که کی مصلحت باشد و کی نباشد، و کی تعجیل باید و کی امهال باید.

عطا گفت: مراد عواقب و مآل امور است و آنچه عاقبت خلقان و مرجع ایشان بآن «۵» است از ثواب و عقاب. بعضی دگر گفتند: مراد آجال است و وقت انقضای آن.

بعضی دگر گفتند: احوال خلقان است از سعادت و شقاوت. و گفتند: عواقب اعمار و خواتم «۶» اعمال است. و گفته‌اند: هر چیز «۷» است که هنوز نیست و اگر باشد کی باشد و چگونه باشد. عبد الله مسعود گفت: پیغامبر ما - صلی الله علیه و آله - را همه چیز بدادند «۸» *أَلَّا مَفَاتِيحُ غَيْبٍ. وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ*، و نیز داند «۹» آنچه در دریا و در خشک «۱۰» است.

مجاهد گفت: مراد به «بر» بیابان است و به «بحر» هر شهری و جایی که در او آب باشد هر چه در آب «۱۱» است و بر صحراست از جماد و حیوان، علم آن بنزدیک من است. *وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا*، و هیچ برگ از درخت نیفتد «۱۲» *أَلَّا بِهِ عِلْمٌ مِنْ*.

عبد الله عباس گفت: هیچ درخت نیست در بحر و بر *أَلَّا* بر آن فرشته‌ای موکل است که داند. که بر هر برگی «۱۳» از آن درخت بیفتد کدام جانور بخورد و کدام برگ نخورد، و داند که چند بیفتد و چند نیفتد «۱۴». بعضی اهل علم گفتند: برگ تا از درخت

(۱). اساس: مفاتیح، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۴.

(۳). وز، آج، لب، آن: مفاتیح.

(۴). اساس، آج، لب، بم، آف، لت، آن+ و که ظاهرا زائد است.

(۵). معج، وز، مت، لت، مل، مر: با آن.

(۶). معج، وز، مت، آج، لب، لت، مل، مر: خواتیم.

(۷). آج، لب، بم، آف، آن، مل، مر: چیزی.

(۸). اساس، بم، آف، آن: بدانند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). معج، مت: دادند.

(۱۰). معج، وز، مت، آج، لب: خشکی.

(۱۱). وز: آن.

(۱۲). آج، لب، مل: نیفتند.

(۱۳). معج، وز، مت، آج، لب، مل، مر: که هر برگی.

(۱۴). معج، وز، مت، لت، مل، مر: بماند.

ص: ۳۱۳

به زمین آمدن «۱» خدای تعالی داند که «۲» چند بار از این روی بر آن روی گردد، و آنچه خدای گفت از بحر و بر و برگ درخت، چیزی گفت که به خاطر ما نزدیک است، و آلا معلومات او را نهایت نیست - جلّ جلاله - هر چه صحت معلومی دارد به هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، واجب است که معلوم او بود «۳»، به اجزاء و تفصیل و مقادیر همه چیز عالم است. **وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ**، و نیز هیچ دانه‌ای نیست در «۴» زمین آلا به علم من است. و گفته‌اند: به ظلمات الارض زیر آن صخره خواست که زمین بر آن نهاده است، **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ**، و هیچ تری و خشکی نیست و آلا «۵» آن در کتابی مبین است. عبد الله عباس گفت: «رطب» آب است و «یابس» بادیه است. عطا گفت: «رطب» زمینی «۶» است که نبات رویند، و «یابس» آن که نرویند. بعضی دگر گفتند: مراد به «رطب» زبان مؤمن است که به ذکر خدای تر باشد، و مراد به «یابس» زبان کافر است که از ذکر خدا خشک باشد. بعضی دگر گفتند: مراد «۷» اشجار و نبات است داند که از آن تر کدام است و خشک کدام.

عبد الله بن الحارث گفت: بر زمین هیچ جای نیست که بر آن جا درختی است یا گیاهی یا «۸» چندانی که سر سوزنی «۹» را جای باشد و آلا بر آن جا فرشته‌ای «۱۰» موکل است داند که آن تا کی تر باشد و تا کی خشک باشد. بعضی دگر گفتند: «رطب» قطره باران است، و «یابس» موقع آن است «۱۱» در «۱۲» زمین.

در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند فرشته‌ای را دیدم که او را هزار هزار دست بود، بر هر دستی هزار انگشت بود و به آن انگشتان حسایی و شماری می‌گرفت. جبرئیل را گفتیم: این فرشته کیست [۷۷-پ] و چه حساب می‌کند؟ گفت: این فرشته‌ای است موکل بر

-
- (۱). آج، لب: آمد، مل: آید.
- (۲). آج، لب+ چند است و.
- (۳). مج، وز، مت، لت، مل، مر: باشد.
- (۴). آج، لب، بم، لت، آن، مل، مر+ زیر.
- (۵). مر+ که.
- (۶). آج، لب: زمین.
- (۷). مج، وز، مت+ رطب.
- (۸). مج، وز، مت: و آج، لب: که.
- (۹). مج، وز، مت: سرشوری.
- (۱۰). مج، وز: فرشته.
- (۱۱). مج، مت، لت: آب است.
- (۱۲). مج، وز، مت، لت: از.

ص: ۳۱۴

قطره‌های «۱» باران، باران نگاه دارد که چند قطره از آسمان به زمین آمد «۲». من آن فرشته را گفتم: ای فرشته، تو دانی که از آنگاه «۳» که خدای تعالی جهان را آفریده «۴» چند قطره باران از آسمان به زمین آمده «۵»؟ گفت: یا رسول الله، به آن خدایی که تو را بحق به خلقان «۶» فرستاد که جز آن که دانم که چند قطره باران از آسمان به زمین آمد، تفصیل آن دانم که بر بحر چند آمد و بر بر چند آمد و بر خراب «۷» چند آمد و بر عمران «۸» چند آمد و بر بوستان چند آمد و بر شورستان چند و بر گورستان چند آمد. رسول - علیه السلام - گفت: عجب بماندم از خاطر او در آن حساب و حفظ آن مرا گفت: یا رسول الله! حسابی هست که من به این همه ذهن و خاطر و دستها و انگشتان به آن نرسم؟

گفتم «۹»: آن کدام حساب است؟ گفت: جماعتی از امت تو در مجمعی حاضر باشند کسی پیششان «۱۰» نام تو برد ایشان با اتفاق بر تو صلوات «۱۱» فرستند، من حصر و حدّ و ثواب ایشان ندانم.

نافع روایت کرد «۱۲» از عبد الله عمر «۱۳» که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ زرعی نیست بر روی زمین و هیچ درختی و میوه‌ای و آلا بر او نوشته است که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، رِزْقُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، اَيْنَ رَوْزِي فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ اسْتِ پَسْر فُلَانٍ، وَ ذَلِكُ فِي قَوْلِهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

اهل معانی گفتند: این جمله کنایت است و عبارت از جمله معلومات جز که این مذکورات بنمود «۱۴» از «۱۵» حسب خاطر ما ذکر کرد که چیزها خالی نبود از آن که یا در

(۱). مج، وز، مت، لت: قطر باران یا قطران.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر: آید.

(۳). مج، وز، مت: آنگه.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر + امروز.

(۵). مج، وز، مت، لت: آمد، آج، لب: آمده است.

(۶). آج، لب: خلق.

(۷). آن: خرابه.

(۸). مج، بر، مت: آباد، مل: آبادان.

(۹). مج، وز، مت: گفت.

(۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، لت: پیش ایشان.

(۱۱). مج، وز، مت: صلاة.

(۱۲). آن: می‌کند.

(۱۳). مج، مت: عبد الله.

(۱۴). مج، وز، مت: را نمود.

(۱۵). مع، وز، مت، لت: آن، به.

ص: ۳۱۵

بحر باشد یا در بر، یا برگ «۱» باشد بر بالای درخت یا دانه در زیر «۲» زمین یا تر یا خشک.

و مراد به آن که همه چیز بر هر وجه که باشد. و غرض از این بیان آن است تا مکلفان به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور «۳» و بدانند که آنچه جمادات است که به «۴» آن خطاب نیست «۵» و در تحت ثواب و عقاب نیست، از حصر و شمار او بیرون «۶» نیست، افعال مکلفان مخاطب مأمور و منهی اولیتر که محصور و مکتوب و محفوظ باشد تا بر آن جزا دهد و ثواب و عقاب فرماید تا مکلفان عند آن «۷» بیان اختیار طاعت کنند و اجتناب معاصی - و الله تعالی یوفقنا لما یحب و یرضی.

از صادق - علیه السلام - روایت کردند که: مراد به برگ افتاده سقط است که از شکم مادر بیفگند «۸» و مراد به «حبه» در ظلمات زمین فرزند است تا در تاریکی رحم مادر، و مراد به «رطب» آنچه از آن زنده ماند و بزاید و به «یابس» آنچه نیست شود یا بمیرد و مراد به «کتاب» لوح محفوظ است بنزدیک بیشتر مفسران. و بعضی دگر گفتند: کنایت است از عالمی خدای تعالی و خدای تعالی این و امثال این در لوح محفوظ پیدا کند تا فرشتگان ببینند «۹» و بدانند که خدای تعالی علّام الغیوب است و ایشان را لطف باشد در ادای طاعات، و بعضی از ایشان متعبّد باشند به حصر «۱۰» و حفظ آن، و عبادت ایشان آن «۱۱» بود - چنان که در خبر قطره باران برفت «۱۲».

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۰ تا ۷۳]

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ الْفَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۳) قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴)

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفَ آيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵) وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷) وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۶۸) وَ مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

(۷۰) قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْنَيْنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ فَهُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۱) وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳)

[۷۸-ر]

[ترجمه]

اوست آن که بمیراند شما را به شب و داند آنچه کنید به روز پس برانگیزد «۱۳» شما را

(۱). مج، وز، مت: برگی.

(۲). مج، مت، آف: ندارد.

(۳). مج، وز، مت، لت + شوند.

(۴). مج، وز، مت، لت: با.

(۵). لت: است.

(۶). اساس، آف، لت: برون، با توجه به مج تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت: این.

(۸). مج، وز، مت، لت: بیوفتد.

(۹). مج، وز، مت، بم، آف: بینند.

(۱۰). مج، وز، مت: حضرت.

(۱۱). مج، وز، مت، بم، آف، لت، آن: این.

(۱۲). مج، وز، مت: رفت، آف: می رفت.

(۱۳). آج، لب: برانگیزاند، لت: بیدار کند.

اندر آن تا پیدا کند وعده نامزده «۱»، پس سوی اوست بازگشت شما پس آگاه کندتان «۲» [به آنچه] «۳» بودید «۴» همی کنید.

و اوست قهر کننده «۵» زور «۶» بندگان و بفرستد «۷» بر شما نگاه دارنده «۸» را چون بیاید «۹» یکی از شما را مرگ بمیراند «۱۰» او را رسولان ما و ایشان «۱۱» ضمان «۱۲» ندهند.

پس باز برنش سوی خدای خداوندشان بدان که او راست حکم و اوست زودتر شمار شمارکنان «۱۳».

«۱۴»

بگو که برهاندتان از تاریکیهای بیابان و دریا بخوانید او را بزاری و ترس «۱۵» اگر برهاند ما را از این [محنت] «۱۶» باشیم از شکرکنان.

بگوی خدای برهاند شما را از آن «۱۷» و از هر اندوهی پس شما با وی انباز گیرید.

(۱). اساس: نام زده، آج، لب: نامبرده، لت: نام زد کرد.

(۲). آج، لب: بیاگاهانید، لت: خبر دهد شما را.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۴). آج، لب: هستید.

(۵). آج، لب: غالب است.

(۶). اساس: زور/ زبر، معج، مت، وز: بالای، آج، لب: بر.

(۷). آج، لب: می فرستد.

(۸). معج، وز، مت، لت: نگاهبانی.

(۹). معج، وز، مت، آج، لب، لت: آید.

(۱۰). معج، وز، مت: حال او را بردارند، آج، لب: وقت وفات قبض روح فرماید.

(۱۱). آج، لب: ملائکه.

(۱۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت، تقصیر نکنند.

(۱۳). مج، وز، مت: زودترین شمار کنندگان، آج، لب: حساب کنندگان.

(۱۴). اساس: انجینتا، با توجه به قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۵). آج، لب: نهان.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و مفهوم افزوده شد.

(۱۷). آج، لب: مخاوف.

ص: ۳۱۷

بگو که او قادر است بر آن که برانگیزد غذایی از زور «۱» شما یا از زیر پایهای شما یا بیوشاندتان «۲» هوای مختلف و بچشاند برخی از شما را سهم برخی «۳» بنگر که چون «۴» بگرداند حجتها «۵» تا مگر ایشان اندر یابند.

و به دروغ داشتند آن گروه و آن حق است بگو نیستیم بر شما گماشته.

هر خبری را جایگاهی «۶» است و زود باشد که بدانید.

[۷۸-پ]

و چون بینی آن کسها که خوض کنند «۷» اندر حجتهای ما برگرد «۸» از ایشان تا خوض کنند «۹» اندر حدیثی «۱۰» جز آن اگر فراموش کند «۱۱» تو را دیو منشین از پس یاد کردن با گروه ستمکاران.

و نیست بر آن کسها که پرهیزند «۱۲» از حساب «۱۳» ایشان از چیزی و لکن یاد کردی تا مگر ایشان بترسند «۱۴».

(۱). آج، لب، لت: بالای.

(۲). مج، وز، مت، لت: درپوشاندن.

(۳). مج، مت، وز، آج، لب، لت: بهری.

(۴). مج، وز، مت، لب: چگونه.

(۵). مج، مت، وز، لت: آیت‌ها، آج، لب: دلایل.

(۶). مج، وز، مت: قرارگاهی، آج، لب: وقت وقوع.

(۷-۹). مج، مت، وز، لت: در شوند، آج، لب: شروع می‌نمایند.

(۸). آج، لب: روی بگردان.

(۱۰). آج، لب: سختی.

(۱۱). لت: یادت برد.

(۱۲). مج، مت، وز، لت: پرهیزکار باشند، آج، لب: پرهیز می‌کنند.

(۱۳). آج، لب+ خائفان.

(۱۴). آج، لب، لت: پرهیزند.

ص: ۳۱۸

و دست بازدار «۱» از آن کسها که بگرفتند دین خویش ببازی و لهو «۲» و بفریفتشان زندگانی این جهان «۳» و یاد کن بدان که رها نکنند «۴» تنی را بدانچه کند نباشد آن را از برون «۵» خدا دوستی «۶» و نه شفيعی «۷» و اگر فدا کند «۸» هر فدا نگیرند «۹» از آن، ایشانند آن کسها که رها دهندشان «۱۰» به آنچه می‌کنند ایشان راست شرابی «۱۱» از آب گرم و عذابی دردناک [بدانچه] «۱۲» بودند کافر شدند.

بگو که همی خوانیم از برون خدای آنچه نه سود کند و نه زیان کند و بازبرند «۱۳» ما را بر آن چه بودیم «۱۴» از پس آن که راه نمود ما را خدای؟ بخوزیده باشد «۱۵» او را دیوان اندر زمین حیران مانده «۱۶» او را یارانی باشند که بخوانند «۱۷» او را بسوی راست «۱۸» بگوی که راه خدای است راه راست و فرمودند ما را که مسلمان گردیم «۱۹» خدای جهانیان را.

و که «۲۰» بیای دارید «۲۱» نماز و بپرهیزید «۲۲» از او و اوست آن که به سوی او حشر کنندتان «۲۳».

(۱). مج، مت، وز، لت: رها کن، آج، لب: بگذار.

- (۲). مج، مت، وز، لت: طرب.
- (۳). لت: نزدیكتر.
- (۴). مج، مت، وز، لت: گرو کند.
- (۵). مج، مت، وز، لت: بجز.
- (۶). مج، مت، وز، لت: یاری.
- (۷). مج، مت، وز، آج، لب، لت: شفاعت خواه.
- (۸). مج، مت، وز، لت: برابر کند.
- (۹). مج، مت، وز، لت: برابر کردنی نگیرند، آج، لب: فدا دادنی.
- (۱۰). مج، مت، وز، لت: گرو نهادند.
- (۱۱). آج، لب: آشامیدنی.
- (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.
- (۱۳). مج، لت، وز، آج، لب، لت: باز گردانید.
- (۱۴). آج، لب: بر پاشنه‌های ما.
- (۱۵). مج، مت، وز، لت: فرود آورد او را.
- (۱۶). آج، بی‌راه، لب: سرگشته.
- (۱۷). مج، مت، وز: می‌خواند.
- (۱۸). لت: با راه که به ما آی.
- (۱۹). مج، مت، وز: اسلام آر، لت: اسلام آریم.
- (۲۰). مج، مت، وز، لت: آن که.

(۲۱). لت: دارند.

(۲۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: بترسید.

(۲۳). مج، مت، وز، لت: جمع کنند شما را آج، لب: گرد آرند.

ص: ۳۱۹

و اوست آن که بیافرید آسمانها و زمین براستی و آن روز که گوید بباش بیاشد.

گفتار او حق «۱» است و او راست پادشاهی آن روز که بدمند «۲» در صور دانای نهان و آشکارا و اوست حکیم «۳» آگاه.

قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ، در این آیت از نعم خود بعضی تذکیر کرد و یاد داد مکلفان را گفت: او آن خداست که توفی کند شما را در شب. در معنی او چند قول گفتند. زجاج گفت: بخواباند شما را در شب، جبایی گفت:

يَتَوَفَّاكُم، ای یقبضکم قبض روح کند شما را و این «۴» کنایت است از خواب. و بعضی دگر گفتند و این اختیار علی بن الحسین المغربي است که: یحصیکم بشمارد شما را. و التوفی الحصر قال الشاعر «۵»:

ليسوا الي قيس و ليسوا من اسد

ان بني ادرم ليسوا من احد

و لا توفيهم قریش فی العدد

ای لم تحصهم «۶» فی العدد. وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ، ای کسبتم و آنچه شما کسب کنید و جوارح الطیر کواسبها، و فلان جارحة اهله ای کاسبتهم و منه قوله: وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ «۷»، مراد سگان صیدند. حق تعالی گفت: او آن خداست که شما را به شب بخواباند و آنچه شما به روز کنید و اندوزی «۸» از خیر و شر تفاصیل آن داند.

ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ، پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کند از خواب در روز و «بعث» از خواب بیدار کردن باشد و این جا مراد آن است، نظیره قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ «۹»، و «بعث» زنده کردن مردگان باشد من قوله تعالی:

(۱). مج، لت: درست.

(۲). مج، لت: دردمند.

(۳). مج، لت: محکم کار و دانا است.

(۴). مج، وز، مت، لت + هم.

(۵). مج + شعر.

(۶). اساس: یحصیهم، با توجه به لت تصحیح شد.

(۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۴.

(۸). مج، مت، وز، لت، آف: اندوزید.

(۹). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۹.

ص: ۳۲۰

وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ «۱»، و «بعث» فرستادن پیغامبران باشد فی قوله: وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا «۲». و «بعث» برانگیختن و تحریض باشد، یقال بعثته «۳» علی کذا اذا حرّضته علیه. آنگه شما را به روز برانگیزد از خواب لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى، تا اجل معلوم را و آن انفاس شمرده را به سر برند پس آنگه مرجع و بازگشتتان «۴» با او بود، پس خیر دهد شما را به آنچه کرده باشید و این آیت نیز بر سبیل تنبیه گفت مکلفان را بر انواع نعم و «۵» تنبیه بر احوال ایشان. و آنگه خدای تعالی به شب و روز بر احوال ایشان مطلع است، اگر به شب خفته باشند و اگر به روز بر کسب باشند و بر عمل.

پس به عاقبت بمیراند ایشان را و آنگه برانگیزد تا هر کسی را به سزا جزای دهد بر وفق عمل او تا مکلفان چون این بشنوند و اندیشه کنند ایشان را داعی باشد بر «۶» طاعت و صارف باشد «۷» از معصیت. به صلاح نزدیک شوند و از فساد دور شوند «۸».

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، حق تعالی در این آیت بیان کرد که خلقان همه اسیر و مقهوراند «۹» و او بر بالای ایشان نه به معنی جهت قادر است ایشان را بل بمعنی قوه و قهر و غلبه و علو و قدرت بر ایشان یعنی فرمان او بالای فرمان ایشان است و يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، و بفرستاد بر شما از فرشتگان حافظانی که اعمال شما نگاه می‌دارند و «حفظه» جمع حافظ باشد و از جمله جموع فاعل یکی فعله باشد، ککاتب و کتبه و سافر و سفرة و بار و بره [۷۹-پ] و خازن و خزنه نظیرش در معنی. وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ «۱۰»، و قال الشاعر و قيل أنه لعمر بن الخطاب «۱۱»:

جاهل القلب غافل اليقظه

و من الناس من يعيش شقيًا

و اذا كان ذا وفاء و رأى

حذر الموت و اتقى الحفظة

انما الناس (راحل و مقيم)

فالذى بان للمقيم عظة

(۱). سورة حج (۲۲) آیه ۷.

(۲). سورة نحل (۱۶) آیه ۳۶.

(۳). اساس: بعثه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۴). مج، وز، مت: بازگشت شان.

(۵). مج، وز، لت: او.

(۶). مج، مت، وز، لت: با.

(۷). مج، مت، وز، لت: بود.

(۸). آف: باشند.

(۹). مج، مت، وز، لت: اویند.

(۱۰). سورة انفطار (۸۲) آیه ۱۰.

(۱۱). مج، مت، وز+ شعر.

ص: ۳۲۱

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، تا چون وقتی که مرگ یکی از شما آید، رسولان ما یعنی فرشتگان جان او بردارند. حسن گفت: ملک الموت و اعوان او. و «توفی» قبض باشد چنان که بیان کردیم - و بعضی دگر گفتند: احصته رسلنا، رسولان ما ایشان را بشمارند، یعنی فرو نگذارند ایشان را و مهمل نکنند.

در خبر می‌آید که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، فرشته‌ای دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دل‌تنگ، همه فرشتگان چون مرا دیدند در روی من بخیندیدند مگر او و لوحی «۱» در دست گرفته در آن جا می‌نگرید من جبرئیل را گفتم این فرشته کیست که در روی من بنخندید «۲» و استبشاری نکرد، گفت: این ملک الموت است که از آنگاه که خدای تعالی او را بیافرید کس او را خندان ندید، گفت: من بر او شدم و گفتم: یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی یکی به مشرق و یکی به مغرب؟ و این لوح چیست؟ و در آن جا چیست نبشته «۳»؟ گفت: اما «۴» لوح و در آن جا آجال خلقان است خدای تعالی از این شب قدر تا آن شب قدر آنان را که در آن سال وقت مرگ نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان بر این لوح ثبت فرماید و به من دهد تا من در او می‌نگرم و آن وقت را مراقبت می‌کنم. و اما کیفیت قبض، حق تعالی این دنیا «۵» پیش من همچنان نهاده است که خوانی «۶» پیش کسی «۷»، که هر کجا خواهد دست بیازد و آنچه خواهد بردارد. و به یک روایت آن است که گفت: مرا اعوان باشند، نه هر کس را من تولای قبض روح کنم آن جا که من نرسم اعوان و گماشتگان من بروند و قبض روح آن کس کنند، فذلک قوله:

تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ، و ایشان در آنچه به ایشان «۸» مفوض باشد تقصیر نکنند و تغافل و توانی نمایند. جبّایی گفت: معنی آن است که قبض روح او پیش از اجل نکنند، از «فرط» گرفت إذا سبق.

(۱). لب: لوح.

(۲). مع: بنخندید.

(۳). مع، وز، مت، بم، آف، لت: نوشته، آن: نبوشته.

(۴). مع، وز، مت، لت + این.

(۵). آج، لب + را.

(۶). آج، لب، آن: خانی.

(۷). مع، مت، وز، لت + نهاده.

(۸). آج، لب، لت: بدیشان.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ، پس ایشان را رد کنند با خدای [یعنی با جایی] «۱» که در آن جا کس را حکمی نبود جز او را. آنگه وصف کرد او را به آن که: او خداوند ایشان است و اولیتر است به ایشان برای آن که خالق و مالک ایشان است و قادر بر نفع و ضرر ایشان، و حق وصف اوست و نامی از نامهای خداست - جلّ جلاله - و بر صفت مجرور است. اَلَا لَهُ الْحُكْمُ، گفتند تقدیر آن است که: الا تعلمون أنّ له الحكم، نمی دانید که حکم او راست و کس را بر او حکم نبود، وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِيْنَ، و او زود حساب است از همه حساب کنندگان. و تفسیر این برفت فی قوله: وَ هُوَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ «۲»، حمزه خواند تنها «توفاه رسلنا» و تذکیر قول برای تقدّم فعل، و آن که جمع تأنیثی «۳» باشد نه حقیقی، و دگر قراء «توفته» خواندند به «تا» ی تأنیث برای آن که جمع مؤنث باشد.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، بگوی ای محمد این کافران کافر نعمت را که: کیست که شما را برهاند از ظلمات و تاریکیهای بر و بحر چون گرفتار شوی «۴» در شبهای تاریک، گاه در بیابان و گاه در دریا مانده و متحیر شده اگر نه آنستی که ستارگان «۵» راهنمایی پیدا کرده است که به آن راه برند و الا هلاک شدند [۸۰-۸۰] ر] و ره نجات نیافتندی. و یعقوب گفت «۶» ینجیکم «۷»، من الانجاء بتخفيف. دیگران بتشدید خوانند من التنجية.

تَدْعُوْنَهُ «۸»، می خوانی «۹» او را در آن حال. تَضَرَّعًا وَ خُفْيَةً، بزاری و خواهش بر وجه پوشیدگی «۱۰» - فیما بینکم و بینه. و نصب او بر مفعول له است، و ابو بکر خواند: «و خفیه» به کسر «خا» این جا و در اعراف، و این دو لغت است.

آنگه حق تعالی باز گفت که: ایشان در تضرّع و دعا چه گویند، و در کلام

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مع، وز افزوده شد.

(۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۱.

(۳). مع، وز، مت، آج، لب، آف، لت: که تأنیثی.

(۴). مت، آن، مل: شوید.

(۵). آج، لب+ را.

(۶). مع، وز، مت، مل، لت، مر: خواند.

(۷). مع، وز، مت، لت، مر+ مخفف.

(۸). اساس، مع، وز، مت، بم: یدعونه.

(۹). مج، وز، مت، مل، آف: می خوانید.

(۱۰). بم، آف: پوشیده که.

ص: ۳۲۳

محدوفی مقدر است و آن آن است «۱» تقولون «۲»: لئن أنجيتنا من هذه، می گویی «۳» اگر ما را برهانی بار خدایا از این محنت و شدت، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، ما از جمله شاکران باشیم.

اهل کوفه خوانند «۴» اَلَا ابْنِ شَامِي «لئن أنجانا من هذه»، بر لفظ اخبار عن الغایب الواحد، و المعنی لئن انجانا الله من هذه الشدة، و بعضی اهل معانی گفتند:

ظلمة البحر و البر «۵»، کنایت است از شداید آن. و عرب و عجم روزگار شدت را روزگار تاریک خوانند و یوم مظلم گویند و یوم ذو کواکب، و در سختی و محنت گویند:

لارینک الکواکب بالنهار، من ستاره به روز به تو نمایم، یعنی روز بر تو چنان تاریک کنم که ستاره بر آید و تو ببینی «۶»، چنان که شاعر گفت:

إذا كان يوما ذا كواكب اشهبها

بنی اسد هل تعلمون بلائها

و قال اخر:

إذا كان يوما ذا كواكب اشعنا

فدى لبني ذهل بن شيبان ناقتي

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا، بگو ای محمد که خداست که برهاند شما را از آن شدت و سختی و از هر غمی و اندوهی. ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ، آنکه با این همه شرک می آری «۷» و با او انباز می گیری «۸». اهل کوفه و ابو جعفر خواندند «۹» ینجیکم، بالتشديد من التفعیل، و باقی قراء بتخفيف. و حمزه و کسائی و خلف «انجانا» به اماله خوانند. و دیگران بر خطاب «أنجيتنا».

آنکه گفت: بگو که اوست که قادر است بر آن که بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما از صاعقه و سنگ باران، چنان که بر قوم موسی کرد و با قوم لوط، و طوفان که با قوم نوح کرد **أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ**، یا از زیر پایهای شما چنان که با

(۱). آج، لب، آن + که.

(۲). اساس، آج، آف، بم: بقولون، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). می گویی / می گویند.

(۴). مع، وز، مت، مر: خواندند.

(۵). مع، وز، مت: ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ.

(۶). مع، وز، مت، مر: به بینی / بینی.

(۷). می آری / می آرید، آج، لب: می داری / می دارید.

(۸). می گیری / می گیرید.

(۹). آج، لب: خواندند.

ص: ۳۲۴

قارون کرد از خسف. ضحاک گفت: عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ عَذابی که از [قبل] «۱» بزرگان و اکابران باشد. أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، و از آنان که در رتبه «۲» و منزلت دون شما. مجاهد گفت: عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ، عذابی از بالای شما، یعنی سلاطین و امرای ظلم. أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، یعنی بندگان و زیر دستان بد «۳». أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعاً، یا در شما پوشاند پراگندگی و اختلاف کلمه و ناسازگاری و ناهموازی و اختلاف هواها. وَ يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، و بچشاند شما را بهری را سختی بهری، یعنی شمشیر مختلف تا بهری بهری را می کشند چنان که در بنی اسرائیل بود.

در خبر است که رسول - علیه السلام - چون این آیت آمد جبریل را گفت:

ما بقاء امتی علی ذلک

، بقای امت من بر این چیزها چه باشد؟ جبریل گفت: من بنده ام همچون تو از خدای در خواهی «۴». رسول - علیه السلام - برخاست و وضوی نماز تازه کرد «۵» و نماز کرد و از خدای درخواست که این آفت از امت او بگرداند، دو «۶» حاجت روا شد و یکی ممنوع آمد. پس رسول - علیه السلام - گفت: من از خدای درخواستم تا [عذاب نکند امت مرا عذابی از بالای سرشان و زیر پایهایشان، اجابت کرد، و خواستم تا] «۷» «بأس ایشان در میان ایشان نیوفکنند «۸»، این دعا اجابت نکرد،

و جبریل گفت: فَنای اُمَّت تو به تیغ خواهد بودن. زهیری «۹» گفت خَبَاب بن الأرتّ گفت: شبی از شبها رسول «۱۰» - علیه السلام «۱۱» - مراقبت می‌کرد [م] «۱۲» و او نماز می‌کرد تا صبح برآمد.

چون روز بود «۱۳» گفتم: یا رسول الله! دوش نماز بسیار کردی و دگر شبها ندیدم که چنان کردی، آن چه نماز بود؟ گفت: آن نماز رهبت و رغبت بود، از خدای تعالی سه چیز درخواستم، دو بداد و یکی [۸۰-پ] منع کرد. از خدای درخواستم تا دشمن را

(۱۲-۷-۱). اساس: ندارد، با توجّه به مع، وز افزوده شد.

(۲). مر: مرتبه.

(۳). مع، وز، مت: زیر دستان‌اند.

(۴). مع، وز، مت، آج، لب، مل، لت، مر: درخواه.

(۵). مع، وز، مت: وضوی نماز باز کرد، مل، مر: وضو نماز کرد.

(۶). آج، لب، بم، مل، آف، آن: و.

(۸). مع، مت: بیفگند، وز، آج، لب، مل، آف، لت، آن: نیفگند.

(۹). مع، وز، مت، لت، مر: زهری.

(۱۰). آج، مل، لت+را.

(۱۱). مر+را.

(۱۳). آن: شد.

ص: ۳۲۵

بر اُمَّت من مسلط نکند، بداد «۱» مرا این. و درخواستم تا «۲» بر ایشان قحط عام نفرستد که از آن هلاک شوند، بداد مرا آن، و خواستم تا شدت و بأس ایشان در میان ایشان نیفکند. فزواها عنی، از من در پیخت «۳» و نداد مرا آن.

انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، بنگر که ما آیات چگونه می‌گردانیم تا باشد که اینان بدانند. اما معنی لبس شیع منع لطف باشد و خذلان بر سبیل عقوبت بتخلیه «۴» بعضهم الی بعض، بیانش قوله تعالی: وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۵»، و همچنین معنی اذاقه بعضی بآس بعض هم بتخلیه باشد و تمکین و منع لطف بر این وجه که گفتیم.

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ، و قوم تو دروغ می‌دارند آن را و آن حق است.

خلاف کردند در آن که ضمیر عاید با چیست، بعضی گفتند: عاید است با قرآن، یعنی قرآن «۶» دروغ می‌دارند و او حق و درست است، و بعضی گفتند: راجع است با تصریف آیات که «نصرّف» بر او دلیل می‌کند. آنگه او را فرمود که بگو که من بر شما و کیل نهام، یعنی موکل نهام و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب «۷» منع کنم بقهر، برای آن که و کیل موکل باشد به حفظ چیزی و دفع آفات و مضرت «۸» از او.

ابو القاسم بلخی گفت: این آیت به مکه فرود آمد پیش از آن که رسول را- علیه السلام- کارزار «۹» فرمودند، از آن پس چون او را قتال فرمودند موکل و مسلط بود، و کذا قوله: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ «۱۰»، ای بمسلط، و قوله: فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرًا لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ «۱۱»، قیل: مسلط، و قیل: رقیب، و این همه به آیات قتال منسوخ است.

آنگه گفت بگو این قوم را که: لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ، هر چیزی را از این اخبار که

(۱). مع، مت: نداد.

(۲). آج، لب: که.

(۳). آج: دریچید.

(۴). مع، وز، مت، مل، لت: و تخلیه.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹.

(۶). مع، مر+ را.

(۷). مع، مت: از کذب و تکذیب.

(۸). مع، وز، مت، مل، لت: مضرات.

(۹). لت: کالزار.

(۱۰). سوره ق (۵۰) آیه ۴۵.

(۱۱). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱.

ص: ۳۲۶

می‌گویم مستقری و قرارگاهی است و وقت وقوعی که ظاهر شود ایشان را صدق آن خبر، و بدانند که تو راست گفتی. وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ، و بدانی «۱» شما پس از این صدق و صحت این اخبار، و این بر وجه تهدید و وعید است. و اما وقت مستقر خبر، وقوع مخبر باشد إما در دنیا و إما در آخرت. بعضی گفتند: مراد وقت ظفر رسول است به ایشان که دست او را باشد بر ایشان. سدی گفت: لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ، ای میعاد. عطا گفت معنی آن است که: هر عذاب جماعتی را وقتی است که تا به آن وقت نرساند «۲» آن هلاک و آن عذاب نرساند «۳». کلبی گفت لِكُلِّ قَوْلٍ وَ فِعْلٍ حَقِيقَةٌ، آنچه در دنیا باشد خود بدانی «۴» و آنچه در آخرت بود به حسب استحقاق هر کس از ثواب و عقاب.

و در بعضی تفاسیر آمد که: این آیت سود دارد «۵» درد دندان را چون بر کاغذی نویسند «۶» درد دندان گیرند «۷» خدای تعالی شفا دهد «۸».

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا، سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان چون با یکدیگر افتادندی حدیث رسول کردند و پوستن «۹» او کردند و در او و در قرآن طعن زدندی، و مسلمانان حاضر بودند، نکری و تغییری «۱۰» نتوانستندی کردن.

خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را نهی کرد از مجالست ایشان، گفت: یا محمد! چون بینی «۱۱» - خطاب با رسول است و مراد امت - آنان را که در آیات ما که قرآن است و معجزات رسول خوض کنند. و «خوض» دخول باشد، يقال: خاض فی الماء و خاض فی الحدیث.

حسن بصری و سعید جبیر گفتند: معنی «خوض» دروغ است این جا، یعنی چون بینی اینان را که در آیات من طعن [می] «۱۲» زند و دروغ می‌گویند. و بعضی دگر

(۱). آج، لب، آف، مر: بدانید، مل: زود بدانید.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر: بر نیاید، آج، لب: نرسد.

(۳). مج، وز، مت، مل، مر: نرسد.

(۴). مل، مر: بدانید.

(۵). مج، وز، مت + و.

(۶). مج، وز، مت: نویسد و.

(۷). مج، وز، مت: گیرد.

(۸). مج، وز، مت، مل، لت، مر+ إن شاء الله.

(۹). مج، وز: پوستین، مت: پوستین، آج، لب: نوشتن.

(۱۰). مج، وز، مت: تعبیری و نکیری.

(۱۱). آج، لب: ببینی.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

ص: ۳۲۷

گفتند: «خوض» تخلیط باشد و در حدیث شدن بر سبیل استهزاء و عیب «۱» و بازی [۸۱- ر]، و عرب گوید «۲»: ترک فلانا یخوض فی کذا، یعنی پای فرو می‌نهد نه «۳» بر بصیرت و در دهش و تحیر باشد «۴». از ایشان عدول کن و اعراض نما و برگرد از ایشان و رها کن ایشان را تا آنکه که در حدیثی دیگر شوند. **وَإِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ،** و اگر چنان که شیطان تو را از یاد ببرد و فراموش کنی از وسوسه شیطان. ابن عامر خواند: «ینسیئک» بتشدید «سین» از تفعیل، و باقی «۵» بتخفیف «۶» خواندند من الانساء. و بیان کردیم که افعال و تفعیل در باب تعدیه یکی باشد «۷»، جز که جایز «۸» بود که در تفعیل دلیل تکثیر کند اگر این فعل در حال نسیان حاصل آید، آن جا مؤاخذه نیست. **فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی،** پس از آن که یادت آید با این ظالمان کافران منشین، و «ذکری» از بنای مصدر است.

سعید جبیر و سدّی و جعفر بن «۹» مبشر «۱۰» و ابو القاسم بلخی گفتند: این خاص به رسول است «۱۱» در بدایت اسلام، اما چون اسلام قوی شد و مسلمانان اظهار اسلام کردند «۱۲» بر کافران انکار کردند «۱۳» نشستن «۱۴» با ایشان بر سبیل احتجاج و حجّت انگیختن، و ابو القاسم بلخی گفت: این آیت دلیل می‌کند بر آن که سهو و نسیان بر پیغامبران روا باشد بخلاف آن که رافضه گویند، و این چیزی نیست که او گفت برای آن که ما گوییم: سهو و نسیان بر ایشان روا نباشد در آنچه از خدای تعالی می‌گزارند، چه اگر روا باشد وثاقه برخیزد از قول ایشان در ادای رسالت، فاما در امور دنیاوی روا داریم سهو و نسیان بر ایشان ما دام تا «۱۵» مستمر نشود که منفر باشد، و

(۱). مج، وز، مت، مل، مر: عبث.

(۲). مج، وز، مت، لب: گویند.

(۳). مج، وز، مت، آف: ندارد.

(۴). مر + فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت + قرأ.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر + سین.

(۷). اساس، آج، لب، بم: باشند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت، مل، لت، مر: جای.

(۹). آج، لب: ابو جعفر بن.

(۱۰). لت: جعفر بن میسر.

(۱۱). مج، وز، مت، مل: خاص است به رسول.

(۱۲). مج، وز، مت + و.

(۱۳). مج، وز، مت: کردند.

(۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نشست.

(۱۵). آج، لب: که.

ص: ۳۲۸

چگونه سهو بر ایشان روا نبود و ایشان بخسبند و بیمار شوند و بیهوش شوند در بیماری.

قوله تعالی: **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ**، در این دو قول گفتند: یکی آن که معنی آیت این «۱» است که از حساب کافران خایض در لعن قرآن بر مؤمنان هیچ چیزی نیست، و این قول بیشتر مفسران است برای آن که ملائیم آیت اول است و متعلق است به او. و جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون آیت اول آمد و مسلمانان را نهی کرد خدای تعالی از مجالست کفار در وقت خوض در طعن قرآن و رسول، و «۲» مسلمانان گفتند: یا رسول الله! اگر هر گه که مشرکان این حدیث کنند ما خانه خدا و مسجد الحرام و طواف و نماز رها کنیم کار ما با خلل شود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: از حساب و شمار ایشان چیزی نیست بر شما، و بر این وجه یا آیت دوم ناسخ اول بود یا مخصّص او. اما

نسخ «۳» از آن وجه باشد که آنچه ممنوع بود از مجالست مرخص «۴» باشد و این قول بعضی مفسران است چون سدّی و سعید جبیر و بلخی و جز او. و اما تخصیص از آن وجه باشد که خدای تعالی گفت: شما از مجالست منهی از آمد و شد، و نماز و طواف و گذر «۵» نهی نیست شما را، آیت از این وجه تخصیص «۶» اول بود. بعضی دیگر گفتند سبب نزول «۷» آن بود که مسلمانان گفتند: ما ترسیم که اگر بر ایشان انکار کنیم «۸» مستحقّ ذم باشیم، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: از حساب ایشان بر شما چیزی نیست.

و قولی دیگر آن است که معنی آیت آن است که متّقیان را از حساب باکی و رنجی نباشد بر ایشان «۹» جز مجرد حساب نباشد اما تبعه و مشقّت و مناقشت حساب نبود ایشان را، **وَلَكِنْ ذِكْرِي**، و لکن یاد کردی و «ذکر» و «ذکری» هر دو مصدر باشد.

(۱). مج، وز، مت: آن.

(۲). مج، وز، مت: ندارد.

(۳). مج، مت، وز: ناسخ.

(۴). مج، مت، وز: من خص.

(۵). مر: درو.

(۶). مج، مت، وز، آف، لت، آن، مر: مخصّص.

(۷). مج، مت، وز، لت: آیت، مر: این.

(۸). مج، مت، آج، لب، لت، مر: نکنیم.

(۹). مج، مت، وز+ و.

ص: ۳۲۹

و در محلّ او دو وجه باشد: یکی نصب علی تقدیر و ذکرهم ذکری، و دیگر رفع علی تقدیر هو ذکری لهم. **لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ**، تا باشد که ایشان از خوض و از مجالست خایضان بیرهیزند «۱».

آنکه گفت: **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا**، گفت رها کن گروهی را که دین خود بازی گرفته‌اند و سخریه و فسوس و استهزاء و ذر فعلی [پ] است و همچنین «۲» «دع» که از او جز بنای مستقبل نباید و امر و نهی که از مستقبل مأخوذ

است فعل ماضی و مصدر از او مستعمل نیست و نه فاعل و مفعول، لا یقال و ذر و لا ودع و لا وذرا و لا ودعا [و لا واذرا و لا وادعا] «۳» لا مودورا و لا مودوعا و انما یقال ذر ذلک ودعه و لا تذر و لا تدع و هو یذر و یدع، گفت: رها کن ایشان را و به ایشان مناظره و محاجّه مکن و از ایشان توقع انتفاع به آن مکن، چه ایشان آنچه گویند و شنوند از سر لهو و بطر و بازی و عبث شنوند و گویند، و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و بفریفته. و بعضی مفسران گفتند: مراد آن است که: هر امتی که ایشان را عیدی کردند و در آن عید ایشان را عبادتی فرمودند ایشان آن عید بر لهو و لعب به سر بردند جز امت محمد که ایشان آدینه‌ها «۴» و اعیاد بر نماز و عبادت صرف کردند بیشتر.

وَذَكَرَ بِهٖ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ، و یاد ده ایشان را آن که هر نفسی را به عمل خود گرو کنند، و بعضی اهل معانی گفتند معنی آن است که: و ذکر به لئلا «۵» تبسل نفس، و یاد کن «۶» و تذکیر کن تا ایسال نکنند هر نفسی را به آنچه کرده باشد چنان که گفت: يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا «۷»، خدای بیان می‌کند شما را تا گمراه «۸» نشوید و اگر حمل آیت بر ظاهر کنند «۹» معنی مستقیم باشد و به این تعسف حاجت

(۱). مج، مت، وز، مر: بیرخیزند.

(۲). مج، وز: هم چونین.

(۳). اساس: ندارد با توجه به آج و چاپ شعرانی افزوده شد.

(۴). اساس، بم، آن: آذین‌ها، با توجه به مج تصحیح شد.

(۵). اساس، مج، آف، آن: لیلا.

(۶). مج، مت، وز، لت، مر: یاد ده.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۸). مج، مت، وز: گمراه.

(۹). مج، مت، وز، مل، لت، مر: رها کنند.

ص: ۳۳۰

نیست، اما در «۱» آیت که با استشهاد آورد جز چنان نشاید.

مفسران در معنی «إبسال» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد هلاک است و این قول عبد الله عباس است. قتاده گفت: معنی او حبس است، حسن و مجاهد و عکرمه و سدّی گفتند: ابسال تسلیم النفس للهلاک باشد خویشتن را به هلاک سپردن، و علی بن طلحه گفت از عبد الله عباس: ابسال احراق باشد. ابن زید و مؤرّج گفتند: مؤاخذه به گناه باشد، قال الشاعر: «۲»

و ابسالی بنی بغير جرم بعوناه و لا بدم مراق

و یروی جنیناه. أخفش گفت: ابسال مجازات باشد، فراء گفت: ابسال ارتهان باشد - به گرو نهادن، و انشد: «۳»

و نحن رهناً بالافاقه عامرا بما كان في الدرداء يوما فابسلا

عطية العوفی گفت: معنی آن است که او را به خازنان دوزخ سپارند، اهل لغت گفتند: اصل ابسال تحریم باشد، يقال: ابسلت الشيء إذا حرّمته، و البسل الحرام قال الشاعر:

بكرت تلومك بعد وهن في الندى بسل عليك ملامتي و عتابي

و باسل، شجاعی باشد که کس پیرامن او نیارد شدن، پنداری بر خود حرام کرده است که گرد او گردد. و شراب بسل ای متروک قال الشنقري «۴»:

هنا لك لا ارجوا حياة تسرنی سجيس الليالي مبسلا بالجرائر

ای مأخوذا و مرتها لیس لها من دون الله، نباشد آن نفس را بدون خدای - عزّ و جلّ - یعنی از او گذشته و جز او یاری «۵» نه و شفاعت خواهی نه «۶». و اصل شفاعت من الشفع «۷» که شافع، دوم طالب بود در طلب بغیه او، و از آن «۸» جا گفت امیر المؤمنین - علیه السلام:

الشفيع جناح الطالب.

وَإِنْ تَعَدَّلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا، و اگر این

(۱). آج، لب، شعرانی: به.

(۲-۳). مج، مت، وز+ شعر.

(۴). اساس: السقري، مج، مت، وز، الشنقري، با توجه به فهرست اعلام کتب تصحيح شد، لت: الشنقري.

(۵). مج، مت، وز+ و.

(۶). مج، مت، وز: ندارد.

(۷). مج، مت، وز: باشد.

(۸). مج، مت، وز، لت: این.

ص: ۳۳۱

نفس که ذکر آن «۱» رفت، هر فدیة که شاید کردن بکند از او فرا نگیرند «۲» و نپذیرند. و عدل برای آن فدا باشد که عدل مفدی بود در برابر او افتد، و ابو عبیده گفت: مراد عدل است که ضد جور بود، اگر هر عدل که در جهان هست در قیامت به جای آرد مثلا از او قبول نکنند پس از آن که در دنیا ظالم بوده باشد برای آن که در قیامت قبول توبه نباشد. **أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا**، ایشان آنان باشند که مبسل و مأخوذ و معذب و مرتهن باشند به عمل خود **لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ**، ایشان را شرابی باشد از آب حمیم و عذابی الیم. [۸۲-ر] و «حمیم» آبی تافته باشد.

در خبر است که: چون اهل دوزخ بسیار سالها فریاد کنند از گرسنگی ایشان را طعامی آرند از ضریح - نوعی شوک است که آن را شترخواره «۳» خوانند «۴» - از آتش تا از آن بخورند آنکه تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار فریاد کنند «۵» از تشنگی پس از آن ایشان را کاسی «۶» به دست دهند از آبی تافته به آتش دوزخ، که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان «۷» افتد از گرمی. چون باز خورند «۸» همه امعای «۹» او «۱۰» **مَقَطَّعٌ** «۱۱» و پاره پاره شود. آنکه باز نمود که: این عذاب و این شراب بر ایشان به ظلم نباشد، به عدل باشد به بدل و عوض آن کفر باشد که آورده باشند و کرده «۱۲» در دار دنیا.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ، بعضی مفسران گفتند: آیت در عبد الرحمن بن ابی بکر آمد که چون او پدر را با کفر دعوت کرد، و دیگر مفسران گفتند: عام است در جمله کفار که مسلمانان را دعوت کردند با عبادت اصنام، حق تعالی گفت: بگو که ما

نخوانیم بدون خدا چیزی را که ما را منفعت نکند و مضرّت نکند بر سود و زیان ما قادر نباشد، اگرش پرستیم سود نکند و اگرش رها کنیم زیان نتواند کردن «۱۳».

(۱). مج، مت، وز: او.

(۲). مج، مت، وز، مل: ها نگیرند.

(۳). آج، لب: اشترخواره.

(۴). مج، وز، مت، مل، مر: گویند.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب: می خواهند، لت: می کنند.

(۶). آف: کاسه.

(۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر+ در آن جا.

(۸). مج، وز، مت، مل، مر: خورد.

(۹). اعضا.

(۱۰). لت: ایشان.

(۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، مل: منقطع.

(۱۲). آج، لب+ باشند.

(۱۳). مج، وز، مت: رسانیدن.

ص: ۳۳۲

وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا، و ما را بر پاشنه و پی گردانند «۱» پس از آن که خدای تعالی ما را هدایت داد و توفیق ایمان، و این عبارت مثلی است در حق کسی که از خیر با شرّ شود، يقال: ردّ علی عقبيه و رجع القهقري، یعنی با کفر شویم از ایمان. كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ، چون کسی که شیطان او را گمراه کند به وادی فرو برد. من قولهم:

هوی، اذا سقط و أهویته و استهویته، اذا سقطته من علو الی سفلی، از بالا به زیر افگندم او را، و منه قوله: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ «۲»، ای سقط. و «سین» در استهوی «سین» طلب باشد، یقال: استغواه و استهواه، اذا طلب و رام غوایته و هویته فی الارض.

و گفته‌اند: «استفعل» و «افعل» به یک معنی است این جا، چنان که استجاب و اجاب. و حمزه [خواند] «۳» خواند کالذی استهواه، بالالف. علی تذکیر الفعل لتقدمه، و دگر قراء: استهوته بالتاء علی تأنیث الفعل لجمع فاعله.

حیران، نصب او بر حال است. آنکه گفت با آن که شیطان او را فرو برد او را یارانی و اصحابی «۴» و نیک خواهانی «۵» باشند که او را دعوت می‌کنند با خدا و راه راست و می‌گویند ائتنا، به ما آی «۶». و قول مضمراست این جا نیز و تقدیر این است که: له اصحاب یدعونه الی الهدی و یقولون ائتنا، تا او معذور نباشد که از آن جانب مغویش باشد و از این جانب مرشد و هادی و صاحب، داعیش نباشد. و حسن بصری در شاذ «شیاطون» خواند. و در مصحف عبد الله مسعود و ابی کعب استهواه الشیطان است بر واحد و تذکیر فعل. لَهُ أَصْحَابٌ، گفت: مادر و پدر خواست و گفتند:

اصحاب رسول را خواست. قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى، بگو ای محمد که ره خداست که راه راست باشد نه آن که شما ما را به آن می‌خوانی «۷» و نیز بگو که فرموده‌اند ما را که اسلام آریم و اتقیاد کنیم و گردن نهیم خدای جهانیان را و عرب گوید: امرتک لتفعل کذا و ان تفعل کذا و بان تفعل کذا این هر سه به یک معنی باشد. زجاج گفت «لام» کی است، ای امرنا کی نسلم.

(۱). مج، مت، وز: گردانید.

(۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۱.

(۳). اساس، بم، آف، آن: ندارد، از مج افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: اصحابانی، آج: اصحاب.

(۵). آج، لب، آن: نیک خواهان.

(۶). مج، وز، مت: بما اوتی، آج، لب: بما اتی.

(۷). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آو، مر: می‌خوانید.

ص: ۳۳۳

قال الشاعر «۱»:

ای کی انسی.

وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، این محمول است بر آیت اول و معطوف است بر آن و نصب «نسلم» به اضمار آن است و آن مع الفعل در تأویل مصدر باشد و تقدیر این است که امرنا بالإسلام «۲» و باقامة الصلوة و محتمل است که محمول بود علی قوله: [۸۲- پ] يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى اثْنًا، این امر است، امر دیگر من قوله: وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، معطوف بود بر او و محتمل است که متعلق بود به آیت اول، آیت بر این تقدیر که: و امرنا لنسلم و قيل لنا اقيموا الصلوة، و ما را گفتند و فرمودند که: نماز به پای دارید و از خدای بترسی «۳» به اجتناب معاصی او که او آن خداست که حشر شما با او خواهد بودن.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، و او آن خداست که آسمان و زمین آفرید بحق نه بیاطل یعنی غرض او حکمت و صواب و صلاح خلق بود بعثت و لغو نیافرید و به باطل، چنان که گفت: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا «۴» و گفته اند مراد آن است که بیافرید آسمان و زمین به قولی حق و هو قوله: اثْنًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، و این بر مجاز باشد برای آن که اگر در این طرف شبهتی باشد که خدای گفت اثْنًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، در آن طرف شبهه نباشد که آسمان و زمین بر حقیقت نگفتند أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۵»، و لکن برای آن که تأتی آن و وجود آن عند ارادت فی اسرع مدّت بود تشبیه کرد آن را به آن که خداوندی بنده اش را گوید: بیا.

گوید: آمدم طایع و فرمان برنده تا مجبر «۶» تمسک نکند به این قول و گوید این قول دلیل قدم قرآن کند که تفسیر آن است که ما گفتیم.

وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ، در نصب «یوم» چند قول گفتند: یکی آن که عامل در

(۱). مج، مت، وز+ شعر.

(۲). مج، مت: للاسلام.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آف، لت، مر: بترسید.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷.

(۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ «۱»، خلايق جواب دهند: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۲» [۸۳- ر] و بعضی قراء خواندند: يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَلَى الْفَعْلِ الْمُسْتَقِيمِ، دون المجهول، و فاعل او عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ باشد و اين قراءت در شاذ است و وجه دوم آن است که بدل بود من قوله: وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ و وجه سيم «۳» آن است که منصوب باشد به حَقِّ و التَّقْدِيرِ: يَحَقُّ قَوْلُهُ وَ يَصْحَ و يقع و يتحقق يوم ينفخ في الصُّورِ، در «صور» دو قول گفتند: بیشتر مفسران گفتند «صور» نام چیزی است بر صورت سروی. راوی خبر گوید که رسول - عليه السَّلام - گفت که شب معراج که مرا به آسمان بردند اسرافیل را دیدم صور در دهان «۴» گرفته و آن بر شکل سروی بود یک سر در دهن او و دیگر سر «۵» چهل هزار منفذ داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده. جبریل را گفتم: چنگاه است تا اسرافیل این صور دهن دارد؟ گفت: از آنگاه که خدای تعالی او را آفریده است و عالم را آفرید و او صور در دهن گرفته است و چشم در زیر عرش کشیده منتظر فرمان خدای تعالی تا خدای تعالی کی فرمان دهد که در دم تا او صور در دمد «۶». بعضی اهل لغت گفتند: «صور» به لغت یمن «قرن» باشد یعنی سرو قال الشَّاعِرُ «۷»:

بِالصَّالِحَاتِ «۸» فِي غِبَارِ الْجَمْعِينَ

نَحْنُ نَطْحَانَهُمْ غَدَاةَ الْجَمْعِينَ

نطحا شدیدا لا کنطح الصَّورِينَ

أَي الْقَرْنِينَ وَ بَيَانِ أَيْنَ قَوْلِ خَيْرِ رَسُولٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - اسْتِ، كَمَا كُنْتُ:

كَيْفَ أَنْعَمَ وَ صَاحِبِ الْقَرْنِ التَّقْمِ الْقَرْنِ حَتَّى جَبْهَتَهُ يَنْتَظِرُ مَتَى يَوْمَرُ «۹» فَيَنْفَخُ

، قَوْلِ دَوْمِ أَبُو عَبِيدَةَ كُنْتُ صَوْرَ جَمْعِ صَوْرَةٍ وَ سُورٍ وَ قَالَ الْعَجَّاجُ «۱۰»:

سَرَتْ إِلَيْهِ فِي أَعَالِي السُّورِ

وَ رَبِّ ذِي سَرَادِقٍ مَحْجُورٍ «۱۱»

(۲-۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶.

(۳). مج، وز، مت، سهام، مل، آف: سیوم، لت: سئوم.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: دهن.

(۵). آج، لب: و آن سر دیگر.

(۶). مج، وز، مت، لت: در صور دمد، مر: صور دمد.

(۷). مج، وز، مت + شعر.

(۸). چاپ شعرانی (۴/ ۴۵۸): الضابحات. کل مصرع دوم در لسان العرب و تفسیر قرطبی نیست.

(۹). آج، لب، مل، آف، بم، آن: یوم.

(۱۰). مج، وز، مت + شعر.

(۱۱). اساس: محجوب، با توجه به مج تصحیح شد.

ص: ۳۳۶

و معنی آن باشد که خدای تعالی روح در صورتهای مرده دمد تا زنده شوند. **عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ**، رفع او بر خیر مبتدای محذوف است، ای هو عالم الغیب و الشهادة، او دانای نهان و آشکار است، **وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ** و او محکم کار و درست کردار است و دانا به همه چیزهاست چون کسی که اختیار «۱» کرده باشد.

قوله تعالی «۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۹۰]

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ أَتَّخِذُ اصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷۴) وَ كَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸)

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ نَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳)

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (٨٤) وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (٨٥) وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (٨٦) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٨٧) ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٨٨)

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُولَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (٨٩) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (٩٠)

[ترجمه]

و چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر را آیا گیری «٣» بتان را خدایان؟ بدرستی که می بینم تو را و قوم تو را در گمراهی پیدا «٤».

و همچنین باز نمودیم «٥» ابراهیم را پادشاهی «٦» آسمانها و زمین و تا باشد از بی گمانان «٧».

پس آنگاه که فروشد «٨» بر او شب بدید ستاره ای را گفت این است خداوند من پس آنگاه که فروشد گفت دوست ندارم فروشندگان را.

پس آنگاه «٩» دید ماه را بر آینده «١٠» گفت این است خداوند من پس آنگاه «١١» که فروشد گفت اگر راه ننماید مرا خداوند من هر آینه باشم از گروه گمراهان.

(١). لت: اختبار.

(٢). مت، وز: عز و جل.

(٣). مج، مت: می گیری، آج، لب: ای می گیری، آف: فراگیری.

(٤). مج، مت، وز، مت: روشن، آج، لب: هویدا.

(٥-١١). اساس، بم، آن: بنودن، با توجه به مج تصحیح شد.

(٦). مج، مت، وز، لت: ملک.

(٧). مج، مت، وز، لت: داندگان.

(۸). مج، مت، وز، لت: تاریک شد، آف: بروشد، آج، لب: چون درآمد.

(۹). مج، مت، وز، آج، لب، لت: چون.

(۱۰). وز، لت: برآمده.

ص: ۳۳۷

پس آنگاه «۱» که بدید آفتاب را بر آینده گفت این است خداوند من، این بزرگتر است پس آنگاه «۲» که فروشد گفت ای گروه «۳» من من بری ام «۴» از آنچه انباز می آرید «۵».

بدرستی که من روی خود آوردم «۶» مر آن را که بیافرید آسمانها و زمین مسلمان شده و نیستم من از انباز آرنندگان «۷».

و حجّت آوردند «۸» به او گروه او گفت آیا حجّت می آرید «۹» با من در خدای؟ و بدرستی که راه نمود «۱۰» مرا و ترسم آنچه انباز آرید «۱۱» شما به آن مگر که بخواهد خدای من چیزی و فراخ و گنجان آمد «۱۲» ربّ من هر چیزی را بدانست پس پند نمی گیرید «۱۳»؟

و چگونه ترسم من از آنچه انباز آوردید «۱۴» و نمی ترسید از این که شما انباز آوردید «۱۵» به خداوند من آنچه نفرستاد بدان بر شما حجّتی پس کدام از این دو گروه سزاوارتر است بر بی بیمی «۱۶» اگر شما هستید که می دانید.

آنان

(۱-۲). مج، مت، وز، آج، لب، لت: چون.

(۳). مج، مت، وز، لت: قوم.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، آف، لت: بی زارم.

(۵). مج، مت، وز، آف: می گیرید، آج، لب: می گردانید.

(۶). مج، مت، وز، لت: فراز کردم، آج، لب: خالص گردانیدم عبادت خود را.

(۷). مج، مت، وز: انباز گویندگان، آج، لب: شریک می گردانید.

(۸-۹). مج، مت، وز، لت: خصومت کردند.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: راه داد.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: کرده‌اید.

(۱۲). آج، لب: شامل هر چیزی را به دانش.

(۱۳). مج، مت، وز، لت: اندیشه نکنید.

(۱۴-۱۵). مج، مت، وز، لت: گرفتید، آج، لب: شرک آورید.

(۱۶). مج، مت، وز، آج، لب، لت: به ایمنی، آف: بر ایمنی.

ص: ۳۳۸

که بگریزند «۱» و بنوشیدند «۲» ایمان خودشان را بظلم «۳» ایشانند که مرایشان راست بی‌بیمی و ایشان راه یافتگانند.

و این است حجّت ما که بدادمی «۴» آن را به ابراهیم بر گروه «۵» او برداریم پایگاههای «۶» آن کس را که خواهیم بدرستی که پروردگار تو استوار کار «۷» داناست.

و ببخشیدیم مر او را اسحاق و یعقوب «۸» هر یکی را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم «۹» پیش از آن و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را.

و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس همه بودند از نیک مردان.

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همه را افزونی نهادیم بر جهانی «۱۰».

و از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان و برگزیدیم ایشان را و راه نمودیم ایشان را به راه راست.

[۸۴-ر]

آن راه نمودن خدای «۱۱» راه نماید آن را که خواهد از بندگان

(۱). مج، مت، وز، آج، لب: ایمان آوردند.

(۲). مج، مت، وز، لت: نبوشند.

(۳). مج، مت، وز، لت: به بیدادی، آج، لب: به شرک یا مصیبتی.

(۴). مج، مت، وز، آج، لب، لت: دادیم.

(۵). مج، مت، وز، لت: قوم.

(۶). مج، مت، وز، لت: پایها.

(۷). مج، مت، وز، لت: محکم کار.

(۸). مج، مت، وز، لت: بدادیم او را پسر او و پسرزاده‌اش.

(۹). مج، مت، وز، لت: هدایت دادیم.

(۱۰). مج، مت، وز، لت: تفضیل دادیم بر جهانیان.

(۱۱). مج، مت، وز، لت: آن ره خداست.

ص: ۳۳۹

خود و اگر انباز آرند «۱» باطل شود «۲» از ایشان آنچه ایشان کردند.

اینانند آنان که بدادیم ایشان را کتاب و دانش و پیغمبری، اگر کافر شوند بدان این همه بدرستی که بر گماریم بدان گروه «۳» نیستند بدان ناگروندگان.

ایشانند آنان که راه نمود خدای، به راه نمودن ایشان پس روی کن، بگو نمی‌خواهم «۴» بر او مزدی «۵»، نیست او «۶» مگر پندی جهانیان را.

قوله: **وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ** - الایة، جمله قراء خواندند «آزر» به فتح «را» بدل از «ابیه» مگر یعقوب و ابو زید المدنی و در شاذ حسن بصری، که ایشان خواندند: «آزر» به ضم «را» علی تقدیر «با آزر». عرب حرف ندا بسیار بیفکنند «۷» چون در کلام بر او دلیلی باشد، نحو قوله تعالی: **يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا** «۸». زجاج گفت: خلاف نیست میان اهل نسب که پدر را تاریخ نام بود.

محمد بن اسحاق و کلبی و ضحاک گفتند: نام پدر ابراهیم تاریخ بود و او دو نام داشت چون یعقوب و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوئی «۹» بود، دهی از سواد کوفه.

مقاتل بن حیان گفت: لقب پدر ابراهیم آزر بود.

سلیمان التمیمی گفت: این اسم ذم و عیب بود و معنی این در کلام ایشان کثر «۱۰» بود، و گفته‌اند: معنی او پیری «۱۱» خرف باشد. و گفته‌اند: معنی او مخطی بود.

زجاج گفت: بر این اقوال که رفت اختیار قراءت «۱۲» رفع باید.

(۱). مج، مت، وز، لت: شرک آرند، آج، لب: شرک آوردندی.

(۲). مج، مت، وز، مت: تباه شود.

(۳). مج، مت، وز، لت: گروهی را.

(۴). مج، مت، وز، لت + از شما.

(۵). وز، مت: مژدی.

(۶). مج، مت، وز، لت: این، آج، لب: این قرآن.

(۷). مج، مت، وز: بیفگند، لت: افگند.

(۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۹.

(۹). مل: کوفی.

(۱۰). مر: کثیر.

(۱۱). مج، مت، وز: نیز.

(۱۲). مج، مت، وز: قراء.

ص: ۳۴۰

و سعید بن المسيّب و مجاهد و یمان گفتند «۱»: آزر نام صنم بود و در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است: و اذ قال ابراهیم لایه أ تتخذ آزر اصناما «۲»، بر این قول جز نصب نشاید و اصحاب ما دو روایت کردند یکی آن که آزر نام جدش بود من قبل امّه «۳»، و روایت دیگر نام عمّش بود و این هر دو در لغت شایع و جایز است که عرب جد را از قبل

مادر و عمّ را پدر خوانند و این برای [آن] «۴» گفتند که درست شده است «۵» که پدران پیغمبر «۶» - علیه السّلام - تا به آدم همه مؤمنان بوده‌اند از دلیل عقل و قرآن.

امّا دلیل عقل آن است که معلوم است که این معنی منفرّ باشد در حقّ ایشان از اجابت دعوتشان و قبول قول و امتثال امرشان. و هر گه که ایشان دعوت کنند کافران را به اسلام و کفر بر ایشان عیب کنند. کافران بگویند «۷» که این عیب در شما و نسب شما و پدران شما حاصل است.

دگر آن که خدای تعالی مشرکان را نجس می‌خواند «۸»، و آن که او را به پاک کردن پلیدان فرستاده باشند «۹» نباید که او را ناپاک زاده باشد.

فامّا قرآن قوله تعالی: وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ «۱۰»، بر سبیل منّت و تعداد نعمت بر او گفت: من تو را در پشت ساجدان می‌گردانیدم اگر ساجدان «۱۱» اصنام باشند این منّت و نعمت نباشد «۱۲» بل منقصت «۱۳» باشد.

دگر آن که اطلاق ساجد از او جز سجده خدای تعالی ندانند، الا تری:

السَّائِحُونَ الرَّائِعُونَ السَّاجِدُونَ «۱۴»، و قوله تعالی: وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ «۱۵»، دلیل دیگر بر این اجماع طایفه است و اجماع ایشان حجّت است لکون

(۱). آف: گفته‌اند.

(۲). آج، لب: آزر أ تَتَّخِذُ اصْنَامًا آلِهَةً.

(۳). لت: ایبه.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به مع افزایش شد.

(۵). آج، لب: درست تست.

(۶). آج، لب: پدران.

(۷). مع، مت، وز، مل، مر: بگویند.

(۸). مع، مت، لت، مر: خواند.

(۹). آج، لب، مل، لت: فرستاده باشد.

(۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۹.

(۱۱). مج، مت، وز: ساجد.

(۱۲). مج، مت: باشد.

(۱۳). آج، لب: منقص.

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲.

(۱۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۳.

ص: ۳۴۱

المعصوم منهم «۱». و آنچه وجه حجّتی اجماع است خود دخول معصوم است در ایشان چنان که بیانش در کتب اصول فقه مشروح است.

دگر اخبار متواتر که آمد از [۸۵-پ] رسول - علیه السّلام «۲» - که او گفت:

تقلنی الله من اصلاب الطّاهرين الى ارحام الطّاهرات لم يدنّسني بدنس الجاهلیّة

خدای تعالی می گردانید از اصلاب پاکان در ارحام پاکان مرا مدّنس بنگرد بدنس جاهلیّت اگر در میان ایشان کافر بودی او را به طاهر «۳» وصف نشایستی کردن که کافران نجس باشند طاهر نباشند، و اخبار در این معنی بسیار است و ادله در این که ما گفتیم کفایت است.

قوله: **وَإِذْ قَالَ، «إِذْ»** ظرف زمان ماضی است و عامل در او فعلی مقدر و التّقدیر:

اذکر اذ قال ابراهیم لاییه آزر، یاد کن ای محمّد چون گفت ابراهیم پدرش را یعنی عمّش را یا جدّش را از قبل مادر که آزر نام بود یا پدرش بر حقیقت که تاریخ نام آزر لقب بود و این اقوال مختلف که از مفسّران حکایت کردیم دلیل صحّت مذهب ما می کند و موافقت علمای سلف ما در این باب **أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً،** صورت استفهام است و مراد تقریع و ملامت، اصنام را و بتان را به خدا می گیری؟ و این آزر بت تراش بود چنان که در اخبار آمده است که بت تراشیدی «۴» و به ابراهیم دادی که به بازار بر «۵» و بفروش او بیاوردی و رسنی در پای او بستی و بر زمین می کشیدی و می گفتی: که خرد خدایی که لا یُسْمَعُ وَلَا یُبْصَرُ وَلَا یُعْنَى عَنْكَ شَيْئاً «۶» که نشوند و نبینند و غنا «۷» نکنند «۸»! آنکه بیاوردی و پیش پدر بینداختی و گفتی کس نمی خرد مردم شکایت ابراهیم با عمّ کردند و بگفتند که: او چه می کند او گفت: چرا چنین می کنی؟

گفت: شرم نداری اصنام جماد «۹» را به خدا گرفته‌ای؟ **إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**، من تو را و قومت را در ضلال و گمراهی روشن می‌بینم و الضلال الذهاب عن الحقّ و الصواب و اصله الهلاك و مبين هم لازم باشد و هم متعدی، يقال:

(۱). مج، مت، وز، بم، مر: فيهم.

(۲). مج، مت، وز، لت: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

(۳). مج، مت، آج، لب، مر، شعرانی: ظاهر.

(۴). مج، مت، وز: بتراشیدی.

(۵). آج، لب: ببر.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲.

(۷). مج، مت، وز: غنای.

(۸). مج، مت، وز، مر: نکنند.

(۹). مت: جمادی.

ص: ۳۴۲

أبان الشيء و ابنته انا. این جا لازم است و المعنى ضلال ظاهر و صنم از بتان آن باشد که مصور باشد به صورت آدمی. وَ كَذَلِكَ نُزِي، و همچنین باز نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین، یعنی چنان که بیان کردیم ابراهیم را و باز نمودیم و تعریف کردیم به ادله ضلال آزر و فساد عبادت اصنام. همچنین باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا به آن تعریف و اعلام از بتان تیراً کند «۱» و به این اعلام به ما تولا کرد.

وجه تشبیه در «کذلک» آن «۲» است. و ملکوت، ملک باشد برای مبالغه «واو» و «تا» در او زیاده کردند چنان که رهبوت و رحموت و جبروت و وزنه فعلوت، و در مثل هست: «رهبوت خیر من رحموت، یعنی آن که مردم از تو ترسند به از آن باشد که بر تو بیخشانند. این قول زجاج و کسائی است، و انشد الکسائی: «۳»

و شرّ الرّجال الخالب الخلبوت

عکرمه گفت: این لغت نبط است و اگر چنین باشد اتفاق لغتین باشد. ضحاک گفت: ملکوت السموات و الأرض خلقها، و این قول عبد الله عباس است و مجاهد و سعید جبیر گفتند: آیات آسمان و زمین.

و آن، آن است که در اخبار آمد که: خدای تعالی ابراهیم را بر صحرا برداشت و حجاب برگرفت از پیش او «۴» درهای آسمان برگشاد تا به زیر عرش به «۵» او نمود [و جای او در بهشت با او نمود و حجاب زمینها برداشت و از زمین اول تا زمین هفتم با او نمود] «۶» تا او عجایب آسمان و زمین بدید.

در خبر می‌آید که: یک روز بر خاطر ابراهیم گذشت «۷» که من رحیم‌تر اهل زمانه‌ام بر اهل زمین. حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و بر اعمال بعضی خلایق مطلع کرد، دعا کرد بر ایشان «۸» گفت:

اللّٰهُمَّ دَمِّرْ عَلَيْهِم

، خدای تعالی گفت یا ابراهیم

(۱). مج، مت، وز، آج، لب، بم، مل، مر: تبراً کرد.

(۲). مج، مت، وز، مل، لت، مر: این.

(۳). مج، مت + شعر.

(۴). اساس، آف، آن: و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مج، مت، وز، مل، لت، مر: با، آج، لب: بدو

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس: گزشت، مج، مت، وز، لت: بگذشت.

(۸). مج، مت، وز، لت + و.

ص: ۳۴۳

آن رحمت کجا شد که تو را بود بر خلقان؟

انا ارحم بعبادی منك و من غیرک.

قیس بن ابی حازم [۸۶- ر] روایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السّلام - از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که چون خدای تعالی ملکوت آسمان و زمین با «۱» ابراهیم نمود او را بر خلائق اطلّاعی افتاد «۲» مردی بر معصیتی دید بر او دعا کرد به هلاک «۳».

خدای تعالی او را هلاک کرد دیگری را دید «۴» بر معصیتی بر او دعا کرد خدای تعالی گفت: یا ابراهیم، رها کن که تو مردی «۵» مستجاب الدّعوه‌ای، و کار این بندگان با من از سه وجه بیرون نیست: إمّا توبه کنند، من [از] «۶» ایشان قبول کنم و إمّا از نسل ایشان مرا بندگان مسیح مقدّس باشند و امّا با پیش من آیند به قیامت من اگر خواهم عفو کنم ایشان را به فضل یا عقوبت کنم به عدل، ابراهیم نیز دعا نکرد بر ایشان.

ضحاک گفت: ملکوت السّموات، ماه و آفتاب و ستاره بود. قتاده گفت:

ملکوت آسمان و زمین آن که با ابراهیم نمود که او از غار برون آمد - چنان که قصّه آن پس از این بیاید - ان شاء الله و در آسمان نگرید ملکوت آسمان و زمین از ماه و آفتاب و ستاره و ملکوت زمین بدید از کوه و آب و درختان و نبات.

وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، [عطف است بر محذوفی و التقدير و اربناه ملکوت السّموات و الأرض ليستدلّ بها على الله و ليكون من المؤمنين] «۷» ما «۸» ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین باز نمودیم تا مستدلّ شود به آن بر خدای تعالی و از جمله موقنان و عالمان باشد.

اگر گویند: بر این اقوال که گفتی، چگونه کرده باشد خدای را در نمودن با او؟

اگر حجابها بردارد - چنان که عبارات مفسّران است - باید که دیگران ببینند. دگر آن که بعد مفرط پیش شما مانع است، جواب از این چیست؟ گوئیم جواب از این آن است که: ممتنع نبود که خدای تعالی خروقی پدید آرد در «۹» آسمانها و زمینها و او را

(۱). آج، لب: به.

(۲). مج، مت، وز: بیوفتاد، مل: بیفتاد.

(۳). آج، لب+ او.

(۴). مج، مت، وز، مل: بدید.

(۵). آج، لب: مرد.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه‌ها افزوده شد.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۸). مج، مت، وز: با.

(۹). مج، وز، مت: که.

ص: ۳۴۴

شعاعی قوی کند تا به قوّت شعاع از آن خروق نگاه کند «۱» و ببینند. نبینی که احوال بینندگان در بعد مفرط مختلف بود، بعضی از دور چیزها ببینند و بعضی نبینند، و بعضی [از آن] «۲» دورتر ببینند و بعضی از نزدیک دشخوار «۳» ببینند، و مرجع [این] «۴» اختلاف با اختلاف شعاع است در قلّت و کثرت، و از این جاست که یکی از مادر در مرگ ملایکه را ببیند بالطافتشان به قوّت شعاع.

قوله: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا، علما خلاف کردند در مولد ابراهیم - علیه السّلام - بعضی گفتند: مولد او به سوس بود از زمین اهواز، و بعضی گفتند: به زمین بابل بود به دهی که آن را کوئی گویند، و بعضی گفتند: به حدود کسکر «۵» بود، و بعضی گفتند: به زمینی که نمرود در او پادشاه بود، و بعضی دگر گفتند: به حرّان بود و پدرش با زمین بابل بود.

و عامّه علما بر آنند که ابراهیم - علیه السّلام - در روزگار نمرود بن کنعان زاد، و از میان مولد او و طوفان نوح هزار سال بود و دویست و شصت و سه سال، و از مولد او [تا] «۶» به خلق آدم سه هزار سال بود و سیصد و سی و هفت سال، و نمرود از فرزندان سام بن نوح بود، و هو نمرود بن کنعان بن سنخار بن کوش بن سام بن نوح، و گفته‌اند:

بر همه زمین مالک شد.

و در خبر است که: چهار کس بر همه زمین مالک شدند، دو مؤمن [و] «۷» دو کافر، اما دو مؤمن: یکی سلیمان بود و یکی ذو القرنین، و اما دو کافر: یکی نمرود بود و یکی بخت نصر. و نمرود اوّل کس «۸» بود که تاج بر سر نهاد و در زمین تجرّ کرد و خلق را با عبادت خود خواند، و او را کاهنان و منجمان بودند او را گفتند: در این سال مولودی بزاید که دین اهل زمین بگرداند و ملک تو بر دست او بشود، و هلاک تو بر دست او باشد.

و بعضی دگر گفتند: این کسانی گفتند که کتب انبیای پیشین خوانده بودند و

(۱). مج، وز، مت: ندارد.

(۷-۶-۴-۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(۳). اساس، آج، لب، آن: دشوار، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب مر: کشکر.

(۸). مج، وز، مت: کسی.

ص: ۳۴۵

در آن جا یافته بودند این معنی. سدّی گفت: نمرود شبی در خواب دید که ستاره «۱» بر آمد و چندان «۲» نور از او بتافت که روشنایی «۳» [۸۶-پ] آفتاب و ماه را غلبه کرد «۴» تا در او هیچ نور نماند «۵»، او بترسید و از خواب درآمد. معبران [را] «۶» و کهنه را بخواند و این خواب از ایشان بپرسید. ایشان گفتند: این خواب دلیل کند بر آن که در زمین تو امسال مولودی بزاید که ملک تو بر دست او بشود و هلاک تو و خانه توبه او «۷» باشد.

نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال بزاد او را بکشند و بفرمود تا زنان آبستن را موکل بکردند تا چون بزادند کودکانشان را بکشند، و بفرمود تا زنان را از مردان جدا کردند و موکلان بر ایشان گماشت «۸» و هیچ رها نکرد که مردی با زنی خلوت کند «۹».

محمد بن اسحاق گفت: مادر ابراهیم - علیه السلام - بالغ «۱۰» نبود مبلغ آنان که ایشان را حمل باشد، پدر ابراهیم با او مواجهه کرد بار برگرفت، کس بر او وهم نبرد برای صغر سنش تا ابراهیم را بزاد در خفیه.

سدّی گفت: نمرود در این وقت که این حدیث شنید، از شهر برون «۱۱» آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان همه از شهرها برون «۱۲» آمدند و با او بر صحرا فرود آمدند و هیچ کس را رها نکرد که با شهر شود، و پدر ابراهیم از جمله مقربان نمرود بود و به محلّ اعتماد بود.

روزی نمرود را حاجتی افتاد به شهر، بر هیچ کس اعتماد نداشت که او را به شهر فرستد جز بر پدر ابراهیم. او را بخواند و وصیت کرد و با او عهد کرد که به شهر رود و آن کار بکند و به خانه نرود و با اهل خود مواجهه نکند. او گفت: ایمن باش که این معنی نباشد. به شهر رفت و آن کار بکرد، آنکه با خود گفت: اگر بروم نگاهی

(۱). وز، لت: ستاره/ ستاره‌ای.

(۲). اساس: چندان، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). وز: روشنایی.

(۴). مج، وز، مت، لت: روشنای آفتاب را غلبه کرد و روشنایی ماه را.

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: تا هیچ دو را نور نماند، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). مج، وز، مت: با او.

(۸). اساس: گماشت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۹). مج، وز: خلوت کرد.

(۱۰). آج، لب: بالغه.

(۱۱-۱۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بیرون.

ص: ۳۴۶

کنم تا احوال خانه چیست و برگردم.

چون به خانه آمد و مادر ابراهیم را بدید و پرسید «۱»، مالک نبود. نتوانست جز که واقعه کند «۲»، واقعه کرد و او به ابراهیم بار برگرفت و پوشیده همی داشت. چون مادر ابراهیم بار برگرفت، کاهنان - علی ما جاء فی الأخبار نمرود را گفتند: این مولود امشب مادر او بار «۳» برگرفت.

چون وقت وضع بود، مادر ابراهیم در شب به صحرا برون شد و بار بنهاد و ابراهیم را در خرقة پیچید «۴» و در شکافی نهاد در کوه و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد. آن جماعت نمرود را گفتند: آن مولود دوش از مادر بزاد. اگر این «۵» روایت درست بود، این گویندگان این «۶» علم از کتب پیغامبران اوایل شناخته باشند، و آلا در نجوم و کهنانت این معنی نباشد. مادر ابراهیم در شبانه روزی «۷» یک بار بیامدی و او را شیر دادی و بازگشتی.

سدی گفت: چون حمل بر مادر ابراهیم پدید آمد «۸»، او را فرمود تا برگرفتند و به زمینی بردند میان کوفه و بصره و در سردابی پنهان کرد او را و آنچه بایست از طعام و شراب معد کرد بنزدیک او تا بار بنهاد آن جا.

و محمد بن اسحاق گفت: مادر، ابراهیم را بزاد «۹» و او را در غاری برد «۱۰» بر کوهی و بر آن جا بنهاد و سنگ در در غار نهاد، و هر وقت بیامدی و او را شیر دادی و تعهد کردی و از پدر پنهان کرد، و پدرش را گفت: من کودکی مرده بزادم و آنجا دفن کردم. پدر طمع برداشت و او را به راست داشت «۱۱» در آن.

و ابراهیم را خدای تعالی می پرورد در آن غار، تا یک ماهه «۱۲» چون یک ساله، و

(۱). لت: برسید.

(۲). مج، وز، مت، لت: کرد.

(۳). مج، وز، مت: بار به او، لت: به او بار.

(۴). مج، وز، مت: پخت.

(۵). آج، لب+ خبر و.

(۶). مج، مت: آن.

(۷). آج، لب، لت: شبانروزی.

(۸). آج، لب: پیدا شد.

(۹). مج، مت: مادر ابراهیم زاد، وز، لت: مادر به ابراهیم بزاد.

(۱۰). اساس+ و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). مت: بداشت.

(۱۲). اساس+ شد، که بعدا کلمه خط خورده است.

ص: ۳۴۷

یک ساله چون ده ساله. چون پنج سال بر آمد به شکل مردی شد. او پدر [را] «۱» بگفت پدر بیامد و او را بدید و شادمانه شد.

ابو روق گفت: چون مادر او را بزاد در غار و پنهان کرد، هر وقت [که] «۲» بیامدی او را یافتی که انگشتان خود می‌مکیدی. یک بار گفت: من بنگرم تا این کودک از این انگشتان چه می‌مکد، انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی خرما و در [۸۷-ر] یکی گاو روغن، تا آنگاه که ببالید و بزرگ شد. یک روز مادر پیش او بود، مادر را گفت: من ربی، خدای من کیست؟ گفت: من. گفت: خدای تو کیست؟ گفت: پدرت. گفت: خدای پدرم کیست؟ گفت: [من] «۳» ندانم، پدرت داند. بیامد و پدرش را خیر داد. پدر بیامد و فرزند را بدید. ابراهیم - علیه السلام - گفت «۴»: یا پدر! خدای من کیست؟ گفت: مادرت. گفت: خدای مادرم کیست؟

گفت: منم، گفت: خدای تو کیست؟ گفت: نمرود، گفت «۵»: نمرود کیست؟

گفت: پادشاهی است، گفت: همچون ماست؟ گفت: بلی، گفت: خدای او کیست؟ گفت خاموش.

آنکه از آن غار او را برون «۶» آوردند در آخر روز آفتاب فرو شده گاو و گوسبند «۷» و شتر دید روی با شهر نهاد «۸» گفت پدر، این چیست؟ گفت این گاو و گوسبند «۹» و شتر است گفت لا بدّ این را چاره نیست از آن که «۱۰» خالق و آفریدگاری و روزی دهنده «۱۱» باشد و آفریننده اینان و روزی دهنده آن است که چندین سال [در این غار] «۱۲» مرا از انگشتان من روزی داد. ایشان در این حال بودند شب درآمد و ستاره «۱۳» برآمد، او برنگرید آسمان دید و ستارگان و پیش از آن ندیده بود. ستاره بزرگ روشن دید گفتند:

زهره بود، و گفتند: مشتری بود، گفت: هذا رَبِّي، فذلک قوله: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ، يقال: جَنَّ اللَّيْلُ و اجنّه اللَّيْلُ، كما يقال: ذهب به و اذهبه و دخل به الدّار و «ادخله».

(۱۲-۳-۲-۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: او را گفت.

(۵). اساس + خدای، با توجّه به مج، وز زاید می‌نماید.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب: بیرون.

(۷-۹). مج، وز: گوسبند، مت، آج، لب، آف: گوسفند.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، لت: نهاده.

(۱۰). مج، وز، مت: کس.

(۱۱). آج، لب: دهنده‌ای.

(۱۳). مج، وز، مت: ستارگان.

ص: ۳۴۸

فعل او لازم باشد تعدّیش یا به همزه کنند یا به حروف جرّ، و الجنّ السّتر، و الاجنّان الإظلام، و الجنون ستر العلة العقل، و الجنّة البستان الكثير الشجر سمّی بذلک لسترها الارض و الجنّة و المجنّ الترسّ الواسع لستره الرّجل و الجنّة الجنّ و الجنّة الجنون ایضا و الجنین الولد فی بطن امّه لاستتاره به، فعیل «۱» به معنی مفعول چنان که بینی اصل، کلمه ستر است و مرجع این جمله با یک اصل که آن جنّ است و هو السّتر. رأى کوكبا، بعضی گفتند: کوکبا من الكواكب، ستاره دید از جمله ستارگان

و بعضی گفتند: ستاره بود که مزیت داشت در روشنایی بر دیگران چون زهره و مشتری. و بعضی دگر مفسران گفتند: این سخن آنگه گفت که در میان مردمان آمد و با مردمان اختلاط کرد و بعضی مردم را دید که ستاره می‌پرستیدند این برای آن گفت: **قالَ هَذَا رَبِّي**.

اهل علم در آن «۲» خلاف کردند و آن که مورد معنی او چیست؟ آنچه معتمد است آن است که: ابراهیم - علیه السلام - این سخن در زمان مهلت نظر گفت و آنگه که خدای را نشناخت و نظر نکرده بود برای آن که ممکن نیست که توان گفتن که خدای تعالی ابراهیم را عارف آفرید به خود با «۳» علم ضروری در او آفرید به خود و صفات خود، لا بد باشد از آن که او اکتساب علم کرده باشد به نظر، و حالت ناظران حالت مجوزان و شاگان باشد.

پس ابراهیم - علیه السلام - این که گفت نه بر سبیل خیر گفت، بل بر سبیل «۴» فرض و تقدیر گفت، چنان که یکی از ما چون نظر کند در حدود اجسام فرض و تقدیر کند که قدیم است و گوید: «هب انّها قدیمة» تا بنگرد تا به چه ادا خواهد کردن نظر او، چون نظر او در قدمش ادا کند به فساد، از آن رجوع کند به دلیل و به طریق قسمت بداند که چون قدیم نباشد لا بد محدث باشد.

ابراهیم - علیه السلام - همچنین بر سبیل فرض گفت: **هَذَا رَبِّي** تا بنگرد تا مؤدی «۵» است با چه؟ چون افول و غروبش پدید آمد و غایب شد بدانست، که آنچه حضور و

(۱). اساس: فعل، با توجه به مع و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۲). مع، وز، مت: این.

(۳). مع، وز، مت: تا، آج، لب، لت: یا.

(۴). مع، وز، مت: طریق.

(۵). اساس: موردی، با توجه به مع تصحیح شد.

ص: ۳۴۹

غیبت بر او روا باشد او خدای «۱» را نشاید چه آن از علامات حدوث «۲» بود و محدث را محدث باید و او نیز محتاج باشد به محدثی، چون ماه بر آمد و ماه از ستاره روشنتر و بزرگتر بود گفت **هَذَا رَبِّي** هم بر این وجه فارضا و لا مخبرا «۳» قاطعا.

فَلَمَّا أَفَلَّ، چون او نیز فرو شد، گفت «۴»: این هم «۵» صلاحیت الهیّت ندارد این جا استغاثه [۸۷-پ] کرد به خدای و از او طلب توفیق و لطف کرد به اوّل گفت: لا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ، چون علامت حدث دید بدانست که او اله نیست چون ماه را در جرم و نور و عظم بیش از او دید، گفت: تا بنگرم تا او «۶» چیست چون هم به علّت او معلّل بود و به درد او گرفتار، گفت این کار بیش از این است دلیل دو شد و آنچه مظنون و متوهم بود از حدّ صلاحیت به در «۷» آمد به هر حال بجز از این چیزها «۸» الهی است و خدایی «۹» که پروردگار من است و من جز از او بدو نرسم بدو التّجا کرد و از او یاری خواست و طلب هدایت و توفیق از او کرد، گفت: لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي، اگر خدای من مرا «۱۰» با خود گذارد «۱۱» من از خویشتن نخیزم و اگر مرا «۱۲» هدایت و «۱۳» لطف و ارشاد توفیق و اعداد تمکین و موادّ الطّاف یاری ندهد من فرو مانم و این میدان بسر نبرم و از این بیابان جان به کناره نبرم «۱۴».

در این بود که سرهنگ و قاید خسرو سیّارگان که صبح صادق است از مطلع خود سر برآورد گفت: این حاجب و پیشرو نورانی باشد که نور او از همه بیشتر بود.

چون نگاه کرد بر اثر آن سپر زرّین از فلک خود سر برآورد و روی زمین را به نور خود منور کرد بر هر جای «۱۵» و خطّه و بقعه بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از او نصیبی

(۱). وز: خدایی.

(۲). مج، وز، مت: حدث.

(۳). اساس، لب، بم، آف، آن: مقدارا، با توجّه به مج تصحیح شد.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب + او.

(۵). آج، لب: ابراهیم.

(۶). مج، وز، مت، لت: این.

(۷). آن: دار.

(۸). مج، مت: خبرها.

(۹). مج، وز، مت، لب: خدای.

(۱۰). آج، لب: مرا به من.

(۱۱). آن: گزارد.

(۱۲). مج، وز، مت، لت + به.

(۱۳). مج، وز، مت، لت: ندارد.

(۱۴). مج، وز، مت، لت: نیفکنم.

(۱۵). وز: جایی.

ص: ۳۵۰

یافت، به جرم از همه مهتر «۱» و به نور از همه بیشتر و به قدر از همه بلندتر، گفت: تا به «۲» این نیز «۳» دستی بر آزمایم «۴» تا این چه ذوق دارد **هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ**، برای آن گفت «هذا» اگر چه آفتاب مؤنث است - که هنوز او را نشناخت، چه اگر او را شناختی نگفتی «هذا رَبِّي» آن خواست که هذا الطَّالِعِ رَبِّي، این بر آینده «۵»، خدای من است چون او نیز فرو شد و کبر جرم و علو قدر، او را حمایت نکرد از این آفت بدانست که هر چه از جنس او باشد از شکل او باشد مثل او باشد از همه روی برگردانید و گفت:

من بیزارم از هر چه مشرکان آن را بدون او می پرستند از همه تبراً کرد، این وجهی است در جواب آن کس که سؤال کند که: شاید که ابراهیم - علیه السَّلام - به الهیت کواکب گوید.

جواب دیگر از او آن است که ابراهیم - علیه السَّلام - این بر وجه تهکم و سخریه گفت بر آنان که ستاره پرست بودند و خواست تا ایشان را تنبیه کند بر اعتقاد جهلشان و به ایشان نماید نقص و عیب معبودانشان «۶»، گفت: هذا رَبِّي بزعمکم، چنان که یکی از ما مجسم را گوید بر این وجه: هذا رَبِّي بزعمکم و یذهب و یتحرک و یسکن، این خدای «۷» نگر که اینان گرفته اند که بیاید و بشود و برخیزد و بنشیند، یعنی او به زعم ایشان خداست، و این وصف برای تنبیه کند ایشان را بر جهل و خطای ایشان.

و مانند آن است که در خبر آوردند که: یکی از حواریان عیسی برسد به جایی که بت پرستان بودند، خواست تا ایشان را دعوت کند و از آن منع کند دانست که آن حب نشود و تربیت بر تقلید ایشان را رها نکند تا از او قبول کنند، بیامد و ایشان را گفت: این معبودان شما را اینان را نکو پرستی «۸» و اجتهاد کنی «۹» در عبادت اینان تا به وقت درماندگی شما را فریاد رسند، ایشان گفتند: این نکو مردی است که ما را نصیحت می کند و وصیت می کند به حسن عبادت معبودان ما.

(۱). مج، مت، آن: بهتر.

(۲). مج، وز، مت، لت: با.

(۳). مج، مت، وز+ هم.

(۴). آج، لب: بیازمایم.

(۵). مج، وز، مت، لت: برآمده.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب، لت، آن: ایشان.

(۷). وز: خدایی.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: پرستید.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب: آف، آن: کنید.

ص: ۳۵۱

اقبال کردند بر آن کار بس بر نیامد که ایشان را نکبتی پیش آمد بر او آمدند و او را گفتند: ما را کاری پیش آمد [۸۸-] ر] سخت، او گفت: وقت آن است که این خدایان شما، شما را فریاد رسند و آن «۱» عبادتهای گران که شما کرده اینان را به بر آید شما را، جمع شوی و این معبودان خود را بخوانی و تضرع و زاری کنی تا این آفت از شما بگردانند. ایشان حریص شدند و بیامدند و عبادت بیفزودند و تضرع «۲» زیادت کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد بر او آمدند و در او بنالیدند او چون دید که وقت آن است که سخن او مؤثر بود، گفت: ای ابلهان و کم دانان نمی دانی «۳» که ایشان نشنوند و نبینند و ندانند و نتوانند، و نه بر سود قادراند و نه بر صرف زیان توانایی دارند. بروید و ابلهی مکنید که ما را و شما [را] «۴» خدایی هست توانا و دانا و بینا و شنوا که چون بخوانیش بشنود و چون بخواهی بدهد، غنی است و حاجت بر او روا نیست بیاید تا به درگاه او شویم «۵» و او را بخوانیم که این بلیه و آفت جز او صرف نکند. گفتند ما ندانیم، تو او را بخوان تا ما تو را متابعت کنیم او دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان بگردانید ایشان بجمله ایمان آوردند. و غرض از این خبر آوردن آن بود که قصد او در تحریص ایشان بر عبادت اصنام آن بود تا نقص و عجز ایشان به آن قوم نماید تا ایشان از آن باز آیند و توبه کنند و غرض او درست بود و مقصود حاصل شد، و همچنین غرض ابراهیم - علیه السلام - آن بود که ایشان را تنبیه کند بر خطا و جهل ایشان در اعتقادشان، و مثل این قوله تعالی: وَ أَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا «۶»، در قصه موسی و سامری، و مقصود آن است که الی الهک فی ظنک و اعتقادک و عندک و مثله قول الخزنة للکافرین فی النار: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۷»، این عذاب بچش که تو مردی عزیز و کریمی یعنی بنزدیک خود نه آن که او در دوزخ عزیز و کریم باشد.

و بعضی متکلمان در این آیت این وجه را که ما گفتیم دو وجه کردند: یکی را

(۱). مج، وز، مت: از، لت: این.

(۲). مج، وز، مت، لت + لابه.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب، آف، آن: نمی دانید.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). آج، لب: بشویم.

(۶). سوره طه (۲۰) آیه ۹۷.

(۷). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹.

ص: ۳۵۲

طریقه تنبیه بر خطای قوم تفسیر دادند، و یکی گفتند بر وجه تهکم و سخریت است - چنان که این نظایر که آوردیم، و این هم دور نیست که حمل کنند مورد آیت را اعنی قوله: **هَذَا رَبِّي**، یک بار به تنبیه بر خطای قوم تا متنبه شوند بر خطای خود و واقف شوند بر آن، و یک بار بر وجه تهکم و سخریت، یعنی عندکم و فی ظنکم.

وجه چهارم در آیت جواب سایل آن است که: این استفهام است خبر نیست، و معنی استفهام تقریر و تقریع باشد و همزه استفهام بیفگند از او و عرب همزه استفهام بیفگند «۱» در بسیاری مواضع، نبینی که در اشعار ایشان از این بسیار است منها قول الاخطل «۲»:

غلس الظلام من الربا خيالا

كذبتك عينك ام رأيت بواسط

وقال آخر «۳»:

بسيع رمين الجمر ام بثمان

لعمرک ما ادري و ان كنت داريا

و قال اوس بن حجر «٤»:

لعمرك ما ادرى و ان كنت داريا

شعيب بن سهم ام شعيب بن منقر

و قال ابن ابي ربيعة:

ثم قالوا تحبها قلت بهرا

عدد «٥» القطر و الحصى و التراب

و این جواب معتمد نیست برای آن که عرب حرف استفهام آن جا بیفکنند «٦» که در کلام عوضی باشد از او که بر او دلیل کند، چه اگر نه چنین باشد استفهام به خبر ملتبس شود و فرق نتواند کردن. پس هر کجا در کلام عوضی باشد از او که دلیل حذف [٨٨- پ] کند حذف کنند تعویلا علیه، و آن جا که نباشد نکنند نبینی که این ابیات که آورد «ام» «٧» در اوست که معادل همزه استفهام باشد، چنان که: زید

(١). لت، آن: بیفکنند.

(٢). مج، مت، وز+ شعر.

(٣-٤). اساس: کذبتم، با توجه به مج تصحیح شد.

(٥). اساس: الظفر، با توجه به مج تصحیح شد.

(٦). آن بیفکنند.

(٧). اساس: آوردم، با توجه به سیاق عبارات از چاپ مرحوم شعرانی (٤/ ٤٧٠) تصحیح شد، آج: در او «أم» است.

ص: ٣٥٣

عندک ام عمرو.

و به هر حال دانند که مراد آن است که: اُ زید عندک ام عمرو، برای ام عمر و چون گویند زید عندک و دعوی کند آنکه که استفهام خواستم و همزه نیارد و «أم» نیارد که عوض باشد محال باشد و از کلام او را استفهام ندانند، بل از او فهم جز خبر نکنند.

اما بیت عمرو بن ابی ربیعہ چنان که خالی است از حرف استفهام و عوض «۱» لا جرم نگویم که استفهام است، بل گویم خبر محض است ثم قالوا: ایشان گفتند و خبر دادند که تو او را دوست داری من تصدیق کردم و اقرار دادم و نوشیدم، گفتم: بهرا ای بهرنی حبّها بهرا ای غلبنی.

اما آن بیت که جریر طبری در تفسیر برآورد به استشهاد این وجه من قول ابی النّجم «۲»:

رفونی و قالوا یا خویلد لا ترع فقلت و انکرت الوجوه هم هم

گفت تقدیر آن است که: «أهم هم»، برای آن که انکرت الوجوه که محال باشد که با انکرت الوجوه و با آن که روی ایشان را منکر باشد و نشناسد گوید «هم هم» بر وجه خبر گویم چه «۳» منع از این که اگر روی ایشان بتحقیق نشناسد به و هم و ظنّ و حدس «۴» گوید «هم هم» ایشانند.

نبینی که او خایف است و صفت خوف خود می‌کند فی قوله: رفونی ای سکّونی «۵»، و قالوا: یا خویلد لا ترع، و خایف بد گمان باشد و حزم و احتیاط نگاه دارد اگر چه قوم نه دشمن او باشند او برای حزم بر ایشان حمل کند و گمان برد. و اما آن که ابو علی گفت در تقویت این وجه که اگر چه در کلام دلیلی نیست بر حذف حرف استفهام، در عقل دلیل هست و دلیل عقل از ادله کلام قویتر باشد چیزی نیست این حدیث برای آن که دلیل عقل اگر چه از همه ادله که مصاحب کلام بود قویتر باشد دلیل نکند که حرف استفهام باید تا از این کلام محذوف بود که این دعوی کردن

(۱). مج، وز، مت + هر دو.

(۲). مج، وز، مت + شعر.

(۳). لت: جز.

(۴). مج، وز، مت: حسد.

(۵). آن: سکونی.

محال است دلیل عقل دلیل آن کند که ابراهیم - علیه السلام - از مثل این، معصوم و منزّه بود اگر چنان که هیچ وجه نبودی در تنزیه ابراهیم - علیه السلام - جز این که یک وجه و این وجه مَطْرَد نبودی الا با تقدیر همزه استفهام حکم کردیمی «۱» که چنین است که ابو علی گفت.

چون وجه‌های دیگر هست که به آن تنزیه ابراهیم - علیه السلام - می‌توان کرد از این معنی بی‌تقدیر همزه استفهام و مخالفت عرب در نهاد کلامشان، این حدیث که ابو علی گفت روان نباشد. و در آیت دلیل است بر آن که معارف ضروری نیست، چه اگر ضروری بودی ابراهیم - علیه السلام - به بدایت کار به هیچ حال شاک نبودی در معرفت خدای و محتاج نبودی به آن که معرفت به نظر و استدلال استخراج کند.

قوله تعالی: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ**، بیان کردیم که: «جنّ» ستر باشد و الفاظی که از او مشتق است برای چه آن را «جان» خوانند، و منه الجنان للقلب. و بعضی اهل لغت گفتند: «جنّ» هم لازم است و هم متعدی، و لغت قرآن بر لزوم است به دلیل آن که به حرف جرّ تعدیه کرد آن را، گفت: **جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ**، و در شعر هذلیان آمد متعدی فی قول بعضهم:

و قد جنّه السّدْف الادهم

و لما وردت قبیل الکرى

و قال عبید فیه ایضاً:

مخوف اذا ما جنّه اللیل مرهوب

و خرق تصیح البوم «۲» فیه مع الصّدی

و گفتند: «أجنّ» نیز لازم آمده است فی قول الشّاعر:

علی کثرة الاعداء محترسان

فلما أجنّ اللیل بتنا کانتنا

أی اظلم، و «جنّه» لغت اسد است و «أجنّه» [۸۹-ر] لغت تمیم، و اما أجنّ «۳» در بیت محتمل است لزوم و تعدیه را.

رأی «۴» **کَوْكِبًا**، حمزه و کسائی و خلف و یحیی و کسائی راوی عن ابی بکر

(۱). مج، وز، مت: کردمانی.

(۲). آج، لب، بم: الیوم.

(۳). اساس، آج، لب، بم، آف: أجنّة، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). اساس، مج، وز، آج، لب، بم، لت، آن: رأی، با توجه به ضبط قرآن مجید آورده شد.

ص: ۳۵۵

خواندند: «راء» به کسر «را» و اماله همزه، و در سوره هود: رأی أَيْدِيَهُمْ «۱»، و در سوره یوسف: رأی قَمِيصَهُ «۲»، و قوله: رأی بُرْهَانَ رَبِّهِ «۳»، و در طه: رأی ناراً «۴»، و هم در این جا:

و در و النجم: ما رأی و لَقَدْ رأی «۵»، این هفت جایگاه اینان به کسر «را» و اماله همزه خوانند.

و علمی موافقت کرد ایشان را فی «رأی کوکبا» و ابو عمرو جمله را اماله کند و لکن «را» مفتوح گوید، و نافع بین بین خواند این جمله آنکه باشد تا او را ساکنی ملاقی نشود یا به ضمیری نیبوند، چون به ساکنی پیبوند فی قوله: رأی الْقَمَرَ و رأی الشَّمْسَ «۶» و در سوره النحل: و إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ «۷»، و إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ «۸»، و در سوره الکهف: و رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ «۹»، و در احزاب: و لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ «۱۰»، در این مواضع حمزه و خلف و نصیر و ابو بکر الاعشی و برجمی خوانند به کسر «را» و فتح همزه، و باقی قرآء به فتح «را» و همزه معا. اما چون متصل باشد به ضمیری چون «راه» و «رآک» و «رآها»، حمزه و کسائی و خلف و یحیی کسائی «۱۱» راوی از ابو بکر به کسر «را» و اماله خوانند و ابو عمرو داجونی «۱۲» به فتح «را» و اماله همزه، و باقی قرآء به فتح «را» و همزه خوانند.

و اما آن که اماله نکرد «۱۳» بر اصل خود رها کرد، چون: دعا و رمی، و اما آن که اماله کرد «۱۴» گفت: کلمه من ذوات الیاء است «۱۵»، و آن که «را» را مکسور بکرد برای متابعت کسره اماله کرد «۱۶»، [و] «۱۷» آن که «را» مکسور بکرد بی اماله گفت: برای آن که فعل از باب فعل یفعل است چون کسره بر عین الفعل پیدا نشد بر «را» افگند که

(۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۰.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

(۴). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰.

- (۵). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱.
- (۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۸.
- (۷). سوره انعام (۶) آیه ۷۸.
- (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۵.
- (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۶.
- (۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۳.
- (۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲.
- (۱۲). مج، وز، آج، لت، آن: یحیی و کسائی.
- (۱۳). اساس، آج، لب، بم، آن: داحونی.
- (۱۴). مج، وز: بکرد.
- (۱۵). اساس و همه نسخه بدلها: ذوات الیاست.
- (۱۶). مج، وز، بم: بکرد.
- (۱۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

ص: ۳۵۶

حرفی صحیح بود.

و «افول» غروب باشد، يقال: افل یأفل افولا اذا غاب، قال ذو الرّمّة:

نجوم و لا بالآفلات الدّوالک

مصاییح لیست باللّواتی یقودها

و قوله: **لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي**، اگر هدایت ندهد مرا خدا. «هدی» در آیت به معنی لطف و توفیق است، نظیره قوله: **وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا** زادهم هدی «۱»، ای لطفاً، و قوله:

إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ «۲»، «برئ» فعلیل باشد به معنی فاعل. **مِمَّا تُشْرِكُونَ**، ای ممّا تشرکون به، و قوله: **هَذَا أَكْبَرُ**، یعنی من الکوکب و القمر و لکن برای دلالت کلام بر او بیفکند.

قوله: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ**، ابراهیم - علیه السلام - تا از معبودان دیگر تبراً نکرد، تولّی او به معبود «۳» درست نیامد، و از این جاست که هیچ تولّی بی تقدیم تبراً درست نیاید، نبینی که قدیم - جلّ جلاله - در کلمه توحید مکلفان را چنین فرمود که بگویند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «۴»، تا نگویند که هیچ معبود بدون او نیست از هر چه گفتند و بر او دعوی الهیت کردند به نفی جنس چون به «إله» «۵» نفی ره توحید از «۶» خاشاک شرک پاک کرده باشد، آنگه به «إِلَّا» اثبات الهیت او کند تا چون او را اثبات کند جز او در الهیت نباشد، همه خدایان مزور از این معنی به در باشند تا توحید تمام بود گفت:

روی به خدا کردم که آفریدگار آسمانها و زمین است، یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص به خدای آفریدگار آسمانها و زمین کردم.

حَنِيفًا، [نصب او بر حال است از «وجّهت» و این حال باشد از فاعل حنیفاً] «۷»، ای مستقیماً «۸» عادلاً، و قیل: **مَائِلاً عَنِ الشَّرْكِ**، و «الحنیف» «۹» من الاضداد، یکون بمعنی الميل و الاستقامة معا.

وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، «ما» نفی است، و من از جمله مشرکان نیستم، و

(۱). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۷۸.

(۳). مع، وز، مت، لت، آن، مر + او.

(۴). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹.

(۵). آج: لا اله.

(۶). آج، لب + خاک و.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به مع، وز افزوده شد.

(۸). معج + و.

(۹). معج، وز، مت، مر: و الحتف.

ص: ۳۵۷

«من» شاید که تبعیض را باشد و شاید «۱» که تبیین را بود.

قوله تعالی: **وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ**، محاجّت مخاصمت باشد و حجّت انگیختن بر یکدیگر، يقال: حاجتته فحجته، اى ناظرته و جادلته فغلبته، و محاجّه و مجادله ایشان با او آنکه بود که او بر آن بتان [۸۹-پ] استخفاف کردی و رسن در پای «۲» ایشان بستى و ایشان را در زمین می‌کشیدی «۳» و به در زمین می‌کشیدی «۴» و به کنار آب آوردی و به تهکم و سخریت گفتی: آب باز خوری «۵» چنان که در روز کسر اصنام گفت: «ما لکم لا تأکلون»، ایشان با او خصومت کردند در این معنی، او جواب داد که: **أُتْحَاجُّونِي فِي اللَّهِ**، جمله قرأ خواندند به تشدید نون برای آن که «تَحَاجُّونِي» بوده است ادغام کردند «نون» را در یکدیگر «۶» تا «نونی» مشدّد شد، و این بر اصل خود باشد.

و اهل مدینه به تخفیف «نون» خواندند تخفیف را برای آن که «جیم» هم مشدّد بود و یک «نون» بیفگندند، و آن که بیفگنده باشد «۷» نون دوم بود برای تکرار را و تکرار در دوم باشد و تثقیل برای تکرار است و این چنان باشد که «نون» از لیتنی بیفگند و گویند: «لیتی» چنان که گفت:

لیتی اصادقه و افتد بعض مالی

و بعضی اهل لغت گفتند: حذف این «نون» لغت غطفان است «۸» و بعضی گفتند: «نون» اول بیفگندند - چنان که شاعر گفت:

«۹»

أ بالموت الذی لا بدّ انی ملاق لا اباک تخوفینی «۱۰»

و کسائی خواند و عیسی: «هدانی» به «۱۱» اماله، و باقی «۱۲» به تفخیم. حجّت

(۱). معج، مت: نشاید.

(۲). مل + در گردن و پای.

(۳-۴). مج، وز، مت: بستی و او بر زمین کشیدی.

(۵). آج، لب: بازخورد.

(۶). مج، وز، مت، لت، مر: یک نون را در دیگر.

(۷). مل: باشد.

(۸). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عطا است، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها، کذا در شعرانی، تبیان تصحیح شد.

(۹). مج، وز، مت، مل + شعر.

(۱۰). اساس، بم، آف، آن: تخوفتنی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و کذا شعرانی، تبیان، مجمع البیان تصحیح شد.

(۱۱). آن: با.

(۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر + قرأ.

ص: ۳۵۸

کسایی آن است که کلمه از ذوات الیاست. و آنان که به تفخیم خواندند بر اصل خود نهادند.

ابراهیم - علیه السلام - ایشان را جواب داد به صورت استفهام و معنی انکار و تقریر و گفت: **أُتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ**، در «۱» باب خدای «۲» با من محاجّه «۳» می‌کنید **وَقَدْ هَدَانِ**، «او» حال است و حال حالی که خدای «۴» مرا هدایت داد، و هدایت آن جا لطف است همچنان که در آیت اول گفتیم، یعنی با من الطافی کرد که من به ایمان نزدیک شدم. و شاید که مراد بیان ادله باشد یعنی ادله بر من عرض کرد من قوله: **وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** «۵»، که من عند نظر در آن ادله مهتدی شدم و «یا» اضافه بیفکنند برای اکتفاء به کسر «نون» از او.

وَلَا أَحَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، و من ترسم از این خدایان که شما ایشان را «۶» معبود خود کرده‌اید «۷» بدون خدای برای آن که **إِنَّمَا بَنَانُ جَمَادَاتِنْد** «۸» که نفع و مضرتی نتوانند کردن و **إِنَّمَا سِتَارِگَانِي** اند که ایشان را در ما اثری نباشد و من به دلیل افول و غروب ایشان بدانستم که محدث‌اند و مخلوق. و «ما» موصوله است به معنی **الَّذِي وَالتَّتِي**، **أَي الْأَصْنَامِ التَّتِي** او النجوم التَّتِي تجعلونها شركاء له برای آن که از ایشان جای خوف نیست. **إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا**، مگر که خدای من چیزی خواهد.

در این دو قول گفتند: یکی آن که آلا که خدای من خواهد که ایشان را حیات در آفرینند و قدرت، و ایشان را حیّ و قادر کند و تمکین کند از فعل کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف الجانب شوند و صحت آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی باشد، آنگه آن هم به مشیت و قدرت خدای من باشد. و قول دوم آن است که: آلا ان یشاء ربی شیئا من السوء، آلا که خدای به من مکروهی خواهد و چیزی از این معنی چون مرگ و بیماری و درویشی و مانند این و بر این قول استثناء منقطع باشد.

(۱). آج، لب + این.

(۲-۴). آج، لب + تعالی.

(۳). مج، وز، مت، مل، لت، مر + خصومت.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۵.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر + به.

(۷). اساس: کرده، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). وز، مت، آف، لت، آن: جمادانند.

ص: ۳۵۹

آنگه گفت: وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا، علم خدای من واسع است و فراخ بر همه چیزی، و معنی آن است که او عالم است به جمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم بود و معلومات او را نهایی نیست آنگه ایشان را تحریض کرد بر طریق ملامت و «۱» به لفظ استفهام بر تذکیر و تفکیر «۲» و اندیشه، گفت: خود «۳» هیچ اندیشه نمی‌کنی «۴»، یعنی اگر اندیشه و نظر کنی «۵» بدانی صحت و صدق آنچه من می‌گویم شما را و دعوت می‌کنم.

وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ، آنگه گفت هم بر سبیل احتجاج: من [۹۰- ر] چگونه ترسم از معبودان شما و آنچه شما آن را شریک خدای کرده‌ای و به آن شرک «۶» می‌آری «۷» به خدای «۸» و من بدانسته‌ام که از ایشان هیچ نفعی و ضرری نباشد «۹»، شما اولیتری «۱۰» که بترسی «۱۱» از آن که به خدای شرک می‌آری «۱۲». و او خدای قادر و قاهر است و غالب، و هر چه خواهد «۱۳» که کند او را از آن مانع نباشد شما از او و شرک آوردن به «۱۴» او و انباز گرفتن به او «۱۵» چیزهایی را که خدای با «۱۶» سلطانی و بینتی فرو نفرستاد «۱۷»، نمی‌ترسی «۱۸» من چگونه بترسم. فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ، از ما دو گروه یعنی ما و شما کدام گروه اولیتراند که ایمن باشند اگر شما دانی و در آیت دلیل است بر آن که هر که او مذهبی دارد بی حجت قول او باطل باشد، لقوله:

ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا، و «سلطان» در قرآن بیشتر به معنی حجت آمد، و نیز در آیت دلیل است: بر بطلان قول آنان که ایشان گفتند: مناظره و محاجه نباید کردن برای آن که خدای تعالی از ابراهیم - علیه السلام - این معنی باز گفت و او را به این «۱۹» مدح کرد.

-
- (۱). مج، وز، مت، لت: ندارد.
 - (۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: تذکر و تفکر.
 - (۳). مج، وز، مت: چون.
 - (۴). آف: نمی‌کنید.
 - (۵-۶). مج، وز، مت، مل، آن، مر: شریک.
 - (۷-۱۲). مج، وز، مت، مل، مر: می‌آرید.
 - (۸). مج، وز، مت: خدایی.
 - (۹). مج، وز، مت: نیاید.
 - (۱۰). مج، وز، مت، مل: اولیتر.
 - (۱۱). مج، وز، مت، آج، لب، مل، آن: بترسید.
 - (۱۳). مج، وز، مت: ندارد.
 - (۱۴-۱۵). مج، وز، مت، مل، با.
 - (۱۶). مج، وز، مت، آج، لب، مل، لت + آن.
 - (۱۷). مج، وز، مت: بفرستاد، آن: فرستاد.
 - (۱۸). آج، لب، مل، آف: نمی‌ترسید.
 - (۱۹). آج، لب: بدین.

قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ، شاید که این کلامی بود مبتدا از خدای تعالی و حکایت نباشد از ابراهیم - علیه السلام - و این قول بیشتر مفسران است.

و بعضی دگر گفتند: هم حکایت کلام ابراهیم است - علیه السلام - چون او حجّت بر خصم بداشت و صحّت مذهب و طریقه خود به دلیل روشن کرد این سخن بگفت «۱»، و معنی آیت آن است که: آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و پیغامبران و کتابهای او و آنچه واجب است آن را تصدیق کردن آنکه ایمان خود به ظلم نپوشند «۲»، یعنی کفر و این قول بیشتر مفسران است از عبد الله عباس و سعید بن المسيّب و قتاده و مجاهد و حمّاد بن زید و جماعتی صحابه چون سلمان و عبد الله مسعود و ابو الکعب «۳» و عبد الله عباس و حذیفه بن الیمان، و رفع کرد عبد الله مسعود این حدیث به «۴» رسول - علیه السلام - و گفت: چون این آیت فرود آمد بر «۵» مسلمانان، بترسیدند و گفتند: یا رسول الله کیست از ما که او بر خود ظالم نیست؟ پس امن از ما برخاست. رسول - علیه السلام - گفت: خلاف آن است که شما گمان بردی «۶» این ظلم کفر است، نبینی که خدای تعالی چون حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان: يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۷»، و معتزلیان گفتند: هر کبیره که احباط ثواب طاعت کند داخل است در این، و هر که چنین باشد که ایمان دارد و صاحب کبیره بود نه آمن باشد و نه مهدی و گفتند: دلیل بر آن که چنین است آن است که، اگر نه چنین باشد باید که مرتکب کبیره چون ایمان دارد ایمن باشد و این خلاف اجماع است؟ جواب از این آن است که گوئیم: این آنگاه «۸» باشد که آیت را بر عموم حمل کنند و ظلم نفس و ظلم غیر در او آرند. فاما چون به ادله عقل و قرآن و اخبار و قول صحابه و مفسران تخصیص کنند آن را به کفر این لازم نباشد. دگر آن که این قول به دلیل الخطاب باشد برای آن که خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و ایمان به ظلم از کفر یا معصیت بر زعم ایشان باز نپوشند ایشان را امن باشد دلیل نکند که آن

(۱). مج، وز، مت: گفت.

(۲). مج، وز، مت: بپوشند.

(۳). مج، مت: ابن کعب، وز، مل، مر: ابی الکعب.

(۴). مج، وز، مت، مل، مر: بر.

(۵). بروی / بروید.

(۶). مج، مت، لت: چه.

(۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر: آنکه.

ص: ۳۶۱

که بخلاف این باشد او را امن نباشد که این دلیل الخطاب بود، دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کنند «۱» که: آیت مخصوص است. به ابراهیم - علیه السلام - و عکرمه گفت: آیت مخصوص است به مهاجران اصحاب رسول. اصمعی گفت که: ظلم بنزدیک عرب وضع الشی فی غیر موضعه باشد، نبینی که شاعر گفت در مدح قومی این قول «۲» [۹۰-پ]:

هرت الشَّقَاشِقُ ظَلَامُونَ لِلْجَزْرِ

یعنی اشتر جوان را که بی وقت بکشند چون ظلمی باشد، و يقال: ارض مظلومة اذا اخطأها المطر، قال النَّابِغَةُ «۳»:

و النَّوَى كَالْحَوْضِ بِالْمَظْلُومَةِ الْجِلْدِ

ای بالأرض «۴» الَّتِي لَا مَطْرَ بِهَا لِأَنَّهَا لَا تَمُوتُ بِمَطَرٍ، [حق تعالی گفت: «۵»] ای آنان که ایمان آرند و ایمان خود باز نپوشند به کفر یعنی [ایمان] «۶» آرند و بر او استقامت کنند، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا «۷»، ایشان را امن و ایمنی باشد و ایشان مهتدی و راه یافته باشند، نبینی که در آخر آن آیت «۸» هم جزا و پاداشت گفت فی قوله: تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا «۹»، معنی «۱۰» آن باشد که اولئك لهم الامن و آنکه گفت: أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ «۱۱»، معنی آن باشد که: وَ هُمْ مُهْتَدُونَ، ایشان راه یافتگان باشند به ره بهشت.

و تِلْكَ حُجَّتُنَا، اشارت است به حجت متقدم که در آیت بیشتر «۱۲» برفت از محاجه او با قوم و غلبه او بر ایشان بحجت، يقال: هذا حجة له و هذا حجة عليه این حجت اوست، و این حجت بر اوست یعنی آنچه رفت من قوله: وَ حَاجَّةُ قَوْمِهِ - الاية.

(۱). مج، وز، مت، مل، لت، مر: روایت کردند.

(۲). مج، وز، مت: شعر.

(۳). مج، وز، مت + شعر.

(۴). اساس: بای ارض، با توجه به مج تصحیح شد.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷-۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

(۸). مج، وز، مت: روایت.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: به معنی.

(۱۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

(۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: پیشین.

ص: ۳۶۲

مجاهد گفت حجّت آن است که گفت: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**، یعنی ما ابراهیم را نصرت کردیم به حجّت و حجّت او بر قوم او ظاهر کردیم و این زیادتی باشد در علم و علم علوّ رتبه «۱» و ارتفاع منزلت آرد، آنکه گفت: **نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نِّسَاءٍ**، اهل کوفه و یعقوب خواندند «درجات» به تنوین، باقی بی تنوین بر اضافه. آن که بتنوین خواند، «من» در محلّ نصب افگند بوقوع الفعل علیه [و درجات در محلّ نصب بر ظرف و التقدير نرفع من نساء درجات و آن که باضافه خواند درجات را مفعول به کرد و من] «۲» در محلّ جرّ افکند باضافت درجات با او. حق تعالی خبر داد از خود که: من آن را که خواهم رفیع گردانم و بلند بر دیگران به درجاتی و منازلی و یا رفیع گردانم درجات و پایه‌های آنان که من خواهم. و اصل درجات در پایه‌های نردبان باشد که بتدریج به «۳» او بر شوند پایه پایه، و «تدریج» از درجه بود و اصل کلمه من درج اذا دبّ «۴» باشد و درج اذا خرج و مشی و ادراج در نوردیدن «۵» بود برای آن که برود و با سری شود و استدراج طلب الادراج باشد، و منه الدرّج قال الله تعالی:

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۶»، ای نهلکهم «۷». و درج از آن «۸» جاست که آنچه در او بود چون در نوردیده «۹» باشد از صیانت و پوشیدگی، آنکه گفت: بگو که خدای تو ای محمّد حکیم است و محکم کار، آنچه کند نکو کند و به جای خود نهد و داناست آنچه کند و فرماید به حسب مصلحت کند.

قوله تعالی: **وَ وَهَبْنَا لَهُ**، بدادیم ما او را- یعنی ابراهیم را، يقال: وهب «۱۰» الشیء لفلان به مفعول اول به نفس خود برسد «۱۱» و به دوم به لام نه چون اعطیت که متعدّی

(۱). آج، لب: مرتبه.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، مت، آج، لب، مل، لب شعرانی افزوده شد.

(۳). مج، مت: با.

(۴). اساس، آج، لب، آف، آن: اذا ادب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: در بیختن.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲.

(۷). اساس، آج، لب، آف، آن: بھلکھم، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت، مل، لت: این.

(۹). مج، وز، مت، لت، مر: در بیخته.

(۱۰). مج، وز، مت، مل، لت، مر: وهبت.

(۱۱). مج: نرسد.

ص: ۳۶۳

باشد به نفس خود به دو مفعول، گفت: ما بدادیم ابراهیم را فرزندان از ایشان اسحاق و او اسمی است اعجمی لا ینصرف و سبب منع صرف، علمیت است و عجمه، و یعقوب پسر اسحاق که فرزند زاده ابراهیم بود و گفتند: برای آنش یعقوب خواندند «۱» که به عقب عیص زاد، برادر او، و هر دو هم شکم بودند، و گفتند «۲»: دست در عقب عیص زده بود و درست آن است که تازی نیست تا اشتقاقش طلب کنند بلی «۳» اسمی است اعجمی برای [آن] «۴» منصرف نیست. **كُلًّا هَدَيْنَا**، منصوب است **كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا**، همچنین گفت [۹۱- ر]: همه را هدایت دادیم و نوح را پیش از ایشان، و قیل، من قبل ابراهیم، چون مضاف الیه از او بر کند بنا کرد او را بر ضم. و «هدایت» در آیت به معنی بیان و الطاف و توفیق باشد، و شاید که به معنی نبوت «۵». **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ**، و از فرزندان او. دو قول گفتند: یکی آن که ضمیر عاید است با نوح، برای آن که در مذکوران کسانی هستند که نه از فرزندان ابراهیم اند و آن لوط است که پسر خواهرش بود، و گفتند: پسر برادرش و بهری دگر گفتند: راجع است با ابراهیم، و آنچه گفتند از حدیث لوط مانع نباشد از این برای آن که کلام بر تغلیب رانده باشد و هر دو قول محتمل است. و اصل ذریة فعلیه است من ذره الله الخلق، ای خلقهم. و از فرزندان او داود بود و پسرش سلیمان و ایوب و هو ایوب بن افرص بن رازح بن روم بن عیصا بن اسحاق بن ابراهیم، و یوسف پسر یعقوب، و او آن است که رسول - علیه السلام - گفت او را: **الکریم بن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.** و موسی و هارون پسران عمران بودند و هارون به یک سال از موسی - علیه السلام - مهتر بود. **وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ**، و ما همچنین پاداشت «۶» دهیم

نیکوکاران «۷» را، یعنی چنان که ابراهیم را جزا دادیم بر توحید و ثبات بر دین و مجاهده در راه معرفت همچنین فرزندان او را که به او اقتدا کردند، همچنین پاداشت «۸» دهیم و جمله محسنان را بر احسانی که کنند.

(۱). مج، مت، مل، آف: خوانند.

(۲). مج: گفته‌اند.

(۳). مج، وز، مت، مل، لت، مر: بل.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت+ بود.

(۶-۸). آف: پاداش.

(۷). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نکوکاران.

ص: ۳۶۴

وَزَكَرِيَّا، و هو زكريّا بن اذن «۱» بن كيا و يحيى پسر او و عيسى پسر مريم ابنت عمران بن هاشم بن امون بن حرقيا. و الياس، عبد الله بن مسعود گفت: الياس نام ادریس است و او را دو نام بود- چنان که يعقوب را اسرائيل گفتند، و دگر مفسران گفتند: الياس از فرزندان هارون بود و هو الياس بن نسر «۲» بن فنحاص بن العيزار بن هارون بن عمران، و اين قول درست تر است تا آيت بر نسق «۳» باشد. آنکه گفت [همه] «۴» از جمله صالحان و نيكان بودند، و در آيت دليل است بر آن که حسن و حسين از فرزندان رسول «۵» بودند لقوله تعالى: وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ - الى قوله: وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى، عيسى را از فرزندان ابراهيم يا نوح خواند «۶» و نسب او با ايشان از جهت مادر پيوست که او پدر نداشت. عجب از نواصب که ايشان روا دارند که عيسى پسر نوح باشد با چند هزار سال که از ميان ايشان است و زير و بالای پنجاه پدر، و روا ندارند که حسن و حسين - عليهما السلام «۷» - فرزندان پيغمبر باشند و از ميان ايشان و پيغامبر - عليه السلام - جز فاطمه بنت رسول الله نيست! و مذهب شافعي در اين آيت «۸» موافق مذهب ماست در آن مسأله فقهي که: اگر مردی وقفي کند علی اولاده و اولاد اولاده هل يدخل فيهم ولد البنت ام لا، دختر زاده در آن وقف شود يا نه؟ مذهب اهل البيت و مذهب شافعي آن است که: داخل باشد در وقف، و مذهب ابو حنيفه آن است که نباشد. ابو حنيفه تمسک کرد به قول شاعر که گفت: «۹»

بنوهنّ أبناء الرجال الاباعد

بنونا بنو ابائنا و بناتنا

و شافعی تمسک کرد به این آیت و بقوله تعالی: **قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ** «۱۰»، و گفت حجّت من [قویتر] «۱۱» از دو آیه محکم از حجّت ابو حنیفه از بیته

(۱). اساس، بم: ادن، مج: آذر، وز، مت: آذر، با توجه به لت تصحیح شد.

(۲). مج، وز، مت: پسر، مر: بسیر، طبری: یسیء، آلوسی، یس، کشف الاسرار: بشر.

(۳). مج، وز، لت: فسق.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۵). مج، وز، لت، مل، آف، لت، مر+ علیهما السّلام.

(۶). آن: خوانند.

(۷). اساس: علیهم السّلام، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت+ شعر.

(۹). مج، وز، مت، مل، لت، مر: باب.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد، آج، لت: قویتر است.

ص: ۳۶۵

مجهول از عربی جاهل.

در خبر است که: یک روز مأمون با علی بن موسی الرضا «۱» نشست بود، گفت:

یابن رسول الله، دلیلی توانی گفتن از کتاب خدای که تو [۹۱-پ] فرزند پیغامبری «۲» از صلب او گفت: بلی «۳»، گفت آیت مباحله نخواهم: **أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ** «۴»، و آیت سورت انعام نخواهم: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ**، گفت: آن نیارم، گفت:

چیست؟ گفت: قوله تعالی: **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ** «۵» **وَ بَنَاتُكُمْ**، گفت: از کجا دلیل می‌کند این آیت؟ گفت: چه گویی، اگر رسول خدا حاضر آید و خطبه کند به تو دخترت را بخواهد به او دهی؟ گفت: چگونه ندهم، و که باشد که این رغبت

نکند، گفت: اگر از من خواهد مثلا، من دختر ندهم به او، گفت: چرا؟ گفت: از آن که دانی که اجماع است که فرزند زاده و دختر زاده «۶» بر مرد حرام باشد، و نیز آن که اگر من زنی «۷» که دارم رها کنم رسول - علیه السلام - آن زن را بزنی نتواند کردن، گفت: چرا؟ گفت لقوله تعالی: وَ حَلَالٌ لِّأُنثَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ «۸».

وَ إِسْمَاعِيلَ، و نیز از فرزندان ابراهیم اسماعیل بود. وَ الْيَسَعَ، و هو اليسع بن اخطور بن العجوز. حمزه و کسائی و خلف خواندند: و الْيَسَعَ. بتشدید «لام» و فتح «او» و سکون «یا» این جا و در سوره ص، باقی قرآء به سکون «لام» و فتح «یا».

زجاج گفت: این دو لغت است، ابو علی فارسی «۹» گفت: «الف» و «لام» نه تعریف راست [بل زیادت است برای آن که اسم علم است و عرب جمع نکند بین علامتی تعریف فی اسم واحد. و کسائی گفت: «لام» تعریف است] «۱۰» و گفت: اسم «لیسع» بوده است به فتح «لام» و سکون «یاء»، آنگه «لام» تعریف در او بردند الیسع شد و «لام» در «لام» ادغام کردند مشدد شد و بنزدیک او اسم بر وزن

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: علیه السلام.

(۲). لت، مر: اویی.

(۳). مج، وز، مت: یکی.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

(۵-۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۳.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: پسر زاده.

(۷). مج، وز، مت: زندگی.

(۹). مج، وز، مت، مل، لت، مر: ابو علی الفارسی.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

ص: ۳۶۶

فیعِل «۱» باشد، آنگه گفت: اگر اسم «یسع» بودی بر وزن فعل «۲»، «لام» را در او مجال نبودی چنان که در یزید و یشکر نشود و در یحیی، اصمعی گفت: من او را گفتم پس چه گویی که التّوضیح می‌گویند نوعی سنگ را و الیعملة النّاقة القویة و الیحمد «۳» حیّ من الیمن؟ گفت: فرو ماند جواب نداد. دگر آن که ایشان یسع نام می‌نهند و لیسع نام می‌نهند. فرآء گفت:

تشدید قراءت به اسم اعجمی بهتر «۴» ماند برای آن که ایشان «الف» و «لام» در اسماء که منصرف نباشد نبرند آلا در صور ضرورت شعر، چنان که گفت: «۵»

شدیدا بأعباء «۶» الخلافة كاهله

وجدنا الوليد بن اليزيد مباركا

و گفت: برای آن «الف» و «لام» در یزید برد که در ولید برده بود، و این که فرآء گفت: چیزی نیست برای آن که جمله اسماء منصرف را «لام» تعریف در نشود، نبینی که در أحمر و حمراء می شود، یقول: مررت بالأحمر و الحمراء، در یزید و یحیی به آن نمی شود که اسم علم است و جواب اصمعی که گفت کسائی به آن فرو ماند هم این است که این اسماء که آورد در هیچ علم نیست از توضیح و یعمله و لیکن یسع علم است که اگر تازی است علی قول الكسائی و علمیت تعریف باشد و «لام» علامت تعریف باشد. پس جمع کردن میان دو علامت تعریف در یک اسم معنی ندارد. پس معتمد آن است که شیخ ابو علی گفت: **و یونس، هو یونس بن مَتَّى.**

و لوطاً، هو لوط بن هاران پسر برادر ابراهیم بود، و گفتند: پسر خواهرش بود. و كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ، و همه را از این پیغامبران «۷»، ما تفضیل دادیم بر جهانیان، یعنی بر اهل زمانه خود هر پیغامبری در روزگار خود به از امت خود بودند برای آن که نشاید که حکیم تقدّم کند مفضول را بر فاضل که در حکمت زشت باشد، و روا بود

(۱). آج، لت: فیعل.

(۲). اساس، بم، آن+ لاء، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها زاید می نماید.

(۳). اساس: التحمد، با توجه به آن و سیاق جمله صحیح شد.

(۴). مج، وز، مت، لت: مهتر، مر: بیشتر.

(۵). مج، وز، مت+ شعر.

(۶). اساس و دیگر نسخه بدلها با حناء، با توجه به آج و مأخذ شعری تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، آج، مر: پیغامبران.

که در یک روزگار دو پیغامبر و ده پیغامبر و بیشتر و کمتر باشند، و یکی بر یکی مفضل باشد، نبینی که لوط - علیه السلام - در روزگار ابراهیم بود و مفضل نبود بر ابراهیم بل ابراهیم بر او مفضل بود به اجماع.

وَمِنْ آبَائِهِمْ، از پدران این پیغامبران [۹۲- ر]. وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ، و فرزندان ایشان و برادرانشان، و تقدیر آن است که: و کلاً فضلنا علی العالمین و فضلنا ایضا من آبائهم و ذرّیاتهم و اخوانهم علی کثیر من الناس. و از اینان که ذکر کردیم از خویشان این پیغامبران که با پیغامبران بودند یا اوصیا یا اولیا، تفضیل دادیم نیز ایشان را بر بسیاری مردمان از آن که «۱» به مرتبه فرود «۲» ایشان بودند و در منزلت ثواب دون ایشان بودند. وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ، و ما ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم و راه نمودیم به راه راست، از اینان «۳» و الطاف و توفیق و نبوت و آنچه ایشان را به ثواب و نعم رساند.

ذَلِكَ هَدَى اللَّهُ، این ره دین خداست آن را که خواهد به آن راه نماید از بندگانش، و لا محال هیچ فعل نکند قدیم - جلّ جلاله - تا نخواهد «۴»، برای آن که هر فعل که کند عالم باشد به آن و ساهی نبود از آن و برای غرضی صحیح کند، و چون چنین باشد لا بد مرید باشد آن را، پس معنی آیت آن است که: هدایت او بی اراده او نبود و روا بود که هدایت آن جا نیز مراد ثواب باشد چنان که در اول آیت هست من قوله: كُلاًّ هَدَيْنَا وَ نُوحاً هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ، و آن هدایت ثواب است لقوله تعالی: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، و جزا جز به ثواب لایق نباشد، پس گفت: هدایت دهم آن را که خواهیم یعنی ثواب، و ثواب جز مستحق را نخواهد تا دهد، نبینی که گفت:

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و اگر شرک آرند عمل ایشان باطل و محبط شود و ثواب عمل باشد که محبط شود. اما معنی «احباط» این جا آن است که دگر جایها بیان کردیم: من نفی الوقوع علی وجه يستحقّ به الثواب، معنی آن است که اگر شرک آرند هر عمل «۵» که کنند «۶» و کرده باشد «۷». همه بر وجهی بود «۸» که بر آن

(۱). وز، مت، لت: آنان که.

(۲). مل: فروتر.

(۳). آج: اتیان الطاف.

(۴). مج، مت: بخواهد.

(۵). مل: عملی.

(۶). اساس: کند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۷). اساس: باشند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت، مل، لت: باشد.

ص: ۳۶۸

استحقاق ثوابی نبود، اما برای آن که عمل به ظاهر در وجود آمده است و از روی ظاهر کسی گمان برد که آن عمل را وقوعی و قبولی هست، چون بنگرند بر آن هیچ ثوابی نبود برای آن که نه بر وجه مأمور به «۱» افتاد لفظ «۲» بر آن اطلاق کرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ، ایشان آنانند که [ما] «۳» ایشان را کتاب دادیم و حکمت و پیغامبری، یعنی پیغامبران که ذکر ایشان برفت در آیات مقدم. فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ، اگر کافر شوند به آن این جماعت عصر تو. و «بها» راجع است با نبوت انبیا، و روا بود که راجع باشد با جماعت انبیا. فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا، ما موکل بکردیم یعنی لطف و توفیق گروهی را که به آن کافر نه‌اند، یعنی اگر کافرند این قوم به نبوت تو گروهی هستند که کافر نه‌اند از گماشتگان من.

در ایشان چند قول گفتند، حسن بصری و زجاج و طبری و جبائی گفتند: مراد پیغامبران مقدم‌اند که ذکر ایشان برفت که خدای تعالی عهد نبوت رسول ما بر ایشان فرا گرفت و ایشان به او ایمان آوردند، و بعضی دگر گفتند: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ، اگر اهل مکه به تو و نبوت تو کافراند، من گروهی را موکل کنم از اهل مدینه بر ایمان به تو. بعضی دیگر «۴» گفتند: مراد جمله مؤمنانند که به رسول - علیه السلام - ایمان آوردند پیش او و در عصر او و از پس او، و این اولیتر «۵» برای عمومش را و کثرت فایده در او.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایت کرد «۶»، یعنی پیغامبران مذکور در آیات مقدم. و مراد به «هدایت»، نبوت و حکمت و کتاب است، آن که «۷» رفت فی قوله: آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ.

فَبِهْدَاهُمْ أَقْتَدَهُ، تو که محمدی و قوم تو و امت تو به هدای ایشان اقتدا کنی «۸»، یعنی به سیرت و طریقه و سنت و سداد و صلاح ایشان، یعنی بر طریقه ایشان روی «۹»،

(۱). اساس: مأمور، با توجه به مج، وز، تصحیح شد.

(۲). اساس: حباط، با توجه به مج، وز، تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، آج، آف: دگر.

(۵). آف + بود.

(۶). مج، وز، لت، مر: هدایت داد.

(۷). مج، وز، مت: آنکه.

(۸). آف، آن: کنید.

(۹). روی / روید.

ص: ۳۶۹

و مراد نه شریعت است که رسول - علیه السلام - در شرع تبع هیچ پیغامبر نبود. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب و کسائی [۹۲- پ] به روایتی «۱» عن ابی بکر در حال وصل «ها» بیفکنند «۲» از «اقتده»، و در حال وقف «ها» گفتند، و باقی قرآء به اثبات «ها» خواندند فی الحالین الوصل و الوقف و اسکان او، اَلَا ابن ذکوان که «۳» «ها» اثبات کرد و وصل کرد به «یا» از پس اقتده «۴»، و لفظ «اقتده» باشد و هشام «ها» ی متحرک گفت بی «با» اَقْتَدِهِ، و این در حال وصل باشد. فامّا در وقف جز سکون «ها» نباشد آن که «۵» وقف کرد، «ها» استراحت را باشد، و آن که «۶» وصل کرد و «هی» گفت، «ها» را کنایت مصدر کرد، أعنی الاقتداء، چنان که شاعر گفت «۷»:

و المرء عند الرشا ان یلقها ذتب

هذا سراقۃ للقرآن یدرسه

ای یدرس الدرس، و نشاید که راجع بود با قرآن برای آن که فعل به او متعدی شد به «لام»، پس نشاید که یک فعل متعدی باشد هم به ظاهر هم به مضمَر، چنان که: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاۗ «۸»، گفتیم: نصب «قمر» به فعلی مضمَر است که دلّ علیه قَدَرْنَاۗ، و تقدیر آن است که: و قدرنا القمر قدرناه. حق تعالی گفت که: اینان آنانند که من ایشان را هدایت دادم تو و امت تو به ایشان اقتدا کنی «۹» و به ادله‌ای که ایشان استدلال کردند به آن شما نیز به آن استدلال کنید. آنکه از آن بگذشت و رسول را می‌گوید بگو این قوم را: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِۗ أَجْرًا، من این عمل که می‌کنم از دعوت و نبوت، مزدی از شما طمع ندارم این که من می‌گویم و می‌کنم جز برای تذکیر جهانیان نیست.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۱ تا ۱۰۰]

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا

أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (٩٣) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٩٤) إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (٩٥)

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (٩٦) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (٩٧) وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتودِعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (٩٨) وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِن فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٩٩) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (١٠٠)

[ترجمه]

(٩١ - ١٠٠ / ٦)

(١). مج، وز، مت: رواى، لت: روى، مر: راوى.

(٢). مج، مت، آج، لب، بم: بيفگند.

(٣). مج، وز، مل، مر+ او.

(٤). مج، وز، مت: از پس آن اقتدهى.

(٥-٦). مج، وز، مت: آنگه.

(٧). مج، وز+ شعر.

(٨). سوره يس (٣٦) آيه ٣٩.

(٩). كنى / كنيد.

ص: ٣٧٠

و نشناختند «۱» خدای را حق معرفتش چون گفتند نفرستاد «۲» خدا بر هیچ آدمی از چیزی بگو که فرستاد آن کتاب که آورد «۳» آن را موسی روشنائی و بیان کننده مردمان را؟ می‌کنید آن را کاغذها «۴» که بیان می‌کنید آن را و پنهان می‌کنید بسیاری پیاموختند «۵» شما را آنچه ندانستی «۶» شما و نه پدران شما بگوی که خدا پس رها کن ایشان را در فرو شدنشان بازی کنان.

و این کتابی است که فرو فرستادیم آن را مبارک «۷»، راست دارند آن را که پیش اوست و تا بترسانی اهل مکه را و آن «۸» را که پیرامن آند و آنان که ایمان آرند به قیامت ایمان آرند «۹» [به آن] «۱۰» و ایشان بر نمازشان محافظت کنند.

[۹۳-ر]

و کیست بیدادگتر «۱۱» از آن که فرا بافد بر خدا دروغی یا گوید وحی کردند به من و نکرده باشند به او وحی و آن که گفت من فرو فرستم مانند آن که فرو فرستاد خدا و اگر بینی چون ظالمان «۱۲» در سختیهای مرگ باشند و فرشتگان باز گسترده «۱۳» باشند دستهای خود بیرون کنی «۱۴»

(۱). آج، لب+ تعظیم نمودند.

(۲). آج، لب: فرو نفرستاد.

(۳). آج، لب: فرو فرستاد.

(۴). آج، لب: دفترها.

(۵). آج: آموزانیدند.

(۶). مج، وز، مت، آف، آج، لب: ندانستید.

(۷). آج، لب: بسیار منافع و فواید.

(۸). مج، وز، مت، آف، لت: آنان.

(۹). مج، وز، مت: ایمان دارند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۱). آج، لب: ستمکارتر.

(۱۲). مج، وز، مت، لت: بیدادکاران، آج، لب: ستمکاران.

(۱۳). آج، لب: گشاده.

(۱۴). مج، وز، مت: بیرون کنند، آج، لب: بیرون فرستید، آف: بیرون کنید.

ص: ۳۷۱

جانها تان امروز پاداشت «۱» دهند شما را عذاب خواری به آنچه بودی «۲» می گفתי «۳» بر خدا ناحق و بودی «۴» از «۵» آیات او تکبر کننده.

و «۶» آمدی «۷» شما تنها چنان که آفریدیم شما را اوّل «۸» بار و رها کردید آنچه دادیم شما را باز پس پشتتان «۹» و نمی بینم با شما شفیعانتان «۱۰» آنان که دعوی کردی «۱۱» که ایشان در شما انبازاند «۱۲» بریده «۱۳» شد میان شما و گم شد از شما آنچه بودی دعوی می کردی.

خدای شکافنده دانه و استه «۱۴» است بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آرنده است مرده را از زنده و اوست خدا چگونه می گردانند شما را.

شکافنده «۱۵» بام است و کننده شب است آرام و آفتاب و ماه را به شمار آن بر تقدیر خدای عزیز داناست.

و او آن است که کرد شما را «۱۶» ستارگان تا راه یابی «۱۷» به آن در

(۱). آف: پاداش.

(۲-۴). مج، وز، مت: بودید.

(۳). مج، وز، مت، آف: می گفتم.

(۵). آج، لب+ قبول.

(۶). آج، لب+ حقیقت.

(۷). آف: آمدید.

(۸). آج، لب: نخست.

(۹). آج، لب: رحم مادر.

(۱۰). مج، وز، مت، بم، آف: شفیعان تا تو را، آج، لب: شفاعتخواه.

(۱۱). مج، وز، مت، آف: گردید.

(۱۲). مج، وز، مت، لت: انبازانند.

(۱۳). مج، وز، مت: برنده.

(۱۴). استنه / هسته، آن: اشته، مج، وز، مت: استخوان میوه.

(۱۵). بم، آف: بشکافنده، آج، لب: شما را از حق بیرون آورده صبح است.

(۱۶). مج، وز، مت: برای شما.

(۱۷). لت: راه بری.

ص: ۳۷۲

تاریکیها [ی] «۱» بیابان «۲» و دریا ما جدا کردیم آیتها گروهی «۳» را که دانند.

و او آن خداست که بیافرید شما را از یک تن قرار داده و ودیعه نهاده جدا وا کردیم آیتها را برای گروهی که دانند.

[۹۳-پ]

و او آن خداست که فرو فرستاد از آسمان آبی بیرون آورد به آن نبات هر چیزی بیرون آوردیم ما از آن سبزی بیرون می آید از آن دانه بر هم نشسته و از خرما و از شکوفه آن شاخها نزدیک و بهشتها از انگور و زیتون و نار مانند و همتا و جز همتا بنگری «۴» به میوه آن چون میوه آرد و بیزد «۵» در آن آیتهاست گروهی را که یقین دانند.

و کردند خدای را انبازان پری و بیافرید ایشان را و فرا «۶» بافند او را پسران و دختران بنادانی «۷» پاک است خدا و منزّه از آنچه صفت «۸» می کنند.

قوله تعالی: **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ** - الایة. سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی نام او مالک بن الضیف جهود «۹» بیامد و با رسول - علیه السلام - خصومت می کرد. رسول - علیه السلام - [او را] «۱۰» گفت: به خدای، بر تو سوگند می دهم تو «۱۱» در توریت نمی یابی [که] «۱۲»:

انّ الله يبغض الحبر السّمين

: خدای تعالی دشمن دارد

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج، افزوده شد.

(۲). آج، لب: خشک.

(۳). لت: قومی.

(۴). مج، وز، مت: بنگرید.

(۵). مج، وز، مت، لت: پختن.

(۶). مج، وز، مت، لت: فرو، آج، لب: به دروغ بدید کردند.

(۷). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بی دانش.

(۸). مج، وز، مت: وصف.

(۹). آج، لب: الجهود.

(۱۰ - ۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). آن + که.

ص: ۳۷۳

عالم فریه را، و او فریه بود و دعوی علم می‌کرد. او را سخت آمد و در خشم آمد «۱» و گفت: و الله ما أنزل الله علی بشرٍ من شئٍ، به خدای که خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد از کتاب و وحی. رسول - علیه السّلام - گفت:

و لا علی موسی

و نه بر موسی؟ گفت: و نه بر موسی، خدای تعالی این آیت فرستاد در شأن او «۲».

سدی گفت: آیت در فنحاص بن عازورا «۳» آمد و این سخن او گفت. محمد بن اسحاق گفت: جماعتی جهودان بنزدیک رسول- علیه السلام- آمدند و گفتند: یا ابا القاسم! کتابی نیاری از برای ما از آسمان چنان که موسی الواح آورد ما را از نزدیک خدای، خدای تعالی آیت فرستاد: **يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ «۴»**- الایة. یکی از جمله ایشان گفت: خدای تعالی بر هیچ آدمی هیچ کتاب نفرستاد، نه بر تو و نه بر موسی و نه بر عیسی، خدای تعالی این آیت بفرستاد:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، حَقَّ تَعَالَى [گفت] «۵» این کافران و جهودان قدر نکردند خدای را حق قدرش، یعنی او را نشناختند و ندانستند حق معرفتش، يقال:

قدرت الشیء و قدرته قدر [و قدر] «۶»، و آن کس که او چیزی به تقدیر باز اندازد بداند، پس قدر به کنایت کرد خدای تعالی از علم ایشان به خدای، یعنی خدای را نشناختند. بحق «۷» المعرفة.

بعضی دگر گفتند: **مَا قَدَرُوا اللَّهَ،** یعنی اقرار نکردند به قادری خدای «۸» تعالی، و این قول عبد الله عباس است به روایت علی بن طلحه. آیت در کافران «۹» آمد که ایشان به قادری خدای تعالی ایمان نداشتند.

قولی دیگر آن است که: ما عظموه حق عظمته، خدای تعالی را تعظیم نکردند حق عظمتش، من قولهم، هذا أمر له قدر و خطر، این کاری با قدر یعنی با عظمت مجاهد گفت، مشرکان قریش گفتند: **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ،** حق تعالی گفت: خدای را شناخته نباشد به قادری و تعظیم او کرده نباشد آن کس که او گوید

(۱). مع، مت: در خشم شده، وز، آج، لب، لت: در خشم شده.

(۲). وز، لت: این آیت در شأن او بفرستاد.

(۳). اساس: عازور، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۷). مع، وز، لت، مت: حق.

(۸). مع، وز، مت: حق.

(۹). مع، وز، مت: کافر.

خدای تعالی بر هیچ آدمی چیزی نفرستاد، حق تعالی گفت: یا محمد! جواب ده این جهودان را «۱»، بگو: که فرستاد این کتاب توریت که موسی بیاورد که شما از آن لاف می‌زنی «۲» که در آن کتاب نور و روشنایی و بیان است مردمان را، و هدی و لطف است؟ و شما آن را به کاغذها کرده‌ای «۳»، یعنی بر کاغذها نوشته [ای] «۴»، بعضی اظهار می‌کنی «۵» و بعضی پوشیده می‌داری «۶» و بیشتر آن است که پوشیده می‌داری «۷» آنچه نعت و صفت و احوال و اوصاف من است تا مردمان بدانند و به مسلمانی راغب نشوند.

آنگه گفت: **وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ**، [در این دو قول است:

یکی آن است که این خطاب مسلمانان است بر سبیل منت، یعنی که آموخت شما را آنچه ندانستی شما و پدران شما. و قول دیگر آن است که هم خطاب جهودیان است، و تقدیر آن است که: **مَنْ عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ** «۸» «ما» محمول باشد بر آن سخن پیشین که: **مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى**، و قول اول درست تر است [و آن قول مجاهد است، و با آن قول آیت بر ظاهر خود باشد، برای آن اولتر است] «۹».

آنگه گفت: اگر ایشان جواب ندهند هم تو جواب ده و بگو که: خدای یعنی جواب **مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ** بگوی که خدای فرستاد آن کتاب بر موسی. **ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ**، آنگه رها [۹۴-ر] کن ایشان را تا در خوض و گفتاگوی «۱۰» خود بازی می‌کنند، يقال: خاض فی الامر و خاض فی الحدیث اذا دخل فیه، و این صورت امر است و مراد تهدید ایشان، یعنی رها کن ایشان را با من که من به حق ایشان برسم که از من فوت نخواهند شدن «۱۱»، رها کن تا آنچه خواهند می‌کنند که گذر ایشان بر من است.

ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: **يَجْعَلُونَهُ** «۱۲» قراطیس بیدونها و یخفون کثیرا به «یا»

(۱). مج، وز، مت، لت + و.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب، آف: می‌زنید.

(۳). مج، وز، مت: کرده‌اید.

(۴). اساس: ندارد، مج، وز، مت، آج، لب: نوشته‌اید، با توجه به نسخه لت و طرز بیان نسخه افزوده شد.

(۵). مج، وز، آج، لب، آف: می‌کنید.

(۶-۷). مج، وز، آج، لب، آف، آن: می‌دارید.

(۸-۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، آف: گفت و گوی.

(۱۱). وز، آج، لب، مل، لت: نخواهد شدن.

(۱۲). مج، وز، مت: یحملونه.

ص: ۳۷۵

در هر سه جای بر مغایبه، و باقی قرآء به «تای» خطاب. آنان که به «یا» خواندند، حمل کردند علی قوله: **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا «۱»**، آن که به «تا» ی خطاب خواند حمل کرد علی قوله: «قل»، **«۲» «قل»** امر مخاطب باشد آنچه از پی او آمد آن را هم بر خطاب حمل کرد **«۳»**.

آنکه حق تعالی وصف قرآن کرد چون جهودان و مشرکان آن را منکر شدند، گفت: **وَهَذَا كِتَابٌ**، اشارت است «هذا» به قرآن، گفت: این کتابی است که ما آن را بفرستادیم مبارک **«۴»**. و قوله: **أَنْزَلْنَاهُ**، در محلّ رفع است که صفت کتاب **«۵»** است، یعنی و هذا کتاب منزل **«۶»** مبارک. و اصل برکت ثبات و بقا باشد من بروک البعیر و براء القتل ای شدّته و ثباته، یعنی خیر **«۷»** او ثابت **«۸»** و باقی است و این کتاب مصدّق و راست دارنده کتب اوایل است **«۹»** از تورات و انجیل و زبور. **وَلِتُنذِرَ**، تا بترسانی **«۱۰»** به او مکه را یعنی، اهل مکه را. ابو بکر **«۱۱»** عن عاصم خواند: «لینذر» به «یا»، یعنی قرآن، تا این کتاب قرآن بترساند و این مجاز باشد. و آنچه باقی قرآء بر آند از «تا» ی خطاب که منذر رسول باشد هم حقیقت باد **«۱۲»** و هم موافق دیگر آیات من قوله تعالی: **إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ «۱۳»**، **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «۱۴»**، **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۱۵»**، و قوله: **لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا «۱۶»**. و إنذار اعلام با تخویف باشد و امّ القرى بلا خلاف مکه است. و امّ اصل باشد یعنی أصل القرى برای آن که زمین از زیر آن برون **«۱۷»** آورد خدای تعالی، و برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در آن جاست و آن مقصد عالمیان است برای حجّ و گفتند: برای آنش امّ القرى خواند

(۱). مج، وز+ و.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب، لت: چون.

(۳). مج، وز، مت: هم بر حمل خطاب کرد.

(۴). بم: **مُبَارَكٌ**، مر: که مبارک است.

(۵). آج، لب، بم، آن: کتابت.

(۶). اساس: مقول، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، مل، مر: جز.

(۸). مت، آن: ثبات.

(۹). بم، آف، آن: او این است.

(۱۰). مج، وز، مت: بترسانید، لت، آن: بترساند.

(۱۱). مج، وز، مت: ابو عمرو.

(۱۲). مج، وز، مت: بود.

(۱۳). سوره یس (۳۶) آیه ۱۱.

(۱۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۷.

(۱۵). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۱۶). سوره سبا (۳۴) آیه ۲۸.

(۱۷). مج، وز، مت: بیرون.

ص: ۳۷۶

که اوّل شهری که مسکون شد در زمین آن بود که آدم به او فرود آمد، و زجاج گفت:

برای آن که اعظم الارض شأناً آن عظمت شأن که آن راست هیچ شهر «۱» را نیست. و مراد به «امّ القری» اهل مکّه‌اند از باب وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۲» باشد، عرب بسیار مضاف حذف کند و مضاف الیه به جای او بنهد، چون لبس «۳» زایل باشد. وَ مَنْ حَوْلَهَا، و آنان را که پیرامن مکّه‌اند. عبد الله عباس و قتاده و دگر مفسران گفتند: مراد به مَنْ حَوْلَهَا، جمله زمین است یعنی مکّه و آنچه گرداگرد اوست. و چون مکّه در میان زمین است، همه زمین گرد آن باشد. آنکه گفت: آنان که به قیامت ایمان دارند به این کتاب ایمان دارند، برای آن که آن کس که او به قیامت ایمان دارد و ثواب و عقاب داند، در ثواب راغب بود و از عقاب ترسد «۴»، نظر کند و اندیشه کار بندد بداند «۵» که این کتاب حق است و از نزدیک خداست برای آن که از ایتان مثل آن با فصاحت و بلاغتشان و حمیت و انفتشان و قوّت دواعیشان به آوردن عاجزاند لا بد باید تا کلام [۹۴- پ] خدای باشد و با آن که به قرآن و قیامت ایمان دارند بر نماز پنج «۶» محافظت کنند و مواظبت.

قوله: **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا**، و کیست ظالمتر و بیدادگرتتر از آن که او بر خدا دروغ گوید. و (افتراء) افتعال باشد از فریه، و فریه دروغ فرا بافته «۷» باشد. و اصل الفری القطع. **أَوْ قَالَ أَوْحَى إِلَيَّ**، یا گوید وحی کردند بر من و نکرده باشند. مفسران گفتند: آیت در حق مسیلمه کذاب آمد، و او مردی سجاج «۸» و کاهن بود، به سجع گفتن «۹» تلبیس کردی بر عوام که مرا نیز کتابی است وحی از خدای، و به کهنانت تلبیس کرد که: من غیب دانم «۱۰» و مرا از آسمان خبر می‌رسد. و در اخبار هست که: او دو رسول را بنزدیک پیغامبر - علیه السلام «۱۱» - فرستاد. رسول - علیه السلام «۱۲» -

(۱). لب: شهری.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). اساس، لب، بم، آف: لیس، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). آج، لب: بترسد.

(۵). مج، وز، مت: بدانی.

(۶). بم، آف، آن: پنجگانه.

(۷). مج، وز، یافته.

(۸). مج، وز، مت، بم، مل، آن: شجاع.

(۹). مج، مت: سجع کردن.

(۱۰). مج، وز، مت، لت، مر: می‌دانم.

(۱۱). مج، وز، مت، لت: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

(۱۲). لت + ایشان را.

ص: ۳۷۷

گفت: شما به او ایمان داری «۱»؟ گفتند: آری، گفت: اگر نبودی «۲» که رسول [را] «۳» کشتن عادت نیست، بفرمودمی تا شما را گردن بزدندی «۴». آنچه ایشان را براند و صحابه را گفت: من شبی در خواب دیدم که دو دست‌اورنجن زرین در

دست داشتیم بزرگ شد در دست من و مرا خوش نیامد آن، مرا وحی کردند که: باد در او دم من باد در او دمیدم بپیریدند. من تأویل آن خواب بر این دو دروغزن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و یکی کذاب «۵» صنعاء اسود العنسی.

وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، و از آن کس که او گوید من بیارم مانند آن که خدای تعالی فرستاد از آسمان، گفتند: این در عبد الله بن سعد بن ابی سرح آمد و او قرشی بود و کاتب رسول - علیه السلام - بود «۶». چون وحی آمدی او نوشتی. رسول - علیه السلام - بر او املا کردی، او به جای غُفُورٍ حَلِيمٍ «۷»، «علیم حکیم» نوشتی و به جای سَمِيعٍ عَلِيمٍ «۸»، «غفور رحیم» نوشتی و مانند این. چون این آیت فرود آمد: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ «۹» - الی قوله: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ «۱۰»، او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی، بر زبانش برفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱۱». رسول - علیه السلام - گفت: بنویس. او نوشت و به شک افتاد، «۱۲» با خود گفت: اگر محمد در این که می گوید صادق است، خود این وحی که بر او می کنند بر من می کنند، و اگر کاذب است مثل آن که او می گوید من نیز «۱۳» می گویم. مرتد شد، و با نزدیک مشرکان شد «۱۴» و گفت: احوال محمد من نیک بدانستم. او بر من املا می کردی، من تغییر و تبدیل می کردم و چنان که خواستم نوشتم و او مؤمنانی را که به «۱۵» رسول آمدندی در سر شناخته بود مشرکان را می گفت و وشایت و سعایت می کرد. و از جمله

(۱). مج، وز، مت، آج، لب: ایمان دارید.

(۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: نه آنستی.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). اساس: بزندی، با توجه به مج تصحیح شد.

(۵). اساس: کذا، با توجه به مج تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت + و.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۵، مج، وز، مت، لت: غفور رحیم.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

(۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲.

(۱۰ - ۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

(۱۲). مج، وز، مت، آج، لب + و.

(۱۳). آج، لب: بر.

(۱۴). آج، لب: رفت.

(۱۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت: بر.

ص: ۳۷۸

مسلمانان یک روز عمار را به دست داد و بنده‌ای را از آن حضرمیان - نام او خیرتا - ایشان را بگرفتند و عذاب کردند، و عمار را آن روز گوش ببریدند تا ایشان رسول را ناسزا گفتند. آنکه عمار بیامد و گفت: یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و گوش ببریدند برای تو، و من تو را ناسزا گفتم آنچه ایشان خواستند مرا توبه باشد؟

خدای تعالی در حق عمار آیت فرستاد: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ «۱»، یعنی عمار. وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ، یعنی عبد الله بن سعد بن ابی سرح. آنکه گویند که با «۲» اسلام آمد پیش از فتح مکه - و الله اعلم.

آنکه رسول - علیه السلام - از بعضی عذاب کفار خبر داد «۳» گفت: وَ لَوْ تَرَى، و اگر «۴» بینی ای محمد آنکه که ظالمان یعنی کافران در غمرات و شداید مرگ باشند. و غمره الماء معظمه باشد، و غمره الموت سکرته باشد، و غمره الحرب شدته باشد [۹۵- ر] و اصل «غمر» ستر باشد، و «غمر» حقد باشد برای آن که دل ببوشد، و دخل فی غمار الناس و خمارهم. آن باشد که در میان مردمان شود چنان که پوشیده شود به ایشان. و «غمر» سهک «۵» و چرک باشد برای آن که بدن را ببوشد. و دستار خوان را برای چرکنی و شوخگنی «۶» منذیل الغمر خوانند. و «غمر»، قدح کوچک که در میان متاع ناپدید بود، و غامر زمین بیران «۷» باشد برای آن که بر او اثر عمارت پیدا نبود. و «غمار» و «غمار» یکی باشد، و «غمر» مرد کار نآزمود بود و همچنین معمر.

وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ، «او» حال است، در آن حال که فرشتگان دست گسترده باشند و فراخ کرده برای قبض روح ایشان. أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، در کلام محذوفی هست، یعنی يقولون، می گویند: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، جان بیرون کنی «۸» از تن یعنی جان بدهی «۹». و بعضی دگر مفسران گفتند: بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ، دست گشاده

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

(۲). مج، وز، مت: به.

(۳). مج، وز، مت، مل + و.

(۴). مج، وز، مت، مل، لت + تو.

(۵). اساس، بم، آف، آن، لب: شخک، با توجّه به مج، مت تصحیح شد.

(۶). مج، سوختگی، مر: سوختگی.

(۷). آج، لب، مر: ویران.

(۸). مج: وز، بیرون کنید.

(۹). مج، وز، مر: بدهید.

ص: ۳۷۹

باشند بر ایشان «۱» به ضرب و عذاب و سیاط، تازیانه بر روی و پشت ایشان می‌زنند و می‌گویند: جان بدهی. و بعضی دگر گفتند معنی **أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ**، آن است که گویند: خویشتن برهانی «۲» اگر توانی «۳» بر طریق استهزاء.

الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ، و نیز گویند: امروز پاداشت کنند شما را عذاب هوان و خواری، و «هون» هوان باشد، و «هون» رفق و مدارا باشد، قال الله تعالى: **وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا** «۴».

قال الشاعر «۵»:

لا تهلكن أسفا في إثر من ماتا

هونا فما ان يردّ الدهر من فاتا

أى رفقا، و «هون» به معنی هوان آمده است.

همچنین قال عامر بن جوين:

س عند الكريهة اعلى لها

تهين النفوس و هون النفوس

و لغت معروف در معنی «هوان» هون است بضمّ الهاء قال ذو الاصبغ العدواني:

و باقر - عليه السلام - گفت: عذاب الهون تشنگی باشد در وقت مرگ.

بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ، این «با» بدل «۶» و مجازات است، به بدل و جزای آن که شما بر خدا گفتی «۷» بنا حق، یعنی آن دروغها که بر خدای نهادی «۸».

وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ، و از آیات او استکبار و تکبر کردی «۹»، و در آیت دلیل است بر آن که جزا بر «۱۰» عمل باشد و عقوبت بر گناه بخلاف قول مجبره.

قوله: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى، آنکه حق تعالی حکایت کرد آن که با کافران خواهد گفت روز قیامت بر سبیل تعبیر «۱۱» و سرزنش، گفت: آمدی «۱۲» به ما ای کافران

(۱). مج، وز: دست بر ایشان گشاده باشند.

(۲). مج، وز، مت، مل، مر: برهانید.

(۳). مج، وز، مت، مل، آف، مر: توانید.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

(۵). وز + شعر.

(۶). اساس: این بدل یا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مج، وز، مت، آج، لب، مر: گفتید.

(۸). مج، وز، مت، آف، آج، لب، مل، آف، مر: نهادید.

(۹). مج، وز، مت، آج، لب، آف، مر: کردید.

(۱۰). اساس، آج، لب: جزای، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). وز، آج، لب: تغیر.

(۱۲). مج، وز، مت، آف، مل، مر: آمدید.

ص: ۳۸۰

تنها، و «فرادی» جمع فرید و فرد و فردان باشد. ازهری گفت: فرادی و فراد معدول است عن فرد و فرید جو «۱» ثلاث و رباع، قال الشاعر «۲»:

تری النَّعراتِ الزَّرَقِ تحت لبانه فرادی «۳» و مثنی أصعقتها صواهلة

و قال النابغة:

من وحش و جرة موشی آکارعه طاوی المصیر کسيف الصبيل الفرد

يقال للواحد: فرد و فرد و فرد و فرید و جمع الفرد افراد و الفردان الفرد و جمعه فرادی، ککسلان و کسالی و سکران و سکاری - تنها آمده. **کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ**، چنان که اول بار آفریدیم شما را حفاة عراة غرلا بهما، تن برهنه و پای برهنه ختنه ناکرده و علامت نازده نه مالی داری «۴» با خود نه عقاری که در دنیا دین در سر آن کردی «۵» و آخرت به آن بفروختی «۶»، و آنچه من شما را دادم در دنیا رها کردی «۷» و با پس پشت انداختی «۸» از مال و ملک و فرزندان و اتباع و اشیاع. **وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ**، و آن شفیعان که دعوی کردی «۹» از بتان که انبازان من اند، گفتمی «۱۰» با شما هستند «۱۱» یعنی قوله: **هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ** «۱۲».

أبو هریره روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - [۹۵-پ] که: چون خدای تعالی اسرافیل را فرماید که صور بدم «۱۳»، او صور در دمد «۱۴» همه زمین پر از ارواح شود بر صورت نحل - منج انگبین - آنگه حق تعالی گوید: به عزت و جلال من که هر جانی با کالبد خود شوید «۱۵»، آنگه آن ارواح به تنها باز شود «۱۶» از ره بینی، و در تن چنان رود که زهر رود در مار گزیده، آنگه زمین بشکافد و اول کسی که زمین از او شکافته

(۱). مج، وز، مت، مل، مر: چون.

(۲). مج، وز+ شعر.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب: فراد، مجمع البیان (۲/ ۳۳۶): فراد.

(۴). مج، وز، مل: دارید.

(۵). مج، وز، مت: کردید، مل: کرده‌اید.

(۶). مج، وز، مل: بفروختید، مل: فروختید.

(۷-۹). مج، وز، مت: کردید.

(۸). مج، وز، مت، مل، آف، مر: انداختید.

(۱۰). مج، وز، مت، مر: گفتید.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مل، مر: نیستند.

(۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

(۱۳). مج، وز، لت، مر: در صور دم، مت، آج، لب: در صور دمدم.

(۱۴). لت، مر: او در صور دمدم.

(۱۵). مج، لت، مر: شود، وز، آن: شوند.

(۱۶). لت، آن، مر: باز شوند.

ص: ۳۸۱

شود من باشم، آنکه برخیزند و بشتاب به عرصه قیامت آیند و به موقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند حفاة عراة غرلا بهما، پای برهنه و تن برهنه ختنه ناکرده بی‌علامت. کس با ایشان ننگرد، و خدای تعالی میان ایشان حکم نکند. خلائق چندان بگریند که آب چشمشان منقطع شود و چندان عرق از ایشان جدا شود که لگام بر دهندشان کند.

و در خیر است که: رسول - علیه السلام - یک روز این آیت می‌خواند **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ**، عایشه گفت: یا رسول الله! زنان نیز برهنه باشند؟ گفت: آری! گفت: وا سواتاه، وا رسوایی «۱»! رسول - علیه السلام - گفت:

فردای قیامت هر کسی را چندان فتاده باشد که در یکدیگر ننگرند، زن نداند که مرد کدام است و مرد نداند که زن کدام است. لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ «۲»، آنکه هم بر سبیل تعییر «۳» و توییح گویند ایشان را: وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمْ، این «۴» بتان که امید شفاعت ایشان داشتی «۵» ایشان را با شما نمی بینیم. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، اهل مدینه و کسائی و حفص خواندند: «بینکم» به نصب «نون»، و باقی قرآء به رفع و «بین» مصدر بان یبین باشد بینا و بینونه، قال الشاعر: «۶»

او کَلَّمَا ظَعَنُوا لِبَيْنِ تَجْرَع

بان الخلیط برامتین فودَّعوا

و «بین» از جمله آن اسماست که یک بار استعمال کنند اسم و یک بار ظرف، و مراد به اسم آن است که به وجوه «۷» اعراب سه گانه «۸» بگردد «۹»، قال الله تعالی: هذا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ «۱۰»، و یقال: هذا کتاب بینی و بینک و هذا عهد «۱۱» بینی و بینک، قال الله تعالی: وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ «۱۲»، و علی هذا قراءة من قراء «۱۳» بالرفع: «لقد

(۱). لب، بم، آف، آن: وارسوایاه.

(۲). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷.

(۳). لب، مر: تعییر.

(۴). مج، وز، مت، مل، لت: آن.

(۵). مل، آف، مر: داشتید.

(۶). مج، وز، مت + شعر.

(۷). مت: به وجوب.

(۸). مج، وز، مت، لت: سگانه / سه گانه.

(۹). مج: بکرد.

(۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۸.

(۱۱). آج، لب: عهدی.

(۱۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵.

(۱۳). وز: قرأ.

ص: ۳۸۲

تقطع بینکم».

و «بین» از اضداد است به معنی فراق باشد و به معنی وصال، و این جا معنی آن است که: لقد تقطع وصلکم. اما بر قراءت آن کس که «۱» نصب خواند، در او دو قول است: یکی ظرف و یکی مفعول به، و آن که مفعول گفت، گفت: فاعل در او مضمَر است، و چون آنچه از کلام رفته است در مقدمه این من قوله: **وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ**، در او معنی تقاطع و تهاجر است، تقدیر این باشد که: لقد تقطع وصلکم بینکم، و بر این تقدیر هم روا بود که ظرف باشد. و قولی «۲» دیگر آن است که: فاعل در او مقدر است و لکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه، و المعنی «۳»: لقد تقطع ما بینکم، أی الشیء الذی کان بینکم، و بر این وجه هم ظرف باشد علی کل حال.

وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَرْغُمُونَ، و آنچه دعوی می کردی «۴» از آن بتان و عبادت ایشان و شفاعت ایشان شما را و تقرب شما با ایشان به خدای «۵» همه گم شد «۶» و باطل شد، و امروز شما تنها ماندی «۷» و بی یار و بی شفیع.

آنکه بر سبیل تنبیه و تذکیر و اقامت حجّت بر کافران «۸» گفت: **إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ**، خدای معبود که از او توقع خیر و روزی کنند «۹» خدایی است که او در زیر زمین دانه شکافد و استه «۱۰» میوه، و برای آن تخصیص کرد این را که دست آدمیان از آن دور باشد، و معلوم است به جاری مجرای ضرورت که آن، کسی نمی کند جز خدای تعالی. و در کلام امیر المؤمنین «۱۱» بسیار می آید:

و الذی فلق الحبّة و برء النّسمة

، به آن خدای که در «۱۲» زمین دانه شکافد و در رحم تاریک صورت نگارد، برای آن که [۹۶- ر] و همها دور دارد «۱۳» از آن که هیچ مخلوق را دست آن جا رسد «۱۴». و واحد

(۱). مع، وز، مت، لت + به.

(۲). آج، لب: قول.

(۳). مع، وز، مت، لت، مر: و التقدير.

(۴). مع، وز، مت، آج، لب، آف، مر: می کردید.

(۵). وز، آف: به خدایی.

(۶). بم، آف: کم باشد.

(۷). مج، وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: مانندید.

(۸). آج، لب: با کافران.

(۹). آج، لب: کنید.

(۱۰). مج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخوان.

(۱۱). مج، وز+ علی علیه السلام، مت، مل، آف، مر+ علیه السلام.

(۱۲). مج، وز، مت، مل، مر+ زیر.

(۱۳). مج، وز، مت، مل: در او بود، مر: دور بود.

(۱۴). مل، لت: نرسد.

ص: ۳۸۳

الحبّ حبّة، و واحد النوى نواة، من باب تمر و تمرّة. و «نوی» استه «۱» میوه باشد که از او درخت روید، و هیچ قادر به قدرت این نتواند کرد الا بالالة «۲» و المماسّة «۳»، چون قدیم تعالی می‌کند مخترع بدانند که او قادر الذات است بخلاف دگر فاعلان و قادران.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، از مرده زنده بیرون «۴» آرد. قولی آن است که از دانه خوشه بیرون آرد و از نواة درخت بیرون آرد. و تشبیه کرد این را به مرده از آن جا که نیفزاید «۵» و از او انتفاع نباشد و آن را به زنده که فزاینده باشد و از او نفع آید چنان که از احیا، و این بر توسّع باشد. قولی «۶» دیگر «۷» آن است که از نطفه حیوان آرد و از حیوان نطفه آرد. قولی «۸» دیگر آن است که از خایه مرغ آرد از مرغ خایه آرد. قولی «۹» دیگر آن است که از کافر مؤمن آرد و از مؤمن کافر آرد، و این اقوال باستقصا در سوره آل عمران رفته است. ذَلِكَمُ اللَّهُ، یعنی فاعل این افعال خداست - جلّ جلاله فَأَنَّى تُؤَفَّكُونَ، چگونه بر می‌گردانند شما را از این «۱۰» راه روشن و طریق راست! حسن گفت:

معنی آن است که عقل شما را از این کار چگونه «۱۱» برمی‌گردانند! و قیل این تصرفون، شما را از این راه راست به کدام ره می‌گردانند! کما قال الله تعالی: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ «۱۲»، کجا می‌شوی «۱۳» از ره صواب! و «أَنَّى» بر سه معنی می‌آید «۱۴»:

کیف و متی و حیث، و این جا دو معنی را محتمل است: کیف و این. و الافک الصّرف و الافک الکذب، فعل به معنی مفعول لآئنه مصروف عن وجهه.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ، اى هو فالق الإصباح، و اشکافنده «۱۵» صبح است، و آن خداست که از میان شب تاریک روز روشن بشکافد و این نیز «۱۶» از جمله آن است که دست و

(۱). مج، مل، لت، مر: استخوان، وز، مت: استخوان، آج: هسته.

(۲). مج، وز، مت، لت، مر: بآلة.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: و مماسة.

(۴). بم، آف: برون.

(۵). مج، وز، مت: بیفزاید.

(۹-۸-۶). آج، لب: قول.

(۷). مج، وز، مت، لت: دگر.

(۱۰). مج: آن.

(۱۱). آج، لب: چون.

(۱۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

(۱۳). آج، لب: مل، مر: می‌روید.

(۱۴). آج، لب: آمد، مل، مج، وز، مت، مر: آید.

(۱۵). مج، وز، مت، مل، مر: او شکافنده.

(۱۶). مج، وز، مت، مر: و این هم، مل: و این همه.

آلت قادر به قدرت به آن «۱» نرسد وَ جَعَلَ اللَّيْلَ «۲» سَكَنًا، و شب را به سکن «۳» شما کرد.

و سکن «۴» فعل بود بمعنی مفعول، یعنی قرارگاه که در او بخسبی «۵»، اهل کوفه خواندند:

و جعل اللَّيْلَ سَكَنًا بر فعل ماضی و باقی قرأء جاعل اللَّيْلَ خوانند بر فاعل و حِجَّتَ اینان «۶» که عطف اسم بر اسم اولی تر باشد از عطف فعل بر اسم از بهر آن که «۷» در باب عطف مشاکله معتبر است از عطف اسم بر اسم و فعل بر فعل و جمله بر جمله و مفرد بر مفرد. و حِجَّتَ آنان که «و جعل» خوانند «۸» آن است که گفتند: «فالق» به معنی فلق است چون اسم فاعل به معنی فعل بود روا باشد که فعل بر او عطف کنند، حملا علی المعنی. نبینی که گویند: هذا معط زيدا درهما بالامس، مکان قولهم، هذا الذي اعطى زيدا بالامس درهما. پس معطی را عمل اعطی دهند برای آن که اسم فاعل عمل فعل کند. گفتند نبینی که آنچه از پس اوست بر آن عطف کرد، من قوله:

وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، و این مذهب کوفیان است و بنزدیک بصریان اسم فاعل آنکه عمل فعل کند که به معنی یفعل باشد حال را، اما چون به معنی ماضی باشد عمل «۹» فعل نکند و رفع فَالِقُ الْاِصْبَاحِ بر دو وجه حمل توان کردن «۱۰»: یکی خبر ابتدا «۱۱» محذوف - چنان که گفتیم - و یکی آن که خبر بعد خبر باشد کقولهم «۱۲»: هذا حلو حامض، و کقوله: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۳»، و: إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ «۱۴»، و در شاذ حسن بصری خواند:

فالق الاصباح بفتح الالف فی جمع صبح و قوله: وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ معطوف است بر محلّ «لیل» که محلّ او نصب است و ایشان عطف کنند یک بار بر لفظ و یک بار بر معنی، قال الشاعر:

(۱). مل، لت، مر: او.

(۲-۳). اساس و همه نسخه بدلها: جاعل اللَّيْلَ بر قراءتی دیگر، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). مل، مر: به مسکن، لت: مسکن.

(۵). مل: بخسبند، مر: بخسبید.

(۶). مع، وز، مت، مل، مر+ آن است، آج، لب+ آن.

(۷). مع، وز، مت، لت، مل، مر: برای آن که.

(۸). مع، وز، مت، مل، مت، مر: خواندند.

(۹). آج، لب+ به.

(۱۰). مج، مت: کرد.

(۱۱). بم، آف: مبتدا.

(۱۲). بم، مل، آف، آن: لقولهم.

(۱۳). سوره توبه (۹) آیه ۹۹ و ۱۰۲.

(۱۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

ص: ۳۸۵

فلسنا بالجبال و لا الحديدِ بِحُسْبَانٍ، ای بحساب، يقال: حسبت الحساب احسبه حسبا و حسابنا و حسبت الشئ اذا ظننته احسبه و احسبه حسابنا، و معنى آن است که حق تعالی می‌گوید «۱»:

من آفتاب و ماه را در فلک «۲» خود می‌گردانم بحساب نه بگزارف «۳» تا آنچه آفتاب به سالی برد «۴» ماه به یک ماه «۵». و گفتند بیست و هشت روز [۹۶-پ] برد «۶» از آن که «۷» مدار و مسیر «۸» او چنان ساختیم «۹» و مدار این چنین کردم «۱۰» و مثله قوله: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ «۱۱».

اللّه تعالی در این آیت تذکیر کرد «۱۲» بندگان خود را تعظیم نعمت بر ایشان از آن که ایشان در شبی تاریک باشند که در او هیچ نبینند و «۱۳» ندانند و از تصرف و معاش و مکاسب خود باز مانده باشند، ناگاهی از میان آن شب سیاه عمود صبح روز بشکافم «۱۴» و جهان تاریک روشن کنم تا هر کسی به سر معاش خود رود و روی به مصعد «۱۵» خود نهد و در طلب منافع به غرض خود رسد عالم در بدایت خلق تاریک بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی روشن برافروختم که: وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا «۱۶» تا خلائق و جانوران به منافع خود رسند. همچنین «۱۷» جهان «۱۸» ظلمت ضلالت داشت و ظلمت ظلم خلقان، از ظلام ظلم در شبی مظلّم «۱۹» بودند من از میان آن ظلمت ظلم و ضلالت، آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم شرع به نور او منور شد گمراهان راه یافتند و بازماندگان برسیدند و هر کس راه و مقصد خود بدید «۲۰» و به

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: گفت.

(۲). آن: ملک.

(۳). مج، مت، بم: بگذاذ.

(۴-۶). آن: برود.

(۵). آن + برود.

(۷). مل: چنان که.

(۸). آج، لب: مدار سیر.

(۹). مج، وز، مت، لت، آن، مر: ساختم.

(۱۰). بم، آف: کردیم.

(۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۵.

(۱۲). آن + و.

(۱۳). مج، وز، مت، لت، مر + هیچ.

(۱۴). مل: شکافم.

(۱۵). کذا: در اساس، بم، آف و آن، دیگر نسخه بدلها: مقصد.

(۱۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶.

(۱۷). مج، وز، مت: هم‌چونین.

(۱۸). آف: جهانیان.

(۱۹). مل: تاریک.

(۲۰). مل، آن، مر: بدیدند.

ص: ۳۸۶

مقصود و غرض خود رسید «۱» باز چون آن آفتاب فلک «۲» خود ببرید و به کناره خو «۳» مغرب رسید به جای او ماهی برآوردم که اگر در نور و ضیاء به حدّ او نبود خلقان به نور او منتفع بودند و به هدایت او مهتدی شدند و به ارشاد او مسترشد «۴» و از آن پس چون ماه فرو شد ستارگان برآوردم تا چنان که فلک دنیا از آفتاب و ماه و ستارگان خالی نیست فلک دین از آن خالی نباشد و هر یکی که «۵» فرو شد یکی «۶» برآوردم.

تا بعد «۸» بروج آسمان نجوم زمین پدید کردم. چون نوبت به آخر رسید بر مثال اوّل شب «۹» غیبتش دراز شد تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضلال «۱۰» مستولی شد و متوقّعان راحت و منتظران فرج در بند انتظار دراز ماندند چنان که به آغاز کار بود به انجام همچنان «۱۱» شد که خبر صاحب وحی چنان «۱۲» بود که:

الاسلام بدأ غریبا و سيعود کما بدأ فطوبی للغرباء

، تا از غروب آن ستاره غرابت اسلام ظاهر شد. آنکه هم بر آن جمله که در اوّل کردم به آخر هم آن وعده کردم اگر چه شب دراز است و ظلمت متکاثف است نومید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر ظلمتی را ضیایی به دنبال بود و هر غسقی را فلقی بر اثر باشد «۱۳» و هر رنجی را راحتی. انّ الفرج مع الكرب، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱۴»، و لیکن تا «۱۵» سخت نشود بنشود. اشتدّی ازمه تنفرجی، ای سختی «۱۶» سخت شو تا بشوی «۱۷». نبینی که به آخر شب که وقت سحر باشد تاریکی

(۱). مل، آن، مر: رسیدند.

(۲). مج، وز، مت: ملک.

(۳). کذا در اساس بم، آف و آن، دیگر نسخه بدلها این کلمه را ندارد، چاپ شعرانی: ضوء، «خو» در لغت به معنی پهلو و وادی فراخ هست که این جا بی مناسبت نمی‌نماید.

(۴). مل، آن: مستر شدند.

(۵). مج، وز، مر: هر که یکی، مت، لت: هر گه که یکی.

(۶). لت + دیگر.

(۷). آج، لت: تاوی.

(۸). کذا در اساس و آف و آن، دیگر نسخه بدلها: به عدد.

(۹). مج، مت: اولش.

(۱۰). مج، وز، مت، لب، مل، لت، مر: ضلالت، آن: ظلال.

(۱۱). مل، مر: هم چنان، آج، لب: همان.

(۱۲). مج، وز، مت، مل، لت، مر: چنین.

(۱۳). آف: فلقى باشد.

(۱۴). سوره انشراح (۹۴) آیه ۵.

(۱۵). مج، مت: با.

(۱۶). مج، وز، مت، مر: «ای سختی» ندارد.

(۱۷). مج، وز، مت: یا نشوی.

ص: ۳۸۷

سختتر باشد «۱» و آن وقت را خود برای این سحر خوانند چون ظلمت بغایت رسد صبح بر آید. چون ظلم بغایت رسد، رایت عدل برآید «۲». چون محنت به نهایت رسد «۳» راحت پدید آید.

پیمانه چو پر شود بگرداند سر

و کادت لهنّ یذوب «۵» المهج

اذا الحادثات بلغن «۴» المدی

فعند التّناهی یکون الفرج

و حلّ البلاء و قلّ العزاء

بسا «۶» که درماندگان در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاهی از جایی که توقّع نبود صبح برآید «۷» که بر اثر «۸» آفتاب سر برزند و شعاع قهر بر هر «۹» ستم و ستمگر زند «۱۰» تا چنان که نورش ظلمت را باطل کند عدلش ظلم را ناچیز کند.

يَمَلَأُ الْأَرْضَ قَسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا.

به روشنائی روز بر تو منت نهاد که محلّ طلب معاش تست، به شب نیز منت نهاد که قرارگاه و وقت آسایش تست و **جَعَلَ** «۱۱» **اللَّيْلَ سَكَنًا**، اگر همه «۱۲» روز بودی تو کی آسودی، و اگر همه «۱۳» شب بودی تو را ره طلب معاش از کجا بودی «۱۴»! پس این بکار است «۱۵» آسایش را و از آن [۹۷-ر] ناگزیر است آرایش «۱۶» را تا هر فرسودگی «۱۷» که در روز به تو رسد به شب به آسودگی بدل شود «۱۸». **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا**، آفتاب و ماه «۱۹» را حساب مقدر نهادم او را در فلک خود سیصد و شصت مطلع و

(۱). مج، وز، مت، مل، لت، مر: سخت تر بود، آج، لب، آف: سخت تر باشد.

(۲). مج، وز، مت، مل، لت: پدید آید.

(۳). مج، مت: محبت به نهان رسد.

(۴). بم: بکن.

(۵). مج، مت، آج، لب، مل: تذبذب.

(۶). لت + بینا.

(۷). مج، وز، مت، مل، لت: صبحی بر آید، مر: صبحی بر آمد.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر+ او، آف، آن+ آن.

(۹). لت: بر سر.

(۱۰). آج، لب: زنند.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها بجز آف: جاعل، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲-۱۳). مج، وز، مت، مل، مر: همیشه.

(۱۴). آج، لب: ره معاش طلب از کجا.

(۱۵). لب: این حکایت.

(۱۶). مج: آرائش.

(۱۷). مل: فسردگی، آن: فسودگی.

(۱۸). آج، لب+ قوله.

(۱۹). آج، لب: ماه و آفتاب.

ص: ۳۸۸

سپید و شصت مغرب نهادم که در هر روز به مطلعی برآید و به مغربی فرود شود «۱» از آن جا گفت: فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ «۲»، چنان که مطلع و مغارب مختلف می‌شود مدار و مسیر «۳» او مختلف می‌شود از این جاست که هیچ دو روز در سال چند یکدیگر نباشد الا متفاوت به قدر اختلاف او در سیر طول و قصر شب و روز پیدا شود آنکه منافع آن جز خدای نداند که کشت پرورد و نبات رویاند «۴» و میوه رساند و نور گستراند و راه نماید الی ما لا یحصی کثرة «۵» چون آفتاب فرو شود در شب ماه بر آرم تا حساب ایام و شهور و سنین بدانی و اجل دیون و اوقات معاملات و وقت عبادت «۶» از حجّ و روزه. آفتاب طبّاحی می‌کند و ماهتاب «۷» صباغی می‌کند این می‌پزد و آن می‌رزد «۸» تا کار تو به برگ و مهیا باشد و عیش تو در میانه «۹» مهنا «۱۰» باشد، این نه به تدبیر توست به تقدیر من است. ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ «۱۱»، تقدیر خدای عزیز است که هیچ غالبی او را غلبه نتواند «۱۲»، علیمی که مصالح خلاق او راند «۱۳» بعزت بکند و بحکمت بنهد رای تو را به «۱۴» این راه نیست اندیشه را بدین «۱۵» گذر نیست، تقدیر تو بدین «۱۶» محیط نشود تدبیر تو بدین نرسد:

و لکنه تقدیر ربّ الکواکب

و لیس بتقدیر الکواکب ما تری

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ، «جعل» این جا به معنی «خلق» است برای آن متعدّی است به یک مفعول، او آن خداست «۱۷» که برای شما ستارگان بیافرید، هم از جمله تعداد نعمت است مورد آیت مورد منت است چرا آفرید؟ بی‌غرض نیست و از عرض «۱۸» مثل خالی نیست.

(۱). همه نسخه بدلهای بجز بم: فرو شود.

(۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۴۰.

(۳). آج، لب: سیر.

(۴). آج، لب، مل: برویاند. آن: برویانیید.

(۵). لب، بم: کثیرة.

(۶). مج، وز، مت، آج، لت، مر: عبادات.

(۷). مج، وز، مت، مر: ماهتاب، آج، لب: ماهت.

(۸). بم، آف، مر: می ریزد.

(۹). مج، وز، مت: میان.

(۱۰). مج، وز، مت، لب، آف، لت: مهیا.

(۱۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۸.

(۱۲). آج، لب+کرو.

(۱۳). مج، وز، مت، آج، لب، لت، آن، مر: داند.

(۱۴). آج، لب: با.

(۱۵). مج، وز، مت، لت، مر: اندیشه تو را بر این.

(۱۶). مج، وز، مت: به این.

(۱۷). مج، وز، مت: خدای است.

(۱۸). آج، لب، مر، آف، لت، آن، مر: غرض.

ص: ۳۸۹

لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، تا به آن راه بری «۱» و راه یابی «۲» در تاریکیهای برّ و بحر. آن خدایی که روا نداشت که تو را در ظلمت برّ و یا بحر رها کند تا چندین ستاره رهنمای «۳» پدید کرد تا به او مهتدی شوی در امور دنیاوی و معاش او کی روا دارد که تو را در ظلمت ضلالت رها کند و در دین برای تو ره نمای فرا ندارد، و دین بنزدیک او از دنیا اولیتر و آخرت از اولی دوست تر، در باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد؟ آن جات راه نمود آن جات از راه چگونه برد! تعالی علوا کبیرا، اگر در دنیا ستاره به ره بر تو کرد «۴» در دین ستارگانی را به رهبر تو کرد که تا یک ستاره

از آسمان می‌تابد یکی از اینان در زمین می‌تابد «۵» چو او را از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرود آرم، چون ملک این براندازم آسمان از ستاره پردازم چون این را از دست قضا و مسند امامت بر خیزانم ستاره از آسمان بریزانم «۶»، برای آن که اینان امان اهل زمین اند چنان که ستارگان امان اهل آسمان‌اند:

النَّجْمُ امان لاهل السَّماء و اهل بیته امان لامتی فاذا خلت «۷» السَّماء من النُّجُوم اتی اهل السَّماء ما یوعدون و اذا خلت الارض من اهل بیته اتی اهل الارض ما یوعدون.

لِتَهْتَدُوا بِهَا، «لام»، غرض راست، غرض من در دنیا هدایت توست آن که در دنیا تو را هدایت کند در دین بر تو تلبیس ادله نکند اگر خواهند که آن جا بر راه باشی نخواهند «۸» که این جا گمراه باشی اگر در بیابانی به ستاره نگر، و اگر در دریایی چشم بر ستاره‌دار که دلیل اوست و راهرو را از دلیل چاره [۹۷-پ] نیست اگر ستاره را می‌بینی و به او اهتدا نکنی ستاره را چه زیان، و اگر امام را می‌یابی و به او اقتدا نکنی امام را چه نقصان، در هر دو جای زیان بر توست. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ، ما آیات مفصل و مبین کردیم و مجمل و مهمل رها نکردیم برای قومی که دانند، اگر کسی نداند تابان «۹» بر اوست.

(۱). مر: راه برید.

(۲). مر: راه یابید.

(۳). مج، وز، مت: راهنمایی.

(۴). مج، وز، مت: گردد.

(۵). مج، وز، مت: می‌یابد.

(۶). لب: برندانم.

(۷). لب: دخلت.

(۸). آن: نخواهد.

(۹). لت: تاوان.

ص: ۳۹۰

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمُ، او آن خداست که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم - علیه السلام - فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، این کنیز و ابو عمرو و روح خواندند: «فمستقر» و باقی قرآء خواندند: به کسر «قاف» علی الفاعل، یعنی فمکنم مستقر، و باقی قرآء خواندند: به فتح قاف علی معنی فلکم مستقر علی الموضع.

و در معنی «مستقر» و «مستودع»، مفسران خلاف کردند عبد الله مسعود گفت:

بهری مستقرند یا بهری را مستقری است در رحم مادر تا به وقت زادن و ایشان را مستودعی است جایی که ایشان را به ودیعه آن جا بنهند از گور تا به روز قیامت، یقال: قر فی المكان و استقر و اودعته مكان كذا و استودعته، پس مستقر مکان باشد و مستودع هم مکان باشد هم مفعول، و مقسم گفت: مستقر مأوی مرد باشد و مستودع آن جا که بمیرد.

سعید جبیر گفت: مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر است او را به ودیعت به صلب پدر دادند تا مدتی آن جا بباشد و به وقت مطالبت به رحم مادر درآید، در او قرار گیرد تا به وقت خود، آنکه جایگاه بدل کند و به زمین آید، آن مستقری دیگر است او را مدتی آن جا بماند آنکه به مستودع «۱» لحد آید، آن جا قرار کند و ودیعت او باشد تا به وقت بعث. آنکه از آن جاش برانگیزند تا به مستودع عرضگاه آید آن جاش مدتی مقام باشد، از آن جاش به مستقر بهشت یا دوزخ برند و آن مستقری که از آن جاش رحلت و انتقال نبود.

سعید جبیر گفت، یک روز عبد الله عباس مرا گفت: یابن جبیر، کدخدای شده‌ای؟ گفتم: نه، دست بر پشت من زد، گفت: آنچه مستودع صلب توست لا بد به وقت خود بیرون آرند. عکرمه گفت از عبد الله عباس: مستقر آن باشد که او را بیافریده باشند «۲» و در رحم قرار داده و مستودع آن باشد که هنوز در رحم آبی باشد.

مجاهد گفت: مستقر دنیا است که قرارگاه است و مستودع آخرت است چون با پیش خدا شود. ابو العالیه گفت: مستقر مرد ایام حیاتش باشد و مستودع آن جا که بمرد «۳»

(۱). آج، لب: مستقر.

(۲). آج، لب: باشد.

(۳). مج، وز، مت، آج، لب: بمیرد.

کریب گفت عبد الله عباس مرا بخواند، گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله بن عباس الى حبر تيماء «۱»: اما بعد فحدثني عن مستقرّ و مستودع، و آنکه مرا گفت: این نامه به فلان جای بر به فلان مرد جهود ده که او حبر [ی] «۲» از احبار است. من آن نامه ببردم و به آن حبر دادم نامه بستد و در او نگرید، گفت: مرحبا بكتاب خليلي من المسلمين، [مرحبا به نامه دوست من از مسلمانان] «۳». آنکه مرا به خانه برد و چند سفظ پیش من آورد و صفحه‌ها «۴» برمی‌گرفت و فرو می‌نگرید و می‌انداخت. من گفتم: این چیست که فرو می‌اندازی؟ گفت: این نبشته‌های جهودان است که به دروغ نوشته‌اند، طلب نوشته موسی می‌کنم تا آنکه که نوشته بر گرفت و فرو نگرید و گفت: این نوشته موسی است. آنکه ساعتی تأمل کرد پس «۵» بنوشت، گفت: مستقرّ في الرحم، مستقرّ في الرحم باشدش و مستقرّ در زمین بر پشت زمین و مستقرّ در شکم زمین در گور و مستقرّ آن جا که مأوی و مصیر او باشد بهشت یا دوزخ، آنکه برخواند: و تقرّ في الارحام [۹۸-ر] ما نشاء «۶» و لکم في الارض مستقرّ و متاع إلى حین «۷»، حسن بصری گفت: مستقرّ در گور باشد و مستودع در دنیا، و گفتی: یابن ادم انت وديعة [فی اهلک و پوشک آن یلحق بصاحبک، آنکه این بیت برخواندی - شعر] «۸»:

[و ما المال و الأهلون إلّا وديعة «۹»] و لا بدّ یوما أن تردّ الودائع

و سليمان العدویّ دو بیت بگفت در این معنی:

فجع الأحبة بالأحبة قبلنا و الناس مفجوع بهم و مفجع

مستودع او مستقرّ قد خلا «۱۰» فا المستقرّ یزوره المستودع

در این آیات چنین نهاد که مستقرّ در گور است و مستودع در دنیا - و الله اعلم بمراده.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ، ما آیات و ادلّه و بینات مفصل کردیم برای

(۱). آج: حبرها، لب: خیرهما.

(۹-۸-۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر: صحیفه‌ها.

(۵). مج، وز، مت، لت، مر: تأمل می‌کرد.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۵.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۳۶.

(۱۰). مجمع البیان (۲/ ۱۴۰): مدخلا.

ص: ۳۹۲

قومی که دانند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، او آن خداست که فرود آرد «۱» از آسمان آبی، یعنی آب باران. فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، اُی بالماء، به آب همه نبات برویاندیم، آب بفرستم تا «۲» زمین مرده زنده کنم «۳» پس از آن که نبات نیارد نبات برآرد. فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ بَرُونَ «۴» آریم از او. در او دو قول گفتند: یکی من الماء یکی من النبات، از آب برون آریم، یعنی به سبب آب، آب را به سبب کردم، نه آن که مرا به سبب حاجت باشد، و لکن در آن حکمتی دیدم «۵». و قولی دیگر از آن نبات «۶» سبزی پدید آوردم «۷».

مفسران گفتند: مراد بقول و تره‌هاست «۸»، يقال: خضر المكان فهو أخضر و خضر، و عرب گوید: هو لك خضرا مضرا أی هینئا مریئا، و نخلة خضرة درختی باشد که خرما بنبندد «۹»، به سبزی بیفکند، و اختضر الرجل و اغتضر اذا مات شابا، [چون به جوانی بمیرد] «۱۰». نُخْرِجُ «۱۱» مِنْهُ حَبًّا مُتْرَاكِبًا، ما به درآریم «۱۲» از او، یعنی از نبات «۱۳»، خوشه گندم و جو و ارزن و آنچه دانه بر او «۱۴» متراکب و برهم نشسته باشد. وَمِنَ النَّخْلِ، از درختان خرما، مِنْ طَلْعِهَا، از میوه و کفری و غلاف آن و آنچه از آن برون آید. قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ، شاخه‌های نزدیک، و واحدش «قنوو» باشد، کصنو و صنوان.

ابو عبیده گفت: این را در کلام عرب نظیر نیست «۱۵»، و «قنیان» لغت تمیم است، و «قنوان» بضم «قاف» کفضبان، و جمع قلیش اقناء باشد، مثل حنو و احناء، قال

(۱). مج، وز، مت، لت، مر: فرود آورد، آج، لب: فرود آرد.

(۲). آج، لب: بفرستیم که.

(۳). آج، لب: زنده کند.

(۴). آج، لب: بیرون.

(۵). مر + خضرا.

(۶). اساس، بم، آف: باب، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مج، مت: به سبزی برآوردم، وز: سبزی به درآوردم.

(۸). اساس: ترهاست.

(۹). اساس: بنه بندد/ بنبندد، مت: نه ببندد، مر: ندهد.

(۱۰). اساس، آج، لب، بم، مل، آف، آن: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). وز، آج، لب، مل، آف، آن، مر: یخرج.

(۱۲). مل: به درآوردیم.

(۱۳). اساس، آج، لب، آف، بم، لت، آن + یعنی، با توجّه به مج، وز و سیاق عبارت زاید می نماید.

(۱۴). مج، وز، مت، مل، لت، مر: دانه او.

(۱۵). مج، وز، مت: است.

ص: ۳۹۳

امرؤ القیس:

و مال بقنوان من البسر «۱» احمرأ

فأنت اعاليه و آدت اصوله

دائیه، نزدیک فرو گذاشته. وَ جَنّاتٍ، عاصم به رفع «جَنّات» خواند عطفاً علی قنوان، و اعشی و برجمی و باقی قرأء «جَنّات» به کسر «۲»، و محلّش نصب علی قوله:

نبات كل شئء، و قوله «خضرا» «۳»، و التقدير، و أخرجنا جنّات.

و اما حجت آنان که به رفع خوانند «۴» و عطف کنند «۵» آن را بر «قنوان» و «جنات» از جنس آن نیست، گفتند: بر اضمار فعلی باشد که لایق بود به او، چنان که علقتها «۶» تینا و ماء باردا. **مِنْ أَعْنَابٍ**، جمع عنب، و بستانها «۷» از انواع انگورها و از زیتون و از نار «۸».

مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ، چند قول گفتند در این با یکدیگر ماند «۹» و نماند «۱۰»، قولی آن است که: بهری با یکدیگر ماند [و بهری نماند آنچه متشاکل و متجانس بود چون أعناب با اعناب، و زیتون بازیتون، و نار با نار به یکدیگر ماند، و آن که از جنس یکدیگر نبود با هم نماند. و قولی دگر آن است که: این اجناس یک با یک نماند] «۱۱» و اگر چه جنس یکی باشد، نبینی که انگور چند گونه باشد به جنس و شکل و لون و طعم مختلف، و نار هم چنین، و قولی دیگر آن است که: در شکل با هم ماند و در طعم با هم نماند. قولی دگر آن است «۱۲»، در خلقت «۱۳» متشابه باشند و در حکمت نباشند.

انظروا إلى ثمره إذا أثمر، اهل کوفه و حمزه و کسائی و خلف خواندند این جا و در سوره یس: «ثمره» به ضم «تا» و «میم»، باقی قرآء به فتح «تا» و «میم».

آنان که «ثمر» به فتح خواندند، گفتند: جمع است، کبقر فی جمع بقرة و شجر فی

(۱). آج، لب، آف، آن: البشر، مج، وز، مت، مر: البر.

(۲). لت + تا.

(۳). آج، لب: خضرا.

(۴). مج، وز، مت، مل، لت: خواندند.

(۵). مج، وز، مت، مل، لت: کردند.

(۶). بم، آف، آن، مر: علقتها.

(۷). مج، وز، مت، لت: بستانهای.

(۸). مر: و انار.

(۹). آج، لب: مانند.

(۱۰). آج، لب: نمایند، مل: و بهری نماند.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مح، وز افزوده شد.

(۱۲). مر+ که.

(۱۳). لب: خلق.

ص: ۳۹۴

جمع شجرة، و خرز «۱» فی جمع خرزه «۲» و قوّت این قول قوله تعالی: وَ مِنْ ثَمَرَاتِ [۹۸- پ] النَّخِيلِ «۳» که او جمع «۴» ثمره باشد کخشبة [و جمعش کنند نیز علی ثمار کالمة و اکام و رقبة و رقاب، و آن که به ضم خواند، قراءت او محتمل است دو وجه را، یکی آنکه جمع «۵» ثمره باشد کخشبة و خشب، قال الله تعالی: كَانَهُمْ حُشْبٌ مُسَنَّدَةٌ «۶» و اکمه و اکم، قال الشاعر:

تری الاکم فیها سجّدا للحوافر.

و الاصل الاکم الّا انه خفّفه للشعر، و مثال او از معتل ساحة و سوح و قارة و قور و ناقه و نوق. دوم آن که ثمر جمع جمع باشد ثمر و ثمار و ثمر کجراب و جرب و جمار و جمر، گفت: در میوه او نگاه کنی «۷» چون میوه بیارد. وَ يَنْعِهِ، اى نضجه و ادراکه، یعنی رسیدن او چون برسد و تمام پخته شود. و در شاذّ عطاردی و ابن السّمیع خواندند «بانعه «۸»» اى نضیجه «۹» و مدرکه، در میوه رسیده اش «۱۰»، يقال: ينع الثمر یینع یینعا و یینعا قال الشاعر «۱۱»:

حولها الزیتون قد یینعا

فی قباب حول دسکرة

و يقال ایضا: اینعت الثمرة یونع ایناعا، «ینع» به فتح، لغت اهل حجاز «۱۲» است و «ینع» به ضم لغت اهل نجد، الله تعالی در این آیت «۱۳» تذکیر نعمت کرد به این چیزها که بر شمرد از باران که فرستاد از آسمان و نبات که رویانید «۱۴» به آن آنچه غذای بهایم و آدمی و وحوش و طیور است و انواع درختان میوه از خرما و انگورهای «۱۵» الوان و نار و زیتون و آنچه ذکر کرد. آنکه گفت: آخر از میان تو و چهار پای فرقی باید چون چهار پای «۱۶» همه خوردن شناسی؟ یک بار بچشم عبرت در نگر در میوه این درختان

(۱). مت، مر: حرز.

(۲). مج، وز، خرزه، مت: خزره.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷.

(۴). اساس، آج، لب، آن: که جمع او، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۴.

(۷). آف: کنید.

(۸). مج، وز، مت، لت، مر + به الف.

(۹). آج، لب، بم: نضجه.

(۱۰). مج، وز، مت، بم، آن: رسیدیش، مر: رسیدنش.

(۱۱). مج، وز، مت + شعر.

(۱۲-۱۳). بم، لب + ذکر.

(۱۴). مج، وز، مت: رویانند، لت: رویاند.

(۱۵). مج، مت + رز.

(۱۶). مج، وز، مت: چهاربایی.

ص: ۳۹۵

که «۱» می‌رویاند و که «۲» می‌پروراند و که «۳» می‌رساند و کمیّت و کیفیّت آن که می‌داند که در این، آیاتی و علاماتی و دلالتی هست مؤمنان و موقنان را.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ حَقَّ تَعَالَى فِي آيَةِ الْكُفْرَانِ «۴» محال مشرکان باز گفت که: ایشان چه می‌گویند، گفت: خدای را انبازان فرا «۵» داشته‌اند از جنّ، جنیان را انباز او می‌گویند چنان که در دگر آیت گفت: وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا «۶».

وَ خَلَقَهُمْ، «واو» حال است، و حال چنان افتاد که خدای تعالی خالق ایشان است، وَ خَرَقُوا لَهُ بَيْنَ وَ بَنَاتٍ، اهل مدینه «خرقوا» خواندند مشدد «۷»، و باقی قرآء بتخفیف «را» خواندند، فرا «۸» بافند به دروغ برای او پسران و دختران، اگر جهودانند گفتند: عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ «۹»، و اگر ترسایانند گفتند: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ «۱۰»، و اگر عرب‌اند گفتند: الملائكة بنات الله.

خرق و خرص و خلق و اختلق و اخترق اذا كذب، و تشدید برای تکثیر فعل باشد بَعِيْرٍ عِلْمٍ، بی‌علمی و دانشی بل از سر جهل و اعتقاد فاسد. آنکه حکایت ایشان رها کرد و بر خلاف ایشان و گفتار «۱۱» ایشان تنزیه خود کرد، گفت: سُبْحَانَهُ، منزّه است «۱۲» و متعالی از آنچه ایشان وصف می‌کنند.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۰]

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵)

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَ نَقَلَبُ أَمْقِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰)

[ترجمه]

آفریننده آسمانها و زمین چگونه باشد او را فرزندی و نبود او را زنی و بیافرید همه چیزی را و او به همه چیز داناست.

آن خداست خدای شما نیست خدایی مگر او آفریننده همه چیزی است

(۳-۲-۱). مج، وز، مت، لت، مر: کی.

(۴). اساس، آف، آن: گفت از، با توجه به مج تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مت، مر: فرو.

(۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۸.

(۷). مج، وز، مت، آف، لت، مر: بتشدید.

(۸). مج، وز، مت، مر: فرو.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۱۰). مج، وز، مت + از.

(۱۱). مج، وز، مت، لت، مر + او.

(۱۲). مج، وز، مت، آج: بیرستید.

ص: ۳۹۶

بیرستی او را و او بر همه چیزی تکفل کننده است «۱».

[۹۹-ر]

در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و او لطف کننده «۲» داناست «۳».

آمد به شما حجّتها «۴» از خداتان «۵» هر که بیند «۶» برای خود بیند «۷»، و هر که کور «۸» شود بر او باشد و نیستم «۹» من بر شما نگهبان «۱۰».

و همچنین بگردانیم «۱۱» آیتها را و تا بگویند درس کرده‌ای «۱۲» و تا بیان کنم «۱۳» آن را «۱۴» برای گروهی که دانند.

پس روی کن «۱۵» آن را که وحی کرده «۱۶» به تو از خدای تو، نیست خدایی مگر او برگرد از آنان که انباز گویند «۱۷».

و اگر خواستی خدا، شرک نیاوردندی «۱۸» و نکردیم تو را بر ایشان نگهبان و تو نیستی بر ایشان و کیل.

و دشنام مدهی «۱۹»

(۱). آج: کارگزار است، لب: کارزار است.

(۲). مج، وز، مت، لت + و.

(۳). اساس + و داناست، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۴). آج، لب: بینایی دلها.

(۵). آج، لب: پروردگارتان.

(۶-۷). آج، لب: دید.

(۸). آج، لب: نابینا.

(۹). آج، لب: نهام.

(۱۰). آج، لب: نگهدارنده.

(۱۱). اساس: بگردانم، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب: آموختی.

(۱۳). آج، لب: کنیم.

(۱۴). مج، وز، مت + از.

(۱۵). آج، لب: رو بگردان.

(۱۶). لت: وحی کردند، آج، لب: فرستاده اند.

(۱۷). مج، وز، مت: گیرند.

(۱۸). لت: نیافریدندی شرک.

(۱۹). مج، مت، وز: دشنام مدهید، آج، لب: ناسزا مگویید.

ص: ۳۹۷

آنان را که خوانند ایشان بدون خدا که پس دشنام دهند ایشان خدای را بظلم بی علم همچنین بیاراستیم «۱» برای هر امتی کارهاشان پس با خدایشان باشد رجوع «۲» ایشان خبر دهد «۳» ایشان را به آنچه کرده باشند.

و سوگند خورند «۴» به خدای طاقت «۵» سوگندشان که اگر آید به ایشان معجزی ایمان آرند به آن بگو که معجزات از نزدیک خداست و چه آگاه کرده است «۶» شما را به آن چو بیایند، ایشان ایمان نیارند.

برگردانیم «۷» دلهاشان و چشمهاشان «۸» چندان که ایمان نیاوردند به آن اول بار و رها کنیم «۹» ایشان را در کفرشان تا متحیر «۱۰» بمانند.

قوله «۱۱»: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، حق تعالی وصف کرد خویشتن را به آن که آفریننده آسمان و زمین است و در وجود آرنده. «بديع»، فعلی باشد به معنی مبدع، چنان که الیم به معنی مؤلم و قال الشاعر: «۱۲»

يُورِّقْنِي وَاصْحَابِي هَجُوع

امن ريحانة الداعي السميع

و رفع او به خبر مبتدای محذوف است، ای هو بديع السموات و الارض، او آفریننده و پدید آورنده «۱۳» آسمان و زمین است. و «ابداع»، ابتدای فعل کردن باشد بی آن که اقتدا کند در آن به کسی، و كذلك الابتداء و هو من الابدال، کالمدح و المده و معنی آن است که: خدای تعالی این فعل بر «۱۴» وجه اختراع کرد و

(۱). آج، لب: آرایش آراسته‌ام.

(۲). آج، لب: بازگشتن.

(۳). آج، لب: بی‌آگاهانند.

(۴). مج، وز، مت: خوردند.

(۵). آج، لب: غایت.

(۶). آج، لب: دانا گردانند.

(۷). آج، لب: می‌گردانیم.

(۸). آج، لب: دیده‌هاشان.

(۹). آج، لب: باز می‌گذاریم.

(۱۰). آج، لب: سرگشته باشند، لت: سر در نهند متحیر.

(۱۱). مج، وز، مت + تعالی.

(۱۲). مج، وز، مت + شعر.

(۱۳). مج، وز، مت: پدید آورنده.

(۱۴). آج، لب: به دو.

ص: ۳۹۸

مخترع فعلی بود که بکنند نه بقدرت و نه در محلّ قدرت و این قادر الذات تواند کردن «۱». **أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ**، چگونه باشد او را فرزندی. **وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً**، و او را زنی نبوده است و محال است که فرزند بود بی‌زن چون دانی که زن محال است بر او چرا فرزند روا می‌داری، ردّ است بر جهودان و ترسایان و مشرکان عرب که گفتند:

الملائكة بنات الله.

وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، و همه [۹۹-پ] چیز آفریده اوست. و این را دو وجه باشد:

یکی آن که «کل» حمل کنند بر معظم و جلّ، یعنی آنچه اصل ایشان «۲» است و بیشتر و معظم ایشان «۳» است خدای تعالی آفریده، و وجه دیگر آن که معنی آن باشد که: هر چه هست فعل اوست اما بر حقیقت یا واسطه برای آن که آنچه ما و دگر «۴» حیوانات کنیم اگر چه بر حقیقت فعل خدای نباشد در حکم چنان است که فعل او به آن معنی که اگر دانستی «۵» که او ما را نیافریدی آن در وجود نیامدی، و اگر چه فعل ما را بر اطلاق، خلق نخوانند جز مقید. و دگر آن که «خلق» به معنی تقدیر باشد، من قولهم:

خلقت الاديَم نعلا، قال الشاعر «۶»:

القوم يخلق ثم لا يفري

و لانت تفرى ما خلقت و بعض

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، و او به همه چیز عالم است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ، [ذلک] «۷» اشارت است به آنچه از پیش رفت، یعنی فاعل این افعال و موصوف به این صفات «۸» این مخاطبان خدای شما است. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، جز او خدایی نیست. و محلّ این جمله رفع است برای آن که صفت مرفوعی است «ذا» در محلّ رفع است به ابتداء، و «اللّه» روا باشد که خبر باشد و روا باشد که صفت بود. و «رَبِّكُمْ» خبر باشد. خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، آفریدگار همه چیز است بر آن معانی که گفتیم از آن سه وجه. و «كُلٌّ» به معنی بعض بسیار آمد، منها قوله: وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۹» و منها قوله: ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا «۱۰» و مراد چهار کوه

(۱). آج، لب: تواند بودن.

(۲-۳). میج، وز، مت، آج، لب، لت، مر: اشیاء.

(۴). لت، مر: دیگر.

(۵). مت، آج، لب، لت: نه آنستی.

(۶). میج، وز، مت + شعر.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به میج افزوده شد.

(۸). آج، لب: اوصاف.

(۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰.

ص: ۳۹۹

است «۱»، فَأَعْبُدُوهُ، او را پرستی «۲» که سزاوار پرستش آن است که «۳» او قادر باشد بر این اشیاء [که کند و غرض او نفع مکلفان باشد از اصول و فروع نعمت او، سزاوار او عبادت بود.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ، و او بر همه چیزی [«۴» حافظ و نگهبان است و مدبّر و متصرّف بر سبیل مصلحت. و برای آن وصف خود کرد به آن که و کیل است که این افعال و تصرّف از تدبیر و محافظت مصالح که می فرماید منفعت آن به او «۵» عاید نیست با ما عاید است.

لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، آنکه از جمله اوصافی که خدای تعالی خود را به آن مدح کرد آن است که گفت: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، چشمها او را درنیابد و او چشمها را دریابد یعنی خداوند «۶» چشمها را، و این آیت از جمله ادلّه روشن است بر آن که «۷» خدای

تعالی مرئی و مدرک نیست و وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی در این آیت نفی ادراک بصر کرد از خویشتن بر وجه تمدّح، و مدح راجع است با ذات او و هر مدحی که راجع بود با «۸» نفی و ممدوح به آن ذات او بود در اثباتش نقص بود.

و این فصل محتاج است به بیان چند چیز: یکی آن که خدای تعالی تمدّح کرد به نفی رؤیت از ذات خود. دوم [آن که] «۹»: ادراک بصر رؤیت بصر باشد، و سهام «۱۰» آن که: هر مدحی که راجع باشد با نفی در اثباتش نقص بود. و دلیل بر فصل اوّل دو چیز است: یکی اجماع امت که امت اجماع کرده‌اند بر آن که خدای تعالی به این مدح کرد خویشتن را جز که مخالفان گفتند «۱۱» مدح به آن کرد که قادر است «۱۲» که منع کند ابصار را از ذات خود. پس خلاف «۱۳» نیست در آن که مدح است. وجه دوم آن که: آنچه از پیش این آیت است و آنچه از پس این آیت است همه مدح است، نشاید

(۱). اساس: کوست.

(۲). همه نسخه بدالها بجز آن: پرستید.

(۳). مج، وز، مت، لت، مر: اوست که آنگه، آج، لب: اوست آن است، مل + آن.

(۴). اساس، آج، لت، بم، آف، آن: افتادگی دارد، از مج افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب، لت: با او.

(۶). مج، وز، مت، مل، لت، مر: خداوندان.

(۷). مل، لت: برای آن که.

(۸). بم، آن: یا.

(۹). اساس، لب، آف، آن: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). مل، بم، آن، مر: سیم.

(۱۱). بم: گفتن.

(۱۲). مج، وز، مت، لت، مر + بر آن.

(۱۳). مج، وز، مت، لت، مر: خلافی.

که آنچه در میان این دو آیت باشد مدح نباشد.

اما کلام در فصل دوم دلیل بر آن که «۱» [ادراک] «۲» بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اهل لغت فرقی نکنند «۳» میان رأیت و احساس و آنست و ابصرت و ادركت لت ببصری «۴»، جز آن است «۵» که ادراک «۶» آنگه افاده رؤیت کند که تعلیق آن کنند به بصر چون اطلاق کنند و به ذکر «۷» معانی آید «۸» به معنی لحوق باشد [۱۰۰- ر]، چنان که گویند: ادرك قتادة الحسن و ادرك فلان فلانا اذا كان في عهده و ایامه. و «ادراک» به معنی نضح باشد، چنان که ادركت الثمرة و ادركت القدر. و «ادراک» به معنی بلوغ باشد، يقال: ادرك الغلام اذا بلغ و قال الشاعر «۹»:

فشبَّ «۱۱» الاله الحرب بين القبائل

اذا المهرة «۱۰» الشقراء ادرك ظهرها

اما چون مقید باشد به حاسه‌ای از حواسّ فایده ادراک آن دهد که به آن حاسه باشد، چنان که ادركت بسمعی آن باشد که بشنیدم، و ادركت بمشامی، ببوییدم، و ادركت ببیدی، لمس کردم، و ادركت بفمی و لهواتی آن باشد که ذوق کردم، همچنین ادركت ببصری آن باشد که بدیدم. دلیل دیگر بر آن که ادراک «۱۲» بصر رؤیت بصر باشد، آن است که: اگر اثبات یکی از این کنند با نفی آن مناقضت باشد تا اگر گوید: ادركت ببصری و ما رأیته یا رأیته و ما ادركته ببصری مناقضه باشد، علی وجه لا خفاء به.

اما شبهه ایشان فی قولهم: ادركت ببصری حرارة الميل و این ادراک مقید است به بصر و فایده رؤیت نمی‌دهد جواب از این آن است که گوئیم، اگر چه این

(۱). مل: دلیل کند.

(۲). اساس، بم، آف، آن: ندارد، از مع افزودن شد.

(۳). آج، لب: نکند.

(۴). اساس، لب، مل، آف، آن: بصری، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آج، لب: نیست.

(۶). مل + بصر، رؤیت بصر باشد.

(۷). مل، مر: بدگر.

(۸). بم، آف: اند.

(۹). مج، وز، مت، لت + شعر.

(۱۰). اساس، بم، آف، لت، آن: الهرة، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز، مت: فنسب.

(۱۲). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: بر این آن که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۴۰۱

جا مقید است به بصر، این حکم مقصور نیست بر بصر برای آن که ادراک حرارت به محلّ حیات کنند سواء اگر چشم باشد «۱» اگر دگر عضو، نبینی که گویند: ادرکت بیدی و جسدی الحرارة. اما برای آن که میل را تخصیص کرد و آن را به چشم بسته است «۲» از این جا شبهت افتاد ایشان را، دلیل بر این آن است که اگر کسی میلی گرم کند و بر دست کسی نهد او گوید «۳»: ادرکت بیدی حرارة الميل. و همچنین «۴» هر عضوی از اعضا که محلّ حیات باشد هم این فایده دهد.

اما آن که گفتند: «ادراک» در آیت به معنی احاطت است این به خلاف کلام عرب است، چه در کلام عرب «ادراک» به معنی احاطت نیامد، و اگر چنین بودی روا بود «۵» که گفتندی: ادراک الجراب بالدقیق و السور بالمدينة و الجبّ بالماء، و خلاف این معلوم است. اما قوله: حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغُرْقُ، معنی آن است که لحقه و بلغه به معنی احاطت نیست. دگر آن که احاطت را «۶» «با» بکار دارند و ادراک به نفس خود متعدی است، لا یقال ادرکت بكذا، و انما یقال ادرکت كذا، و لا یقال احطته، انما یقال احطت به علما، قال الله تعالى: أَنْ اللَّهُ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا «۷»، و قال: إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ «۸». پس «۹» ادراک فی قوله تعالى: حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغُرْقُ، به معنی لحوق است چنان که حکایت کرد از قوم موسی که گفتند: إِنَّا لَمُدْرِكُونَ «۱۰»، ای لملحقون.

اما دلیل بر آن که هر مدحی که به نفی باشد در اثباتش نقص بود، آن است که معلوم شده است که نفی تقيض اثبات است و مدح تقيض ذم چون نفی امری از امور مدح باشد کسی را به همه حال «۱۱» اثباتش نقص باشد، این از قضیه عقل است. کسی

(۱). مج، وز، مت، مل، مر+ و.

(۲). آج، لب، مل، لت، مر: نسبت است، بم، آف، آن: تشبه است.

(۳). مج، وز، مت، مل، مر: بگوید، لت: نگوید.

(۴). مج، وز، مت، لت، مر+ به، مل+ بر.

(۵). آف، لت: بودی.

(۶). مج، وز، لت، مر+ با.

(۷). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۰، اصل آیه: يعملون.

(۹). نسخه مر در این جا پایان می‌پذیرد.

(۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۱.

(۱۱). مج، وز، مت، مل، لت: به هر حال.

ص: ۴۰۲

گوید فلان ظلم نکند و دروغ نگوید و غیبت نکند و بهتان نهد و می‌نخورد «۱» مدح است چون گوید این چیزها کند ذم است «۲». و عقلا در این خلاف نکنند و خدای تعالی در کتاب مجید در مدح خود چنین فرمود از این معنی که: لا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ «۳»، او را خواب نگیرد نه اندک و نه بسیار. و قوله مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ «۴»، گفت: فرزندی نگرفت و با او خدایی نیست. و قوله: مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا «۵»، و قوله: لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَا لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ «۶» و قوله: لَمْ يَلِدْ وَلَا لَمْ يُؤَلَدْ، و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ «۷»، و قوله: إِنَّ اللَّهَ [۱۰۰-پ] لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا «۸»، این جمله که از خویشتن نفی کرد از زن و فرزند و مثل و مانند و همتا و انباز و خواب و ظلم این جمله مدح است او را اگر اثبات کنند این جمله را یا بعضی را از این در هر حال که باشد از حالات در دنیا و آخرت در اثباتش نقص باشد همچنین در آیت ما نفی ادراک بصر کرد از خود بر سبیل تمدح و مدح راجع با ذات او در اثباتش نقص بسیاری از اعراض و معدومات، باید تا ایشان نیز ممدوح باشند، جواب گوییم: خدای تعالی مدح نکرد «۱۰» به نفی ادراک بس بل تمدح کرد به نفی ادراک مدرکان او را و اثبات ادراک او مبصران «۱۱» را و مدرکان را، گفت: وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، پس مدح که هست به مجموع هر دو «۱۲» به اوست: یکی نفی ادراک مدرکان از او و یکی اثبات ادراک او مدرکان را، برای آن که چیزها بر ضروب «۱۳» است بهری آن است که نبیند و نه او را ببیند چون معدومات و ضمائر و بسیاری از اعراض، و بهری آن است که او را ببیند و

-
- (۱). مج، وز، مت، لت + این.
 - (۲). مج، وز، مت، لت: باشد.
 - (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.
 - (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱.
 - (۵). سوره جن (۷۲) آیه ۳، اصل آیه: ما اتخذ.
 - (۶). سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۱۱.
 - (۷). سوره اخلاص (۱۱۲) آیات ۴ و ۵.
 - (۸). سوره یونس (۱۰۱) آیه ۴۴.
 - (۹). آج، لب: حالات.
 - (۱۰). مج، وز، مت، آج، لب، لت: تمدح کرد.
 - (۱۱). آج، لب، لت، آن: مستبصران.
 - (۱۲). مج، وز، مت + کار.
 - (۱۳). اساس: ضرورت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

ص: ۴۰۳

او چیزی نبیند و آن جمادات است و الوان، و بهری آن است که او بیند و او را بیند چون آدمی و دیگر «۱» حیوانات چون شرایط حاصل بود اما ذاتی که او را نبینند و او بینندگان «۲» را بیند مدرک باشد مدرکات را و هیچ مدرک او را مدرک نباشد جز خدای تعالی نیست. پس به تفرّد او به این دو امر «۳» ممدوح است، اگر گویند نه هر یکی از این دو گانه مدح نیست علی حده نه آن که بیند نه آن که او را نبیند «۴» اگر روا باشد که آنچه نه مدح بود به انضمام با آن که نه مدح بود مدح شود، لازم آید که وجود به انضمام با عالمی مدح بود و شیء به انضمام با حی مدح بود و خلاف این معلوم است جواب گوئیم: ممتنع نبود «۵» از آن که نفی امری از امور ذاتی از ذوات آنکه «۶» مدح باشد که او بر صفتی باشد از صفات نبینی که نفی سنه و نوم از قدیم تعالی آنکه «۷» مدح باشد که او حی باشد چه اگر نه چنین بودی این نفی مدح نبود، و

همچنین نفی ظلم از آن کس مدح باشد که او حی بود و قادر بود بر ظلم و روا بود که او را داعی «۸» باشد به ظلم تا این شرطها نبود، نفی ظلم مدح نبود.

و آنچه تحقیق این است آن است که صفات مدح بر دو ضرب «۹» است: یکی راجع با اثبات، یکی راجع با نفی، آنچه راجع باشد با اثبات محتاج نباشد در بیشتر احوال به شرطی تا مدح باشد برای اختصاص اثبات و آنچه مرجع آن با نفی باشد مدح نبود تا مقید و مشروط نبود به شرطی برای عموم نفی را که نفع عام باشد، نبینی که ذواتی که عالم و قادر وحی و موجود نباشند بیشتراند از آن که ذوات عالمه و قادره و حیّه و موجوده، تا عالم از نا عالم کمتر باشد و بسیار احیا باشند «۱۰» که عالم و قادر نباشند، و بیشتر موجودات حی نباشند و معدومات را خود نهایت نیست، برای آن که در نفی دارد اکنون نفی جهل و عجز آنگه مدح باشد که از حی نفی کنند برای آن که نفی این از جماد مدح نباشد و همچنین آنچه بیان کردیم در نفی ظلم و

(۱). آج، لب، لت، آن: دگر.

(۲). مع، وز، مت: بندگان.

(۳). آف، آن: دوام.

(۴). لت: نبیند.

(۵). مع، وز، مت، لت، مل: نباشد.

(۶-۷). مل: آنگاه.

(۸). بم: داعی.

(۹). مل: وجه، آج، لب: چیز.

(۱۰). مل: باشد.

ص: ۴۰۴

سنه و نوم.

پس به این جمله روشن شد فرق از میان صفتی که اثبات باشد [۱۰۱-۱] یا نفی که آن اگر مشروط نباشد روا بود و این جز از مشروط نیاید - و الله ولیّ التوفیق. اگر گویند خدای تعالی گفت: ابصار مرا نبیند، چرا نشاید که مبصران ببینند او را؟

جواب گوییم: عرب اگر چه فعل اضافه کنند با «۱» محلّ فعل یا آلت فعل، مراد اضافه فعل با جمله باشد، چنان که اگر گویند: یدِه لا تبطش و رجه لا تمشی «۲» و لسانه لا یتکلم و مراد آن است جمله این کارها نمی‌کنند، و منه قوله تعالی: ذلک بما قدّمتْ اُیدیْکم «۳»، اُی بما قدّمتم. و قولهم: یداک اوکتا و فوک نفخ ط من هذا الباب، اگر گویند خدای تعالی گفت: جمله مبصران «۴» مرا نبینند، چرا نشاید که بعضی او [را] «۵» ببینند و آن مؤمنان باشند؟ جواب آن است که گوییم: خدای تعالی به نفی ادراک تمدّح کرد، و چون مدح تعلق به نفی دارد اثباتش نقص بود اگر از جمله باشد اگر از بعض «۶». وَ هُوَ اللّطِیفُ الخَبِیرُ، او لطف کننده است با بندگان و دانا به احوال ایشان. و اصل او فاعل بوده است برای مبالغت فعیل کرده‌اند و گفته‌اند: لطیف ای دقیق النّظر بالرحمة الی عباده من اللطافة، و این هم مبالغت باشد در باب رحمت.

قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّکُمْ، «بصائر» جمع بصیرت باشد و آن دلالتی باشد که ایجاب علم کند بر وجهی که از وضوح به حدّی باشد که پنداری که عالم آن معلوم را به بصر می‌بیند، و مراد این جا ادّله و براهین است که قرآن به آن ناطق است، قال الشّاعر: «۷»

جاءوا بصائرهم علی اکتافهم و بصیرتی یعدو بها عتد «۸» و اُی

و بصیرت در جای عقل به کار «۹» دارند، معنی آن است که حجّت روشن شد و

(۱). مج، وز، مت: یا.

(۲). اساس، آج، لب، آف: لا یمشی، با توجه به میج تصحیح شد.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

(۴). آف: مبصرات.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به میج افزوده شد.

(۶). مج، لت: بعضی.

(۷). مج، وز، مت + شعر.

(۸). اساس: عدوانی، با توجه به آج تصحیح شد.

(۹). لت: نگاه دارند.

ص: ۴۰۵

بیت بر شما باستاد. فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، هر که او بیند یعنی بداند و اندیشه کند، فَلِنَفْسِهِ، برای خود کند. وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا، و هر که نابینا شود، یعنی اندیشه نکند و بداند، فَعَلَيْهَا، بر او باشد و این بر سبیل تهدید و وعید گفت و حجّت انگیزتن بر ایشان و کار ایشان در خیر و شر به اختیار ایشان افکندن. وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ، و بگو ای محمد که من بر شما نگهبان نهام «۱»، بر من جز دعوت کردن نیست.

زجاج گفت: این آیت و مانند این پیش از آن آمد که خدای تعالی قتال فرمود، وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، آنکه گفت: ما آیات و بیّنات چنین «۲» گردانیم.

وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: دارست من المفاعله، یعنی تو با اهل کتاب درس کرده‌ای «۳» از مدارست، و ابن عامر خواند: و ليقولوا درست [به فتح «سین» و سکون «تا» ای انمحت من الدروس، و تا گویند آن آیات مندرس شد و کهنه گشت. و باقی قراء خوانند «۴»] «۵»: درست من درس الکتب.

و اصل کلمه از «۶» یک اصل است، و آن کهنه شدن است، يقال: درس الشيء دروسا اذا اندرس و انمحي و درسته أنا و ادرسه درسا، و منه درس الکتاب، برای آن که چندان بخواند تا کهنه شود. و دریس جامه کهنه باشد، و درس استمرار تلاوت «۷» باشد، و الدرس الحیض أيضا «۸» معنی آن باشد که: لئلا يقولوا أو كراهة ان يقولوا، یا گویند «۹» چنان که گفت: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۱۰»، و المعنى لئلا تضلوا «۱۱»، و أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۱۲» أي لئلا تميد بكم، و أَنْ تَقُولُوا «۱۳» ما جاءنا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ «۱۴»، ای کراهة

(۱). لت: نیم.

(۲). آج، لب: چنان.

(۳). آج، لب، بم: درس کرده.

(۴). آج، لب: خواندند.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). لت: آن.

(۷). وز+ تلاوت.

(۸). مج، وز، مت، لت + اَمَّا.

(۹). مج، وز، مت، لت: تا نگویند.

(۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶، بم، آف، آن: يَضَلُّوا.

(۱۱). آج، لب، بم، آف، آن: يَضَلُّوا.

(۱۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

(۱۳). اساس و همه نسخه بدلها: يقولوا، با توجه به ضبط قرآن مجید آورده شد.

(۱۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۹.

ص: ۴۰۶

ان تقولوا «۱»، یعنی من این آیات را محکم و مفصل و مصرف بگردانم «۲» تا شما نگویند «۳» که این چیزی است که تو درس کرده‌ای، یا «۴» این اخباری است که نه شده از اخبار گذشتگان.

و قولی دیگر آن است که: «لام» غرض راست، و معنی آن که ما این برای آن کردیم تا ایشان نگویند «۵» که تو این برخواندی به حضرت ما و اقرار دهند به زبان خود تا حجت بر ایشان بایستد [۱۰۱-پ]، و بر این قول «درست» به معنی قرأت و بلغت باشد.

زجاج گفت: «لام» عاقبت راست، و معنی آن که ما تفصیل این آیات برای آن کردیم تا ایشان این نگویند «۶»، و لکن عاقبت آن بود که این بگفتند و پنداشتی ما خود برای آن کردیم تا ایشان این گفتار بگویند.

رمانی گفت: تصریف، اجراء معنی دایر باشد در معانی متعاقب، و وجه «کاف» تشبیه آن است که گفت: ما در این سورت «۷» همچنان تصریف آیات کردیم که در دیگر سورتها.

وَلِنُبَيِّنَهُ، «لام» غرض است، و نیز ما «۸» بیان کنیم برای قومی که این دانند، و مورد این آیت وعید و تهدید است.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، خدای تعالی در این آیت امر کرد رسولش را به متابعت آنچه بر او می‌آورد از خدای تعالی، و وحی و ایحاء، القاء المعنی «۹» الی النبیین باشد از جهت «۱۰» پوشیده و وحی که اشاره باشد از آن جاست «۱۱» فی قوله: فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا «۱۲».

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: يقولوا، با توجّه به ضبط آیه ما قبل تصحیح شد، آج، لب، بم، آف، لت، آن + و لثلاً يقولوا.

(۲). مج، وز، مت: نکردم.

(۳). مج، وز، مت: نگویید.

(۴). مج، وز، مت: تا.

(۵). مج، وز، مت: بگویند.

(۶). مج، مت: بگویند.

(۷). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: صورت، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مت: تا.

(۹). مج، وز، مت: النفس.

(۱۰). مج، وز، مت: جهتی.

(۱۱). مج، وز، مت: این جاست.

(۱۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱.

ص: ۴۰۷

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، گفتند معنی آن است که: ایشان را دعوت کن به این کلمه، و گفته‌اند معنی آن است که: متابعت وحی کن که بر تو کرده‌اند، و آن وحی این است که: لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، آنکه گفت: وَأَعْرِضْ، و اعراض کن و بگرد از این مشرکان و کافران.

عبد الله عباس گفت: این حکم منسوخ است به آیت قتال، و اصل اعراض صرف الوجه باشد الی جهة العرض، برای آن که سمت ناظر سمت طول باشد، و آنچه بر چپ و راست او بود جهت عرض باشد، و گفته‌اند: الی العرض و هو الجانب و اعراض الشئ اذا ظهر كأنه مکن من عرضه، ای ناحیته، و منه قول عنتره «۱»:

و اعرضت الیمامة و اشمخرت

چنان که گویند: اکتب اذا امکن من کاتبه، و العرض خلاف الطول، و العرض الجانب، و عرض الرجل ما یمدح و یذم منه، و عرض الدنیا متاعها تشبیها بالعرض الذی لا یلبث علی حدّ لبث الاجسام. و «عرض» عرضه کردن چیزی باشد و «اعتراض» «۲» پیش آمدن باشد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا، خدای تعالی گفت: اگر خدای خواستی ایشان مشرک نبودندی. اگر گویند: بنزدیک شما اراده تعلق به نفی ندارد بل به چیزی تعلق دارد که حدوثش صحیح «۳» باشد، حکم این آیت چگونه باشد؟ جواب گوییم: مراد آن است که ایشان را به قهر اگر خواهد بر ایمان دارد، پس متعلق ارادت در آیت محذوف است و آن حمل ایشان است بر ایمان بر سبیل قهر و الجاء، و این ارادت لا بدّ محمول باشد بر این وجه از آن جا که به ادله درست شده است که خدای تعالی از کافران مرید ایمان است بر سبیل اختیار، از آن جا که امر کرده است ایشان را به ایمان، و امر امر نشود بی ارادت آمر «۴» مأمور به را، پس چون بر وجه اختیار لا بد مرید باشد این را حمل بر مشیت قسر و الجاء باید کردن.

اگر گویند: چرا بر این وجه از ایشان ایمان نمی خواهد «۵»؟ گوییم: برای آن که

(۱). مع، مت + شعر.

(۲). اساس: اعراض، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). مع، مت: صحت.

(۴). مع، مت: ندارد.

(۵). آن: نمی خواهند.

ص: ۴۰۸

منافی حکمت بود و ناقض غرض، چه غرض او تعالی «۱» به تکلیف تعریض ثواب است، و تا بر وجه اختیار و تردّد دواعی نباشد مکلف مستحقّ ثواب نبود، چه الجاء منافی تکلیف بود.

اگر گویند: آیت دلیل می کند بر آن که خدای تعالی از ایشان ایمان نمی خواهد، گوییم: بل دلیل می کند که از ایشان ایمان نمی خواهد بر این وجه که گفتیم بر سبیل قهر و الجاء نه بر سایر وجوه، و این را تخصیص [۱۰۲- ر] به دلیل عقل و قرآن «۲» و سنت کردیم، دگر آن که: اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی، بایستی که مشرک و عاصی مطیع بودندی برای آن که مطیع آن باشد که آن کند که از او خواهند، نبینی که چون سیّد غلامش را گوید: ارید منک أن تسقینی «۳» الماء،

می‌خواهم تا مرا آب دهی، او بر ارادت او کار کند و امتثال مراد کند، او را مطیع خوانند. و قولی گفتن «۴» که مؤدی بود به «۵» آن که کافر و عاصی به کفر و عصیان طاعت خدای کرده‌اند، قولی باشد خلاف عقل و شرع خارق اجماع.

وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، گفت: ما تو را بر ایشان نگهبان نکردیم، یعنی نگهبانی «۶» که ایشان را از کفر به قهر منع کنی، یا نگهبانی «۷» که با وجود تو و محافظت [تو] «۸» ایشان کفر نیارند و اگر آرند بر تو تابانی «۹» باشد.

وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، و تو بر ایشان وکیل نه «۱۰». و فرق میان «وکیل» و «حفیظ» آن باشد که «۱۱» ایشان را نگه دارد از آن که در کار ایشان خللی باشد، و وکیل آن باشد که قیام کند به مصالح ایشان از مصالح دین و دنیا، و این هر «۱۲» دو به رسول - علیه السلام - مفوض نیست، بل خداست - جلّ جلاله - که رقیب و حفیظ افعال و

(۱). مج، وز، مت، لت: او جلّ جلاله.

(۲). اساس، بم + است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس، بم، آف، لت: یسقینی، با توجّه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز، مت: گفتیم.

(۵). مج، وز، مت: با.

(۶-۷). اساس، مج، وز: نگه‌بانی.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۹). چاپ شعرانی (۵ / ۲۹): تاوانی.

(۱۰). بم: نه، نه‌ای.

(۱۱). مج، وز، مت + حفیظ.

(۱۲). آج، لب: هیچ، لت: هیچ هر.

احوال ایشان است، و وکیل و کفیل ارزاق ایشان است. و اما «۱» آنچه به «۲» رسول است - علیه السلام - ابلاغ و انذار است، و گفته‌اند: آیت به مکه آمد پیش از امر به قتال.

قوله: **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** - الآیة. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون این آیت فرود آمد که: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** «۳» - الآیة، مشرکان گفتند: [ای محمد!] «۴» اگر تو از سبّ خدایان ما باز ایستی و آلا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم. خدای تعالی این آیت فرستاد قتاده گفت:

مسلمانان بتان را دشنام دادندی، خدای تعالی نهی کرد ایشان را و گفت: اینان سفیهان‌اند، معبودان اینان را دشنام مدهی «۵» که معبود شما را دشنام دهند.

سدی گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - به حمایت عمّش ابو طالب بودی و ابو طالب را وفات نزدیک رسید، مشرکان گفتند: بیایی «۶» تا بر این مرد رویم و حجت بر او گیریم و او را گوئیم «۷»: این پسر برادرت را از ما باز دارد و آلا تا امروز به حرمت تو او را چیزی نمی‌گفتیم که تو پیر ما و سید مایی و آلا بکشیم او را، و آنگاه برخاستند و بنزدیک ابو طالب شدند - ابو سفیان بود و ابو جهل و نضر بن الحارث و امیه و ابی‌ابنا خلف و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن العاص - و این حدیث بگفتند.

ابو طالب کس فرستاد و رسول را - علیه السلام - حاضر کرد و گفت: این قوم بنی اعمام تواند، و رسول - علیه السلام - گفت: چه می‌خواهند از من؟ گفتند: ما از تو آن می‌خواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری، تا دست از تو و خدای تو بدریم.

رسول - علیه السلام - گفت: اگر این بکنم شما مرا مساعدت کنید بر کلمه‌ای که به آن کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و همه جهان شما را منقاد شوند. گفتند: آن کلمه چیست؟ گفت: آن که بگویی «۸» «لا اله الا الله». گفتند: ما این نگوییم و ابا کردند. ابو طالب گفت: رها کن که اینان مساعدت نکنند با تو رسول - علیه السلام - گفت: من بجز این راضی نشوم، و اگر آفتاب بیارند و بر دست من نهند. گفتند: یا

(۱). مج، وز: انما.

(۲). آج، لب، بم: بر.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز، مت، آج، لب: مدهید.

(۶). آج، لب، آف، لت، آن: بیاید.

(۷). آج، لب، آف+که.

(۸). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: بگوید.

ص: ۴۱۰

محمد! از شتم و دشنام خدایان ما باز ایستی و آلا ما نیز خدای تو را دشنام دهیم.

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: دشنام مده خدایان ایشان را که پس ایشان مرا دشنام دهند به ظلم بی علم، و سبّ [۱۰۲-پ] و شتم و طعن و غمزه «۱» و إزرء به یک معنی باشد.

و قوله: **فَيَسُبُّوا اللَّهَ**، محلّ این فعل نصب است برای آن که جواب امر است به «فا» و علامت نصب سقوط «نون» است. **عَدُوًّا**، ای عدوانا و ظلما، و نصب او بر تمیز باشد، و شاید که مفعول بود. و يعقوب خواند و حسن و قتاده و عطا در شاذّ «عدوا» علی وزن فعول، و دیگران «عدوا» علی وزن فعل، يقال: عدا علیه يعدوا عدواً، و هو مجاوزة الحدّ، و اعتدی اعتداء و تعدّی تعدّیا هم به این معنی باشد، و استعدادیت الامیر علی فلان، أی تظلمت من عدوانه فاعدانی علیه أی ازاله عنّی و آیت دلیل است بر وجوب تقیّه و زبان نگاه داشتن در جای و وقتی که نه جای اظهار حق باشد، قدیم تعالی گفت: با این مشرکان بساز و با ایشان مدارا کن که تو در سرای ایشان و ایشان بسیارند و تو یار نداری، و ایشان ساز دارند و تو نداری «۲».

و أرضهم ما كنت في أرضهم

و دارهم ما دمت في دارهم

چون رسول را به وقت ضعف تقیّه فرمایند و ساختن امام اولیتر که پایه او از پایه پیغامبر فروتر باشد، و آنکه رعیت که از هر دو فروتر باشند [به] «۳» ایشان اولیتر. و وجوب دفع مضرّت از مقتضای عقل است و شرع به آن وارد است در قرآن و سنت.

كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ، ما بیاراستیم برای هر قومی کارشان. در این چند قول گفتند: یکی آن که مراد به کار ایشان آن است که ایشان را فرموده‌اند از ایمان و طاعت، بیانش: **وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ إِلِيمَانٍ وَ زَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ** «۴»، یعنی چنان که امّت تو را ایمان فرمودم و بر آن تحریض کردم و ترغیب به امر و نهی و دواعی، امّت سلف را همچنین کردم و هر تمکین که شما کردم، و آنچه الطاف مقررّه است از ثواب و عقاب که با شما کردم با ایشان نیز کردم و آن مأمور به را عمل

(۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: غمیزه.

(۲). مج، وز، مت، آج + شعر.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(۴). سوره حجرات (۴۹) آیه ۷.

ص: ۴۱۱

ایشان خواند، و اگر چه نکرده‌اند و بعضی از ایشان خود نکنند، چنان که یکی از ما غلامش را گوید: تو کار خود می‌کن و عمل خود بر دست می‌دار، یعنی آنچه تو را کردنی است و تو را فرموده‌اند از رشد و صلاح خود، و این قول حسن است و جبّایی و طبری و رمّانی.

قول دگر آن است که: ما مقرر کردیم تا هر قومی آنچه ایشان به علّت کردند «۱» در مذهب و طریقه خود از حجّت و شبهه، و مراد به تزیین عمل کمال عقل است و خلق علم که به آن حجّت بدانند و شبهه بدانند، و آنان که در شبهه آویختند بر این قول نه از خدای باشد، از ایشان باشد که نظر نکردند تا شبهه به حجّت مشتبه شد ایشان را.

قول سیوم «۲» آن است که: مراد به تزیین «۳» عمل اعلام ایشان است و خلق علم به حسن محسنات و قبح مقبّحات، تا حسن کار بندند و از قبح اجتناب کنند.

وجه چهارم ابو القاسم بلخیّ گفت: مراد آن است که خدای تعالی مقرر بکرد در عقل هر عاقلی وجوب شکر منعم او و تعظیم حقّ او و وجوب امتثال امر و فرمان او، اما چون مشرکان از آن که نظر نکردند «۴» اعتقاد ایشان در معبودشان چنان بود که این نعمت از ایشان است، این تعظیم ایشان را کردند، پس تقصیر و تفریط از ایشان آمد بر «۵» ترک نظر و الا آن که خدای تعالی در عقل مرکوز نکرد هر دو قوم را از مؤمن و کافر در این معنی بر یک حد است، آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: مرجع همه با من است، خیر دهم ایشان را به آنچه کرده باشند، یعنی جزا دهم و مکافات کنم.

قوله: **وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ [۱۰۳-] ر] جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ،** محمد بن کعب القرظیّ و کلبیّ گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: یا محمد! تو ما را خبر می‌دهی که موسی را عصایی بود که بر سنگ زدی از او چشمه «۶» آب روان شدی و اگر «۷» بر دریا زدی در او راههای خشک پیدا شدی، و عیسی احیای موتی کردی. و صالح را

(۱). وز: ایشان نقل کردند.

(۲). مج، وز: سهام، آج: سوم.

(۳). در اساس، مج، وز: کلمه به صورت «تیزین» هم خوانده می‌شود.

(۴). مج، وز، مت: نکرده‌اند.

(۵). مج، وز، مت: در.

(۶). مج، وز، مت، لت: چشمه‌های.

(۷). مج، وز، مت: ندارد.

ص: ۴۱۲

ناقه‌ای بود از سنگ برون «۱» آورده، تو نیز آیتی بیار تا ما تو را تصدیق کنیم.

رسول - علیه السّلام - گفت: چه آیت خواهی «۲»: گفتند: این که کوه صفا برای ما [با] «۳» زر کنی، و جماعتی مردگان را زنده کنی «۴» تا بر صدق تو گواهی دهند، و جماعتی فرشتگان را از آسمان فرود آری «۵» تا بگویند که تو رسول خدایی. رسول - علیه السّلام - گفت که: گمان چنان است که اگر من از خدای در خواهم خدای تعالی اجابت کند مرا به این چیزها، شما هم ایمان نیاری «۶». ایشان سوگندان گران خوردند که ایمان آریم.

صحابه گفتند: یا رسول الله! از خدا در خواه تا آن که ایشان می‌خواهند بدهد، رسول - علیه السّلام - گفت: تا من با خدای مشورت کنم، آنکه گفت: بار خدایا! تو دانی که اینان چه می‌گویند. جبرئیل آمد و گفت: تو مخیری اگر خواهی بخواه تا بدهم، و لکن پس از آن امهال نکنم اینان را بل عذاب استیصال کنم، و اگر خواهی رها کن تا باشد که قومی از اینان و از نسل و اولاد اینان باشند که ایمان آرند. رسول - علیه السّلام - گفت: من صبر و امساک اختیار کردم، خدای تعالی این آیت فرستاد و در او بیان کرد که: اینان هم ایمان نیارند با این سوگند که می‌خورند، گفت: سوگند خوردند به طاقت و غایت آنچه ممکن باشد که به آن سوگند خوردند، که اگر آیتی به ایشان آید ایمان آرند. آنکه گفت: یا محمد! تو جواب ده ایشان را و بگو که آیات به دست من نیست به امر خداست تا بر تو اقتراح نکنند.

و قوله: **جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ**، نصب است بر مصدر از فعلی محذوف، **أَي حَلَفُوا بِاللّٰهِ وَ اجْتَهَدُوا جَهْدًا فِي اِيْمَانِهِمْ**، چنان که طلبته جهدک و طاقتک، **أَي تَجَهَّدُ جَهْدَكَ وَ تَطِيقُ طَاقَتَكَ**.

آنکه گفت: **وَ مَا يُشْعِرُكُمْ**، **أَي مَا يَعْلَمُكُمْ**، چنان که ما گوییم: تو چه دانی و در حرف ابی آن است که: و ما ادریکم. آنکه مفسران و قرّاء خلاف کردند در آن که خطاب: **وَ مَا يُشْعِرُكُمْ**، با کیست؟ بعضی گفتند: خطاب با مشرکان است که سوگند

(۱). مج، وز، مت: بیرون.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب: خواهید، لت: می‌خواهی.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز، لت افزوده شد.

(۴). مج، وز، مت: کن.

(۵). مج، وز، مت، لت: آر.

(۶). مج، وز، مت، آج، لب: نیارید.

ص: ۴۱۳

خوردند، ایشان را گفت: شما چه دانی «۱» این که می‌گویی «۲»، و این قول بر قراءت آنان باشد «إِنَّهَا» خوانند به کسر همزه «۳»، گویند: این جا کلام تمام است و «أَنَّهَا» کلام مبتداست و معنی آن که: شما که مشرکانی «۴» چه دانی «۵» که عواقب کارها چیست؟ و در دل‌های هر کسی چیست؟

آنکه خبر داد ایشان را از آن که ندانستند، گفت: حال این است که اگر این آیات بیاید ایشان ایمان نیارند «۶»، بر این «۷» قول «لا» «۸» زیاده نباشد، و این قراءت ابن کثیر و ابو عمرو و شبل است و در شاذّ مجاهد و قتاده و ابن محیص «۹» و جحدری، اعنی کسر الهمزة فی «أَنَّهَا»، و بعضی دگر گفتند: خطاب با مسلمانان است که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی این آیات اظهار کند، ایشان عند آن ایمان آرند، گفت:

ای قوم شما چه دانی «۱۰» که چون آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند آوردن، و بر این قول «لا» زیاده باشد، و التّقدیر: و ما یشعرکم أنّ الايات اذا جاءت يؤمنون بها، چنان که گفت: ما مَنَعَكَ أَلَّا «۱۱» تَسْجُدَ «۱۲»، و قوله: وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرِيْبَةٍ اَهْلِكُنَّهَا اَنْهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ «۱۳»، ای يرجعون علی احد القولین.

و قوله: قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا «۱۴»، و این بر قراءت آن کس باشد که «أَنَّهَا» خواند به فتح همزه، و «یشعرکم» را اعمال کند در «أَنَّهَا»، و بعضی اهل معانی گفتند: «أَنَّهَا» به معنی «لَعَلَّهَا» ست، و التّقدیر: و ما یشعرکم لَعَلَّهَا [۱۰۳-پ] اذا جاءت الايات لا يؤمنون، و در مصحف ابی «لَعَلَّهَا» [است] «۱۵» يقول العرب ايت السّوق أنّك تشتري شيئا، ای لعلک و این را نظایر بسیار

(۵-۱). مج، وز، مت، آج، لب، آف: دانید.

(۲). مج، وز، مت، آج، لب: گویند.

(۶-۳). مج، وز، مت + و.

(۴). مج، وز، مت، آج، لب: مشرکانید.

(۷). آج، لب: بدین.

(۸). مج، وز، مت: آلا.

(۹). مج، وز، مت: ابن محیصن.

(۱۰). مج، وز، مت: دانید.

(۱۱). اساس، آج، لب، آف: ان لا، مج، وز: أن، با توجّه به ضبط قرآن آورده شد.

(۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

(۱۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۵.

(۱۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. مج، وز، مت+ ای ان تشرکوا به شیئا.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

ص: ۴۱۴

است در شعر عرب، قال عدیّ بن زید: ««۱»»

أ عادل ما یدریک ان منیّتی
الی ساعة فی الیوم او فی ضحی الغد

أی لعلّ، و قال درید بن الصمّة: ««۲»»

ذرینی اطوف فی البلاد لأنّنی
اری ما ترین ««۳»» او بخیلًا مغلّدا

و قال آخر: ««۴»»

هل انتم عائجون بنا لأنّا
نری العرصات او اثر الخیام

ای لعلنا و قال ابو النجم «۵»:

أنا نغدى القوم من شوائه

قلت لشيبيان ادن من لقائه

ای لعلنا. فراء گفت يقول العرب لعلک و لعنک و رعنک و علک و رانک و ارنک بمعنی واحد. و ابن «۶» عامر و حمزه و جحدری خواندند: «و لا تؤمنون» بتاء «۷» الخطاب، چنان که خطاب با مشرکان باشد و ما یشعرکم ایها المشرکون ان الايات اذا جاءت لا يؤمنون «۸» بها. و در حرف ابی آن است که: لعلکم اذا جاء تکم لا تؤمنون «۹».

قوله: وَ تَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ، الاية، حق تعالی گفت: ما برگردانیم دلها و چشمهایشان «۱۰» را بر سبیل عقوبت، بیانش: کَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةً، چنان که ایشان به «۱۱» اول بار ایمان نیاوردند ما به وقت دوم دلهای ایشان برگردانیم.

و در کیفیت تقلیب القلوب دو قول گفتند: یکی آن که ابو علی گفت این در دوزخ باشد که ما دلهای ایشان و چشمهای ایشان بر انگشت دوزخ برگردانیم چنان که ایمان نیاوردند بر سبیل جزا، قولی دگر آن است که: دلهای ایشان و چشمها] «۱۲» برگردانیم به غم و حسرت و نفسهای ایشان منزعج کند. و در: کَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا، دو قول

(۵-۴-۲-۱). مج، وز، مت + شعر.

(۳). اساس: ما یرون، با توجه به مج و مأخذ تفسیری تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مت: ابو.

(۷). مج، مت: لا يؤمنون بیا.

(۸). وز، لت: لا تؤمنون.

(۹). مج، مت، آف: لا يؤمنون.

(۱۰). مج، وز، مت، لت: چشمهای ایشان، آج، لب: چشمهایشان.

(۱۱). مج، وز، مت: ندارد.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

ص: ۴۱۵

گفتند «۱»: یکی آن که اگر این آیات بیاریم، ایمان نیارند چنان که به آیات اول ایمان نیاوردند، و قول دوم آن است که: اگر ایشان را که رفته‌اند با دنیا آرند هم ایمان نیارند چنان که گفت: **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ** «۲»، و قولی دگر آن است که:

وجه تشبیه آن است که عقوبت ایشان وفق «۳» گناه ایشان باشد. و ضمیر در «به»، محتمل است که راجع باشد با قرآن و محتمل است که راجع باشد با رسول - علیه السلام - و دلیل بر این تأویل آن که این چنین است آن است که گفت: **كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا، نَفَىٰ إِيْمَانٍ حَوَالَهُ بَا إِيْمَانٍ كَرَدَ وَ اِگر به منع خدای ممنوع بودند** «۴» و خدای تعالی ایشان را منع کردی از ایمان، این در حق ایشان دروغ بودی و ظلم و کلام متناقض بودی، و اگر خدای تعالی ایشان را منع کردی از ایمان ایشان مأمور نبودندی به ایمان.

دگر آن که تقلیب القلب و العین مانع نباشد از ایمان، نبینی که ناینبایی که فساد چشم است به یک بار که «۵» هم مانع نیست از ایمان.

و حسین بن علیّ المغربی «۶» گفت: مراد آن است که من راز دل‌های ایشان و خیانت چشم‌های ایشان و آنچه دل‌های ایشان پوشیده دارند دانم چو «۷» کسی که کاری از روی به روی گرداند حقیقت آن و دخیلت «۸» آن بداند، یعنی دل‌های ایشان را [برگردانیدم باطن به خلاف ظاهر است. قوله: **وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**، و رها کنیم ایشان را] «۹» تا سر در جهل و عمایت خود نهند یعنی تخلیه کنیم و تمکین از میان ایشان و اختیار، تا آن کنند که ایشان خواهند و آنچه از ایشان آید به اختیار ایشان آید، و این دلیل آن نکند «۱۰» که خدای تعالی چون تخلیه کرد مرید باشد طغیان ایشان را، برای آن که رسول - علیه السلام - و امام و مسلمانان که جهودان را تمکین و تخلیه کنند از آن که [در] «۱۱» کنشت شوند دلیل نکند که مریدند آن را و گفتار و فعل ایشان

(۱). مج، وز، مت: این قول ذکر نشده است در حالیکه در سایر نسخه‌ها به جای دو قول سه قول ذکر شده است.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۲۸.

(۳). مج، مت: حق، آج، لب: وقت، آف، آن: وقف.

(۴). مج، وز، مت، لت: بودندی.

(۵). آج، لب، لت: یکبارگی.

(٦). مج، وز، مت: حسين بن على بن المغربى.

(٧). مج، وز، مت، آج، لب، آف، لت: چون.

(٨). مج، وز، مت، لت: دخله، آج: دغليه.

(٩ - ١١). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(١٠). لت: کند.

ص: ٤١٦

را. و «طغيان» مجاوزة القدر باشد من قوله: إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ «١». و «عمه» تحيّر «٢» باشد [١٠٤- ر]، يقال: عمه بعمه عمها اذا تحيّر فهو عمه و عامه و ركب رأسه من غير علم و بصيرة.

تمّ الجزء السابع من تفسير القرآن و يتلوه قوله تعالى:

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ - الآية فى المجلد الثامنة.

(١). سورة الحاقه (٦٩) آيه ١١.

(٢). اساس: تخيير، با توجّه به مج تصحيح شد.